



START

● UCLA Reprographic Service ●

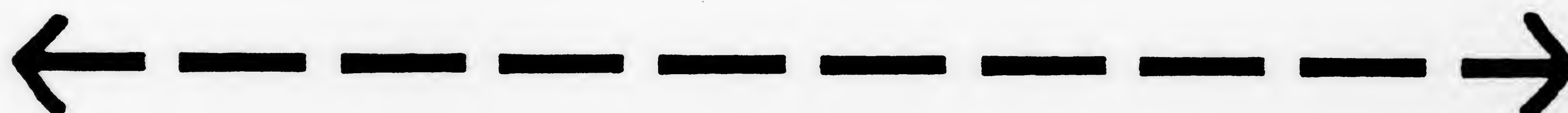


REEL 36



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 13:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

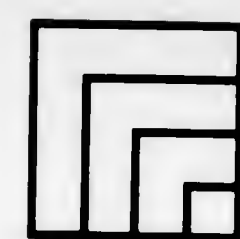
(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

**Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

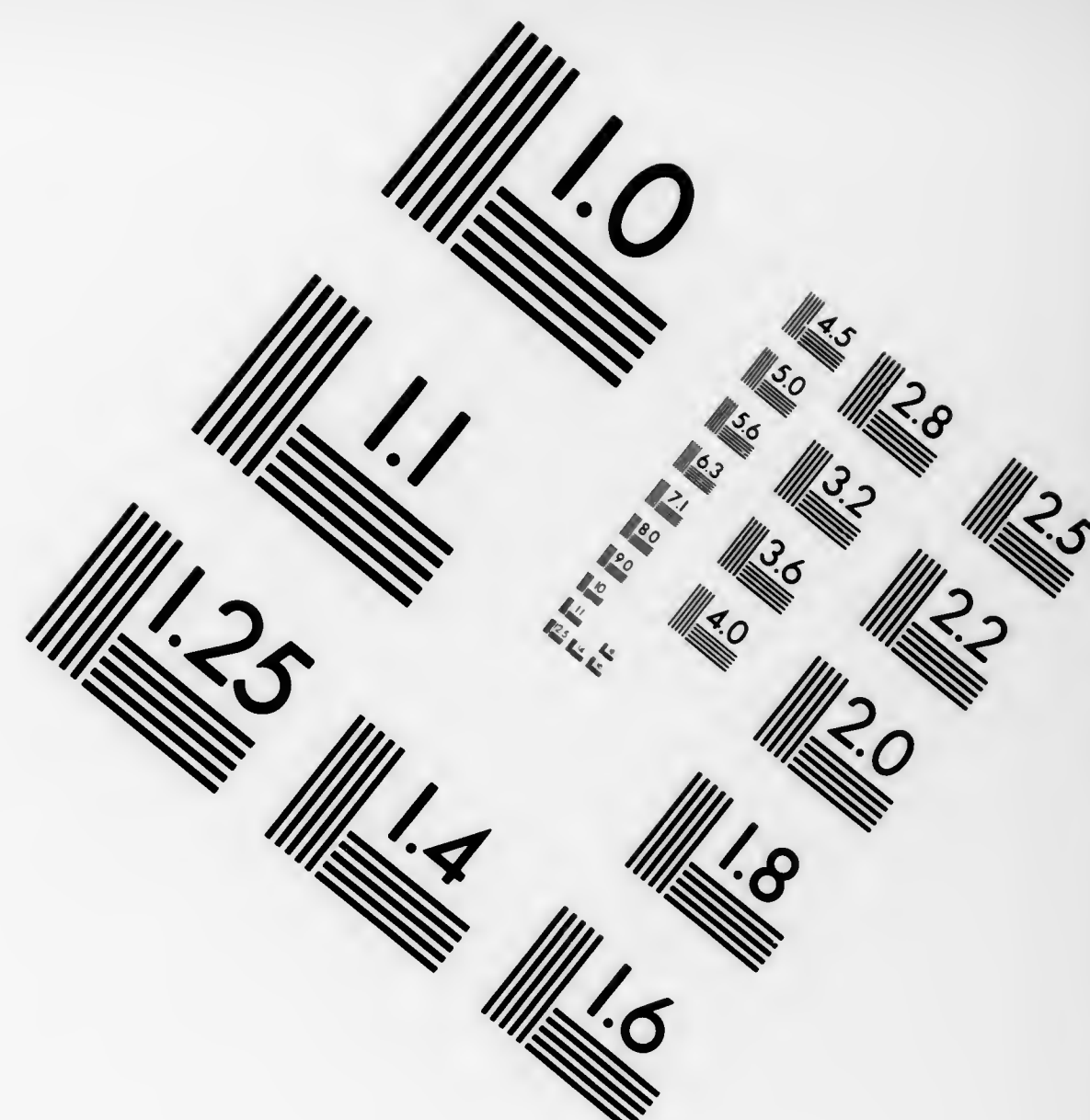
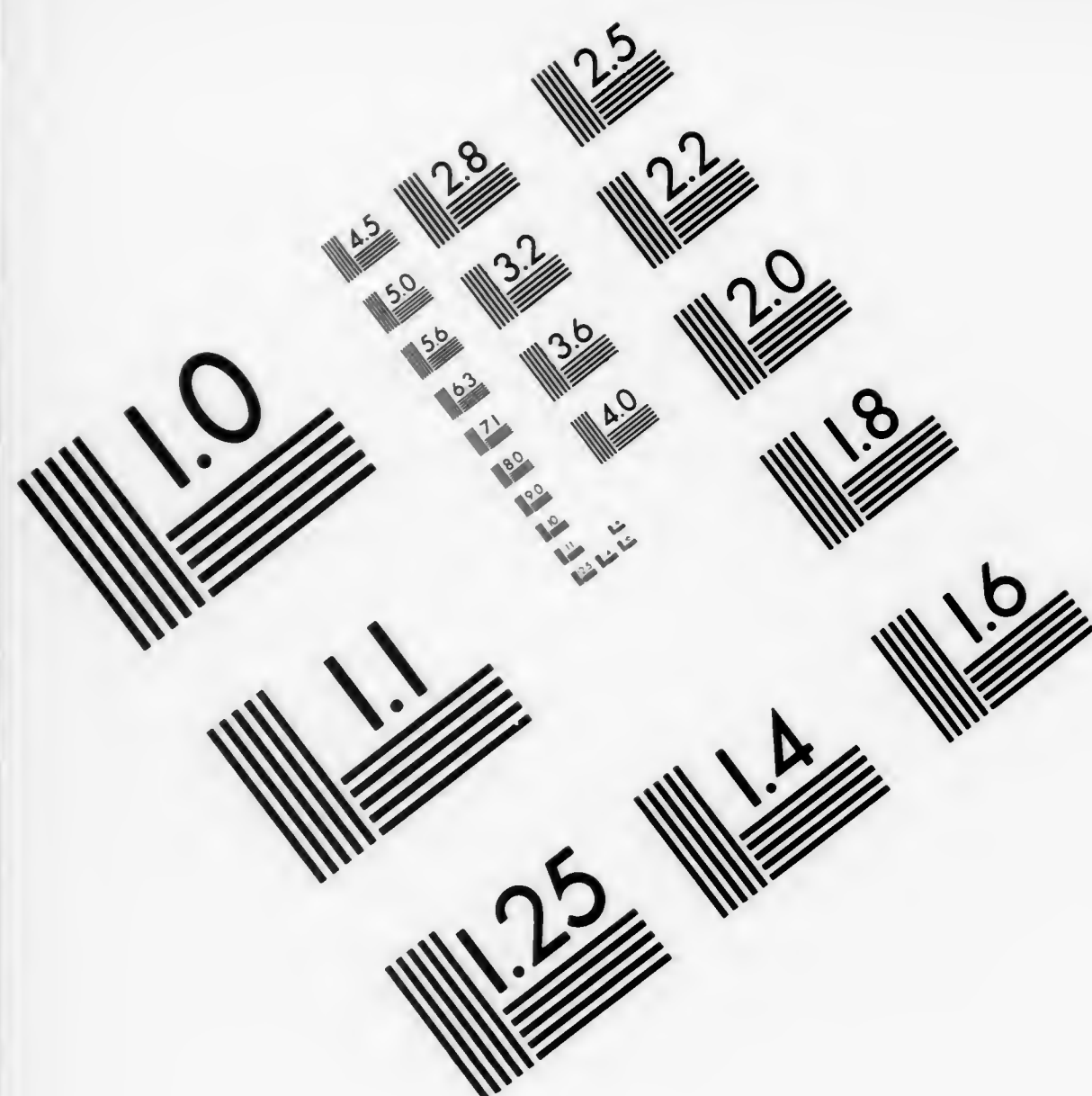


AIM

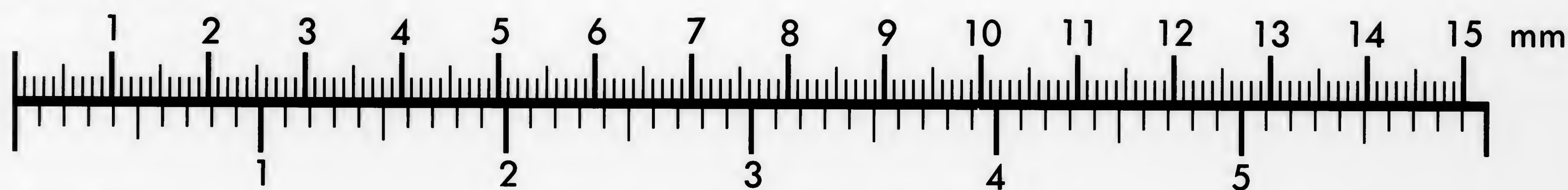
Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

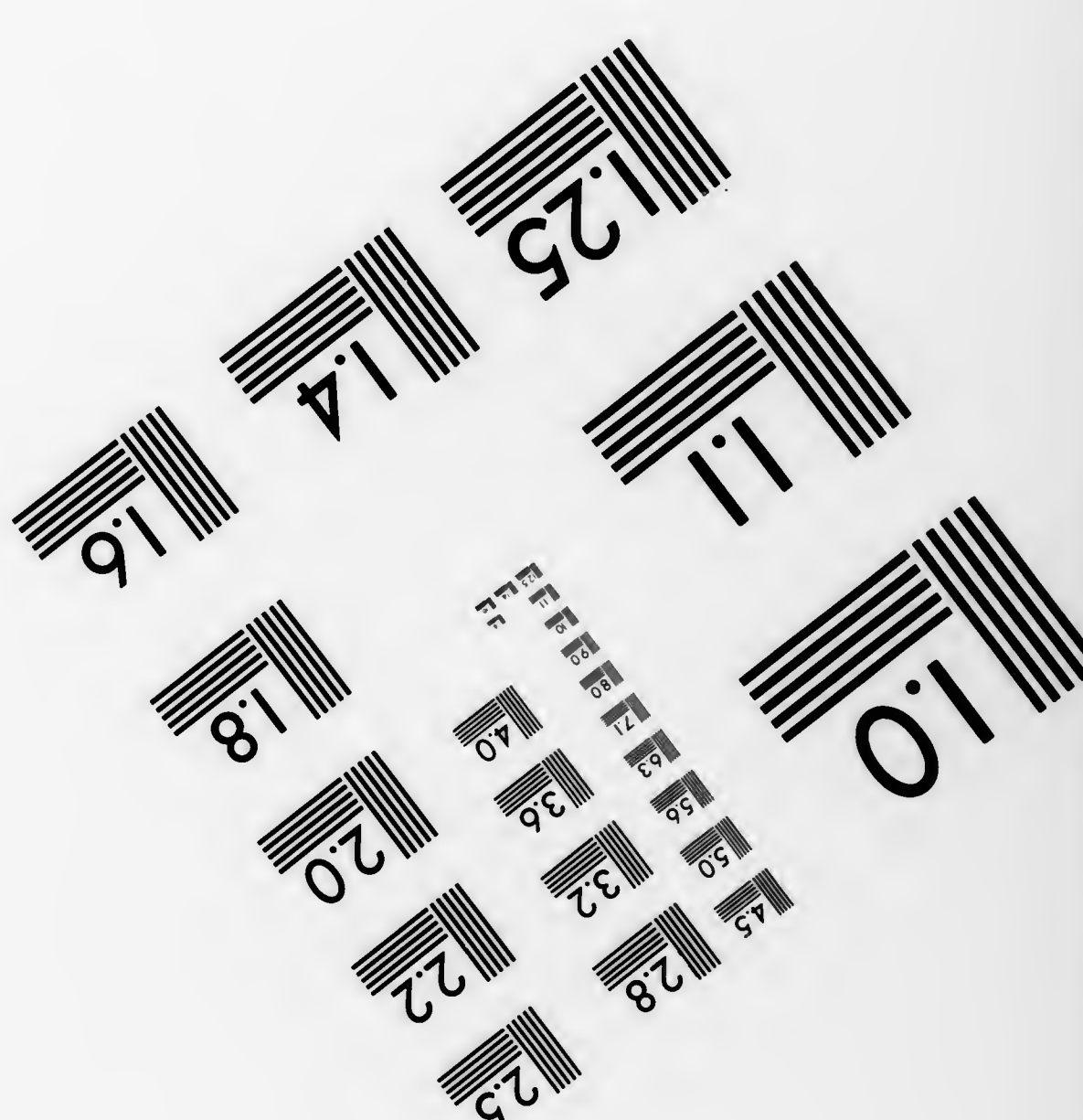
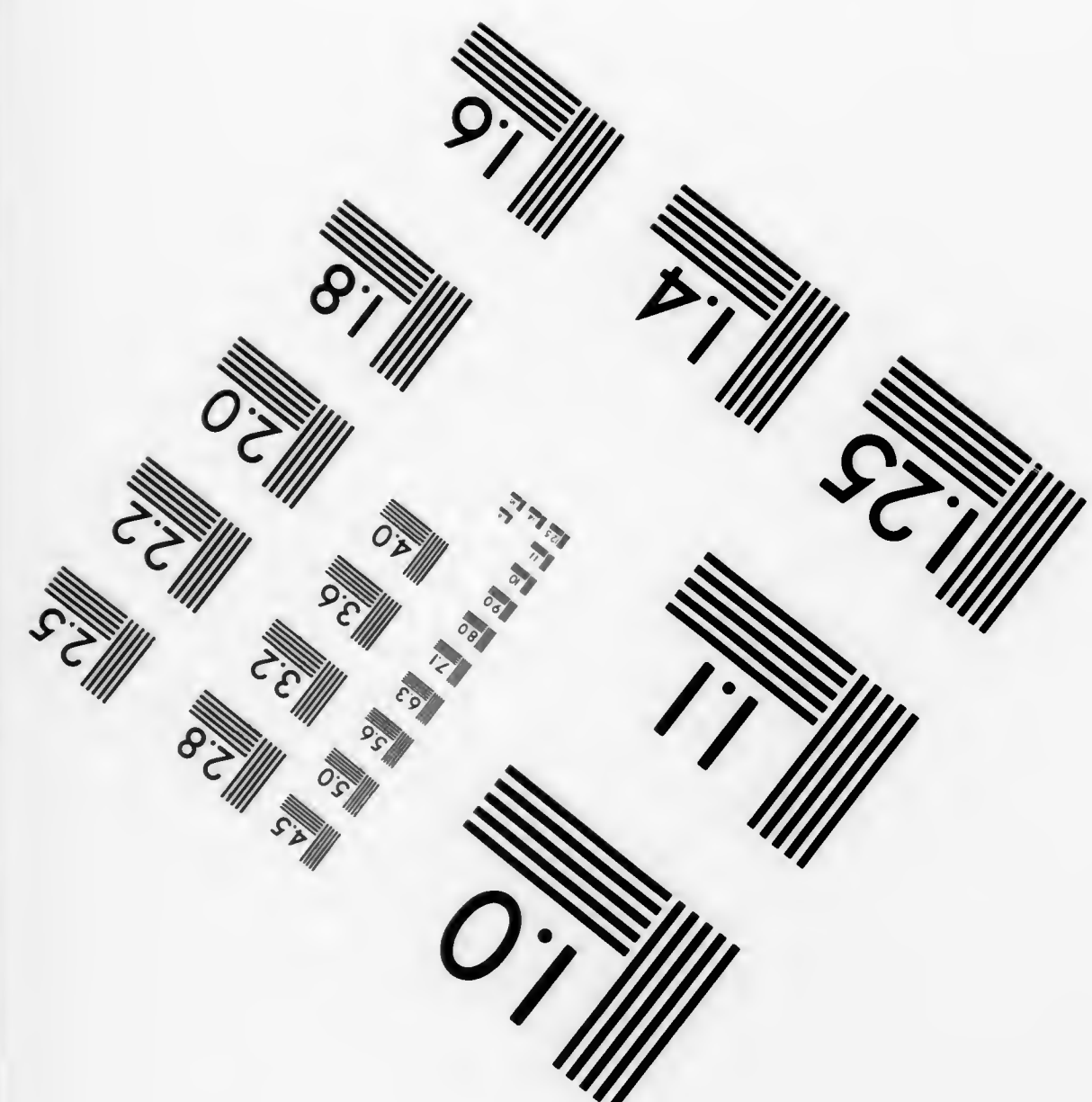
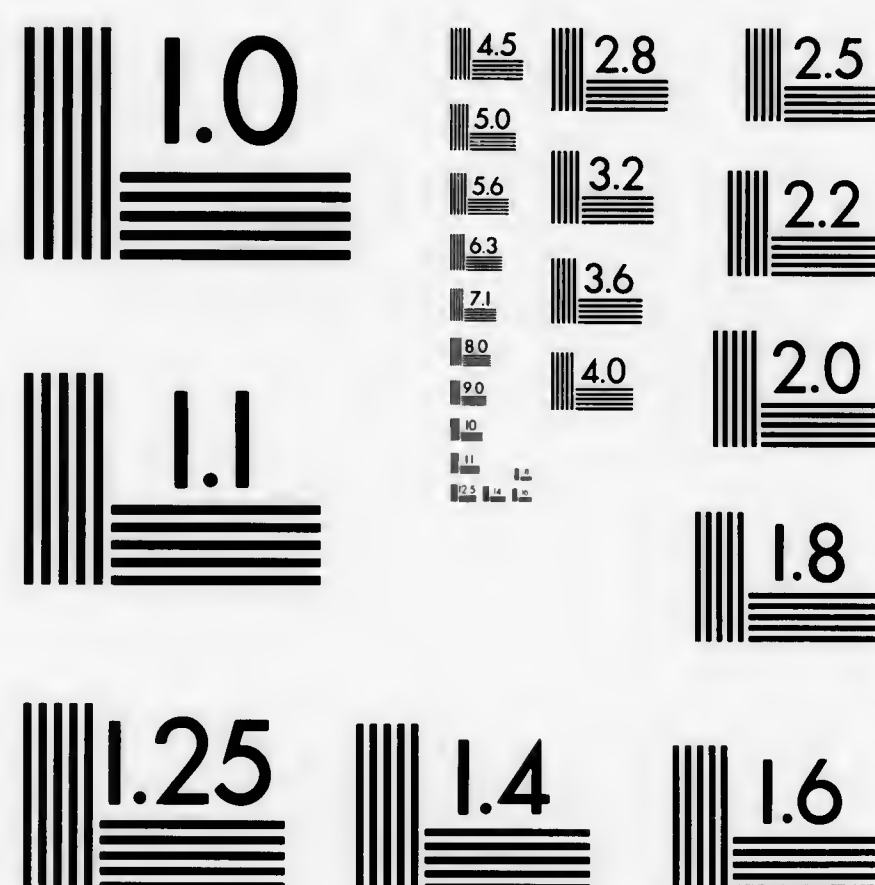
301/587-8202



Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**

*Ms.
coll. Persian medical manuscripts. -- ca.
no.60 1100-ca. 1900.
RARE 150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.
Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in
CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll. Persian medical manuscripts. ... ca.
no.60 1100-ca. 1900. (Card 2)
RARE March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 36

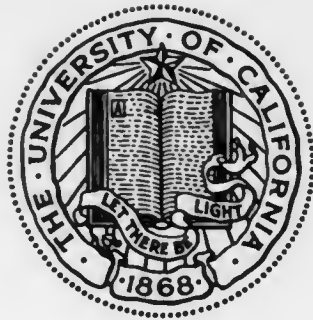
(Richter-Bernburg No. 20)

Author: Zainoddīn ʿAlī b. Ḥosain Anṣārī
"Ḥājjī Zaino I-ʿAṭṭār"

Title : Ekhtīārāt-e Badīʿī

298 fols., 252 x 172 mm

Loose material filmed at end of manuscript



THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

کشف

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين
 امداد حمدی جدا و اعداد سبایس فی قیاس مدعی را که ابداع او بر مرقه
 از او راق و سحری از اشجار سمت و صوب یافته است و بر هر کس از آثار
 و زمهری از آثار انوار ایجاد و تافت به سب برکت زخاں سرش خداوند
 هر ورقی در کتب معرفت کردگار بی امر کن کمان او بهج نبات از درجه
 وجود لب بشک خنده نشو و نما می کشاید و بی حکم فرمان روائی او سلطان
 مضر دی برکت کلی از بهج نخل نمی ریاید تا سحاب قدرتش آبیاری بستان
 روزگار زنگرد تصویر بر کارخانه انفریش بر صفحات او راق ظاهر گشت و
 تا خورشید حکمت کلکونه الوان بر جهره نباتات و حیوانات کشید تو عروس
 اشکال الوان بر منقشه ظهور جلوه نمود شعری کل شیء که این تدل علی انه واحد
 و درودی بایان وصلوات فراوان حضرت حواجه را که عرض از کون
 موجودات وجود مبارک او بود و موجب خلق انفرش طفیل دین او علیه
 من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها فیا ایها الراجون من شمع
 صلوات علیه وسلم اتسلا اما بعد برار باب فطنت و اصحاب حکمت محض
 و مستور نماید که بهج غیر از انواع مخلوقات و اصناف موجودات از حکمت
 ربانی خالی نباشد و هر چه را جنایه منفعت مزاجی هست و هر چند معقد و در
 تمامها غیر از خالق بر بهج کس ظاهر گشته و خود در کجینه اخرج و ابداع خالق

رای

دری است مفرده

که تواند راه یافت اما بعضی که گاهی مزاج و خاصیت و منفعت و مضر است
 از تنق حنا و حجاب سر نموده با الهامه تعالی او با علامه تقدس بوده و
 نیز هر کس از علما معرفت ادویه بحسب تجربه خود خلافتی کرده و غش و سیمان
 از یکدیگر جدا نهاده اند و چون بنده کمر من علی بن حسین الانصاری المشهد
 حاجی رین العطار درین قسم المقدور و الا امکان شروعی نموده می خواست
 تا قول اصح و تجربه ارجح باز نماید تا جماعتی که بایره اشتیاق این علم داشته
 باشند بزالال معرفت این کتاب تسکینی آتش برآید و الساع کتد و نیز
 مدتی مدید است که مجموع محنت معروف و غمان نعمت موقوف
 که بوسیله جوی من را از رتبه بد اختری بر سر حد شهرستان مغربی طالع
 و دیده محنت گیران خواب خود را از نومه الغافلین بیدار گردانند و این
 معنی آنک تشبیه اشتیاق و مرجمت و توسل با نشان الطاف و موهبت
 فراوانی کند که خاک درگاه او کیمیای مس و هوای بارگاه او حیات بخش هر صاحب
 منر تواند بود نمی تواند بود و حد آنک عقل دور پس و نعم دور اندیش در حد
 امکان و فضای دوران دوران کرد بعد از استان اسمان رفعت و
 حضرت حمت حمر بلقیس زمین و زبان ملکه تحشش سلطان شان
 سلطان خوانین جهان است آنکه در ممد جلاش و هم را نابوده است
 و آنک سر سر عفافش با درانا بوده راه نه با وجود دور باش عفاف او افتاب
 کی تواند گردن اندر سیاه جترش نگاه در سره زمهرای دولت اختر بر سر
 نیند کردون غنسانه لطف الله عصمه الدینا والدین بدیع الحال جلد
 الله ایام سلطتها و ابدانها بعد لها بدست نیارود و قانون کلی سعادت
 خویش و ذخیره اغراض دولت خود بحر از نظر کیمیای خاصیت آن صاحب

بدیل

نیک و مفرده

قرآن که خاک درگاه او شفا انواع حوادث و منتهی اسباب که مرانی و دفع
علامات طالع و منهای طرق اقبال جامع متفرقات خلاصت سوالست
ساخت امیدوار است که بعین غنایش محوط گشته برابر است
و اصحاب حکمت مبارک باشد و الله الموفق والمعين بدانکه این کتاب
بر دو مقالست اول در ادویه مفیده و اسامی بلعیت هر طایفه و ابدال و
اصلاح و منفعت و مضر آن و مقالات دوم در مرکبات متعل و ان
کتاب را اختیارات بدنی نام نهاد فصل بیاید است
که ادویه نباتی یا حیوانی یا معدنی بود اما نباتی مستعمل از روی نر و زهر بود یا او
یا قصبان یا از لایه عصاره یا نخل یا صمغ یا لای یا چنان بود که حکم و عمل
بود اگر مستعمل از نبات اوراق بود و همچو نیل و زردیون و زنبول
و امثال آن واجب بود که وقتی گیرند که تخم خود تمام شده باشد و نیاید
رسیده بود پیش از تغییر لون و اگر نر و زهر بود مانند انیسون و کر و یا و کمون
و امثال آن باید که وقتی گیرند که در نفع مسکوم شده باشد و فاجیه و مایه
از وی نمر شده باشد و اگر اصول بود مانند عاقر قرحا و جنطیانا و همین
و امثال آن و می گیرند که اوراق افتادن گیرند و اگر از لایه بود و همچو
نرگس و انجوان و امثال آن بعد از تفتیح تمام پیش از تبدیل کردن و اگر فصل
بود و همچو زرنب و اسطوخودوس و عاشر و امثال آن بعد از دراکت
پیش از ذبول باید گرفت و اگر شمار بود مانند قافله و قمر نعل و بلاد و امثال
آن بعد از دراکت نام پیش از استعداد سقوط باید گرفت و اگر حمله وی
مستعمل بود و همچو از و در نر و زهر و قیصوم و امثال آن پیش از تبدیل
بعد از دراکت کم گیرند اگر تخم او زهر بود و سرادویه که در اصول سحر و در مضبان

تبر و ذبول یعنی شش از درد
شدن و ضعف گشتن

خلط فرغون با سنگ با قلی با پوست بادام تر و خلط فلفل سفید با قلی و اشال
 بسبب قوت او ایستوم ظروف چنانکه بعضی ادویه واجب بود که در ظرفی کنند
 سر و تنگ بود و سر آن بکوم استوار کنند تا قوت وی با شرمها خلط
 مانند مسکه و کافور و غیره و مسکه او با آن بود که در ظرف سبز کند و اگر با شرم
 آئینه و کافور در ظرف آئینه کنند و اگر بافت نشود در دبه کنند و بعضی ادویه
 کوره کنند و سر کوزه محکم دارند مانند زرد و اوراق و بعضی در آبانه کنند
 و چون و بسد و کهر با و اشال آن و بعضی را کیسه کرباس کافی بود مانند افیون
 و بوش و عصارات چهارم آنک جایگاه آن چنانکه خازن ادویه در صفت
 بود معتدل در ارت و برودت و خالی از رطوبت و در موضع که نیک گاه
 بود و در گرم که راج و دخان بود نهند تخم نهادن ادویه لازم بود که مریک ایجا
 خود بختی نگاه دارند تا ادویه حاده مانند سقمونیا و افیون و ادویه که اقوی بود
 مانند حلت و کبکین و اشال آن در مجاورت ادویه که استعداد قبول آن
 رواج داشته باشد و سدان جار قوت وی ساقط گردد مانند بنفشه و نیلوفر
 و اشال آن تند چون این معنی مقرر شد که ادویه ازین سه قسم مبرون و مرط
 ازین سه قسم مبرون است از ادویه مست و قوی که کلی که دو از هر قسم کنند شاید
 دانست اکنون بدانکه آنکه ماکول و مشروب است ازین سه قسم مبرون است
 یا غذای مطلق یا دوائی مطلق یا اعذه دوائی یا ادویه غذای یا سم و آنچه حوره
 شود یا سهل الاستیاله بود و قوت بدن روی دایما غالب بود و از انزال
 ماتخلل سازد آن غذا مطلق بود همچو نان و گوشت یا جان بود که اول بدن
 و را تغیر کند باز روی بدن را این را دوائی مطلق گویند مانند رجبیل و وکیل
 و سنبل و اشال آن یا جان بود که اول وی در بدن تاثیر کند تا اثری ظاهر باز

اسری

من

باز بدن در وی اثر کند و از انزال ماتخلل سازد این را غذای دوائی گویند همچو
 خشک شمش که با هو و اشال آن و اگر قوت دوائی غالب بود از ادوائی غذای
 مانند کون و ناخواه و کراویا و اشال آن یا جان بود که قوت وی غالب بود و
 دایما کیفیت وی بر بدن غالب بود و منفرد بدن باشد از اسام خواستند
 پیش و شک و شوکران و اشال آن و الله اعلم حون کلمات معلوم شد روی که در ادویه
الف آطر لیل
 نبات که تخم وی مستعمل است و مانند تخم کرفس بود به نرکی و بلون کبود بود و
 بسکلی زیره بود و بغایت تلخ بود و ابجه سبز بود و قدری از آن بر رگتر بود و آن آطر لیل
 است و مری باری تخم طلال خلیل خوانند و ابجه کبود رگت بود و مری بود و خشک
 و در راجل الطیر و راجل النور خوانند و از الشیاطین نیز گویند و کفنه شود و طبع
 آطر لیل گرم و خشک است در اول درجه دوم و در مداوه برص و هق غایت سودمند
 و بعضی تنها مستعمل کنند و بعضی یکدم از آن با دانه عاقوق حاسبایند و بعضی
 و فرورند و یک ساعت و یاد و ساعت در آفتاب میسند حذا که عرق کنند و
 گاه باشد که همان زمان آید رند و آب زرد بسیار از آن روانه شود و قدرت
 حق حل و علان موضع باز بلون اندام گردد حاصه که این نوع در موضع کرم
 مند بود زرد تر و اسان تر رایل کرد و دوائی مجرب است و بکرات امتحان کرده اما بط
 آنکه اول شفته کرده باشد بعد از آن دوائی استعمال کند و باید که در تابستان
 بود وقتی که آفتاب در غایت گرمی باشد و بعضی گویند که کوه و نیم آطر لیل و سوسن
 و و ورق سداب سبز و مجموع کوفه و خنجر و در هر روز سه درم با شرم آب کوری
 یا شام از برص شفا یابد و آن الله تعالی حاصه که هر روز در آفتاب میسند حذا که
 عرق کند و اگر بساید تنها و بعضی کفر فنه بسند هر روز و شغال آب کرم یا شام

تا سان هر یک جماعت الزام کرده اند که
 شود و آینه الموضع المعین ص

و گاه باشد که روز دیگر باشد که

باز بدن در وی اثر کند و از انزال ماتخلل سازد این را غذای دوائی گویند همچو
 خشک شمش که با هو و اشال آن و اگر قوت دوائی غالب بود از ادوائی غذای
 مانند کون و ناخواه و کراویا و اشال آن یا جان بود که قوت وی غالب بود و
 دایما کیفیت وی بر بدن غالب بود و منفرد بدن باشد از اسام خواستند
 پیش و شک و شوکران و اشال آن و الله اعلم حون کلمات معلوم شد روی که در ادویه

پایزده روز متواتر البته برص کل زایل گردد بداند الله تعالی و اگر تنها گفته و در دینی
 زن دمنده در حال بجه دندازد اگر پیش برمان اعلی مشق و مصرع و زح خوانند
 آن قشر اصل بر ماری است و در ماری پوست پیچ در شک خوانند و طبعی آن گرم است
 در درجه اول خشک در دوم و منفعت وی آنست که چون بچشاند و بدان مصغه
 کنند قلع زایل گردد در دهن که باشد و سرخ قلع که باشد و بغاه محبت
 و اگر در کلاحتشاند و در چشم حکا کنند رطوبتی که باشد خشک گردد و سودمند
 جهت تفتی که غرض شده باشد و اگر پیش از در چشم استعمال کنند چشم
 نگاه دارد و اگر بطبیخ آن احسان کنند نافع بود جهت ریشها روده و اگر شراب
 یا سرکه بچشاند و پاشانند نافع و سودمند بود جهت در جگر و درم آن
 گرداند و صاحب جامع کوید اطباء مصر در دار و با چشم نامیران صنی و امیران می
 اعرس میکنند ابار انگ محرق و در برسی شرب سوخته گویند صنعتان است
 تا به آئین و اسیر بر روی تابه نهند و کاه کوری سوراخی درین آن کنند و بر
 آن نهند و بداند تا آن زمان که سوخته گردد و در آن استعمال کنند و طبعی آن
 سرد بود در دوم و منفعت وی آنست که چون مفصول کنند شفت ریشهای چشم کنند
 و دایها و سودمند بود جهت شفا مفصل و در و خصه چون بران موضع در و
 کنند و همچنین بواسیر و سرطان و ریشها و زشت و بدل آن اندام است این
 زینت را خوانند و بران ایشان رسق جلی نام دارد و در زاکنه شود و اسهال طبع
 و صنعت آن اکنون لباب القح است و لباب القوم و لباب البکر گویند
 و آن لباب اکنطه است و معنی نشا گویند و بخاری نشا است خوانند و در
 نون گفته شود آبقر دقر است و گفته شود ابوخلینا انجو ساست و خیار
 و عاقو سمع و شجر الدم و رطل الحما و حمیرا و حنفوس و شنفاد و بکلا و

در درجه اول خشک در دوم و منفعت وی آنست که چون بچشاند و بدان مصغه کنند قلع زایل گردد در دهن که باشد و سرخ قلع که باشد و بغاه محبت و اگر در کلاحتشاند و در چشم حکا کنند رطوبتی که باشد خشک گردد و سودمند جهت تفتی که غرض شده باشد و اگر پیش از در چشم استعمال کنند چشم نگاه دارد و اگر بطبیخ آن احسان کنند نافع بود جهت ریشها روده و اگر شراب یا سرکه بچشاند و پاشانند نافع و سودمند بود جهت در جگر و درم آن گرداند و صاحب جامع کوید اطباء مصر در دار و با چشم نامیران صنی و امیران می اعرس میکنند ابار انگ محرق و در برسی شرب سوخته گویند صنعتان است تا به آئین و اسیر بر روی تابه نهند و کاه کوری سوراخی درین آن کنند و بر آن نهند و بداند تا آن زمان که سوخته گردد و در آن استعمال کنند و طبعی آن سرد بود در دوم و منفعت وی آنست که چون مفصول کنند شفت ریشهای چشم کنند و دایها و سودمند بود جهت شفا مفصل و در و خصه چون بران موضع در و کنند و همچنین بواسیر و سرطان و ریشها و زشت و بدل آن اندام است این زینت را خوانند و بران ایشان رسق جلی نام دارد و در زاکنه شود و اسهال طبع و صنعت آن اکنون لباب القح است و لباب القوم و لباب البکر گویند و آن لباب اکنطه است و معنی نشا گویند و بخاری نشا است خوانند و در نون گفته شود آبقر دقر است و گفته شود ابوخلینا انجو ساست و خیار و عاقو سمع و شجر الدم و رطل الحما و حمیرا و حنفوس و شنفاد و بکلا و

بدان
 و قدر که گوید
 بران اندام
 و در کوره
 نهند

اگرمان

انگلیا

و انگلیا گویند و بر مانی حلوما و ملطی و کربا قفس و کاهوف نیر گویند و این خلط
 شخی است و در بارشی شکار گویند و بوجوه نیر خوانند و بهتر آن بود که
 در ورق آن سیاه رنگ بود و در آن سطر بود و ورق آن بسیار بود و طبع آن
 گرم و خشک بود در اول دوم منفعت وی آنست که چون با سرکه برهنق طلا کنند
 زایل گردد و بر زان نافع بود و جگر را پاک گرداند چون بر سرکه بود خواه خوردن و
 خواه ضا د کردن و بر بقرس صفا کردن نافع بود و چون با سرکه بر رخا بر نهند
 تحلیل یابد و ریشها را نافع بود و در مری و وی سوختگی را نافع بود و سفاق متورم ورق
 آن بران کنند و با شراب یا شامند شکم به بند و چون کایند و بر کزندگان
 اندازند نیرند و بخ آن خون زن کوشش بر کرد و بجه دندازد و درم صلیت درم
 بود تحلیل دهد و بخود بر گرفتن و در آب آن نشستن حیص براند متوه و خندار
 مستعمل اروی و درم بود و بسیار مستعمل کردن صداع آورد و مصلح وی در
 بنفش بود یا کد و ابرشیم نیکو تر آن بود که باک بود و نیکو و طبعی وی معتدل
 بود در گرمی و سردی و گویند گرم و خشک بود در اول و خوزی گویند گرم و سرد
 در اول ملغ و سودا پاک گرداند و بدن را فربه کند و قوت بدن بداند و در آن سرد
 و دهن تیر گرداند و دروشنا چشم سزاید و چون در معاجین کبار کنند که
 نیری آن عسل بود و مجامعت را زیاده کند و تعوط آورد و در مری سزاید و در معاجین
 بعد از آنکه سوخته باشند مستعمل کنند یا مقرض و صند سوختن وی مانند سوختن
 صوف بود و در صا گفته شود و اگر چیده بود لطیف تر بود از هر آنکه قوه وی زیاده
 بود و چون سوخته پاشانند مغزی تمام بود و جهت تقویت دل نغایه نیکو بود و
 خفقا ترا سود دهد و مقدار شری یکدرم بود و چون بعد از سوختن نشویند چه
 ریشهای چشم نافع بود و پوشیدن وی مسخ نمود مانند بنه بل که معتدل بود

نافه دوم جوده

وگویند بوشیدن و شیش پیداکند و معده را بد بود خصوص شش و مصلح او
 رب ریاسه و انچه بود ابله جوارا ابله کیند و ثمره العرم خوانند و بر سر
 نیز خوانند و ان ثمره سر و گوشت در بارسی کم و مل خوانند و طبع آن کرم خشکست
 در دوم و جالیوس کیمید در سیوم و بهترین ان سیاه رنگه بود و بهترین در
 ان سبز رنگ بود و منفعت وی آنست که اگر بار و غن کیند خوش اند در طرفی آمین
 تا سیاه شود و در گوش چکاند کرمی زایل گرداند و چون بکوند و به سیرند و بر
 اگل افشانند نافع بود و اگر سر دم سفوف سازند کرمها را بجو بکشند و اگر شامند
 یا بجعل بر سر شند دم و لعن کنند حیض براند و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 و اگر ثمره ابله ده دم سخی کنند و بخورم روغن کا و بخورم عمل با هم بر شند
 و لعن کنند و بوز نافع بود و اگر سخی کنند و با سر که بردا و الثعلب کیند زایل گردد
 و اگر زن کویش بر کرم یا بخور کند بکشد و دارد و وی مصر بود بکرم و مصلح ان بود
 الوج است با حو لنجان یا حما و بدل ان جوارا سر و است و در صنی مساوی و
 گویند بدل ان یک وزن و نیم آن در صنی است و گویند بدل ان بوزن ان سیخه
 و بوزن ان حورالر و است آن کوس دو نوع است سیاه و مله و در خن
 بدخت غناب ماند و هر دو نوع چون در آب اندازند فرو رود و بهترین ان
 سیاه است طبع آن کرم و خشکست در دوم و چون حل کنند با آب و کل
 سازند سیدی جسم و شر کوری را بغانه مفید بود و نافع بود در جبهه سوختگی اش
 و اگر در یکی گواری بسوزانند تا چون خم شود و بشویند همچنان که آبار بغایت
 نافع بود جهت در چشم که از سیوسه بود و وجهه خارش چشم و نشانه آن موی
 و اگر پاشانند سنگ کرده و نشانه بریزانند و اگر نشانه آن سخی کنند بغایت
 مفید است بر ریشها رشت افشانند البته ریش را خشک گردانند و مولف

مکرمه و انچه بود ابله جوارا ابله کیند و ثمره العرم خوانند و بر سر نیز خوانند و ان ثمره سر و گوشت در بارسی کم و مل خوانند و طبع آن کرم خشکست در دوم و جالیوس کیمید در سیوم و بهترین ان سیاه رنگه بود و بهترین در ان سبز رنگ بود و منفعت وی آنست که اگر بار و غن کیند خوش اند در طرفی آمین تا سیاه شود و در گوش چکاند کرمی زایل گرداند و چون بکوند و به سیرند و بر اگل افشانند نافع بود و اگر سر دم سفوف سازند کرمها را بجو بکشند و اگر شامند یا بجعل بر سر شند دم و لعن کنند حیض براند و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و اگر ثمره ابله ده دم سخی کنند و بخورم روغن کا و بخورم عمل با هم بر شند و لعن کنند و بوز نافع بود و اگر سخی کنند و با سر که بردا و الثعلب کیند زایل گردد و اگر زن کویش بر کرم یا بخور کند بکشد و دارد و وی مصر بود بکرم و مصلح ان بود الوج است با حو لنجان یا حما و بدل ان جوارا سر و است و در صنی مساوی و گویند بدل ان یک وزن و نیم آن در صنی است و گویند بدل ان بوزن ان سیخه و بوزن ان حورالر و است آن کوس دو نوع است سیاه و مله و در خن بدخت غناب ماند و هر دو نوع چون در آب اندازند فرو رود و بهترین ان سیاه است طبع آن کرم و خشکست در دوم و چون حل کنند با آب و کل سازند سیدی جسم و شر کوری را بغانه مفید بود و نافع بود در جبهه سوختگی اش و اگر در یکی گواری بسوزانند تا چون خم شود و بشویند همچنان که آبار بغایت نافع بود جهت در چشم که از سیوسه بود و وجهه خارش چشم و نشانه آن موی و اگر پاشانند سنگ کرده و نشانه بریزانند و اگر نشانه آن سخی کنند بغایت مفید است بر ریشها رشت افشانند البته ریش را خشک گردانند و مولف

و اگر در یکی گواری بسوزانند تا چون خم شود و بشویند همچنان که آبار بغایت نافع بود جهت در چشم که از سیوسه بود و وجهه خارش چشم و نشانه آن موی و اگر پاشانند سنگ کرده و نشانه بریزانند و اگر نشانه آن سخی کنند بغایت مفید است بر ریشها رشت افشانند البته ریش را خشک گردانند و مولف

ط

کتاب گوید در خشک شدن که از رخم کار و دشمن کار رند هیچ بهتر از شاره وی نبود
 و گویند بدل وی خوب کنار است و مصلح ان صمغ وی است یا شام سوم و وی
 بریزانند و باد که در شکم بود تحلیل دهد و اگر کای و اگر کایا ب نیز گویند و ان
 غنکوشت سارسی کرمه گویند و شاره وی کر تینه منفعت وی است که چون بر جوش
 نهند خون بارد دارد و در کیند که ان احت ورم کند و چون سر که بدان چکانند
 بر دل بندد در اندا آن در کیند تا خشک گردد نافع بود و در کیند که دل بر سر
 و باز گرداند و اگر نرمه بدیدان بالند جلا تمام بدید و اگر کر تینه که در تان بود
 کشف و سفید بود در پوست بندد و در باروی کسی که او را تب ربع بندد رایل شود
 آبرون حی العالم است و گفته شود و معنی ان بروا حی ابد المعی همیشه رنده و رک
 وی همیشه سبز بود و نرود و در کافه شود از از القطه هم حی العالم است و گفته شود
 امل طراشت و گفته شود آبل قافله صغار است خون از علاف پیون کند
 و مثلث باشد و ان دو نوع است نوع بمقدار جوز و بود مثل شکل و یک نوع
 مانند استخوان بیلکه کرد شکل بود و پوست رقیق داشته باشد و هر دو نوع قافله
 کوجک است و بیل مال و خیر و او نهال و او و بیل و او و شو شمر نیز خوانند و طبع
 ان کرم و خشک است در اول درجه سیوم و بهترین وی ان بود که بوی بغایت
 داشته باشد و منفعت وی و قوه وی مانند قریفل بود در جبهه معده سرد و جگر سرد
 نافع بود و قی دارد و گویند لطیف تر از قافله بر رکست است شام سوم
 است سارسی پیه بالنگ و گوشت رخم خوانند و بهترین آن گوشت بالنگ
 است که انرا با تو خوانند و کرم سیر بان انرا کرم خوانند و طبع آن کرم و بر است
 در درجه اول سخنان خوردن و بر هم نم شود معده را زیان دارد و قولج آورد
 او آن بود که مری کنند ابو علس بیارسی کل خیر کی گویند و ان انرا کرم است

و اگر در یکی گواری بسوزانند تا چون خم شود و بشویند همچنان که آبار بغایت نافع بود جهت در چشم که از سیوسه بود و وجهه خارش چشم و نشانه آن موی و اگر پاشانند سنگ کرده و نشانه بریزانند و اگر نشانه آن سخی کنند بغایت مفید است بر ریشها رشت افشانند البته ریش را خشک گردانند و مولف

در این وقت که کمان
نموده گویند
جاوران

خاک کفنه شود این سس درباری را سو خوانند اگر اندرون دی کشیده ساکنند و خشک کنند
سودمند بود چمه کردنی عقیق زهر دارو اگر یکسود کنند و خشک و در معال زمان دم
ضرب باد سموم بکنند و اگر دماغ وی ماکوشت سرکه بخورند ص سودمند بود و اگر
کوشی صیاد کنند مفاصل را نافع بود و اگر خشک کنند و با نر یا سیاه کنند زهر باران
بود و اگر بسوزانند در دمی مسین و خاکستر آن با سرکه برنم طلا کنند سودمند بود
و اگر خون وی برخازند نافع بود و اگر چشم وی خشک کنند و مروج را در سود
بود و بعضی گویند اگر کوفی سون او رندان زمان که زنده بود و بر رن بندند
نخود و رازی گویند اگر در طعام زهر باشد و این عرس من فراماد کند و مویهای وی
را تریاقتند ابرشیمیا آتش است مانند زرباج اما عوصی سرکه آب عوره کنند
سرکه مصعود و قند زاده باشد و حواجها آن با قدری عود در کرباس بندد و در
دیگر اندازند و قند و بادام کلاب حل کنند و در آن ریزند و در یک طبعون معتدل
باشد و کا صید مانند زرباج بود و موافق معده و جگر باشد و مفع و مقوی قلب
انان خماده است و شری وی همه مسلول بجا میزند و در صفت البان دریا
لام کفنه شود از جربا رسی ترخ خوانند و سست رزد آن کرم و خشک بود در دوم
کوشی کرم و تر بود در اول و گویند در دوم تخم آن کرم است و در وی اندک رطوبت بود
و ترشی آن سرد و خشک است در دوم مفعولی است که کف را زایل کرد اند چون
طلا کنند و خفکان که از جوار است بود خوردن سودمند بود و صغرا شکند و شت
طعام بدید آورد و مایه لیک که از صغرا سوخته حاصل شد باشد نافع بود و قوت
بدید و دفع خمار کند و در وی تریاقتیه هست و نافع بود چمه کردنی ماری و جواره و کرنگا
موزی و چمه رفقان نافع بود اما پسینه و عصبها را زیان دارد و مصلح آن سرب
خشیان بود و بدل آن آب لیو و پید آن دفع عفونت و جوی بکند اما

ابراهمیه

دماغ کرم را زیان دارد و مصلح آن نیست است و قشر زرد آن ازاد و قلیست و
مفع و تریاقتیه در وی هست و لوی دمان خوش کند چون در دمان کاه دارند
و بر بر ص طلا کردن نافع بود و اگر در طعام کنند قوت معصم بدید و عصاره وی
نافع بود چمه کردنی امی و اگر بهیجان صیاد کنند عین عمل کند و اگر در خمر اندازند
زود ترش کرد اند اما کوشی وی بطلی الهم بود و معده را بدید و قوی آورد
و چون در غسل می کنند سالم بود اما دانه وی نافع بود چمه کردنی عرس خون
دو معال منشر کنند و با ستم کرم پاشا مندر و شراب کحه و اگر بکوبند و بر آن
طلا کنند نافع بود و در مہار را خلیل کند و اگر در میان جامها کنند زبرد و جامه را
کاه دارد از خوردن نخوره و غیره و در سقورید و سس گوید دانه وی جوی باد و
۹ و فلفل سیید سختی کند و زن پاشا مد در حال کجه مندارد و بخور کردن وی بجا
را سود دارد اما قوه و رقی آن محقق و محلل بود طعام را معصم کند و معده بود
وسده بلعی کشاید و مسکن نج بود و مقوی معده و احشاء و منفع و بر دیک
بقشر اما ورق و قفاح وی لطیفتر از قشر است اثر را این بار رس است
و اثر از نیر خوانند و امبرار رس نیر گویند و آن زرنک است و بارسی زرنک
خوانند و راج گویند و گفته شود که کل اصفا یا نیر و در بارسی سیر یا نیر
خوانند و آن معدی بود و بهترین وی است که شفاف و بی سنگ بود از بارو عی کا و
۱۰ ب کنند و بسوزانند تا اندک منطی سیاه که بران باشد بسوزد پس سببند
و بکار ریزند و طبیع آن سرد است در اول و خشک است در دوم و کوند سرد و خشک است
در دوم مفعولی است که اگر در چشم کشند آب رفتن از چشم دارد و صحت
چشم کاه دارد و کوشی زیاد خورد و اگر با پیه رسو حکی آتش طلا کنند نافع بود
و اگر بهیجان سوده بر ۹ احتیاز نه اکند نفاست نافع و فایده مند بود اما جوان

دماغ

نیک شود از سیاه می ماند و همچنان ریش قصه و اعصابی که مزاج وی میل خشکی است به
فوق گوشت چون با قلیا و عسل کف گرفته رقیق در چشم کشند صداع را رایل گرداند باید
که در جانب مصدع کشند و اگر زن کحوش بر کمر دخن حیض دارد و اگر در دمی مند
خوی که از عشا آن دماغ آید باز دارد و بدل وی آمار است و وی مصر بود بشش و مصلح
وی شکر و کشر بود از ارار از ارار است و گفته شد اثنی عشر از ارار است و سیاهان و
سرمه و اعین السراطین و سنگبویه و سنجبویه و اغیس و حبه القند و طاهره و فطرون
و دوخته و اوراق این حله اسم فحش است و محشکست و محشکست و پنججست سر کونید و در بارسی
برای خوانند و ششری کم دل شوب کونید و در کنار رو دما روید و نیم آن گرم است
در درجه سوم و خوب وی باید که استعمال کنند و منفعت وی در باب دال و دوخته
او راق گفته شود اثل نوعی از طرف است و در طافه شود اخاص و نوع است
سیاه و سبید فوری سیاه می شود البقر خوانند و در بارسی الوی سیاه کونید و از آن
غنیه شایع کونید و صف آن گفته شود در شین و بهترین الوی سیاه آن بود که
بغایت خود رسیده باشد و زرد که شیرین بود و طبیعت آن سرد است در اول درجه دوم
و تر است در آفر آن و منفعت وی آنست که طبع را براند خاصه اگر آب وی صاف کنند
و به نبات و تر بجهان در آن حل کنند در کسی که سهل صفا بود و سبکی ساکن گرداند
و هارت دل نشاند و صاحب مهاج گوید اگر مخرجی معده بود و مولد خلطی مای بود
دفع مصرت وی بکفند باید کرد و کونید مصر است سر و مصلح وی غبار و صاحب
تتوم گوید مری معده بود و مبرد آن و مصلح آن کلکیین بود یا عسل و کونید بدل
وی تر مندی است احقاق المرحی اتحوان است و بهار و خوار و عن البقر و مشها
و عن اعلی و کا و چشم و کا فوری گیر کونید و زمان ششری با بونه کا خوانند و در
اتحوان منفعت آن گفته شود اگر ایض بهم بهر نیست و در معده مری

دویم و حور ان کرم
و حسرت در درم

کتابیں علی

و نقد نر کونید و در عین صفت گفته شود و منفعت آن و طبیعت آن و انواع آن گفته آید
 اجلد ما شرم است و گفته شود و اجیون راس الافی خوانند و آن غم بنات شیشه
 براس الافی و سح آن را کشتن مار یکت بود و برنگ ساه بود و منفعت وی آنست که چون
 با شراب پیاشانند کند کی محج جانواران را سود دارد و اگر شش را کزند کی سانش
 اگر کرد هیچ ضررت نومی نرسد و سح آن و نم و ورق و مجموع این خاصیت دارند و اگر سح
 آن با شراب پیاشانند در دشت کین کرد اند اجیون س خیر و س کونید و انرا
 ۹ دینه وجود کونید و بعضی کونید آن کندی نامکشه است که در صحرای ماروید و نم سیه
 کوچک دارد و کلی بسید و دانه وی در دار و گی چشم و گوش استعمال کنند و اگر دانه
 وی مقدار دو درم با چهار درم غسل بامیرند و در چشم کشند قطع سیلان رطوبه چشم
 بکند و اگر عصاره وی با گوگرد و نظرون سامیرند و در گوش حکانند در گوش
 ساکن گرداند از هریط ططان است و گفته شود ادا را اشخص اس و گفته شود
 اذ رک یشوق است و در بارسی الوجه کونید و الوی جلی و الوکشته نیر کونید
 طبیعت آن سرد و تر است در درجه اول مسکن و رارة بود و مسهل صنوا و شکلی باشد
 اما رچی معده بود و مصلح وی غذا است ادالینی دوا سی مندست و از حکم
 است و در طلایا مستعمل کنند مانند کلف و آب تر و قوما و اگر زعفران و انصافا کنند
 و سودمند بود و بعضی در جلیه رخی استعمال کند و طبیعت آن غایه گرم است و سیم
 مجموع حیوانات است که دانا بال داشته باشند و انرا بارسی و مندی کلمه خوانند
 و اگر کسی خورد مداواة آن قوی و شیر تازه و روغن بادام کند و مرق اسفند باغ و آب
 و لعاب بات بار و غن کل نام بود و وجهه قلغنه است مفید بود از ریاس نافعات
 و نفسیانر کونید و اعلی مغرب در راس خوانند و گفته شود در نا اذ ناب انجیل
 گیا هیست که نمری اذ ناب انجیل کونید و برومی مونسطد اس و ماضنهائی

الحکم محض است نه آنست که در روی دیگر
اهلاد روان روید و اهلای استند
که کوشش حکامند

وآن التیس است و در بارسی سبلج گویند و در لجه التیس منفوع و طبع آن گفته شود
 ادر بوا آذربو خواسد و آن بخ خیار نیست و کلی زرد دارد و آن بخ را فلار و بلار
 و فلار و کلیم شوی و قصد شوی گویند و آن بخ عطینسا است و معلما سوخته گویند
 و سطرینون هم خوانند و زبان شراری خوب است و آن خوانند و کجور هم نوعی است
 و طبع آن گرم و خشک است و سیوم منفوع و آنست که چون با سر که بسایند و بردا انقلب
 کنند نافع بود و خاکستر وی با سر که چون بر عرق النسا طلا کنند نافع بود و چون رن کجور
 بر کبریکه مندار و اس ماسو که گویند سودمند بود و در هر که کشته خاصه کزندی
 چون باشد نافع است و اگر زن که آبسان مکرر در خون کجور بر کبریکه است
 کرد و در آن کجور که در ورکین را سودمند و منفعه سده مصفاة بود و فواق نایل گردند
 و بوی آن بختیة معطر بود اگر زن آستن بوی وی بشود از عطسه هم آن بود که
 بجه مندار و وی مهر بود با حشا و مصلح آن رب مورد بود و بدل آن بودن آن
 حبه است و چهار دانگ وزن آن لبن التین و نیم وزن آن باد آود و اذان
 اما غلس است و سمی و بمیسون و در کال داود و شمیرا و عسوب و عطر و مر و قش
 این جمله اسم مرکب خوش است و در بارسی مرکب خوش خوانند و سونالی مر و قش
 معنی آن اذان الفار بود و حقی الفار خوانند و طبع آن گرم و خشک است در دوم گویند
 در سیوم و این اسم نیز بر جوی نهادند که طبع آن سرد و تر است و در اول خون نهند و بوی
 خار سرون آورد و در احتما را نافع بود و وجهه لقوه سعو ط کردن نافع بود و وجهه صداع
 اشامیدن سودمند بود و مرکب خوش بهترین وی است که کل وی را حور در یک نود و جهه
 صر و لقوه نغایه سودمند بود و معصا ره وی سعو ط کردن و جهه کزندی نافع چون
 با شراب باشد نافع بود و اگر با سر که بکزدی عترت چهار دانگ نافع بود و وجهه در دهان
 که از تری و پسردی بود و صداع که هم از آن باشد سودمند بود و مسجی معده و احشا آود

نایب که

در بارسی مرکب خوش

مطلک

و محلل نفخ و سده بکشاید و ادرار بول کند بغایت و رطوبات امعا و معدیه بکشد
 و دماغ را از اخلاط سرد پاک کند و تسخین کند بوقتی که با بوی و اندکی غسل غرغره کند
 و وی مرغی مانند بود و مصلح وی تخم فود بود یا زرقطونا اذ فر خلال امون گویند
 بر سالی محلس خوانند و سونالی محلس و ملقطی دیگر طونپلس و سخوفس نیز گویند و این
 مکرر به دشتی و کاه کلی هم گویند و انرا در بارسی کورکیا خوانند بهترین آن بود که
 بود سرخ رنگ با یک خوش بوی و طبع آن گرم و خشک است در درجه اول و درجه
 کوهها باشد و مرغزاری نر باشد طبع آن نوع احوالی گرم است در اول گویند در دوم
 و خشک است در اول اسحاق گویند گرم و خشک است در دوم منفوع و آنست که سنگ کرده
 و مثانه بر نراند و منصف و یلین بود و ادرار بول کند و خون حیض براند و محلل نفخ و قفاح
 وی نافع بود و جفت دم و در در معده و درم آن و شش و جگر و کرده و احشای رحم
 را نافع بود و در بعضی معاجین استعمال بود اما اذ فر حته ورم صلب که در جگر بود و معده
 بوجها کردن نافع بود و در دهان اندوی خاصه رحم نافع بود و اگر با شراب کوشانند
 بول براند و مسخین مثانه سرد بود و محلل جبهه پنجه بود که در بدن پیدا شود اما مسخین خوردن
 فعل وی زیاده از ضرر وی است اما پنجه وی سودمند بود اگر در حلا ر حبه در در معاصیل سرد
 بد منند و جهه تها بلفی با سنگین در آفران بد منند و اگر کوشانند و در آن نشینند فواق
 بود و در مهابا گرم که در رحم زبان بود و در پچ آن قصص زاده از قفاح بود اما در قفاح
 تسخین زیاده بود اما قصص موجود است همه اجای وی و گویند مهر بود مکرر و مصلح آن
 کلاب است که انرا شوبیند و گویند مصدع بود و مصلح آن صندل کلاب بود دماغی سکوف و
 بدل آن قصد الزریره است و آن الفیل صلیح است و گفته شود اذان بجدی لسان احمیل
 است و گفته شود اذان الارنبه اذان الشاة گویند و اذان الثوالی گویند و آن نوعی است
 احمیل است و گفته شود انواع آن در لام اذان العبد و اذان العزیز خوانند و آن مهابا

در سیوم

الراجح است و گفته شود ادا الی یونانی قلوبس خوانند و آن بصیرت و گفته شود این اسم بدان نهاده اند که سسکل مانند وی است اذ اریون نوعی از کف دریا و در زبد البحر گفته شود انواع آن وصف آن اذ یون آن ذکر خوانند و ادرم نکر گویند و بیشتر قول صاحب جامع انست که نوع از انخوان است و کل انخوان گویند زرد بود و سرخ بود و این خلاصه است کل انخوان زرد و سید بود و همو گویند نبات انخوان یک رنگش باشد اما نبات اذ یون مقدار یک و چشمتی باشد و در کل انخوان مانند اما کل وی نبات سرخ بود مانند آتش و میان کل وی سیاه رنگ بود و در کل انخوان کو حکتر بود اما کل میان وی زرد بود و در کهای کنار او سید و اذ رگون کرکهای کنار سرخ بود و میان سیاه و آن نوع از شقائق است و تحقیق و طبیعت آن کرم و خشکست در دوم منفعتی است که چون بار و عن سامیرند و رورهما صلاصلا کنند و مخلوط و سودمند بود و جهت درد که کمین شده باشد و در کف طلا کردن نافع بود و در وی قوت تریاقیه و حائوس کوید حق النساء و نفوس و در دفاصل و لقوه را نافع بود و دستور بدو رسیده کرد جانوران را نافع بود و ریشهای شش و جگر و معده را و چون سخی کنند و بار و عن کل بر سر سوز و بر معده طلا کنند بواسیر و شقاق را نافع بود و فو که کس بدنی پنهان و چون سخی کنند با سر که و برداه الشعل طلا کنند سود دهد و مقدار شتر از وی یک گرم باشد و مصر بود سبزو مصلح وی غسل بود و بدل آن بادا و در اذان القیاس قوطلد است و آن نوع از حی العالم است و گفته شود در جارا ط درخت کادی است و کدریر گویند و گفته شود در کاد و مال جوی می است خوشش بوی و اراک نیر گویند و مانند قزو بود و بهتر آن بود که بوی قزو بود و طبیعت آن شج الرکس یک گرمست در دوم و خشکست در اول و ارجح آنس گوید در وی قیض و بحیف بود و منفعت وی اسک بوی دمان خوش کند و قوت دل و دماغ بدهد و در دمان را نافع بود و قوه پنج دندان

بلا و اعصاب را قوه دهد و اگر بر و رهما کرم ضما کنند نافع بود و خوردن آن در چشم را نافع بود و شکم ببندد و مصلح آن جلاب یا زرقطونا بود و بدل آن جوب کادی است ارطامایسیا ارطیس است و اطمیسایر گویند و بلنجی سفوف و بر جاسف گویند و گفته شود ارسطایخ اسر و گفته شود از زرد درخت صنوبر است که بر می دهد و از وی زیت سازند و در زمین عرب بسیار بود و طبع آن کرم و خشکست از زرد بسیار برنج گویند و طبیعت آن سرد و خشکست در دوم و گویند معتدل است و گویند که در اول خشکست در دوم و بهتر آن وی کرمانی بود و بعد از آن حوار زمی و بعد از آن کیلانی معتق وی است که سکم به بند اما برنج کرمانی خون بشویند و بار و عن بادام یادینه یا روعن کجند بنزد سودمند بود و جهت که در کدی معده و اگر باب خشک اند نه پیرید تولد نکند و طبع آن نرم دارد و اگر بانی که در وی برنج سرخ خوشایند باشد و با بعضی ادویه قاصص حقه کنند جهت سح روده نافع بود اما برنج سید لون را صلا کرد اند و بدن را فربه کند اما مصر بود با صبا قویج و مصلح آن شیر تازه است و صاحب تقویم گوید مصلح آن عسل و سکر سرخ و دیق و سوس گوید برنج بارسی نافع بود جهت خون زفتن سکم و علت کرده و مثانه و احشای رحم و ترور را بغایه نافع بود و جالسوس گوید بدل آن بست جج است ارید برید و اینست مانند پار سکا فقه که اند پیستان خیر و منفعت وی است که چون بر و اسیر طلا کنند نافع بود و اگر بیاض خون حیض براند بقره اراه مصطکی است و طلال نیر گویند و آن علقه رویست و نیر گویند و گفته شود ارشد جج النور است و گفته شود ادرم اذ یون اسر و گفته شود ارسطوخیا زراوند طویل است و این اسم مشتق از ارسطوا است و گفته شود در زام اردستانی بناتیس صحرایی و در طلا کار بر نند جهت که کدی جانواران خاصه زنبور و جهه در چشم طلا کردن نافع بود و آن قضا اجمار است و گفته شود ارمینا

سیاحت الی امارج سسکل
را محکم نه مدد

دستور بدو رس

النفق

طباست و این نوشادر بود و گفته شود از قنار قنار است و زقا و ابرقنار و بونا و برنا و این جمله اسم چنان است و در باب کفنه شود از شد انقباض و گفته شد پیش ازین اردشیران نوعی از مر و است و گفته شود در همه انواع آن و صفت آن ارباب بلخ در مای است و انرا جواد البه خوانند و آن دو نوع کوهک و بزرک و در بارسی بکند در مای خوانند و مای رپان خوانند اگر چه صاحب جامع یک قول آورده است که بعت اعلی شام نوعی از بونا است و قول دیگر آورده است که این ها راست و هر دو قول حقا که محقق است گفته شد و طبیعت آن گرم و خشکست و گوشت تراست و بهترین آن تازه بود و گوشت است که باه را زیاده کند و طبع را نرم گرداند و گوشت غذای صالح و دماغ است که خلط غلیظ بداری حاصل شود و نمک سود آن مولد سودا بود و مصلح آن روغن بادام بود و بدل آن رپنا جان کوزا البر سرست و گفته شود از جوان بهار درختست و در بارسی انرا ارباب کونید و آن بهار همچنان خورد و طبیعت آن سرد و خشکست و در آن اگر کجوشانند و آب آن شامند قی تمام آورد و اگر حوبه ای بسوزند و بر او مالند موی برویاند و سیاه و انبوه گرداند و اگر از بهاروی شترابی سازند منجما بکند و نافع بود از اقرانچیس سیاه و در شکل بغایه صلب و در میان عدس و گندم بسیار بود و شترابی انرا سیاهک گویند و منفعت وی انست که خون اردوی با سر کد و آب برشند و مقدارش شش ساعت در آفتاب نهند بعد از آن با تنه دیگر برشند و بر روی مهای گرم صلبها بکند نرم گرداند و در آن زایل کند از حقیقت نباشد که انرا زیر بر خوانند و گفته شود از زمین این چکل که بد قفل است و گفته شود در قاف صفت آن از نیش برکی لاغور رس و لاغور شش و لاغوری خوانند و در بارسی هم گوشت کونید و زمین انست که کون آن بسیاری زید و دیگر سامانی بود که صید کرده بود و طبیعت آن گرم و خشکست و خون وی خون گرم بود و بر بهی و کلف طلا کنند زایل گرداند و خون خون

tarikhema.org

وی بریان کرده مستعمل کنند دفع سموم بکند و سحر را نافع بود و جلای چشم بدید و باغ وی بریان کرده چته رسته که بعد از مرص حادث شود بغایت مفید بود و چون بخورد کنند دماغ وی بر جای دندان رود و برید و در خواص آورده اند که بای وی چون برن او بزند آسان نشود مادام که با وی باشد و بتر اطا گوید سروی چون بسوزند و با نه خوش با سر که طلا کنند برداء الشعف نافع بود و بر مایه وی چون با شمشک یا با زعفران یا با عسل حل کنند و با سر که پیشانند صرع را نافع بود و اگر زن بعد از طهر سه روز یا با سر که منع آبش بکند و اگر زن که مکرر استن نشود بعد از طهر کجوش بر کبر د استن گردد و آن باد زمر مجموع زهر کاه کشنده بود با دن الله تعالی خاصه گزندگی افی و گویند چون بدن را موی وی بخورد کنند از سر ما اذتی بوی نرسد اما از کوشش وی خوی غلیظ حاصل شود و مرق آن در ترس منافع حاصل نزد یکسخت مرق ثعلب در آن نشستن گوشت وی اولی این بود که بار و غن بر بندن مثل روغن زیت و اگر بران کنند بخار آب بهتر بود و وی سهر آورد و مصلح وی با زیر است ان ترس حری حیوانیست در مای کوهک صدف شکل سرخ رنگ و بر سر وی سنگ مار به بود اگر بر وی بسوزانند و جاکتر آن برداء الشعف طلا کنند نافع بود خاصه با پیه و سر الیه موی برویاند و اگر در چشم کشند از آن خاکستر چشم را جلا حاصل شود و وی از جمله سموم قتاله است و خون وی گرم بر بهی و کلف خون طلا کنند جمله را زایل گرداند و جاکتر آن چون پسنون پیازند دندان را جلا دهد و علامت خوردن آن صیق النفس و پسرخی چشم و سرفه خشک و دشواری بول و نفث دم و درد معده و درد کرده و لون بول بنفشه رنگ بود و شش را البته ریش کند و از آن جلا سر که کشند و معالجه آن با عسل و زعفران بادام شیرین و شیر زنان و خاوری و چکل که جوشانده از سیاه نقون زرخ است و گفته شود از طی اطاست و گفته شود از قناری نباشد که سنگ مانند

ادم از آن کفنه خوانند و با شترابی و کونید و زمین انست که کون آن بسیاری زید و دیگر سامانی بود که صید کرده بود و طبیعت آن گرم و خشکست و خون وی خون گرم بود و بر بهی و کلف طلا کنند زایل گرداند و خون خون

خشیاش ری بود و نمون نزدیک شفاقی النعمان و مرد باشد که فوق کند شفاقی و کرم
 کرم نیز از ری انرا مینشاید سرخ خوانند شفاقی و آنست که ریشهای جسم را پاک کند و ورق
 آن خون صفا کند چشم و دم آن ساکن گرداند و در وی قوه حلا و تحلل بود از آن درخت
 درختست در کرگان و برادر مرزمن خوانند و در نزد درخت غلیله و در طریقتان
 بشیراری درخت طلق خوانند و بیارسی درخت طاق خوانند بهترین استای بود
 بود که بسیار بلع طبیعت آن کرم بود در سیوم و گویند در دوم و خشک است در آن
 درجه اول و رقی آن اگر بهام بخورد میرد و خوب وی بهی فعل ارد و عصاره و بنام
 بود همه دفع سموم خون با غسل یا شامند و همه قولنج نافع بود و سده بکشد و مقدار
 استعمال روی سه سال بود و نمونه وی مؤلف گویند همه سرفه بلغمی نافع بود و اگر چه صاحب
 منهای و صاحب مزده آورده اند که کشنده است اما حدیثی است که در شد خلافت
 و نمونه وی اندک حلاوتی داشته باشد و صاحب منهای گویند بغایت بخورند و حسن است
 وی موی دراز گرداند اگر بدان سر شویند و بدل آن در دراز کردن موی و ورق شفاف بود
 از ورد حذوقی است و گفته شود اسفنداج بیارسی سید اب خوانند و یکو برین آن
 پاک سفید خوش موی بود و طبع آن سرد و خشک است در دوم و گویند خشک است سیوم
 و حالیه کس که در ریشهای و سعه و بثره و داء الثعلب و داء الحیه خون بار و عن کل طلائکند
 بغایت مفید بود و دستور بدوس گویند مبرده احتیاطی بود که در ظاهر بدن باشد
 خون در مریم رفت استعمال کنند و لین او را م بود و دانهها چشم را نافع بود و اسفنداج
 قلنی خون تر کند کی غریب محری و ساین محری مالند نافع بود و همه شفاقی نافع بود اسفنداج
 اسری و همه در چشم خون با دونهها خلط کنند نافع بود و در ریش آنرا پاک گرداند و یکس
 ورم کرم بود طلائکدن و خوردن اسفنداج کشنده بود و دواوی و موی کشند و مطبوخ
 تخم کرفس و انیسون و رازیانه و افسنین و غسل کنند و صاحب تخم کرم گویند اصلاح

وی بقند و صمغ عربی کشند و بدل اسفنداج رصاص جنت الرصاص بود اسفنداج اجصاص
 جبیین است و گفته شود اسفنداج ویرا بر کهن گویند و ابر مرده گویند و گویند حیوانی
 بدان سبب که چون دست روی می خود را در کشند و می که میرد آب و برابری ساحل اندازد
 و گویند نباتی دریایی است و این محقق است و باقی خلافت و بهترین وی است که تازه بود و
 طبع وی گرم و در اول خشک در دوم منفعت وی است که چون سوراخند و خاکسری
 در رچی که در ساعت زده باشند خشک سده کند و اگر پاشانند خون رقیق بار دارد و
 محفوف او را م بلغم و ریشها بود و اگر خاکستر وی شوند بکشد در چشم سودمند بود و حکایت
 تمام دهد و شمع الزس که بوجون بارت بسوزانند قطع نفث و کم بکشد و تازه وی
 مرم بود با خشا و مصلح وی رب غوره بود یا رصاص از خواص اسفنداج است
 که اگر شراب یا آب مروج بود و برادران اندازند اها جمله بر گیرد و اگر خواهند که بخان
 مستعمل کنند نمونه اصل را که کشند بهاون نتوان گفت و بسک و منجلی باشد و بخانه رنور
 ماند و بخوف بسیار داری بود و در لغت عرب او را هوشند خوانند و در بارسی
 کارران و در ممر کارران او را در آب می نهند و آب بر می کرد و بجامه می مالند و همه
 ردن اسطوخودس معنی این موقف الارواح است و آن ۹ ره که از اینجا حیر نام آن
 سخا دس است و آنرا شاسه سم رومی خوانند و طبع آن گرم است در درجه اول و خشک است
 در دوم و بهترین آن بود که تازه بود و لون آن سبزی یا بلنی بود و در طعم و تلخی و قوت
 بود منفعت وی آنست که دماغ را از اخلاط پاک گرداند و صرع را نافع بود و سده بکشد
 مرصهای عصبانی را سودمند بود و مرمه سودا و بلغم لزج براند و محلل و منج بود و طبع
 وی سهل بود او را خاصه از سرد و منج و متوی دل بود و متوی جمیع اعصابی اطن بود و
 بدن و در تقویت دل و ترکیه فکر بغایت خوبست و شری از وی مقدار سه درم بود و
 معده و احشای را از اخلاط پاک گرداند و مغض را نافع بود و همه زهری که خورد بکشد

بدن اسطوخودس بخوانند

در آن جوشانیده باشند و در خواص ورق وی یکی است که اگر کرک روی بسته
 و درنگ کند لنگ گردد و گفته اند که شاید میرد فبار که احسن الحاقین و بدل آن بلطوس
 و کونند استور دیون و کونند لوف و کونند قودا ما و ج آس بکه قیط خوانند و عا کونند
 و اسیار و زینر خوانند و در ماری مورد خوانند و بهترین آن خسروالی و دانه و طبع
 آن سرد است در اول و خشک در دوم و معوی آنست که شکم به بند و عرق و خون که از حله
 رود بار دارد و شکستنی اعصاب طول کردن نافع بود و چون بسوزند وی بدن خوش
 کند و هت و رها کرم نافع بود و سوختگی آتش چون بران باشند نجات سودمند بود
 و هت ورم جگر کرم نافع بود و مقوی دل و معده بود و حقا نرازا یل کرد اند و تخم وی
 سرفه را نافع بود و شکم به بند و هت کرم نافع بود و عرق و عصاره وی در چشم کشند قوه چشم بدید و آب رقیق
 نافع بود و هت بخار کرم تر و اگر عصاره وی در چشم کشند قوه چشم بدید و آب رقیق
 باز دارد و چون بخوشانند و در آن شیند هت سرون آمدن معده و رحم نافع بود
 و خون رفتن رحم بار دارد و موی را بویاند خاصه روغن وی و قوه موی بدید و لون
 آن سیاه کرد اند و اگر تخم وی بخوشانند و سرش از شراب خوردن قدری باشد و شیند
 خمار بکند و اگر درن در شد خود مورد زانجو رگد خون رفتن رحم بار دارد و تخم وی شکلی
 بشاید و قی را بار دارد و بدل آن ورق بوقت و کونند عصاره و ریشک و وی طبع
 به بند و سهر آورد و مصلح آن بنفشه تازه بود آس وی مورد اسفوم است و در نیم
 گفته شود استقو لو قدر یان مقو لو قدر یون خوانند و حشیش الطال سیر کونند و در
 مصر بکف النسر خوانند و چند اسم دیگر دارد و در سینه کفنه شود اما مقو لو در لوت یون
 کا ویر در دیاق قدر یون از آن خوانند که طال نبود سبت تاثر آن دارد و در کدرا نیدن
 سبز این را نام نهاده اند و کونند به کرم رو میست و کونند نوعی از اسفوم است و در
 قول خلافت و آنحق است نایست صحنی و بشیراری انرا یکی دارد خوانند و در سینه

منع و طبع آن گفته آید اسود یون ستور یون خوانند و نوم احسنه کونند
 و آن نوم برست و بشیراری سیر کونند و طبع آن کرم خشک در درجه چهارم و طبع
 وی آنست که حیص براند و از ادویه تر باقی قار و قست و در باب شامی معوی کفنه شود
 بدل آن نوم الذکر است و کونند غنصل که جلا سفید سفید دل سید است و ۹۰ ف سید کونند
 و در حاکفه شود اسارون به کینه است که برک آن اندر کرب نبات الادن ۹۰ و تر و سکوفه
 وی ارغوانی بود و غلاف تخم وی مانند غلاف تخم بود و بعضی سکوفه وی سبب رگد بود
 و تخم وی مانند حسلکدانه بود و در کوهها روم و در مصر و در سیدان نیری باشد و آن دو نوع
 بود غلط و دقیق و یکی خ ریشهای سیار بود بسکلی ردن ردد بود مانند ما میران
 اما اسارون ایجه در میان باری و سبزی بود نیکو تر بود و طبیعت آن کرم و حسلست
 در درجه دوم و کونند اسارون به سبیل رو نیست و آن خلافت با درین به سبیل
 رو میست و گفته شود اما مقو اسارون سودمند بود و هت در دانه اندرونی و مطلق و مسخ
 و اگر کشتال باشد اثر بسیار باشد هت عرق النساء و وجع و رک و مصلح نافع بود و سده جگر
 بکشیاید و مهمل بلع لرج بود که در معده و هر جمع شده باشد و باده را ز ماده کرد اند و وی
 دمان خوش کند و هت نرول اب و سبل و دانه النعل و دانه ایجه نافع بود و مقوی معده
 بود و بسیار از او امراض دماغی را نافع بود و شرتی اروی سه مشال بود با ما العسل
 بود و هت استقا و حیص براند و سودمند بود و هت صلابت سبر و نمانه را قوه دهد
 و کرده و در خواصی و درده اند که چون بکوبند و با شیر تازه بر سرشند و صفا کنند میان
 هر دو و رک را بر آید و او غافلی تمام آورد و محض است و کونند مهر است شش و حش
 اعصاب بود و مصلح آن مویج بود و کونند مصلح آن مویج است که در روغن بادام
 خیسانیده باشند و بدل آن یک وزن و نیم و ج و دانه کی وزن آن حماما و جالبوس
 کونند بدل آن رجبیل است اسفوم و سمار هر دو اسم است و گفته شد اسفوم

ماری تخم اسفوم کونند و در ریشک و طبع وی کرم و خشک در درجه دوم

شولون است و بر عونی نیز گویند و در زبان یونانی فسیلون و آن نر قطن است و گفته شود
 اسفناخ در باری اسفناخ گویند و طبع آن سرد و تر است در اول گویند طبع آن سرد
 و تر است و گویند معتدل بود میان ۹ ارت و برودت طبع آن سرد و سیاه را سودمند
 بود و در وی قوه جلا بود و درود از معده بگذرد و طبع نرم دارد و در دشت و مرگ را نافع
 بود و در دسینه و شش که از گرمی بود سودمند بود و معده است و اجهای سرد و مصلح
 وی مری و فلفل و دار صنی بود است و درون جگر است و گفته شود اسطیفین مطبلین
 است و اسطون نیز گویند و آن ۹ را سودمند است و اسطون اسطیفین است و گفته شد
 اسد الارض گویند و ماریون است و صاحب مغزده گویند بحقیقت آن ۹ با است و سوانه
 خامالون اسم ۹ با است و خامالانیم ماریون است و این سه میدان بیکدیگر اندویم
 صاحب مغزده گویند که بعضی متافان گفته اند اسد الارض نبات است که سوانی خامالون
 گویند و معنی آن مازنون است و صفت مازنون و ۹ با هر دو گفته شود سوانی
 اوسمون گویند و آن تودر و گفته شود اشکبیل شمشیر عوج است و گفته شود آشنه
 شیبه الحجوز خوانند و اگر کس ناله بغدادی گویند و در باری دواله و دوالی خوانند و
 المسک هم خوانند و آن بردخت صنوبر و جورد و بلوط و غیر آن بچیده شود بهترین آن است
 خوش بوی بود و آن نوع را میوه خوانند و آن سیاه بود و بدو همان مندرست
 و آشنه را در کوفتن نام باید کرد تا رو کوفته شود و طبع آن خالیوس گویند در کرم
 و سردی معتدل است و در وی بعضی آنک هست و حین گویند کرم بود در اول و خشک بود
 در دوم منقوب وی است که سودمند بود بخور وی همه ص و اخلاق رحم و اگر بخور نشاند
 و در آن آب نشیند حیض بر آند و در رحم را نافع بود و وی قی به بند و معده را قوه
 دهد و حین را سود دهد و قوه دل بدید و سه رحم بکشد و اگر برور و رها کرم طاعتند
 در دساکن گرداند و تحلیل صلابت مفاصل کند و در دساکن صعیف را نافع بود و تحلیل

در اول در جرم و حاکو کرم و خشک است
 در دوم در جرم و حاکو کرم و خشک است
 در سوم در جرم و حاکو کرم و خشک است
 در چهارم در جرم و حاکو کرم و خشک است
 در پنجم در جرم و حاکو کرم و خشک است
 در ششم در جرم و حاکو کرم و خشک است
 در هفتم در جرم و حاکو کرم و خشک است
 در هشتم در جرم و حاکو کرم و خشک است
 در نهم در جرم و حاکو کرم و خشک است
 در دهم در جرم و حاکو کرم و خشک است

اطلا بود

اطلا بود که در عروق جمع شده باشد و نه به باه را زاده کرد اند و منی سزاید و قوت قصید
 و اگر در شراب برسد و آن شراب را شامند نافع بود و اگر نر در شراب بتنع کند مقدار
 درم تا دو درم سمن کل کند اما آشنه مغز بود و مصلح آن اینسون بود و بدل آن قوه
 اشتلا بوسه است و ششغال است و گفته شود آشنه غار ز کحل العجم خوانند و تنفس آشنه غار
 شول کجبال است و آن بخ اجدان ۹ آساینست و آن نوع از راه است و اجدان از سامان
 مرو و از بلاد روم خیزد و بهترین آن روی بود و صفت آن کفنه شود و طبع آن سرد و تر است
 کرم و خشک است در دوم و مصلح وی کسر که بود و حاکو کرم و خشک است و مصلح
 کرم بود بعد از آنکه در کسر که برورده باشد استعمال کند و شخ را کس گویند کسر که وی
 همه معده نافع بود و قوه وی بدید و اشتها پی آورد و معده را قوه دهد و اشتها را سخت
 معده بود و در معده سموم بکشد و تبی که از غنوم بلیغ سوخته بود نافع بود و صحت
 و سر که وی نزدیک باشد به کرم غنصل بدل آن انداخت و کس گویند ۹ م وی معنی بود
 مصلح وی شراب عوره و ریاس بود و ایشان ۹ او در روف خشک است و گفته شود اسمو
 اسمو ساست و گفته شد اشفاق قل اشفاق قل و اشفاق قل و حسیفیل است و
 و آن ۹ را قلیطی است و در باری کز را بر کوند و بهترین وی سطر بود که لون آن برزی
 زرد و بورن سکیس بود طبع آن خالیوس گویند کرم و تر است و سوم و گویند کرم
 و خشک است و گویند کرم است در سوم و خشک است در دوم منقوب وی است که باه را زاده
 کند و قصبه را قوه دهد و او را بر بول کند و شیر زمان را زاده کرد اند و اگر زن بخورید
 بچه مندارد و ورق آن اگر بکوبند و با عسل بامیزند و بر ریش جویند همدانگر گرداند
 اما شاقل شری اردی سه درم بود و معده و شش و مصلح آن عسل و بدل آن حلقور
 یا بوزیدان و باقی صنعت آن در باب شین گفته شود در صفت قل انجیص
 درخت دق است و آن نوعی از مادرون است و آنرا خامالون گویند و نمیر

در اول در جرم و حاکو کرم و خشک است
 در دوم در جرم و حاکو کرم و خشک است
 در سوم در جرم و حاکو کرم و خشک است
 در چهارم در جرم و حاکو کرم و خشک است
 در پنجم در جرم و حاکو کرم و خشک است
 در ششم در جرم و حاکو کرم و خشک است
 در هفتم در جرم و حاکو کرم و خشک است
 در هشتم در جرم و حاکو کرم و خشک است
 در نهم در جرم و حاکو کرم و خشک است
 در دهم در جرم و حاکو کرم و خشک است

بوسه

لذائقه

لوقه سبید بود و بعضی آنرا خوانند و در کوهستانها بسیار است مخصوص در شیر اروا را
می سوزند و شرابی از باروشش پیش خوانند با سیرم آورند و حامالا و نال و تفسر با سیر
بود و در مار پیون صمد و کفنه شود اشق اشق خوانند و کلانی نیز گویند و آن لذائقه
و صند الذنب کفنه شود اما اشق صاحب مناج کوی صمغ طرثوت و صاحب مزه کوی
نه صمغ طرثوت است فی الحمله صمغ بناسکه شرابی از باروان گویند و طبیعت آن گرم است
در اف درجه دوم و خشک است در اول واسی کوی کرم و خشک است در دوم و بهترین است که سفید
و دانه درشت بود دستور بدو سکه بد متع سده جگر بود و سنگ کرده بر زنارند و تحلیل صلا
سبز بکند چون روی طلا کنند و اگر مقدار یک گرم با سکه بخورند و درم سبز بکند و اگر
با غسل خلط کنند و لعن کنند مفاصل و عرق النساء و صمغ راناف بود و خاری بر راناف دمنند
بود و کرم بکشد و اگر با مالش خلط کنند و پیا شامند و رواد و شیرازی راناف بود
و نم مثقال با غسل صمغ راناف بود و مسهل بلغم بود و استسقا راناف بود و اگر با دوی
خلط کنند مسهل بلغم غلط لنگ بود و ابر زرد بر اند و اگر مره چشم بدان بالند چشم
و تاریکی چشم و سفیدی زایل گرداند و وجه ریشها بد فایست سودمند بود و خفاق
که از بلغم و مره سودا بود نافع بود و بچه مرده و زنده پیر و آن آورد اگر بخورند و بر گیرند
و اگر با سکه حل کنند و بر رویها بلغم صمد و حنا زرد و سلعه و امثال آن طلا کنند تحلیل دپ
و بازیت بر شند و بر کف و بهق مالند نافع بود و اگر باب حل کنند و بدان بپزند
کنند نافع را با گرداند و چون از بلغم و خوردن آن سودمند بود و وجه درد بشت
و فاج و خدر و باد را بکشد اما مصرف بود بکرده و مصلح آن زوفا است و بدل آن و صمغ
کواریر النحل است و گویند بدل آن سبک است و گویند بدل آن سبک است و گویند بدل آن سبک است
است و قول صاحب جامع آنکه نه اصل اجتنابی است و سهو کرده است و قول صاحب
منهاج و صاحب تقویم راست است و در پاری سریش گویند و طبیعت آن گرم و خشک

در دوم و چون بسوزانند گرم بود در دوم و خشک بود در سوم و سودمند بود و وجه در اول
طلا کنند و چون در کرده پیا شامند بول و حیض براند لیکن مرجم معده بود و مصلح و کلند
بود و بر تنق طلا کردن و بر رویها بلغم نافع بود و کدرا اند و مقدار استعمال روی محدود
اشنان و ضل گویند و آن انواع است و از اغا سول خوانند و بهترین آن مرقی است و
بارق موصی بر یک بکوفه و لطیف ترین آن سبید بود و طبع آن گرم است در دوم و
ماسر حویه کوی کرم و خشک است در دوم و محرق بود و منفوعی نیست که منع شده بود و منفوعی
زیاده بخورد و نم درم از وی عسر البول کشاید و یک درم از وی حیض براند و سه درم مسهل مایه
مستسع بود و بخورد و درم از وی بچه مرده یا رنده مندارد و درم از وی سم قاتل بود و مصرف
مثانه را و مصلح وی سبک است و کلند و کوی کرم و مصلح وی مغرم بود است و از عرق و
بنفشه اشیا و مایه عصاره مایه است و کفنه شود اصابع صمغ راناف بود و مصلح
ابلق است از زرد و سبید و صاحب تقویم کوی کرم و خشک است و این خلاف و نفعی نیست
که زرد بود و تیره رنگ سبیدی و آنرا کف غاشنه و کف مرم نیز گویند و طبیعت آن گرم و
خشک است در دوم و محلل فصلهای غلیظ بود و وجه سمها نافع بود و کرم کی جانوران را مفید بود
و وجه جنون بغاه فایده مند است و عصنها را با گرداند از افتها و دستور بدو سبک
اعضاء و عصبانی راناف بود و در دما آن ساکن گرداند و جنون و وسواس سودا و
راناف بود و در در مفاصل و عرقه را سودمند بود و بدل آن در نفع جنون بکوزن و نم آن
هر ارجح است و چهار دانگ آن سعد و دوی مصرف بود بالات بول و مصلح آن جلا اس
بالوط اصابع نرس قنار سورجانی است و زرد بود و سبید بود و صاحب جامع کوی
شنبلیله هم قنار سورجانی است و قول صاحب جامع محقق است که سبک و سورجانی است
و طبع آن گرم و خشک است در دوم و مسک کوی کرم و در مفاصل را سودمند و در شفا
کس راناف بود و بر نرس صفا کردن سودمند بود و ترقاط کوی کرم و تریاق در مفاصل

در وقت نزول ماده و صاحب منباج گوید در وقت ماندن سورنجان بود و نوسدن آن نافع بود
 بود چه صداع سرد و باد که در دماغ بود بشکند و سده آن بکشد و باده را زاده کند خاصه
 بار خنسل و زره و فوج اصابع البشیر و خشک و کفنه شود اصابع الودار نوعی از انکور سیاه
 است در آن مانند بلوط و آنرا انکور ریتونی خوانند و طبع آن گرم و تر است در صفت انواع
 آن کفنه شود اصل السوس اصل المنک است و در بارسی چه همک خوانند و با صنفهای طبیعت
 آن معتدل است در گرمی و سردی و تری و خشکی نافع بود چه حشونه سینه و قصبه و حلق
 و تشکی می باشد و دستور بدست می دهد عصاره وی وقتی که تر باشد در حش کشند ناخن
 و چه دشواری زادن و وقت تولد و احتیاج و وجع عصب نافع بود و اگر چه همک
 کرده سخی کنند و در حش کشند همان خاصیت دارد و ناخن و گوشه زیاده ببرد و عصاره
 وی چه در دینه و جگر و مثانه و در دکرده نافع بود در بوی و طبع وی انواع نافع
 را مجموع نافع بود و بدل آن نم وزن آن رب السوس بود اصول الاربعه کاسنی و خ
 رازیانه و خ کبر و خ کوفس را خوانند و هر یک جدا گانه کفنه شود اصل اللوف دیو با طبع
 خاوند و آن خ پیکوش است و سوما در اقیطون گویند و طبع آن گرم و خشک است در صفت
 اخلاط غلیظ لرج دفع کرد اند و سیده بکشد ایداران جگر و سبز و کرده وجهه ریشهای بد
 نافع باشد و اگر با سرکه کس برهق طلا کنند مفید بود اصل الم حان سد است و گویند اصل
 یارسی خ می خوانند و در وی قوه حادیه است اگر بکشد و بر عصبی که آسن در وی بود
 صمد کنند و چون آورد و چون سخی کنند و با سرکه بر سرشند و بر در منافصل طلا کنند را بکشد
 و اگر جاکستر آن با هم چندان خا بر سرشند و بر سر کنند موی را قوه دهد و رو باند اصل
 الراسنخ راس است و تنگان آنرا اند و خوانند و آن نوعی از پیکوش است و کفنه شود
 در باب راد صنف راسن اصل البیلوفو المندی فل است و فاعله نیر گویند و کفنه شود
 در فاصت آن اصل السوس خ سوسن بید است و در روم در میان سوسن می بروند

و با طراف

و با طراف میزند و آن شهر است خ بخت و آن قسط شرین است و در باب ف
 خاصه او کفنه شود اصل السوس خ سوسن است و کفنه شود اصل اللوف دیو با طبع
 شایع گویند و کفنه شود دریا صفت بروج الصنم و انواع آن و خواص آن اصل
 الغفل فلکویه است و کفنه شود اصل الخنثی اسرارش است و کفنه شود اصل
 و در بارسی خ کرفس خوانند و منفعت آن در باب کاف کفنه شود اصل الفند بیک
 خ کاسنی گویند و در باب کاف کفنه شود منفعت وی و کاسنی اصل الارابعه یارسی خ
 رازیانه خوانند و منفعت آن در صنف رازیانه کفنه شود اصل الکبر یارسی خ کبر گویند
 و طبع آن عسلی گویند گرم و خشک است در صنف موم منفعت وی اگر بر جنازیر طلا
 کنند با سرکه تحلیل کند و عرق السابو اسیر را نافع بود و مقطع و ملطف بود و سوسن
 آن چه در دندان که از پردی بود سودمند بود چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه
 کنند یا تنها بخامیند و بر کف و برهق بپسند طلا کنند نافع بود و وجهه سبز زخا سودمند
 خوردن با سرکه و یا با سرکه و غسل طلا کردن و وی اخلاط غلیظ لرج را قطع کند و با
 پرون آورد و وجع و رگین را نافع بود و حیض را نافع بود و چون بدان مضمضه کند بغم را
 قطع کند و اگر کوفته بر ریشها باشد یا خا کفنه بصلح آورد و در مهای صلب
 بکشد از اند و مسهل بلغم بود و مضر بود مثانه و مصلح وی غسل بود و بدل وی در ادویه سبز
 یکدم حلیت بود با یکسختی اصطفیان اسطفان است و کفنه شود اصل العرطینا ادر و
 و کفنه شود اصل الالبان اساطیر غار است و کفنه شود اصل الکبر و کفنه شود
 اصل اللوز المرح در حش بادام تلخ چون بپزند و نیک گویند و با سرکه و روغن گل
 کنند و بر پیشانی صمد کنند در سردی و نافع بود و اضطرار کمر کا گویند و آن صنف برنگ
 غناب چای سرخ که سیاه می یابد بود بعبادت خلوتی رنگ دستورند و پس گویند
 از میوه است و گویند صعیب که از درختان روم حاصل میشود و جالیوس و یوی

وی نیسون اسباب مصطلکی و بدل آن جده یا شح ارضی بود در تقویت معده اسرارونیم
وزن آن بیلد اما صاحب جامع آورده است که متوی معده کرم بود و با گردانند از اخطا
حاده و جهه مفاسل بغایه نافع بود چون سدر آن حلقه کرم بود و چون با سر که بر نوبت
ضاد کنند نافع بود و اگر با روغن بادام سرزد و اندکی زهره را صاف کنند بعد از آن در گوش
جکانند محلل ریاح بود و گوش را با گردانند از ۹۰ احتیاج نافع بود اگر چه که اقیلون
سج جلی است و گفته شود اقیون عصاره خشک شش سیاه است که در مفر است و از این
اختیاس خوانند باید که چون در آب کرم اندازند رود حل شود و در افتاب کرم بپزند
شود و ابجه معسوسش بعد از آن زدند و در دست بماند و عیش وی بماند و لبس خرس بر کند
و ابجه بغایت براق بود عیش وی بصر کند و مولف کوفه عیش وی به فرمی کنند در جلب
اما طبع اقیون سرد است در درجه چهارم و خشک است سوم و اسحاق گوید سرد است
در چهارم منفعه وی آنست که مخدر بود و مسکن همه وجعه بود و چون طلا کنند و اگر با شاش
شری از وی مقدار عدسی بود و از دو دانگ زاده کنند و ریشهای تری را حشک گردانند و
سودمند بود جهه و ریهها کرم و اگر باز زده کرم مرغ بر مان کرده رنترس طلا کنند
ساکن گردانند و جواب آورد و اگر کرم بر گیرند تر را سود دهد و اگر مار و غش کل و غش آن
در گوش جکانند در گوش را زایل گردانند و اگر با شیر زمان در چشم کشند در چشم
را ساکن گردانند و اگر مار و غش کل در سر مالند صداع را بیل کنند و جهه سج و جب اسهال نافع
بود و در درم از وی کشنده بود و مصلح وی فلفل است و در صنی و جذبه و فوفون
و بعد از آن قی و حقه و شراب کنس بسیار و بعد از آن حمام و بعد از حمام اشها و جب
و صاحب تنویم گوید مصلح وی خود بندی بود یا خود الوح و بدل آن سه وزن آن راجح
است و یک وزن آن کیم لقا اقیون آن نری و زهری و قصه نیست و بهتر آن
اقریطی بود یا مقدسی که کیم وی سرخ بود و ناره و طبع کرم و خشک است سوم

نفع

نافع بود جهه صر و شح امتلاسی و مسهل سود او بلغ بود و وجهه مایه لول یا غایه نافع بود
و اگر با فستقین یا شامند یا تنها و باید که در مطبوخ بسیار نجوشانند که قوه وی باطل
شود و غشبان قوی آورد و شری از وی در مطبوخ اگر خردم تا معیت درم بود و گویند تا
ده درم و صاحب منهای آورده است که شری اگر یک درم تا دو درم بود و در ادی گویند تا
چهار درم تا شش درم و محتاج مصلح نیست و صاحب منهای آورده است که بر روغن
بادام و بکنند اگر تنها استعمال کنند و این ماسویه گوید مصلح وی آنست که شری از آن
روغن بادام استعمال کنند و اگر سمینا خشک استعمال خوانند که شری از یک درم
تا دو درم و اگر تنوع خوانند که از دو درم تا چهار درم و بدل آن رازی گوید در مسهل
سود او وزن آن تری بود و دو دانگ آن حاشا و گویند بدل آن یک وزن و نیم آن حاشا است
و گویند بدل آن اسطوخودوس است و مسهل و مضر بود به شش و مصلح آن کثیر بود
و صاحب تنویم گوید مصلح آن شراب صندل یا رب سیب بود افحان احداق ارضی
المصری خوانند و گفته شد و در ممر که کاش خوانند و سومان قومان و در مصلح شجره
الکافور و در باری کا و حشم گویند و عوی عان البقر و شراری با بویه کا و خوانند و بهتر آنست
که بر کوی سبر بود و سرون کل وی سید بود و اندرون در و در طعم وی بلخی بود و نوعی مست که
بر کسیدند و در طعن آن کرم و خشک در دو م منفعه وی آنست که مصلح سده حکر بود و محلل
و مسهل بلغم و سودا بود و سنگ گرد بریزند و حرق برانند و محلل جو نهاده بود و ناصور
را نافع بود و صلابت رحم را تحلیل کند چون رن در آب آن نشیند و رن را که حیصه
بود و رجه اردو کویر و کیشاید و اگر سمینا خشک گرد و بکنند و با سکه کین یا تاک
پاشا مسهل بلغم و مضر سودا بود و صاحب جامع قول شریف آورده است که از وی
چون بکنند و بر اوصاف نزدیک انیس و و در کس طلا کنند قوه محافه مام و اگر ادنا
بودن آن کنند سبات آورد و اگر روی بویند جواب آورد و مقدار شری از وی درم

رسون ساسیست
باری ترمه پیاکی گویند و اصل آن بام بود
مندی برون سیاه و اندرون سفید
کوبند و در آب سرد و سرد و در قی
نمی بپزند و آب آن را شرب می کنند
و عود آن در موضع ارضی که شکر شود

این کتب در کتابخانه
 دارالمکتب الاسلامیه
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت
 ۱۳۰۰
 تاریخ ثبت
 ۱۳۰۰
 این کتب در کتابخانه
 دارالمکتب الاسلامیه
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت
 ۱۳۰۰
 تاریخ ثبت
 ۱۳۰۰

افرد کارخانه آب کن کرد و شریف در خواص آورده است که چون در دست کنند
 و با کسی مخاصم کنند خصم روی غالب شود و اگر سردی در حق نهند که بر می اندارد دیگر بر
 نیندارد و این ماسو که گویند آن فاونیا است که موی آن روی اجامه و کفنه شود
 اکل نفس فرو نشاند و کفنه شود النسا اموس است و اینوس نر گویند و سام و آن کوا
 و کفنه شود المبطوط کشت در کشت است و کفنه شود الاطینی بلاب است و کفنه شود
 الالعصار فرسان العصار است و کفنه شود الوبج نوع از مخلصه است و سیرازی
 کار در سنگ خوانند و در مخلصه کفنه شود انواع آن الط غامست و تمام و تمام الکلت
 گویند و هر فو لیون و آن سیب زیت و سیرازی سه سنبل خوانند و کفنه شود در سن
 الاپیون راسل است و کفنه شود الیه بیاری دینه گویند طبیعت و کی گرم و تر است در هم
 شود و غذا بد و گرم و تر و حیط تراز به باشد باغ بود و جبهه عصمه کوفت خورده
 چون بدان صفا کنند و این ماسو که گویند معده بود و محلل او رام صلب و کی
 ز کسل و غفل و در صحن و مری بود و بعد از خوردن و بی خوار شدن نام بود
 اما موی حما ماست و کفنه شود اموس و اینوس نر خوانند و کفنه شود امعا و الارض و غار
 گرم خوانند و آن فاطمین است و کفنه شود امعاسین بلغت و میان عصیر حرم است
 و در بارسی آب غوره گویند و معقولان در صفت حرم کفنه شود امیر بارسی این بارسی
 گویند و کفنه شود امج بیاری که گویند اینترن ان سیاه بود و طبیعت آن سرد در دم
 و گویند در اول خشکست در دوم و بعضی گویند گرم است در حال خشکست خلاف معقول و کی
 است که معقول معده و معقد و اعصاب و دل بود و اشتها طعام بارید کند و جبهه که
 نافع بود و سودا و بلغم براند و بغایت معقولی دل بود و حفظ و ذهن زیاده کند و معقولی همه
 اعصاب بود و موی را سیاه کرد و اند و چون تاب آن و حاضرات کنند و اگر در دم
 اروی نیم کوفه کنند و در آب شترن کسانند و ساعت بعد از آن صامی کنند و

نوبت در چشم حکانند سبیدی که در چشم باشد سودا و این مجرب است شرفی اروی
 سه درم بود آنها اما مصر بود و مصلح آن مصلحت آن شیر المخیلان در دست
 پیابانی و معروف بود لشوکه المصره و طبع آن سرد و خشکست و فایض منه خون است
 سیلان از رحم کند و ورق آن ورم لثا و سفلی رافع بود و خون به بندد و اینجا
 بنایتیست و عرق آن اراد و شرفه است و گویند در میان ریح اسبست و عصاره
 آن قانند آب بقم بود بغایت سخی رنگ منفعت به و کی نیست که یک شعال از آن تم
 کوفه بخوشاند و با قدری قند و میوه ناشامند همه نفست دم نافع بود از هر صوری
 که باشد از قصه شرم حجاب سیمه و سح امعا و واسیر و کشود کی سردیها و قوبعا
 بد و شکم به نددی انگ زحمت رسد و درش نشن را با گر داند و قطع کند و
 شکستگی اعصار رافع بود و خاصیت و کی بسیار است بحل عسل است و کل
 ویراکثر المنفعه خوانند و در ماری خطی خوانند و کفنه شود اینر بارسی در شکر کند
 و راج گویند و ز رنگ نیر گویند و بهترین آن بود که بغایت خود رسیده باشد
 و لون و کی سح رنگ که سیاهی بایل باشد شیر دار و طبیعت آن سرد و خشکست در دوم
 صفر اسبکند و قوه معده بد و از دل و جگر قی باردارد و شکلی شاند و سح را نا
 بود و بر ورمها گرم صفا کردن سودمند بود و قطع زرف دم کند و معقولی هر گرم
 چون بادویه مثل سنبل خلط کنند و سکی که از سردی حکر روانه بود به بند و جبهه
 که صعیف سود سبت بلغمی نافع بود اما مصر بود کسان را که طبع ایشان بسته بود
 مصلح آن جلاب بود و بدل آن نوردن آن نم کل و چهار دانگ وزن آن صندل الحک
 مر کجوش است و در اذان الفار کفنه شد اتون راری گویند و در مسان کفنه بود و خطی
 ملو سطلون گویند و سطوس و نم و جد گویند و بر عی حلا و و شرا رکی کل ضد
 و در باب جیم کفنه شود اینسون بیاری راز نامه رومی خوانند و آن و نوعی است رومی

بود شکل یا خواه بود و ای غیر رومی بود ترمذی مانده بهترین وی رومی بود و طبعش گرم
و خشک و سیوم و در وی قصی اندک بود و بول براند و باد که در شکم بود خلط کند و از آن
بدن و قطع سیلان رطوبات کند و حیض و عرق براند و تشنگی نشاند و سکیم بندد و
چون در شش بخور کند صداع سرد و نزله سرد را نافع بود و سده جگر را کشاید
شوه جماع بزرگ کند و دفع مضر است سیوم جانوران بکند و اگر سختی کرده بار و نیش کل
خلط کند و در گوش جگانه در گوش را نافع بود و همه استسقاء و نفخه معده و قراقرز
بغایت سودمند بود و چون در چشم کشند سبیل کهن بر دماغ بود و تها کهن را و سده
جگر و سبز و مثانه و رحم بکشاید و اگر سختی کرده سنون سازد کند و من که سبب آن
عقوبت بن دندان باشد نافع بود و اسحاق گوید مفر است ماعا و مصلح آن زارانه
است و بدل آن کم شبت و گویند بدل آن کراویا است یا کیرا گویند حسی شست
گفته شود انشا تا زید احمل است و از امویج خوانند و گفته شود با بخور آن دوست
بیارسی نگذارد خوانند و اکنون گویند و آن در حجت حلیت است و محروک اصل
و حلیت صغیر آن و ورق آن بید بود و سیاه بود بهترین آن بید طبع بود و آن
سیاه متین بود و حلیت طبع صغیر آنچنان طبع است و حلیت متین صغیر آنچنان متین
و ابجد آن رومی سیسالتوس است و کم آنرا کاشم خوانند و سنالتوس هم خوانند
گفته شود و ابجد آن ۹ اسانی به آن اشتقاق است و گفته شد اما طبعش گرم و خشک و
سیوم سودمند بود و همه زهرها کشنده و بر خازر حما کردن خلط کند چون سیوم
در معن زیت بود و بار و معن سوس همه عرق انسان نافع بود و اگر با سرکه بزند در وقت
انار صفا دکنند بر او اسیر نافع بود و اگر پاشانند با در هر ادویه کشنده بود اما عسل المصم
و مضر بود و بماند سودمند بود با سر البول و سردی معده و حیض براند و رطوبات معده
خسک کند و نفوط آورد و مسخ کرده و روده بود و چون با سرکه بود لطیف کننده و

بود و زود مضم کند و بدل آن خا است باد و اینک وزن آن حلیت طبع و گویند بدل
آن دو فراست و گویند کم کر را عاق زیت است و آن از رتوبن ماریسیده که زود
در باب را گفته شود ابجد آن کوسا گویند و آن شبنی را سکه گفته شود انومیا شست
و گفته شود بطونیا کاسنی سالیس و طبعش آن سرد و تر است در اول نافع بود و جگر را
بب حد قنوت و و عدد و معد و کبرک و حیصل نر گویند و آن بادیانی است و گفته شود
انر و نر صغیر خار است که از اشیا که خوانند سرخ و سبید بود و هر دو از یک خار حاصل
میشود چون ۹ ارباب در وی اثر کنند و کس که در سرخ شود و از اعز روت و سرد
و کینه خوانند و بشراری کوزد خوانند و از کوهستان شبانکاره و لورد جان خیر
و بهترین آن سبید بود که بر روی مایل بود طبعش گرم است در دوم و خشک در اول
تلخ بود اگر با سبیده کم مرغ یا با شتر سخی کنند و در چشم کشند در چشم را نافع بود
و کما صیت سهل بلع لرح بود و صغیر او شترتی اروی سحر دم تا یک دم بود و مضر بود
و مصلح آن صغیر ۶ پیست و نافع بود و جبهه در چشم و در مصلح در چشم آید و آب آمدن چشم
باز دارد و مصلح در مهاباد و محلل و اگر سختی کند با قدری نظرون و بر ورمها که بر کردن
بود مانند خازر طلا کند تحلل باید و اگر قنیله و عسل سالایند و با نر روت سوده بگردانند
و در گوش که ریم آید و ریش بود مانند چند رو صی باید و این محراب است و بدل آن نیم
آن صبر است و مصلح آن صغیر ۶ است که سودا جدا است و گفته شود انالیق آنچه
است و گفته شود آنچه خود است و در عین گفته شود آنچه باری سر مایه گویند و طبعش
مجموع بمر مایه گرم و خشک و ملطف و محلل و در مجموع تر مایه مست مصلح گفته شود
انچه الا در سبب ساری نیر مایه ۹ گوش گویند و چون با سرکه ساشانند صغیر را نافع بود و مضم
با در هر کردنی جانوران بود و ما سر جوته گویند یک قراطاروی چون با شتراب که بخت
پاشانند نافع بود و جبهه کردند کی با رو عترت و مجموع کردند کان و اگر زین آب بن نیر مایه

و مصلح آن عسلست و بدل آن نمیکند کابی بود علی بن ابی طالبی بهترین آن است که فربه بود و اگر در آب
اندازند فرو رود و طبیعت آن میل سردی و خشکی دارد و گویند که مست با غلظت و غلظ
پیغمبر اند و حواس را سودمند بود و در سردی و استسقا و تبها که کمین زایل گرداند و اگر در میان
کنند سگم به بند و بر مان ناکرده مهمل سودا و بلغم و حرقان را نافع بود اما مضر بود به
و مصلح آن عسلست و قوی را نافع بود و شترتی از وی مستقیم از بنجر دم نماده درم بود و غیر
منتفع از دردم نماند و بدست که مهمل صواب بود اما خاصیت مهمل خلطهای غلیظ
مثل بلغم و سودا بود و مرای آن متوی معده بود و مصمم طعام بکند و خمل معده را تحکیم دارد و
بواسیر را نافع بود و دسده بلغمی کشاید و به دندان و دندان ترا قوه دهد و اگر کیسالی هر روز یک پیمانه
مر با کسی بخورد سیاهی موی را نگاه دارد و ایداع شیان است و قوطا و دم الاخوان نیز گویند
و در دال گفته شود ای هفتان هر صبح با نمک و در صورت حریر کفنه شود و ایل چهار رخت
یک نوع در چشمها و کنار رود و اما صحرا که در آن نوع زرد رنگ بود و لطیف ترین انواع
ایل است و یک نوع در کوهها و عیان و محرم باشند و از آنجور خوانند و یک نوع دیگر
عل خوانند و در کوهها سرد سیر باشند و یک نوع دیگر تم الوحش خوانند در کوهها
و میان درختان گردند و همه در طبیعت نمیکند مگر نزد ایشان چون خسته شود مار
بخورد صحت یابد و تم الوحش باری که گوشتی خوانند و وی منی رسوراخ مار نهند و سوسن را
بخورد کشد و مار تجمل مرون آمد مانند آهن که تقاطع چسبند و از بنال مار را خوردن
گیرد و مار را صطاب کند تا جایی بار اعصابی و نمک در خون تمام خورد حدتی و سوسنی در
جسم وی سد کرد و آب را ختم او روانه کرد و در کج ختم وی کوی مست و انجی جمع میشود
و می نهد و هر روز کاروانند و سخی کرد و جناح در کوشش می باشد چون ویرا کشند
آن و سخی بر گردند و در دفع سم عمل تریاق فاروقی میکنند و صاحب علاج او در دست
که دنبال ایشان چهار کلاه هم می آید و سخی شود خاصه که کوهی که دنبال وی هم قائل است

اولی آن بود که در وقت کشتن دوم باید تا مهر دو با هم چون یکی بکشد دیگر دنبال بپندارد
جالسوس کوه خونی از کوشش ایشان حاصل شود و علیل بود و کوشش ایشان با وجود علیل
رود از معده بگذرد و بول براند و رانگی گویند بهترین آن بود که تازه بود و در زمان گرم
کرده باشند و باید که در بخت کوشش ایشان مهر شود و بار و عن برند و بعد از آن شرب آب
انحر و ماء العسل یا شامند اما قرن ایل دستور بدو سس کوه چون بسوزانند و در شمال
از آن با کثره یا شامند جهه نوشت دم و قرحه امعا و اسهال کمین و یرقان و در دمانه سود
بود و جهه زنان حامله که سیلان رطوبات از رحم ایشان آید و مر می شده باشند نافع بود
چون باد و به که موافق این رحمت بود یا شامند و صورت آن استا شامخ آن و در کج
کوار کی کند و در کج کرد و در اتون حمام یا در شب نشینند تا سفید گردد و مانند اقا قبا بشوند
موافق بود جهه حسی که ماده در شنی در وی بود و اگر کسوس کنند دندان را جلاد دهد و اگر از ایشان
نخورد کنند که دندان بگردند و چون بر سر که برند و مضمضه کنند در دندان نافع بود و در حرم
این زهر آورده است که قرن ایل سوخته سید با سر که بسایند و بر برص و لثقی طلا کنند
افتاب زایل شود و اگر شامند سبر را در دق کزد و اگر مار و عن کا و بر شند و بر حلق
درست و طلا کنند زایل گرداند و اگر مردمان کوه کان که قلاع داشته باشند طلا کنند
بود و چون برستان و زمار طلا کنند حیص براند و کوه چون قرن ایل برین آبستن
بند می در در زاید و دستور بدو سس کوه بنهر مانه زوی چون زن بعد از طهر سه روز بخورد
بر گیرد منع آب بن کند و کوه پیه وی چون بر تشنه مانند نافع بود و این زهر کوه را که باره
بوست وی باخود نگاه دارند و هیچ مار کرد وی نکرد البته و دستور بدو سس کوه بدو سس
چون بریان کنند جهه قرحه امعا و قطع اسهال را نافع بود و چون شامند جهه سم سهام
ارمنی نافع بود و قصبه وی چون خشک کنند و سخی کنند و شامند باه را را یکبار و دو بار
آورد و اگر بر باز و بندند از سخی مار نترسند و هیچ کردند در کرد وی نکرد البته و این زهر در

خواص او رده است که چون دنبال وی بخنان با پوست و گوشت و استخوان بسوزانند و سخی کنند
 شراب و بر مصید طلا کنند و در آن در حال نعوط آورد و بر هر حیوان که طلا کنند چنان عمل کنند و هم
 کوید ایل را در هر نه سکه و اگر تیری بر وی رند و سگان در وی مانده چون مشکط الشیخ بخورند و پندارد
 و گوشت قرن ایل محرق در قویج را نافع بود تا حدی که گوشت در ساعت سکن کند و پیرمیاخ پس
 اسحاق گوشت و نام آن ایرسا از بهران کرده اند یعنی قوس و قزح و کل وی در دوسید
 لاجوردی بود و بهترین آن سیاه صلب است که بود و خوش بوی و طبع آن گرم خشک
 در دوزخ منفعت وی آنست که فالج و تشنج و صداع و مری را نافع بود و منجی لطیف بود و اگر بر
 کلف و نمش طلا کنند رایل کند و سینه و شش را از احلاط غلیظ پاک کند و بول و حیض براند
 و بر کزندی مار و موصع زخم ضا د کنند نافع بود و وجهه سرفه بلغمی نماید و اگر با سرکه کشند
 از جهه کزندی جانوران و مطلقا آن بغایه نافع بود و اندر دوا محسوس کوید سودمند جهت حدت
 زهر پاک کننده و ادویه سمه و اگر مفت درم اروی با ماء العسل یا شامند بلغم غلیظ و مرصود
 براند و جواب آورد و جالسوس کوید عرق النساء و فالج را نفايت سودمند بود خاصه
 که در وی کخته باشند و اگر با عسل قزچه کنند وزن بخورند که در کینه مندازد و چون سلقی
 کنند و بر خنار و در دماهای صلبه صا کنند نرم گرداند و اگر سخی کرده بر رشی که ناصور شده
 باشد گوشت بویاند و اگر با روغن کل و سرکه بر سر صا کنند در دسر اسودمند بود و
 چون در معی حکا کنند معنی بر و اگر بطبیخ وی مضمضه کنند در دندان و ملازه را
 نافع بود و اگر در آن شینند صلابت رجم و در آن که از سیردی بود سودمند و چون
 وی در گوش حکا کنند با سرکه در گوش ساکن کند و منع نزلات بکند و روغن وی منع افواه
 بواسیر بود و رازی کوید بدل وی در اسهال آب دودانک وزن آن با روغن است
 و قه لبس لجاج و اسحاق بن حسن کوید ایرسا مری بود پیش و مصلح آن عسل است
 در بارسی پن سوسن صفا ای بود و در صحران بسیار بود و بولف کوید تخم وی از مویا

چوبست و اگر سخی و قدوی بردند ای که در دکنه نهند بر زانباته و باید که بدندان دیگر
 راح کویند و آن ناصحل است و گفته شود با قلا ۴۴ خوانند و بول خوانند طبیعت
 نزدیک است با اعتدال و گوشت سرد است در اول و خشک در دوم و در وی رطوبتی فصلی است
 خاصه تروی و بهترین وی آنست که فروه و زردک بود و خشک و ای که تری بود بود کلف را زایل
 کند و بقرط کوید غذا نیکو دهنده و صحت را نگاه دارد و چون معشر کنند و مدونه کنند و بر
 زخم که خون آید همد خون رفتن باز دارد و از خواص وی آنست که چون از مری
 او زرد مری از خایه باز ایستد و چون کوبند و بر زمار کوه کان صا د کنند موی سکن
 باز دارد و بهیچ آن اگر کمر کنند رمو صی که موی سترده باشند چنان عمل کنند و بهیچ رازا
 گرداند خاصه با پوست و با قلا سینه و سرفه و نفث دم را نافع بود اما بغایت نافع بود
 و دشوار صم و خوابهای اشفته نماید لیکن صا کردن بر ورمها و ورم اندن و
 بستان که شیر در وی سته بود بغایت نافع بود و قطع ادرار بول کند و چون آرد
 حلیه و عسل یا میرند محلل دما میل بود و در مهابین کوشش و در مهابین سینه چشم و اگر
 شب بمانی و زنت عتیق بر خنار طلا کنند تحلیل یابد و چون با سرکه و آب بپزند و با
 بخورند اسهال که از قرحه امعا بود و اسهال مری قطع کند و ای آن بود که چون یکد و خوش
 بزد آن آب بر رند و آن دیگر مار حاک کنند نه آن کمر بود و با قلا اکس را نفع کمر بود از
 و با قلی گوشت بدن زیاده کند و اردوی خون رقیق بپزند و روغن بادام و قندهار است
 و سا شامند سرفه و خشونت سینه و حلق را سودمند است و آنکه سوسن ستردی
 زیاده بود و خارش بدن باز دند کند و مصلح وی آنست که سوسن ستردی و سوسن در روغن
 مطبوخ کنند و با نمک با سقر و زیره و دار صبی و فلفل و الجدان و فودج و کورند و بعد از آن
 زنجبیل برورده با بعضی از حواریات نافع بود با قلا قطعی حامیه است گفته شود با زرد

قد است و در باری پیرزد و شیرازی سرزد کوند و آن سه نوع است بری و مری و جلی و کوند
دو نوع است یکی سید شک شککی نرم زرد رنگ است و عسل صافی تریوی و این نوع
بهر بود و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در دوم و کوند تراست همه درق
النسا و تقریبی مفید بود مقدار دوم و خون زن بخورد کرکیر و در شیر خود نرک
کند حیض برآند و بجه نندارد و دفع زهر پاکند خواه مار و خواه عقرب و اگر در دم
کند و بر جنازیر ضحاک کند نافع بود و کوند اگر در دم با آب یا شامند بواسیر سرد
چون سه نوبت شامند و دیگر هر که عود کند البته رازی که بد و مرغ را نشاید که
استغال کند و شخ الریس کوند مفید لم بود و این محقق است و اگر حل کنند بصل و لعن کنند
سده کرده بکشاید و سنگ آن برآند و راسدن اسان کند اما مضر بود و این محقق است
و مصلح آن اشق است و حالیه کوند بدل آن دو وزن آن بکینج است و اسحاق عیان
کوند بدل آن نور آن بکینج است و نیم وزن آن جاوشیر قلمی مری ترست و گفته شود
بادر کیمویه یا در نیمه کوند و بادر یک و ترکان و نقل آن ترچه کوند و در باری مالک کوند
آن تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم سودمند بود و جهه علمها بلغم و سوداوی و
بوی دمان خوش کند و نافع بود و جهه ب و سده دماغ و قوه دل و جگر بد و مفرج تمام بود
و در تقویت دل و تنوع آن بطیر ندارد و خفقان را کم کند و در بین صامی گرداند و مقدار
از آب و پیست درم بود و اسحاق کوند مضر بود و درک و مصلح آن صمغ عربی و اگر درق
آن با شراب سرگرد کند که عقرب و ریتلا و سک دیوانه صفا کند نافع بود و اگر شامند
علی کند و اگر بطبع آن مصححه کند چه دندان نیکو بود و اگر مالک صفا کند بر خوار و کجکلی
یاد و صمغین سرد در مفاصل صفا کند ساکن گرداند و از خواص وی آنست که چون قدری از
ورق و تخم و تخم آن محج خشک کرده در ده کند و بارشتم محکم کنند و در جیب نگاه دارند
مادام که با خود داشته باشند هر کس که ویرا پند دوست دارد و محبوب خلق گردد و ایم

شادمان

شادمان بود و مولف که بد بغایت بخت و بکرات امتحان کرده و خوردن وی مقوی
و جگر و دل و معده بود و جهه خفقان سوداوی و خفقان که از بلغم سوخته بود نفع نافع
و از مفرج قلع و بن خوانند و بدل وی در تنوع بوزن آن ابرشتم و چهارده اگر وزن آن
بوست اترج یا در مهر حجر التیس است و گفته شود یا در او در شک که البیضا کوند و بنات
در ریه یک بوم بود و در سگستانها شش روید و ساق وی اسطری کشت بود و نبات
انبوه بود و بیشتر در وی ریهن بهن باشد و در اول که رک سرون کند گیاه بود و باو خار
ورنگ وی سبید بود و کل وی سفیدی و سبیدی بود و می باشد و می باشد و می باشد
بود و خار را وی در او سبید بود و بهترین وی است که ورق آن سبید بود و نافع
آن گرم و خشک است در اول کوند سرد است در اول و می سرد و خشک بود و منقوش است که
مسهل بلغم لرج بود و در وی قوه محلل و مفرج است خاصه تخم وی و نافع بود و جهه او را بلغم
و نفث دم و تهراب بلغمی کمین و صوف نفعه و در دندان خون بطبع آن مصححه کند و اگر
جانوران و کرندکی عقرب خون بروی صفا کند نافع بود و دستور بد و مس کوند بی
چون بخوشاند جهه نفث دم و در معده و اسهال کمین را نافع بود و بول برآند و در او را
بلغمی صفا کردن نافع بود و کرندکی جانوران را نمیدود و اگر داء الثعلب به آن حل کنند
بغایت نافع بود و در جوب و شری اروی یک دم و نیم بود اما مضر بود به شش و مصلح آن اینست
بود و شخ الریس کوند بدل آن در تنهای بلغمی شامند بود و بشراری از اید و در خوانند
با دجیان لب و معده و حلق و مصلح خوانند و بهترین وی فارسی شیرین تازه بود و وی
غذای مالوف بود و طبع آن گرم و خشک است در دوم اگر در روع بران کند شکم براند
اگر در ساق و یا در هر که نیزند اسهال کند در معده و خاصه او در و سر و چشم را بد بود و
خون سیاه اروی حاصل شود و نوله سودا بود و سده جگر او در و بواسیر او در و لون
را سیاه گرداند و شخ الریس کوند کمین وی بد بود و تازه سالم تر بود و جهه او را بلغم

و بخوانی آورد و مولد کلفت و سر طانات و سده جگر بود و اگر بر سر که نزد سده جگر بکشند اما
 بواسطه آورد و یکس اگر کل دی در سایه حسک کند و سختی کند طلسمی نافع بود چه بواسطه و اگر بکاف
 زرد بار و عن بر بر بند و از آن روغن موم روغن سازند و بر شفا می کعبین و یا کشان
 طلا کنند نفع نافع و مفید بود و اگر کل دی بار و عن نادام پنج هم خندان بگویند و روغن
 بنفشه بر شند و بر بواسطه طلا کنند زمان حضرت افندی کار و جل رایل کرد و نجات
 و اگر بادی با بوزند و خاکستران با ستر که بر شند و بر تایل طلا کنند بده البته و تایل را
 گوشت خوند و گوشتی معده بود و قطع زخم کند کجا صیقل خوردن وی و او آن بود
 که در آب و مکر خساند یا مسلول کند و بار و عن کنی با دام بران کند یا با ستر که در کویا
 بر بند و بوی بسیار می گویند و بهتر آن بود که کل دی زرد و در کل بود و طسوتان
 کرم و خشکست در اول منوعی است که منفع و مطلق بود و محلل عذب بود و درهما
 صلب نرم گرداند و چه صداع سرد نافع بود و همه تها را خاصه که از غنونه سودا و بلیم بود
 و درم احشا و اگر کوشانند و در آب آن شست و سنگ کرده بر راند و جیوه و بول براند
 و بجه در وقت زادن با سالی از رحم مادر سرون آید و بدن را پاک گرداند و سینه تمام و اگر
 بجه تر صماد کنند نافع بود و بخاروی در اف ندها نفع سودمند بود و اگر با ب و ستر که
 بر بند و در آفر زرد ستر بخار آن دارد چشم را پاک گرداند و در دارا یک کند اگر امان کند
 و اگر چشم با آب با نونه تها شویند در ساکن گرداند اما اسحاق بن حسان گویند مضر است
 محلی و مصلح وی نیست و بدل آن در تنومه دماغ و رایل کردن صداع سرد بر جاست
 با در و ج حوک خوانند و آن نوع از ریحان کوهست در دامن کوهها باشد طبیبی که مرست
 در دوم و خشکست در اول گویند رطوبتی فصلی در وی هست و بهتر آن است که خوشبوی
 بود منفع و کی است که از ادویه قلی بود و اگر عصاره وی در چشم کشند چشم را جلا
 دهد و رطوبتی که از چشم رواند بود خشک گرداند و اگر بسیار بخورد تا رگی چشم آورد و

در

زهر با نافع بود و او یکشنبه حاصه از نب بخری و چون با شراب یا شامندستی ریاد کند
بدینون مغل است و کفنه شود بدستاقان و بدکشان و بدشعان نیز کوند و قابل است
و کف الکلب هم گویند و آن حبس است کرم و خشک اما ملطف و محلل بود نافع بود و در حبس
بلغم و رطوبه را در کی گویند و آن هم وزن آن در دوج و زره کرمانی وزن آن بر حط است و کفنه
شود و فوم نکر کوند و قمع هم کوند بر کبابی ابرج و بر نیک کوند بارسی بر یک گویند و طبع
آن گرم است در اول و خشک در دوم و آن دو نوع است بزرگ که کوچک بهترین و کی کوچک است
که کون آن بمرخی رند و در دوم اردی مهمل بزرج بود و از قنات دود هیچ ادویه بوی می رسد
و مفصل را سودمند بود و جملش آورده است که شری از وی درم با شیر ناره بود و در حبس
القرع اما برنج مضر بود و در دما و مصلح آن کثیر است و بدل آن بودن آن ترس و بودن آن فنیل
و این ماسویه گویند بدل آن بودن آن ترس و دود آن کثیر است بر بلیا بر راز باج است و کفنه
بر شاند اردی و عصای رازی است و کفنه شود در غنیمت قنول و غنول و فوم کوند و آن قناری است
و بنجره البقی نیز خوانند و در قاف کفنه شود بر کس قنول است و طوط و عطش و کس فنیل کوند
و شحم الارض و کفنه شود در قاف و فونان قور کوند و کس آن قضم کفنه شود و کفنه
شد و حق التمر مثل نر خوانند و در دما سال کحل است و کفنه شود در غنول بر رطوبه
و کفنه شود فاشر است و کفنه شود سطار بون است و کفنه شود سکنه
امیلاست و در قوه مانند پید مسک و برخی مسکری شوما خوانند و بارسی بر نر اسک کوند
و مقصوم و حذاسم دیگر دارد و کفنه شد و کفنه شود و بهترین وی زرد بود و طبع وی گرم
است در دوم و خشک در اول در خه اول منفع و کی است که جهه صدام سرد صدام کردن مانول
طبع نافع بود و ملطف و منفع بود و صاحب دوار و سرد نافع بود و مسک که بر سر اند و اگر
طبع آن شینند حیص بر اند و در شرم با کفنه و بجه مند و شمشه سرون آورد و در دوم گرم
را نافع بود و اگر سه درم اردی یا شامند همی عمل کند که یاد کرده شد و اگر سوزانند و خاکستر

درین

بر ریش فرج افشانند خشک کرد اند و اگر با غسل یا شامند کرمها بکشد و جب التری برسد
بسی و زکام را نافع بود و اگر بطبع وی شود و خوردن وی مضر بود بگرد و مصلح وی
است را در کی گویند بدل آن در در دسر سرد با نافع است و کوند بدل آن افسس سردی
باشد که در آب روید و در مع از وی کافند سارند و موفک و بد سیراری و بر اند خوانند
و شام میان وی سر خوانند و در قوه مانند قنطاس بود و سوخته وی کفنه در وی
زیاده بود و طبع وی سرد و خشک بود در دوم و اگر در احتیاجی تر باشد خشک کرد و اگر
سرد که خساند و بر ناصور طلا کند سودمند بود و خاکستر آن کفنه که در دس بود سودمند است
دم بکند و باجه مری بود خداداد چون رکشند و مکنند مانند نیکر بر طایفی صاحب نافع بود
کوندستان فروز است و کفنه شود بر سیاه و شامع این است و شمع احمار و شمع الارض کفنه
احمار و شمع احمار و ساق الاسود و الوصف الاسود و کز بره البتر نر خوانند و آن سونول
است و بارسی رسیا و شان کوند و بکرمانی کور سونو خوانند و بهترین وی است که جوی
سیاه بود و ورق آن سبز گویند بهترین آن بود که جوی بیری رند طبع وی مصلح
در گرمی و سردی و کوند میل گرم و خشکی دارد و سه درم اردی مهمل سود او بلع بود و شمش
را از فصول اگر که اند و بکند از اند و بر قان و سبز را نافع بود و بول و حیص بر اند و سکر بر اند
چون پاشاند و شکم به مدد و شمشه سرون آورد و کز بره سکر دوانه و مار نافع بود و دیگر
جانوران مودی چون با شراب یا شامند و ملطف و محلل بود و داء الثعلب را نافع بود
و موی بر ویامد و خوار رود و شامات کحل کند و اگر یا شامند بر بول و قن و عطر البول
نافع بود و اگر بالادن و روغن مور دیار و غن سوسن و زوفا با شراب یا سیرند و بر نری
که بر رطوبه طلا کنند دیگر نری و دوج آن حکم دارد و اگر سوزانند و بر سر کل اند موی رویاند
و اگر خاکستر آن بازت و سکر که برداء الثعلب طلا کنند موی رویاند و جهه ۹ ب چشم نافع بود
و اسحاق گویند مضر است سبز و مصلح آن مصططیک و رازی گویند بدل آن در سود مندی بود

بوزن آن بنفشه با نیم وزن آن رب السوسن بود بر شوم بلغ اعلیٰ بخد قن است که شود
 بزقطه با ربی سفید و سونای فیلیون و معنی آن مرغی و شراری بگوید با صفتها
 سبز زه خوانند و آن دو نوع است سید و سرخ بهترین آن سرخ است که میل بسیار می زند
 فربه بود و چون در آب کند درین آب نشیند اما سید سرد تر بود از سیاه بغایه و طبیعت
 سرد و تر بود در دوم و آورده اند که در سیوم و گویند معتدل است در تری و خشکی و ارات
 میزند و شکمی ساکن گرداند و اگر زبان ناکرده در دوم و کلاب کرم پاشا منطبع است
 و اگر زبان کرده بود مار و عن کل شکم به بند و چرخ را نافع بود خاصه حکمان و لغات جبهه
 خشنود دهن و سینه و لایع معده نافع بود و سردیهای کرم صمد کردن نافع بود و جبهه
 نرس با سر که وجهه صدام با کلاب سودمند بود و شاید که گفته استعمال کنند که کشند
 بود و شترتی اروی در دوم بود و دوا کی کسی که بگوید کوفته خورده باشد با سفید باغ و فلفل
 ظنبت نامند و دوا المسکند و بدل وی در تلبس طبیعت به دانه بود اما تخم مرو و در تندر و در
 تخم تورک را اگر در آب کرم و کفستای طبیعت آن کرم و خشک در دوم بول براد و حصص
 و سده جگر و کرده بکشد و فواید که از استعمال سودمند و شری از وی سه درم بود و جبهه
 جانوران نافع بود و در دملها را نافع بود اما مضر بود به شش و مصلح آن حمام است و شتر
 خواص آورده است که تخم کرفس کوفته با هم حنظلان قدر و عن کا و جوب کند و سه روز با
 باه را زیاد کند بغایه اما باید که بعد از کشتن فوس فربه خورد و بدل آن فطر اسالیون
 و گویند یک آن افسنین و نیم وزن آن فطر اسالیون است بر کرفس که فطر است
 و گفته شود بر آنجا ربی و گویند و بکرمای نمک حطی و طبیعت معتدل است در ۹ ارات و طوبه
 و در عمل قوی و بهتر بود از تخم حشونست سینه را زایل گرداند و سچ و در شش و در ریه
 مفید بود و جبهه کردگی ریتلا و سبوم نافع بود و چون در ادویه حقه بود دفع مضر ادویه
 حاده بکند و بدل وی تخم حطی است بر آن حطی بهترین آن بود که سیاه و رسیده بود و طبیعت

وی سرد و خشکست و گویند معتدل است در ۹ ارات و در طوبه اگر با سر که بر منق طلا کند و در
 افتاب نشیند نافع بود و جبهه سرد کرم نافع بود و میند و خون رفتن سکیم به بند و در
 صمادات که جبهه ذات الحجب سازند نافع بود و سکیم به بند و سکیم به بند و سکیم به بند و سکیم به بند
 وی تخم خساری بود بر الرطبه بر القحاح و زرد الفصفه و زرد القنداد و زرد
 القطن که گویند و آن بر العلف است به بارسی تخم اسبست که گویند بهترین وی زرد و سینه
 و طبیعت کرم و تر بود و در وی بچ بود باه را زاده گرداند و مجامعت را قوه دهد و شتر را
 زیاد گرداند و بدل وی در معاجین تخم شلغ بود بر ریه بسیار سی تخم کیکیه خوانند و کیکیه
 و شتر از کیکیه خوانند و بهترین وی کستای فیه بود و طبیعت وی کرم و خشکست و سیوم
 و گویند در دوم سودمند بود و جبهه عسل و بر منق طلا کردن نافع بود و باه را راکب و
 در ساقین را نافع بود مقدار کرم اگر با سکیم و اب کرم پاشا منطبع است
 را قوه دهد اما مسکین خوار و در میان مصلح وی کشته است و بدل وی راکب و
 نبات وی است و در سینه و در مصلح وی کشته است و بدل وی راکب و
 کند نبات و گویند بدل وی تو دری است اما ط حب القطن است و گفته شود در تخم
 خبه است و در بارسی شتر که گویند و با صفتها ناکشی و بهر وی خوه کلان گویند و بهتر بری
 گویند و بری که مرا شود و در باب خاکینه شود در الرقی زرد القطن است و
 شتراری تخم سبسطه و معنی آن و صفت آن در قاف گفته شود انشاء الله تعالی
 و وی بر قافرا سودمند است و در مصلح وی کشته است و بدل وی راکب و
 ظاهر و باطن ای که ظاهر بود کوفته باب قطف تر کنند و طلا کنند و ای که باطن بود سخی کرده
 با سکیم پاشا منطبع است و کلاب و طوبه وی معتدل است در ۹ ارات و برودت و خشک بود
 در اول و گویند کرمست و در وی جلا و تلبس بود و مضر بود به سفل و مصلح وی قند و کلاب
 بود بر راکب فیه نقله انجفا است و در حاده و فوخ و نقله المبار که و نقله الزهر و نقله لینه و نقله

ساو کف و فرخ و فرغان و حقوق نیز گویند و به باری تم نور ک گویند و با صنفانی تخم
بر این و بکرمانی بکر و به برتری بکمان بهترین وی است که فربه بود و طبیعت آن سرد
است در درجه سیوم سودمند بود چنانچه در جگر که از گرمی بود و تبهایی حاده مقدار سی درم
بگویند و شیر که بکند و بانات ساشاند و اگر کلاب خوردند چنانچه سرفه که از او می آید نافع
بود چنانچه نافع بود اما متقطع شهوة بود و وقتی که افزایند و مضرب بود به سینه و معده
بلغی و مصلح وی غذا است و گویند بدل آن بر رقطونا سینه بود و بر رالوان البری خفایست
و گفته شود بر راجر است باری تخم کز که بکند نافع بود چنانچه ریشهای خوردند چون گویند
و بر آن ضحاک کنند و اگر بخورند باه را بر آید و بول حیض بر آید و ریشهای عرق کنند
استسقا را نافع بود و کز که جانوران را میخورد باشد و کس که بید در ساقین بگذرد
تخم کز را بگذرد قند ساشاند نافع بود و مجرب است و بدل آن بوزن آن اینسون بود
بزرگ را بزرگ و دو قست و گفته شود در السداب باری تخم سداب خوانند و بهترین آن
سیاه فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم نافع بود چنانچه فواق بلغی و ساگر کردند
اگر بگذرد نادر درم پاشاند و اگر با شراب پاشاند چنانچه دفع زهر نافع بود و گویند
جانوران خاصه که با این خشک و مغز گردکان استعجال کنند و چنانچه عرق النساء نافع بود اما
مبی بود و مصلح آن کثیر بود با غسل و بدل آن سداب را بخورند باری تخم کما میگویند بهترین
آن بستانی سیاه فربه بود و طبیعت آن سرد و خشک و معده منوم بود شهوة جماع را ساکن کرد
و کسی را که اختلام بسیار افتد چون پاشاند نافع بود و قطع شهوة جماع بکند و متعظیمی و
خشک کرد و اند و مقدار بگذرد نادر درم مستعمل بود و ضحاک کردن همه صداع نافع بود و
سیلان از چشم بکند چون بریشانی ضحاک کنند و وی سبات آورد و مصلح وی مصلح بود
بدل وی دم الاخوین بزرگ را بزرگ باری تخم بکند و شیرازی تخم منک دیو و منقطی دیگر
حداد الوحال و آن سه نوع است سیاه و سرخ و سفید و بهترین آن سفید بود و بعد از آن

سرخ اما سیاه کننده بود و طبیعت آن سرد و خشک است در درجه سیوم و از آن سفید سرد است
در اول درجه سیوم و خشک در دوم عصاره وی درد کوش را نافع بود و وجهه نفع دم بارط
سودمند و درد مار ساکن کرد و اند و بر نقرس طلاء کردن نافع بود و خوردن وی معرب بود
سبب و مخدر و تبه کننده عقل و حنق و جنون آورد و ورم زبان و صلی السنف و تاریخی
چشم و کرانی کوشش از دید کند و مداوی وی بکند باب کرم و ورم و عسل بعد از آن
شیر تازه و مرق اسفند با جمع و گوشت فربه و بدل آن اینسون است بوزن آن و صفا
تقوم گوید مصلح بود و مخدر احشاء و مصلح آن عسل است اینسون و اگر بر رص طلاء کنند
بفایده نافع بود و متقوی اعصاب بود و در حمام طلاء کنند بر بدن و درد جگر مرمن را نافع بود
بر الفجل باری تخم تریده خوانند و تخم ترب خوانند بهترین وی است که فربه بود و طبیعت
وی گرم است در سیوم و خشک در دوم چنانچه کفش و کلفت و تنی سفید و اثر زهرها را نافع بود
چون باب از یانه طلاء کنند و بر این سیاه و سفید بکند و سرکه در حمام طلاء کنند عا
نافع بود و نوع که در سیم بود تحلیل و به تحلیل قوی بود و مقدار دو درم مستعمل کنند اما مقرب
بجگر و مصلح وی سبستان بود و اگر با سرکه پاشاند قوی آورد و بول بر آید و ورم بر سر
تحلیل دهد و اگر با سکه پاشند بر بدن و بدان عرق کنند همچنان کرم خنق را نافع بود و در دفع
زهرها و گردن کان جانوران قائم مقام تر باک بود و صاحب تقوم گوید مصلح بود و مصعب
بجگر و مصلح وی کشیر و شکر بود و وجهه درد سیر که پنهان شده سه روز هر روز دو درم کوفته بخورد
با سکه پاشند نافع بود و مجرب است و بدل آن جب الرشاد است بزرگ را
بباری تخم کز گویند و شیرازی مودسک خوانند بهترین وی است که تازه و فربه بود که
لون آن برخی زرد طبیعت آن گرم و تر است با اعتدال و بری وی در قوه مانند زرقطونا بود
چون بر آن کنند نافع بود چنانچه دو سناطارا و سیم و سیم به بند و منصف و رها بود و ملها
و بریان مکرده مهمل اندک بلغم و مقدار دو درم مستعمل بود و مصر بود به شش و مصلح آن

و مقدار دو درم مستعمل بود اما غایه بلع بود و در مسعود مانند تخم کاسنی بود و اکثر حالات و کوبند
 منفرد است شش و مصلح وی عمل است و کوبند صغیری و بدل آن کوبند حماد دانه که آن فنیسی
 بر ریه های باریکی تخم کاسنی کوبند و بهترین آن سیاه رنگ است به حسانی بود و طبیعت آن معتدل
 و گرمی و سردی و خشکست نافع بود جهت تهایی صم اوی دسه جگر و ترقان که از سده بود و کوبند
 بود و مقدار دو درم تا سه درم مستعمل بود و کوبند مصر بود و مصلح آن سکشی است و بدل آن
 تخم کثوت است زرا لاجره و فیض و ساسار کشت کوبند و آن کزانه است باریکی تخم انچه کوبند
 و طبیعت گرم و خشکست و در دوم و بهترین آنست که فربه بود و در وی تلطیفی است و کوبند رکت
 و در مهای بن کوشن صلب است که در اند و باه را زیاد کند چون با مثلث یا شکر کا و تازه پاشانند
 و چون کوبند و بر ریه های خورنده و سرطانات افشا نافع بود و چون پاشانند و اضمحلت
 و قویج و استسقا را نافع بود مقدار نیم مثقال آب گرم و غسل اگر کوبند و مقدار سه درم
 یا شیر تازه پاشانند محامق را قوه دهد و شرف آورد است که چون کوبند و با غسل پاشانند
 و بر مصیبت طلائع تصیبت را سبب کند زیاده و اگر با سکشی پاشانند همه سرور در کز
 نافع بود و اگر کوبند و با غسل سرسند و لعوق کنند عسل نفس را نافع بود و وی متحرک کرد و مصلح
 آن صمغ عربی و کثرت بود و بدل آن و فاسق دمانا کوبند بدل آن رکت کثرت است و کوبند زرا
 و حیر و بسیار خوردن وی سرفه بد کند و مداوای آن نثراب معوشه و جواب بود زرا لاجره
 الرومی اسون است و گفته شود بر ریه های راجع در باب را گفته شود در الفخ کشش حرقه کوبند
 ببارسی تخم محکشت خوانند شرازی تخم دل اشوب خوانند و فلفل کوی تخم خوانند و در کنار رود
 روید و بهترین آن بود که بوی وی تر بود و طبع آن گرم و خشکست در دوم و جهت درم سرد
 استسقا نافع بود با ده درم سکشی و اگر با سکه بخوشانند و بر سر ریه ها کوبند نافع بود و اگر
 کوبند نفع سده حکر بود اما مصلح و مجععتی بود مصلح آن شتر و تخم کاسنی است بر ریه های
 باریکی تخم کزنا کوبند و بهترین آن شامی تازه قوی بود و طبیعت آن گرم و خشکست و کوبند

سرد است و جنین کوبید گرم و خشکست در سوم اگر کوبند رکت با قطران در شش دانه ای که گرم
 باشد گرم را بکشد و میزند و اگر در شش معتدل کوبند و با سیر زایل کرد اند و در دوم
 با درم تخم مور و نافع بود جهت نشت دم که از سینه بود و دانه و جهت کبی که شهوة است و مصلح
 باشد یک درم نافع بود و سنگ که در بر راند و اگر حاجب الرشد بران کنند تر که از سردی
 و بلغم بود نافع بود و مضر بود به شش و مصلح وی غسل بود و کوبند محقق سرسند و مصلح
 آن لعاب به دانه است و بدل آن تخم حیر و از حواصی وی آنست که اگر در سینه که اندازند ترشی
 سرد و کوبند اگر کسی خواهد که جماعت بسیار کند و هیچ نقصان بوی نرسد تخم کزنا با سیر
 پاشانند زرا اللوز در الشلیم است و باریکی تخم شلیم کوبند بهترین آن بود که سیرج رنگ
 و طبع آن گرم و تر است باه را زیاد کرد و نافع بود و چون تخم شلیم کردن نافع بود و جهت
 ادویه قاله بکشد و شرف در حواصی آورده است که چون تخم شلیم کردن نافع بود و جهت
 ورم ارسه و مجرب است و اگر پاشانند معوط آورد و جهت درد که از سردی بود و قویج سخت
 شده نافع میزند بود اما مصر بود به سیر و مصلح وی تخم ۹ بره است و مقدار مستعمل از وی دو درم
 بود و مصلح کوبند که از حواصی وی کی آنست که چون کوبند و یک در میان آن نبود و کوبند
 کربن روید و این محار است زرا المصل ببارسی تخم سار کوبند طبع آن گرم و خشکست و در وی
 رطوبی فضلی بود باه را بکشد و در مهای سرد و ریه های سارسی تخم جعند کوبند و آن دو
 نوع گفته شود در سن صفت آن و طبع آن سرد است و در وی اندکی خشکی بود معده را بد
 بود و سیم را انداخته و منقطع بلغم بود و بدل آن تخم خطی بود و زرا القش سارسی تخم خیاری کوبند و
 به تریکی تخم شکسار بهترین آن بود که فربه بود طبع آن سرد و تر بود و لنترا تخم خیاری بود
 بول براند و مقدار یک درم مستعمل بود تا ده درم و چون بکوبند و بریدن طلائع کنند بون
 اندام را بیکو کرد اند و اسحاق کوبند مصر بود به سیر و مصلح وی سکشی بود و بدل آن بر ریه
 زرا القش ببارسی تخم خیاری کوبند و شرازی تخم خیاری بکشد بهترین آن بود که از خیاری زد

که نند و فربه بود و طبیعت آن سرد و تر بود و نافع بود در همه صنایع سوخته و درم کرم که در جگر و سبزه
 بود و در دشت کرم و در شش آن و اسحاق گوید مضر بود با شش و مصلح آن کثیر بود و بدل آن بود
 القاب بر الباطن باری هم فزیه کوند بهتر آن بود که شیرین باشد طبیعت کرم و تر بود و در
 را با که داند و جماعت را زیاده کند و منی سزاید و شیر و وی همه سرد کرم نافع بود و در دسیکه
 از ورم کرم تو که کند و خشونت دمن و حجه و حلق را نرم کرد و اند و تشنگی بشاند و بهر هاده
 و تنی که بدن آن صنایع سوخته بود و ورم جگر کرم را نافع بود و سده آن کشاید و بول براند و مجاری
 کرده و فضا به پاک کرد و اند و سورش آن قطع کند و وقت و رها که باشد تحلیل و اسحاق گوید
 مهر اسب و مصلح آن عسل بود مقدار دو درم تا سه درم استعمال بود و صاحب مقوم گوید
 سیاه روی مضر بود با شش و مصلح آن عصاره در شکم بود و شیر زیاده کند و نوط بود
 بر الورد هم کل بهترین آن بود که از کل فارسی کیرند طبیعت آن سرد و خشک و فایده آن
 محکم کند و قلاع زایل کرد و اند خون کوفته در دهن کیرند و در چشم را نافع بود و معده و روده
 کرد و اند مقدار استعمال از وی دو درم بود و نافع بود در همه اسهال و راری و ورم و راسود و
 خوردن آن شش مضر بود و مصلح آن کثیر بود بر الورد هم کل بهترین آن بود که از کل فارسی کیرند طبیعت آن سرد و خشک و فایده آن
 آنست که سیاه و فربه و کوچک بود و خوششوی طبیعت آن کرم و تشنگی کوند مقدار دو درم
 سردی نافع بود در همه دوار و عاف و قیام صنایع سردی مقدار نیم درم بر آن کرده و در نافع بود
 و شکم به بندد چون کشمال آب سرد یا کلاب تر کرده و فرو رند و اگر کشمال بر آن کرده و با
 به تر کرده و فرو رند قطع اسهال مری بکند و کوند مضر بود بکرده و مصلح آن مری بکشد و
 و بدل آن هم مری است بر الورد هم کل بهترین آن بود که از کل فارسی کیرند طبیعت آن سرد و خشک و فایده آن
 آنست که فربه بود و طبیعت آن کرم و خشک و مقدار ال شیر را براند و بواسیر قطع کند چون
 بسوزاند و بر بواسیر جدا کنند مقدار دو درم استعمال بود و لیکن مغنی و معنی بود و مضر
 بود کشانه و مصلح وی سیلست و بدل آن دو وزن آن است که اگر کثیر بباری هم کرم

گویند و شیرازی هم کرم بهترین آن تازه فربه بود و طبیعت آن کرم و خشک و نافع بود
 و اگر کوند منی شرب بکند و در مست شوند و منی سزاید و مقدار یک درم استعمال بود
 و مضر بود به شش و مصلح آن عسلست و این ماسو که گوید مری کرم که دو درم هم کرم کرب
 کا و زبان پاشانند و شرب خورد و در مست شود و چون از کل وی فروجه سارند
 وزن خود بر کیرد و در شکم بکشد و را سفاک بهترین آن بود که بهر حی مایل بود و طبیعت
 آن سرد و تر بود و نافع بود در همه در دمل و تب مقدار یک درم استعمال بود و مضر بود به سبزه
 و مصلح آن تنی محتم بود و در قله کج از راجه است و گفته شد بهر غوره ۹ ما است
 شیرازی هم کرم که کشاند طبیعت آن سرد و خشک و در دو درم و شیرین وی میل بحر دارد و
 در وی مصلح بود و طبع وی شکم به بندد و باجه سبز بود و جس در وی زیاده بود و در شوار
 شود مضر بود بدین و دندان و مولد راج و سده و مصلح آن کشمال سیاه بود و
 بمانست و گفته شود در شش خشک است و پیچید و نشیوان کوند و اضر اسهال کلب
 گویند و شیرازی هم کرم که کشاند و بهترین آن بود که قنصل طبع سرد بود
 و چون بسکند از روی آن شش بود طبیعت وی کرم است در اول و مقدار است در وی خشکی
 و کوند کرم در دوم و خشک است سیوم مهمل سودا و بلغم لرج بود و مقدار سه درم
 مهمل استعمال بود و ماسح درم و با مرق و وس مهمل طعم بود و اسهال وی بی مغص کرم بود
 و شری از وی دو درم تا پنج درم بود و قنصل کشاید و محلل بود و رطوبات منوج به بندد
 سبب آنکه ماده سوداوی ارجومر دل و دماغ و جمیع بدن مسخ کند و از حواصی آنست که
 شیر را به بندد و از آن سسته بگذارد و اسحاق گوید مضر بود بکرده و مصلح آن بیلد زرد است
 بدل آن افیتون ورن آن و دانک و نیم آن یک مندی است اصل المرحا است و آن
 نوع بود سیاه و سبید و سرخ بهترین آن سرخ بود و بار یک و ساری از آن فراموش کوند
 طبیعت آن سرد است در اول و خشک است سیوم و باید که سوخته استعمال کنند و صفت

و از جگر کوند و در شوار

وی نیست که در کوزه کواری نو کنند و بکل حکمت که بند و در تنور خباز نهند و باید داد
پرون اورند و در وی قبضی و کثیف بود اما کثیف وی زیاده از قبضی بود و در دم
قطع کند و چشم را قوه دید چون در چشم کشند و آب رغن از وی بار دارد و باید که
بعد از سوختن بشویند و گوشت زیاده بخورد و اثر ریشها را بکشد و متوی دل بود
و ریش روده را نافع بود در عمر السول مقدار یک درم استعمال بود در سنون دندان را جلا
دهد و راری در کتاب حواصی آورده است از قول اسکندرانی که بسد اگر بر گردن مخرج
بندند یا بر مخرج منفرست نافع بود و هر موصی که خون اروی روان بود که با سوده باب
بر آن باشند خون باز دارد و بدل وی در چشم خون دم الاخوین بود و اسحاق گویند
بود بکرده و مصلح وی کثر بود بستان افروز و بستان ابرو و نه ترس آن بود که در سینه
خشک کنند طبیعت آن سرد و خشکست معده و روده پاک کند و مارت معده و جگر ساکن
کرد اند و چون طبع وی هاشامند مقدار در دم استعمال بود و اسحاق گویند مفر بود بمان
و مصلح وی کند بود و سبب بیشتر از یزید خوانند بهترین وی انشت که ردی بود
که بر سحر میاید بود و خوشش بود طبیعت آن گرم و خشکست در اول گویند در دوم و در وی
بود و گویند مغذی است و گویند سرد است و لطیف و اندک و ارة در وی مستعمل بود
صلابة غلیظ بود چون در قیرو ط کیند و بوی دمان خوش کند و سبب به بند و معده را قوه
دهد و سبب را نافع بود و در جم را نیکو بود و سحر را و نفد دم را سودمند بود و سلس البول خوردن
و صماد کردن نافع بود و بدل که صماد کردن بتوه تر بود و هر ادویه که همه سلس البول استعمال
کنند صماد کردن نافع بود که خوردن و باید که بر ناف صماد کنند و رفتار و دستور را
گویند متوی معده و سینه و شش بود و منی نماید و باه را قوه دهد و معوط آورد و خصوصا
کسی که مراح وی سرد بود و وی مصلح بود و مصلح وی صندل و کلاب بود و تیا و و کای
بدل آن چهاره ایک وزن آن جوهر بود و گویند نور آن ششبه شمع است

و گفته شود بشویند و نر قوطا است و گفته شد ششک جنطیانا است و گفته شود
ششش و رقی خطل است و گفته شود در صفت خطل اصل بسیار سی پیکر گویند بهترین
سبید بود و طبیعت آن گرم و خشکست و گویند در چهارم و در وی رطوبتی مصلح بود و
گویند تر است در دوم و گویند در سیوم و خنک گویند که در چهارم و تر است در سیوم
و مطلق بود و جذب خون کند به پرون بدن و باه را زیاده گرداند و شمه را را بکشد
و آب کردش را نافع بود و چشم را جلا دهد و طبع را نرم دارد و اشتها را باریک آورد
و چون آب وی در گوش چکانند طبع را نافع بود و سودمند بود و جهت نزال آب سبید
چشم خون عصاره وی در چشم کشند و چون بکوبند و با غسل سرشند و بر قویا و بهی طلبا
کنند را بیل گرداند و اگر بر اخس ستر طلا کنند سگ گرداند و چون برداشته کنند سود
و بر گردن کی سگ بماند و افی سودمند بود و حیض براند و اگر آب وی تنها در گوش چکانند
کرای گوشتی را بیل گرداند و اگر پارس سبیدی بر آن کرده باشد با بار و عن مار رده کرم کرم
بر متعدد صماد کنند و درم انرا تحلل دهد و در ساکن گرداند و نوشدن و خوردن دفع باد
موم کند و چون بسره که نهند معده را قوه دهد و اوقت وی کم کند و چون در خوردن کثک
سوزند غیا ن بکند و بوی دار و نشود اما خوردن وی مصلح بود و بسیار خوردن
مست بود و مضر بود بعقل و احاب بسیار آورد و افواه با بوا سیر کشاند و مصلح آن سرکه
بود و ماست و یا کاسنی خوردن بصل الریز و بلوس است و بصل کول نر گویند و آن پاز
لر است شیرازی پارکله خوانند و به تبریزی رقی طبیعت آن گرم و خشکست در اول و در وی
رطوبتی مصلح است و جالیوس گویند گرم و خشکست در دوم بسیار خوردن فزونی آورد و
باه را بکشد و قوه بشت بدید و معصم طعام بکند و معوط آورد و برهق و کلو طلا کند
گرداند و بار رده کرم کرم بر نایل طلا کنند نافع بود و در درم که از سردی بود ساکن گرد
و سودمند بود جهت تمها و گردن کی مغرب و ریتلا و خوردن و صماد کردن چون با کثیر

و اگر مصلحتی بکنند و بر معده صماد کنند و در معده ساکن گردانند و اگر با سراسری بریان کنند و بر
 رخ افشانند نافع بود و در او رویش سر را سودمند بود و بسیار خوردن وی بخشج و زبان
 بود و معده بود و بعضی معصی آورد و نافع بود و مصلحت وی کاستی بود و بعد از آن شیر تازه
 و صاحب تنویم گوید معده بود و مصلحت وی سده و کافور و کلاب بود و بدل آن غرض بود
 بصل الغنصل است و گفته شد بصل الدنصل از راست و گفته شد بصل الفار
 بصل الغنصل است و گفته شد بصل الاربسری یا در کس خوانند و طبیعت وی گرم بود و چون
 با حر که بردا و الشعل طلاء کنند نافع بود و چون چهار درم از وی با ماء العسل یا شامند بچیده
 و زنده پندارد و چون دو مثقال عسل یا شامند قی آورد و گرم را در شکم بکشد و منصف و
 گرم بود و شریف گوید که اگر بر قصبه مالند و امان کنند قصبه ستر و قوی کرد و اگر سرد
 نیاز کرد کس در شیر چسباند کیشا نوز و سخی کنند و بر قصبه طلاء کنند معده را سرد و امان
 کنند اگر غنیم بود بحال صحت باز آید و فعلی غلب از وی معده بصل الفار و حقه المهور بداند گویند
 و ان حجر القم است و گفته شود بطیج ساری ۹ بره گویند بهترین وی هم قندی بود شیرین
 قول اکثر آنست که سرد است در اول درجه دوم و تراست در آفر آن و بعضی گویند که سرد
 و خفیف چون شیرین بود گرم و تر بود و در اول بکشد و سنگ کرده و مشابه بر اند و کافور
 و صبح را بیل گردانند و در نیم وی جلا پشیر بود که گرم وی و بوست وی چون بر مشای خساند
 منع بر وی آب بکشد و خوردن گوشت وی سنگ بر اند خاصه از آن کرده و خوی دو درم
 چون بخشانند و یا شامند قی بی زحمت آورد و فربه مستحکم کرد بدان خلط که در معده
 زیاده بود و مرغی احتیاج بود و بیضه آورد و اگر در معده تباه شود گرم کرد و مصلحت آن کسین
 ساده بود که بعد از آن بخورند و باید که میان دو طعام خورند و اگر در معده تباه کرد البته
 قی کنند و در معده را بکنند و اگر بوست وی در حمام در اندام مالند اندام را پاک کند و اندام
 لون روی و اگر خشک کرده موصی نشان بدان دست بشویند ز مویته دایمل گردانند و اگر کوفه

وی خشک کرده در دمی که گوشت غلیظ باشد و گوشت کاد اندازند و در دمی که گوشت و مهر گرد
 رود از معده بکشد و بطیج زنی بطیج مندرست و بطیج سندی نر گویند و ساری ۹ بره مندی
 خوانند و شیرازی خیار کدو و بترری منند و انده بهترین آن بود که آیدار و شیرین و طبع
 آن سرد و تراست در دوم نافع بود و جهت مرصهای گرم و تهمای محرقه و مراحهای گرم و دمی که
 و اگر با سکنجین یا شامند بول بر اند و مشابه بشود و آب وی با قند چون یا شامند بتردد
 کند و معده بود به پیران و مراحهای سرد و خونی بداروی حاصل شود در حکم و بلغم انگیزد و اخطا
 را خام گردانند و مصلحت وی قند بود یا عسل یا بوی جورند یا بعد از وی بصل الفار گوشت وی
 بسیار رطوبه بود و در ۹ اره و ترتر از مرغان ای بود اما دیر از معده بکشد و پشه وی مسکن و جها
 بود و لذتها که در غنق بدن بود و فاصله از سه مجموع مرغان بود و گوشت وی لون را صاف
 گردانند و از راه و باه را زیاده کند و فربهی آورد و چون معده شود غذا بسیار دیکل در
 معده بود و بعضی گفته اند انفعال و خون نیک از وی متولد شود و خلط مک و مصلحت وی است
 که با سکه و ابار بر گرم بپزند و اگر بر مان کنند و روغن دست ۹ بکشد و پیاز در اندرون وی
 و یک دو دانه سیر خشک و اگر با سفیداج زند بخود و کدنا و دار صنی در وی کتد و اندرون وی
 بکشد و کرفس و سداب و کدو دانه سیر خشک با کنند بطیج ساری ۹ بره حواصد و صحت آن
 در باب حاد و حبه که گفته شود بطیج سالیون فطر سالیون است و گفته شود و معنی آن کرس
 کوبی بود فطر سالیون کوبست و سالیون کرفس است بطیج ساری ۹ بره بومان دس ایچ و لفظ
 بود و گفته شود بطیج اعصی الراعی است و گفته شود بطیج ساری ۹ بره سوسمار گویند و
 شک سوسمار هم خوانند بهترین آن سبید بود و گرم و تر بود و رص و کلف را نافع بود و پدی
 که در چشم بود را بیل گردانند و چشم را جلا دهد و قوه با صره مدد و حله را نافع بود و شیرازی
 از اسرکین ما بریک خوانند و الما ۹ بیارسی سرکین نر خوانند و بیک و شیرازی یکی
 خوانند طبع آن گرم و خشکست چهار بر را تحلیل دهد و قوه و درم سبز و درمهای ب

نادر کردی نامند

و چون حشک بود وزن به ششم باره بخوشن بر گیر دیسلان رحم باز دارد و اگر سختی کرده عمل
ببرشند و طلا کنند در دماغ صاف را سود دهد و سر کین بر کوی دانه النعل را نافع بود و چون
خاکسراں با سر که برشند و بر کزندی سکت بوانه طلا کنند سود دهد و سر کین بر کوی دانه النعل را
نافع بود و محلل صلابات مفاصل و ورم آن بود و مستسقی را چون در آفتاب صفا کنند
بود و با سر که بر کزندی زنبور و جانوران بهندسم انرا جذب کنند و انصار بسیار بر کین
کوشند کوبند و بسک هم کوبند و شیرازی بسک کوشند خوانند اگر با سر که بر نایل طلا کنند
سود دهد و چون بر سو حشک اش طلا کنند نافع بود و با موم روغن بر کوشند زیاد بهند
نافع بود و انحال شیرازی بسک استخوانند چون بر نایل بندند و بخور کنند قطع کند و
حون رفتن منی باز دارد و چون حشک کرده بسایند و در عینی دهند و کوبند و چون با او به
جبهه صرع سایشانند نافع بود و محلل خازیر و دانهها بود و چون تر روی صفا کنند و
مفاصل و ورم آن به تخم خوب درخت است که از طرف هندوستان خیر و درنگار
و صباغان استعمال کنند و طسوان کرم و حشکست در دوم کوشند ۱۹ احب بر و یا نند
خون از هر عضو که باشد بکشد و ریشها را خشک کرد انداختن سوای نفس خوانند و اول
شام نمشار خوانند و در باری در حشکست کوشند و ورق آن مانند ورق مورد بود
و تخم وی مانند تخم مورد بود و قابض بود و چون ما شام سکیم به بند و شرف کوبند نثاره
جوبی خون با جفا برشند و بر سر صفا کنند صداع را زایل کرد اند و اگر با سفید
تخم مرغ و کرد اسباب برشند و بر روی صفا کنند سودمند بود و بقوله الحقا قله المار است
و اسمهای دیگر در بر این گفته شده و بشراری بود که کوشند بهترین وی تازه بود و طبع
وی سرد و تر بود در سیم و کوبند در آف دوم صفا کنند و قی باز دارد و چون ده درم
وی پاشانند و منع زرف بکند و چون نایل بر وی چک کند رایل کرد اند و اگر بر ورمها
که محف بود صفا کنند نافع بود و اب وی چون پاشانند کرم را بکشد و کزندی جان

را سود دهد و اگر بار و عن کل بر سر کنند همه درد سر که از آفتاب بود نافع بود و سورش
مثنیه و در آن سود دهد خوردن و بهند در چشم که اگر کرمی بود صفا کردن نافع بود و عصا
وی همه نفث دم و معده و جگر کرم سود دهد خوردن و صفا کردن و همه سچ روده و اسهال
مراری حشک کردن نافع بود و دانهها حاده را سود دهند و و لیکن باه را مضر بود و بسیار
وی تاریکی چشم و شکر وی آورد و مصلح وی کرفس و ۹ حیر و معناع بود و کوبند و نم
بروده و مصلح وی مصطکی بود و بقوله الحقا قله المار است و کافور و صندل و اسفند
و طیبون سر و خشکست در وسط دوم و کوبند در اول شکم را به بندد و موم صفا کنند و
و استهنا طعام باز دید کند چون نقصان شهوة از در ارت بود و مجر و مزاج را نافع بود
و بلغی مزاج را مضر بود و قله مبارکه و بقوله المار است و بقوله الحقا قله المار است و کافور
مشکط امشع است و کفنه شود و بقوله المار است و کفنه شود و بقوله الحقا قله المار است
و کفنه قله المار است و در بنوبه بریت و ان افزج است و کفنه شود و بقوله الحقا قله المار است
جامع کوبید ۶ وق صفا است اما ای محقق دو اخطا فست و کفنه شود و بقوله الحقا قله المار است
و کفنه شود بکبر ملحف ایل من خیار حشر است و کفنه شود و بقوله الحقا قله المار است
کوبند و کفنه شود و بقوله المار است و کفنه شود و بقوله الحقا قله المار است
در شا بملوط و در قشر وی که از اجنه خوانند قفس زیاد تر بود که در بملوط و بهتر فی
تر فر به بود بر رک سیده طیبون وی سرد و خشک بود در دوم و کوبند در اول و کوبند حشکی وی
در سیوم است و کوبند که مست در اول منفعت وی است که منع زرف دم و نفث بکند خاصه
جعت وی و غذا بسیار دهد و جبهه صلابات بایه بر کوشی نافع بود و اگر سوزانند جبهه
قلا نافع بود و سچ را نافع بود و اگر سوزانند همه ریهها و قلاع بعا نافع بود و سودمند
حکیدن کمر و همه زهر نافع بود و سکیم به بندد و اگر طبع وی کسی را که اسهال برین بود و قفس
امعا و پاشانند سودمند بود و اگر اطحیح وی یا از وی فرجه سازند وزن بخورند و کبر

پس ایستادن من که از رحم آید باز دارد لیکن بلوط غذا، ثقیل بود و دشوار هضم شود و
صداع آورد و اسحاق گوید از سبب درم زیاد نباید خورد و مضر بود و مصلحت وی آنست
که بریان کنند و با قند بخورند و بدل بلوط وزن آن قنوب نعلی است بلیله باریلیله
گویند بهترین آن بود که زرد و رسیده و فربه بود طبیعت وی سرد است در اول گویند در دوم
و خشک در سیوم و در وی قوه طلق و قابض بود و معده را قوه دهد و استرخا و رطوبه را
نافع بود و معده را داغ و خفت دهد و گویند سبک باشد و بعضی گویند ملین فقط بود و روده را
نافع بود و متغذ و خشم را قوه دهد و اگر در خشم کشند آب رخن باز دارد و در طبیعت
بالمه بود و بلیله کالی و مقدار شربت از وی سه درم بود و مغز وی نزدیک فندوق بود و اسحاق
گوید مصلحت نسل و مصلحت وی عسل بود و بدل وی اسحاق بن عمران گوید آب جگر است و گویند
بدل وی فافه خشک و دانه آن اس و شش کسان بلیله سیاه بلادر انتر دیاخا
و ثمر اللادر نر خوانند بهترین آن سیاه فربه بود و چون بشکند سیار عسل بود و طبیعت
و خشک در چهارم نافع بود چه کسی که بلغم و رطوبه روی غلبه باشد و استرخا و عصب
نسیان و فافه و لقوه را نفع نافع بود و قوه حافظه بدید و دمن را تیر کرد و اند و مرمی
که در دماغ باز آید که از سردی و تری بود نافع بود و مقدار استعمال درم بود و خط
بود و اگر در شیب بواسیر بود گویند بواسیر را خشک کند و اند و عسل وی بردا، الشعلة بلغم مالک
بود و از جمله سمومات بود و سوزنده خون بود و خلطها و جئون و سرسام باز دیکند و طبیعت
در حلق و اندرون و سوزش دهن و لثه دل و معده و روده و بتمها، حاده باردیکند و در
این عمل کند و سم بود و کاه بود که کشنده بود و اگر مانع کردگان بخورند مضرتر رساند و این
از خواص است و اگر شکر نیر اصفاف کنند بهتر بود و دواوی کسی که بلا در خورد و باشد و یخ
کاه و جو آب و در دهن بادام و لعاب دانه کند و در آب برف نشاند و عسل وی عمل
بود در معاجین و عسل از وی حنان گیرند که انبری سرخ کنند و بن بلادر بندازند و بلادر

در انبر کنند و عسل از وی بیرون آید بعد از آن بار و دهن کاه و خوشایند و در دهن کردگان
پیامند و در نخون کنند و بعد سس گویند بدل وی چ وزن وی مغ فندوق و دانه نیم وزن
ان روغن بلسان و شش یک آن نقطه سبیل سس عدس است و کفنه شود و سس تی است
و کفنه شود و لخی سس بر حاسف است و کفنه شود و سس طون جلنا راست و کفنه شود و بدل وی
مندیت مانند قنکر و گویند مانند انار است و گویند نار مندرست و گویند نار دیش
گویند قاهندی بریست و برایش ویراشل خوانند و حب و اشل خوانند و محمد و کربا گویند بدل
میوه از مندرستان است از درختی حاصل میشود مانند درخت زرد آل و بهترین آن بود که
باشد و درخت ویرا خاما اقلی گویند و کفنه شود و طبیعت وی گرم و خشک در دوم و گویند
در سیوم قابض بود و احشا را قوه دهد و صلابت عصب و رطوبه را نافع بود و در صفا
سرمانند فافه و لقوه و استرخا سودمند بود و قی باز دارد و در جوارش است سبک باشد
و باد بشکند و شکر افروخته است و کفنه شد بلغم چون سبز بود و بلغم خوانند و حال
نیر گویند و آن چون سبز بود و سکا فند و بیرون آورند و انرا در باری خوره فاما خوانند
چون در غلاف باشد طلع خوانند و صنف طلع کفنه شود و طبیعت بلغم سرد و خشک
در دوم شراب وی شکم به سوز خاصه که با شراب غصص بود و ما شایند و سیلان طوم
رحم باز دارد و چون که از بواسیر آید بارند و معده را داغ و با سینه و شش راند و
سبب حسونه که در وی هست و پیر از معده بگذرد و عدا آنکه در و سده جگر او را بسیار
خوردن وی خلطهای غلیظ در شکم باز دیکند اما عسک بول بود و مصلحت وی جیره بود که
بعد از وی بخورند بلغم و صصل الزرست و کفنه شد بلسان سحر مصری و کربا وی برک
سدا بماند اما سبید تر بود و در موضع که انرا عین الشمس خوانند شش نبود و در دهن وی
بهر فاصله از حب وی بود و حب وی بقوه تر از عود وی بود و صنف عود در عین کفنه
و از آن حب در حاصص و روغن در باب ال در صنف دهن البلسان و سس بباری

خوانند بهترن وی لازوردی بود و طبیعت آن سرد تر بود سرد است در دوم و تراسیموم
 و کوند سرد و تراسیموم در اول مسکن او رام حار بود چون بروی صماد کنند با اردجو و صماد که
 اگر کسی بود ساکنی گرداند بوسه و صماد کردن و سرفه کرم را نافع بود و سینه را نرم گرداند
 مهمل صماد بود و شرتی از وی از دو درم تا چهار درم بود و چون باب پیشانند خنق را
 و صماد بجان که انرا ام الصبغیان کوند نافع بود و وجه در متعدد و ستاق و ورم آن صماد
 کردن نفع نافع بود و مهمل بود و تنه جاده و بعضی کوند مهمل بود و دوزخ و خونی
 صماد معتدل از وی حاصل شود و اگر بر ورم معده و حکم کرم صماد کنند نافع بود و چون با
 بیزند و آب آن بر سر بیزند جته صماد که از اترت بود نافع بود و خوردن وی مهمل بود
 و مهمل وی آنست که با اینسون خورد و بوسدن وی زکام سرد را نافع نبود بامد که باجری
 مرز کوشش بود و زکام کرم و نولات که در سینه سرد شود و مند بود خوردن و بوسدن
 و ده قه مشانه را نافع بود و ورق وی چون ترکیب بند و اب وی بکیرند و با قند بکودکان
 شان پرون آید و مند نافع بود و شربت کوند و ورق وی طلاء کردن بر روبر صماد وی
 دمی نفعیت سودمند بود و بدل وی ورق خناری بود یا نیلوفرو یا کاوزبان و کوند
 وی نیلوفرو بر سیاوشان است بخت شست و دوشسته و راق خوانند و دوشسته اصابع هم کوند
 و درخت وی در کنار رود و روید ورق آن مانند ورق شهدانه بود و مستعمل از وی کل
 وی بود و بوسه و ورق و حکم و جوب وی نشاید که استعمال کنند بهترن آن تازه بود و طبیعت
 کرم در اول کوند در سیوم و خشک در سیوم و در وی قبضی است با بیتیج و محلل و لطیف بود
 و وجه صماد سرد صماد کردن نافع بود و سده جگر و صلا تبه سر را با سکنجبین نافع
 و اگر در غیب گسترند منع احتلام و نعوط کنند و زبان جهه شهوة که خون بر ایشان عکس کند
 در شست و دوشسته شهوة را ساکن گرداند و از دود وی کزندگان بکیرند و خوردن وی
 کزندگان با ران نافع بود و کزندگان کی سک دیوانه و بهام صماد کردن سودمند بود و مقدار سرفه

اروی

از وی کنگال بود لکن مفید بود و دوست و چون بریان کنند در سرفه آورد و مهمل بود و طبیعت
 اسکی کوند مصلحی صماد است صماد است صماد است و کفنه شود صماد کوند و مهمل
 سکران و بیاری منک کوند و صفت آن در رالیه کفنه شد مطافلون حکمت است و کوند
 سندق بیاری سندق کوند بهترن وی بزرگتر بود طبیعت وی گرم است با قند الی و خشکی
 و کوند گرم است در سیوم و تراسیموم در اول بوسدن وی قابض بود اما مغزی باه را زیاده
 و کزندگان جانوران خاصه کزندگان عترب چون با بجیر و شراب بخورند و صماد کنند و کوند
 از وی بکیرند و اگر شش را طعام بخورند سیوم را نافع بود و اگر بعد از آن بود اما بجیر و شراب
 بخورند نفعیت سودمند بود اما معده را بد بود و چون سخی کنند و با ما العسل یا شامند و کوند
 را نافع بود و اگر بچنان با بوسدن بسوزانند و سخی کنند و با سه کمن یا سه خول از آن و کس
 پیامیزند و در داء الثعلب کوند موی رویاند و بعض کفنه اند سندق سوخته چون باریست
 و بر میان سرفه کزندگان چشم وی از رقی بود طلاء کنند از رقی سرد و سیاه کرد و موی بر سیاه
 گرداند و تراط کوند خوردن وی دماغ را قوه دید و بوسدن وی سکنجبین سندق و موی منته و بول
 راج بود در معده و مصلح بود و مصلح وی فایده است و بدل آن هم جوز و کوند و کفنه
 سندق مندی رته خوانند و آن ثمری است مقدار سندق اما کجکته بود و لون آن سیاه می زند
 نفعیت اسن بود و جوز الرته نیز کوند و طبیعت آن گرم و خشک است در اول چون بر خناری
 طلاء کنند با سکر که کلل به علقه راجون سه روز عوط کنند و در خانه تار یک شمشیر بپوشند
 از مینی وی روا شود و صحت آمد و صماد و سدر و مالیحو را نافع بود و وجه نر و ال کل
 کردن و سبل و شکوری سوط کردن باب مر کوشش نافع بود و با ال کل کردن
 احوالی سرد و درم از وی روبر و هیضه را نافع بود و اگر حسک کنند و فرجه سارند و زن
 بخود بکیرد حیض براند و بجهه سردن او و در عصاره وی مهمل بود و بلیع مایه و صماد بود
 لی اگر اسی و برص و یرقان و کفنه را نافع بود و با سکنجبین قویج را نافع بود و تب سنج

دیرقان و گردگی مغرب و رتیل و همه زهرها بود و قوه اعصاب مدد و فایده و قوه را بهایت
 نافع بود و معده سرد را موافق بود و قوه با صمد بدیه و اگر بر اعصاب است که کند سحر و اند
 و از چ وی دو درم با شراب پاشا منداخت بجنب سرد بود و سرکه کهن و نشاء کم که آریه
 بود نافع بود و شکماند قشور کی است که از رخ امغیلان از بین خیر و سفید بود و زرد بود
 وی زرد است سبک خوش بوی و سفید بود بد بود طبیعت گرم و خشک است در اول
 قوه اعصاب بدیه و جلد را با گرداند و نشاء رطوبات که در شیب جلد بود بکند و وی مدد
 کند و قطع بوی نوره بکند و معده و جگر سرد را قوه دما خون از سرون هماد کند یا مالند
 وی دماغ سرد را قوه دما با الوحد کاه است و کفنه شود بنا السان انچه است کفنه شد بن
 سارسی اکامه کوند و مری اکامه کاری خوانند و اکامه رقی نر خوانند و در هم صومک کفنه
 بقیه در قوه مانند عدس است و طبع آن معتدل است در سوت و قابض بود مانند عدس
 فنی و قله کو دکان هماد کردن نافع بود و شکم به بند و مولد سودا بود و مصلح آن روغن سیاه
 بود و شیرازی که از امشکو کوند سستان است و کفنه شود و خشک و ان لسان العصاره
 کفنه شود و زردان بوی استیجی خوانند و صاحب جامع گوید در هم سبکی بوی صومک و زردان
 کنند و این سهواست و زردان تخم سیجی است و هم صاحب جامع گوید از خلل در صومک
 که بوزیدان نوعی است و صاحب مناج گوید خشی بندیت و صاحب جامع
 گوید و این هر دو سهواست و بوزیدان بوی از هم در هیچ موضع دیگر نباشد و بهترین وی
 که سبید و سبزه بود و خطوط سیاه روی بود و تازه بود طبیعت آن گرم و خشک در سوم
 در وی رطوبه و مصلی بود جالسوس گوید که مست در سوم و خشک در اول و گویند قوه کهن
 بود و وی لطیف بود و مصلی را و نتمس را نافع بود و باه را زاید کرداند و زهر مار را
 دیکه و یکدرم از وی سهواست بزرگ بود و نافع بود و در جگر و طحال و مغز و عصب را اگر داند
 و می بیند و وجه زمان مدد خون خواهند که فرم و نافع بود و باه را در سرج و شیر طحال سازند

tarikhema.org

کند و بوزیدان نیکو کرداند و نافع بود در مفاصل و مریس مانند سورنجان بود و اسحاق
 مصر بود با تیش و مصلح آن دل است و کوند مصلح آن کم کر است و قند شری از وی
 مقدار دو درم بود و در مخاجن بدل وی دو درم وی لهن بود و اگر یافت شود بوزی
 وج و نیم وزن آن زربا دو وی حب التریح و کرهای دیگر را بکشد و شیر سزاید و معده بکند
 و اشتها بیاورد و استسقا را نافع بود و سده حکم و سر را بکشد بوزی انواع ان بسیار است
 اکثر آن لر می بود و از انظر و ن خوانند و افترقی از نشان قوه تر بود و از مری سبید
 ماوردی طبع آن گرم در آخر درجه دوم و خشک در اول سیوم و مری گوید گرم و خشک در دوم
 جلا قوه دما و اخلاط غلط را قطع کرداند اگر نگویند باز ره و با میخج ساشا مندا طبع را نافع
 دارد و با دما را شکند و بر حکم و بر ص طحا کردن سودمند بود و دملها را نافع دما و چون باه
 خلط کند و در کوشش چکانند در کوشش بهر و با دما که در کوشش بود و رطوبتی که از کوشش
 را نافع بود و اگر با نمر که یا شامند در کوشش چکانند که کوشش را پیر و ن آورد و پاکر داند و چون
 سخی کند با نمر که و بدان غوغه کند غنی که در حلق حبسیده باشد پیچند و با دوی قاتلات
 کرهها را بکشد و پیر و ن آورد و سخی اگر رشک و ناف بماند و زردی که نش نشیند و سخی
 و اگر با نمر که در کوشش چکانند که نافع بود و زردی گوید اگر در درم با سه درم روغن زردی
 و بر قصه مالند انعطاف تمام آورد و مجهول گوید چون نفع سخی کند و با غسل بپزند و بر صطلا
 کند و خصه و کرد آن غوطه تمام آورد و فوس گوید بوا سیر و نوا حیر که در معده بود چون
 سخی کرده بار دمن کل بپزند و بران نهند زایل کند و بحال صحت باز آورد و جهه استسقا
 صمد کردن نافع بود و اگر با غسل در چشم کشند سبیدی چشم بهر که کهن شده باشد و از رطوبه
 گوید نافع بود و جهه رجم زمان که رطوبه بسیار در وی بود نشاء کند و قوه دما و زهر مار را نافع
 بود و دما الشعل و دما الحیه را نافع بود چون سه روز هر روز سه درم از وی بپزند و چون
 ساخته یا شامند و چون بار دمن صحت سخی کند و در کوشش چکانند جهه گرم کوشش

یس

ن

میگوید و در حق سبیل مستعمل از وی یک درم بود و درم و سیاه خوردن وی کون راه
 کرد اند و مفید معده بود و مصلح ان صبح و عصر و گوشت کنگرین با فایده و بدل آن بکشت
 یا بکند از رانی بود و گوشت بدل وی برون وی شنبه بود و برون وی بکند از رانی و بدو رس
 گوشت بدل وی یک وزن و نیم بکند و در بطن مرقش است و گفته شود و توفیق بسیار در آت
 و گفته شود و پوشتا شلیم است و گفته شود و بوطایه کرمه السوداءست و ان فاشر سبیل و گفته
 شود و بول بود و ان سبیل معنی ان کثیر الارجل است و ان سفاح بود و گفته شود و عسل سبیل و انی
 بوی لسان الثور و ان کا و زبانه و گفته شود و بول و رنگ در و ج است و گفته شود و جاشی است که
 بایش بر وید تریاق شش است و از ان جمله زهر با و ج آن جدا است که انرا بگوئی ماه زرفان
 خوانند و گفته شود و در جیم و لوط و بول و ان سبیل معنی کثیر الشعم و ان رسیا و شاش است و گفته شد
 بول الناس که ادی چون با خاکستر زبر جاشی که چون آید صفا کنند خون با و دارد و سودمند
 همه حکم و سفته و در بر ص خاصه با ورق و آب حاصل طلا کنند و همه مظهر لال عجب سودمند
 بود و نافع بود و همه کردنی انی خاصه صحرای اشامدن و بران رحمن و با نظرون جبهه زید
 سک دیوانه و هرگز نه که باشد نافع بود و همه مجموع زمره و چون بسازند و روستا و در کوش
 بکند کرم که در کوش بود و پرون آورد و موی که کندی که کندی که بر سر آن است
 بر نایل کاند رایل کرد اند البته بول الصبیان که کوه کان چون در طرفین با مسل بر نافع
 بود و همه سبیل چشم و دانه و ریش و رند و تاریکی چشم و دردی بول که درین طرف است
 باشد چون حذر و زبران بکند در حره میداند ساکن کرد اند و چون بار و غن جناحی کنند و ان
 بکود کیر و در درج ساکن کرد اند و احشاق آن و نافع بود و همه کردنی عرق و انی و کرد
 سک دیوانه با ورق و جبهه حکم و بر ص و ج و جد ام نافع بود و جبهه ماده کوش که روانه
 خون با و است انرا پامرند و در کوش حکا کنند نافع بود و جبهه کردنی همه حیوانات نافع بود
 بول الدوا که چهار میان سودمند بود و جبهه در مفاصل چون نطو کنند یا دران شینند

بحی و صحرای

بول الایل که شتر بهترین بول جمل اعیالی بود که انرا بچست خوانند طبعی کرم و خشک بود و
 در وی قوی بود و نافع بود و همه از خون بدان شوند و شتر نفع که نافع بود و جبهه درم جگر و باه
 راز ماده کند چون پاشا شامند و چشم ران نافع بود و استفا و صلاتت بهر ران نافع بود و جبهه
 چون بالین لقاح شامند و مفع سده مصفاة بود و توفه و اگر در کوش حکا کنند
 کوش ران نافع بود بول الکمار که بکند چون بکند و در کاند تا منعقد شود و موسی را بدان
 شونید سیاه کرد اند و بهترین خصایات بود و بر نایل استعمال کردن قطع کند بول الحمر
 کمر نافع بود و همه در د اعصاب مانند شمع و امتداد سقوط کردن و جبهه استفا اشامیدن
 مفید بود و بول البقر بهترین کیمیا که از نر و بدی راز ایل کند و از ران نافع بود و اگر با مکر بکند
 و در کوش حکا کنند در کوش که از سردی بود و رایل کرد اند و چون دران شینند در معده
 سرد که از و اسیر بود سودمند بود و بول الحمر که کیمیا که در پیش چون مر و صرد دران پامرند و در کوش
 حکا کنند در کوش که از سردی بود و بول الحمر که کیمیا که در پیش چون مر و صرد دران پامرند و در کوش
 چشم و سنگ شانه بر زانند بول الحمر که کیمیا که در پیش چون مر و صرد دران پامرند و در کوش
 و جبهه پوشش سدی شیا فیکر از ارمین آو رند و آن بنایتی که بختان میگویند و سیاه
 می سازند طلا کردن بر و رها کرم و نر و س کرم و صداع کرم نافع بود و بول الحمر که کیمیا که در پیش
 و بر نر طلا کردن سودمند باشد و طبسوی سرد و خشکست در اف و درجه اول و در وی کوبید
 چون با آب غنطی است و طلا کنند معنی عظم و د و بدل ان حصص است شاشا و شاشا
 بهار اتجو ان است و گفته شد راجع زلف کوبید و صور ان نر کوبید و عطلیم
 خوانند و ان کل پید بلخند و در بارسی پید مشک خوانند و به تبر سکی کله موش و بکر مانی
 که بگو طبسوی ان معده است طول کردن محلل نفع بود از مبر عصوی که باشد و بوسدن ان
 محلل مای غلط بود از سر و شکم سازند و در ران نافع بود و در سر که از بخار و جبهه
 صمغ بود ساکن کرد اند و اگر با کینجید بر و رند مانند بادام بنفشه و روغن اروی بکند و نفعی

خوش بوی بود و اگر بوی کدر روغن بادام کند لطیفتر بود و هیچ بود دانست و گفته شد بهرم
 بهرم و صفت است و گفته شود بهرمی که اگر از الصخر است و گفته شود بهرمی که دو نوع است و
 بهترین آن سبید بود و طبع آن گرم و خشک در دوم و میج گوید گرم است در دوم و تر
 است خفایا از اعظم نافع بود و در لرا قوه دهنده و منی سزاید و باه را بر آید و فواید و در سبک
 بر نازند و در تقویه دل نظر ندارد و مقدار شربت از وی یک گرم بود و اسحاق گوید مصر بود سبیل
 مصلح وی اینسون بود و بدل وی بودن وی تودری بود و نم ورن وی لسان العصار بود
 پیچیده است و گفته شد سبیل بهترین وی تاره بود از مرغ خاکلی و رده وی فاصله بود
 باید که نیم برشت کنند و صنف نیم برشت است که اگر با پوست و یک آب جوشان اندازند
 سیصد بار بشمارند و اگر کی پوست صد بار بشمارند و بعد از آن بردارند و رده آن گرم
 و تر بود با هم معتدل بود در گرمی و سردی و تر بود و غلیظ و نیم برشت رو در نیم شود و
 بهتر و بهر جهت و مسرف و مسل نافع بود و باه را زیاد کرد و اندوز رده وی بر آن کرده
 بود چون با غسل بر کف عاقل کنند و این را که اندوز و خشکی تشن را نافع بود و منع و در مایه
 بکنند و در حقه حقه قرحه امعا سودمند بود و سوختگی که از آب گرم بود به شمشیر آن مالند
 بود و در احتیاج خصیه و مقدار نافع بود و اگر در سبک بهرند شکم بندد و دو سه قطره را از آن
 بود اما در رضم شود خاصه منعقد آن و اگر از دمان خوردن وی کند کف او را و در مطخی وی
 بود سنگ کرده و توله کند و بجه آورد و قوی و اوای آن بود که فلفل و زره و دار حسی با آن خلط
 کنند و بعد از آن در محسل می خوردند و سبیده آن اگر در گوش چکانند که ورم گرم بود
 سر در اند و در دساکن کرد اند اگر سوختگی تشن مالند سودمند بود و اگر صوفی آن تر
 کنند و بر چشم بندند در چشم که اگر گرمی بود ساکن کرد اند و حته در چشم بغایت نافع بود
 در چشم چکانیدن و اگر تخم مرغ همچنان خام باشد چکانند که یکی بار نافع بود و نیم گرم
 اشامیدن قرحه شامه و قرحه کرده و حشونت سینه و نفث دم و رله را میفید

سبیل از زهر النعام و البرط خانه مرغای و شتر مرغ و بط بهترین آن تاره بود نیم برشت
 معتدل بود در گرمی لکن غلیظ بود و مضر بود و قوی و ریاح و دوار و مصلح آن سبیل بود
 و صفت است و گفته شود که باه را زیاد کرد و اندوز شتر مرغ و صفا و همه این عمل کند و صفت
 نیکوترین سبیل بکند تازه بود و لطیف تر از سبیل مرغ خاکلی بود نافع بود و بهر جهت نافع
 تدر و مرغ خاکلی و بکند متوی دل و صبح او صاف نماند باشد و مصر بود با صفا
 که و مصلح آن مثلث بود سطحی که با سبیل خلط خاصه نیکو بود موی را کش
 بدترین زهر با بود و در غایه گرمی و خشکی بود و تیری نافع بود بر رص طلاء کردن و در
 جدام با دویه دیگر و وی هم قاتل و مهمل بود مقدار دانه کشنده بود و تریاقی
 بشش موش است و با دوزهر ماسک و ماه فرقی که آن حد و اراست و وی از سم افی
 تر نمود کند و قرون سبیل نوع اراست و گفته شود سبیل موش است و حیات
 و گفته شد اما پیش موش حیوانست مانند موش که معروف است بناره البیض درین
 در حیاتش چایکه دارد نافع بود و بهر رص و جدام و تریاق پیش بود و نافع و
 بهر رص که باشد سودمند باشد با سبیل
 تا ببول نامول گویند و در بار سبیل گویند و آن ورقست مانند ورق نارنج و در بار
 بسیار باشد و بسیار خوردند و در طعم نزدیک بهر تعلیل بود و بهر جهت در دمن نافع بود و بوی
 دهان خوش کند و اشتها طعام باز دید آورد و در نرا قوه دهنده و خون سن دندان
 باز دارد و معده و دندان را وین دندان را قوه دهنده خاسدن وی و صاحب منهای گو
 طبعیت وی سرد است در اول و خشک در دوم قابض و مجفف بود شریف گوید که در
 در اول و خشک در دوم قوه جگر ضعیف بود و چون خوردند و بعد از آن با سبیل
 نفس را حاکم کند و وحشت را از ایل کرد اند و اعلی مندی صحن خمر بعد از طعام تبول
 خوردند مرغ بود و نیم زایل کرد اند و باید که با کلس صدف و شمع دانه باره و فلفل خورد

و اگر کسی که طبع وی خشن و تند و متعصب باشد و تنه او خشن باشد و رازی که بیدل
 وی قوی و خشن بود و طبع او خشن است و رازی که بیدل
 البقیس و فاست و گفته شود با کوب بران بر روی فریونی است و گفته شود با کوب
 بران بر روی عاقر و حاست گفته شود تر و زنب است و گفته شود خشن است و گفته شود
 تدریج بسیار می ترزد و خواند گوشت وی بهترین گوشت مرغها بود و در نمک و سرکه
 بود و گوشت وی کرم بود و دماغ و فم را زاده کرد و در خواص این زهر آورده است
 که زهر وی خون ندان سبوط کند خنک و سرد است و زایل کرد و اندوخت و گوشت وی بران
 کند و سه روز کرم کند آن رحمت زایل کرد و اندر کس با قلا و مصری خواند و شای خوا
 و بهترین وی سفید فربه بود و بزرگ دانه طبعی وی گرم است در اول و گوشت در دوم حکمت
 نافع بود و جهت کف و بهی و برص و ریشها و دانهها که بر روی پیدا شود و خا و زهر و صلا
 بعسل و سرکه طلا کند نافع بود و در وی چون با عسل یا میرند و بلیسید یا با سرکه بپزند
 کرم را بکشند در شکم وارد وی و از جو آب بر روی مایه کرم طلا کنند نافع بود و چون سرکه
 بریزند و بر آتش فاری صفا کنند نافع بود و ریشها و ترک در سر بود و در ششها و بلید و
 و در ابتدا بهی و انار که در بدن پیدا شود و دانهها سودمند بود و چون با عسل بپزند
 و زن بخورد و کرم و پاشا مد حیض براند و بجهت اندازد و در وی نشه را صاف کرد و اند
 و هر آنکه بود از زخم و غیر آن بر دهنده سب و جگر بکشد خاصه چون با سرکه و عسل
 سداب بریزند و چون بکوبند و با سرکه پاشا مند غشای ساکن کرد و اند و مقدار در
 مستعمل بود و طبع آن گرم را بکشند و بزاق چکان طلا کردن هم عمل کند و اگر با سرکه
 بپزند و گوشت سفید که بپاشد بود و ندان شود و البته زایل کرد و اند و اگر با سرکه
 و ساسانند و نول براند و سبک به مدد و این ماسویه که بپزند و در وی نشه را صاف کرد و اند و
 و بد بود و دشوار بهضم و خلط خام از وی حاصل شود در عروق چون تمام بهضم نشده

باشد و چون تلخی از وی بیرون کنند غلیظ تر بود و بر تر نمود کند و آنچه تلخی داشته باشد
 زود تر از موعد بگذرد و باید که با سرکه یا آب گامه یا نمک و سحر تا بحدان خورد و حالیکه
 بدل آن در جلا دو وزن آن با قلا بود و گوشت بدل آن فودج است و گوشت بدل آن شخ است
 و چون با سرکه بریزند و بر مفاصل سرد صفا کنند نافع بود و زهرها و بلغمی بکشد و بد و در
 این زهر بعد از آن است هر دانه که قد آن بسیار داشته باشد و قد آن را بیشتر از
 کند گوشت خون بطبع تر می شود و زایل کند و ب چهار با بان را بپزند و شرب آورده
 است که خون تر می شود و گوشت و پوستی جدا کنند و در یکی مسین کنند و شیر تازه بران
 ریزند و جدا کنند از آب و ششها تا سیر شفت کند بعد از آن با نمد وی روغن کا و بر سر آن
 کند و بخوشاند تا منعقد گردد و از آن صفا کنند مهمل مره صفا و مره سودا بود و خلط
 خام لزج پس اگر خواهم که مهمل صفا بود در ۹ قه کند کرم کرده و برابر به صفا کنند و اسهل
 صفا کنند و اگر سودا خواهد بر دل صفا کند و اگر خلط خام خواهد با بن و رکیک صفا کنند
 و این صفا از اسرار طب کتب است و این معالجه همه طفلان و پیران که محل دارد و
 مهمل باشد باشد که نفعی مجرب است و ترسید بهترین آن صینی بود و بیض
 مصنع محوف و در سودن سبید تر کرد و در و کوفته شود و کهن و بار یکت نبود
 و سبکی میان خنصر بنصر بود و چون بکوبند و به پیرند هیچ ریش بر سر روین نماند
 و تنگ سوراخ بود و باید که بوقت استعمال کردن اول بپاشند و روغن بادام
 و ب کنند انگار که بکوبند و طبیعت گرم و خشک بود در سیوم نافع بود و جهت مرصها و عصب
 و مهمل بلغم بود تمام و اندکی از خلط سوخته ار مره و رک و ماسر جوی گوید مهمل خلط
 لزج بود و اصح آنست که تنها مهمل بلغم رقیق بود و اگر نتواند مهمل بلغم غلیظ بود استعمال
 کردن او سست و خفاف در بدن پیدا کند و مضر بود با معا بعد از آنکه حواشیده باشند
 و روغن بادام و ب کرده کثیرا صفا کنند و اگر تقویت می نریزید که مهمل بلغم غلیظ

آورده است که بوسیدن وی سودمند است جهت مونسوسان و نذولان و قوه دماغ بدینا
 خوردن وی ریح در معده احدث کند و او جاع در عضلهها باشد که بسک کشد از هر آنکه
 خون مضغ شود و خوبی که از وی حاصل شود بعضی مصلح شود بر ریاح لطیف در معده و بعضی
 در عضلهها و چون تمددی در معده پیدا شود اکثر آن بود که بکافه و چون بکافه شود درش
 ریزد و مسلط کند بی محال و نادر افتد که نباشد قیاح الارض با بونه است و گفته شد قیاح بر
 زعفران و گفته شد قیاح بجن غیر مرغ است و گفته شد قیاح ارمنی شمشیر است و گفته شد
 قیاح قارخ است و گفته شد قیاح بای اتوج است و گفته شد قیاح ناسیا است و گفته شد
 قیاح کزبره و کسبره خوانند و گفته شد قیاح کملول قیاح برست و گفته شد قیاح کتم سقاق است و
 کسر باری و ماکوسند طبع آن گرم و تر است در اول و گرمی وی زیاده از نری بود می پزد
 و صدای او در دندان و بین دندان تباها کند و خون غلیظ از وی حاصل شود و شیشه
 و روده را نیکو بود و بسیار خوردن رطوبه و قلاع و خنای و در دندان آورد و مصلح وی
 بادام و خشکاش بود و بعد از آن سکنجین ساده خوردن و اگر در شیر تازه خیساند و پاشد
 نغوظ تمام آورد و اگر ادمان کند در رستان خاصه چون دارچینی کوفته قدر در شیر اندازد
 بدن را فرو کرد و باه را زیاده کند و لون را نیکو کرد اند بایه و غیر اجها و سرد را نافع
 و ما جبه در دشت و در کمر سندی حمر خوانند و صبارا هم گویند لطیف تر از اجاص بود
 و رطوبه کمر و بهترین وی زرد تاز به بود بغایه ترش طبع آن سرد است در سیوم و گوشت
 در دوم و شش الزرس گوید سرد و خشک است در سیوم و اسر جوید که سرد است در رطوبه
 مت سبیل بود و جهت قی و شکی و تب و غشی و کرب نافع بود خاصه چون خوانند که طبعیت
 نرم دارد و شرقی از طبع وی نرم رطوبه کف بود و گویند سبیل خلط محرق بود و حله را
 نافع بود اشامیدن جهت قلاع مضغه کردن و خفا ترا سودد و چون 44 از گرمی بود و خوان
 وی همه حرست عمل کنند اما گرمندی میز بود و بینه و سرد و مصلح آن شراب بنفشه و خنای

بعد از آن با قناب ساورند تا خشک شود و آنچه معدنی بود از چشمه سرون اند و آن دو کوبند
 یک نوع به پنج ماند و یک نوع به برف ایچ بریده شود انداز بر کف خاکی اند و ایچ بریده باشد
 از ایچک خوانند و باید که بر دهن ۹ بکشد و در جای که باد راه نیابد گاه دارند تا
 نبرد از ایچک خوانند و آن نیکو تو بود تنبوت صنوبر کوکبک کفنه شود و از وی زفت
 و قطران گیرند و بمزاج انرا قضم قرش خوانند و تنبوت نیر کوکبک کفنه شود و از وی زفت
 فرصاد خوانند یا سی بو ش سبید خوانند و قایم مقام ایچ بود در انضاج الاوی غدا
 بدید و معده را بد بود و خون فاسد از وی متولد شود و بهترین وی نژدک شیرین
 بود طبیعت وی گرمست در اول و تراست در دوم و کوبند نیر است در اول و چون
 بخورند زود از معده بگذرد اما دیر از روده بیرون رود و بول براند و بهتر آن بود که
 بش از طعام بخورند و بعد از آن سکین پاشا ماند و ورق آن و ورق ایچر سیاه
 اکو در باب باران بخورند و موی را بدان نشوند سیاه گرداند و چون بکوبند و
 بازیت پامیرند و بر سوختگی آتش صفا کنند نافع بود و اگر بطبع و ورق وی مصفیه کنند در
 دندان ساکن گرداند و طبع بوسه وی همان عمل کند و شصت مصفیه و فاست نشانی نهند
 آن بود که وی سیاه برک بود و نارسیده وی چون خشک کنند قایم مقام حاق بود و
 طبع وی سرد و خشک بود در دوم و کوبند تراست و کوبند خشکی وی در اول و در وی
 قبضی بود و در دمان و طلق را نافع بود و ورق وی خاق را نافع بود و خشک کرد و وی
 شکم نند و در دستار را نافع بود و پوست درخت وی تریاق شوکران بود
 و آب و ورق وی مقدار بازده درم چون ساکنند همه گرد که ریتا را نافع بود و چون
 وی مقصی آورد و مصلح وی اطر نمل صغیر بود و اسحاق کوکبک مضر بود به شش و مصلح وی
 انار بود و شش و شش بو ش العلیق است و شیرازی توش سه کل خوانند و در علق کوبند
 تودری تودری کوبند و نیر الهوه و قصبه نیر کوبند و در شیرازی نذری خوانند

در ایچک خوانند و آن نیکو تو بود تنبوت صنوبر کوکبک کفنه شود و از وی زفت و قطران گیرند و بمزاج انرا قضم قرش خوانند و تنبوت نیر کوکبک کفنه شود و از وی زفت

و با صنفهای قداده و بکرانی مادر درخت و بهتری و رسته و طبع آن گرم و خشک در دوم و
 کوبند تراست در اول و تودری چهار نوع است زرد و سفید و سرخ و گلگون و بهترین آن
 بود نافع بود و جهت سرطانست که ریش میزند باشد با عسل آب طلا کردن و اگر باب سایر
 و بر سرطان باطن صفا کنند و در مهای صلب و در مهای بن کوشش و صلا به سرس نافع بود
 در شها که در چشم بود باک گرداند خون با عسل چشم کشند و چون در شراب بریزند و پاشند
 باه را زیاده کند و اگر در لعوق کشند نافع بود و جهت خلطها غلط لرح که در سینه و شش بود
 توتیا انواع است بهترین آن مندی بود و بعد از آن زرد بعد از آن کرمانی یک طبع
 آن سرد است در اول و خشک است در دوم و آن سسته بود و افضل مخفیات بود در شها را سود
 بود حی سرطانست و در چشم را نافع بود و منع فصول بد در عروق چشم از نمود در طبع
 بکشد خصوص مغشول وی و صحت چشم را که دارد و در هر هم حبه ریش تقصیب و حصیه نغایت
 نافع بود و معتقد و در مهای آن و بدل آن لوزن آن شاده و نیم وزن آن تو مال صنف عسل آن
 بکشد توتیا کوفته و بکشد و باب پامیرند و در مریه بند که سنگ باشند نغایت و در ط
 سبر کند و آب باران بر سر آن کند و در آب مجساند سلی که رقیق لطیف بود و آب سرون
 آید و ایچ غلیظ و سوج بود باران رقیق بماند بعد از آن آب را در طری دیگر کند و دیگر آب
 توتیا کند همچنان اول و دیگر همان عمل کند بعد از آن آبها برگیرد و توتیا از وی بگیرد و اگر رقیق
 آن باشد نند از د و توتیا خشک کند و استعمال کند و در یونج کوی است و در شش در
 شوکران صفا آن کنند شود و ببال النحاس لطیف تر از مس سوخته بود و آن چون مس کیم
 کرده کوبند از آن می درخت و بهترین آن قمری بود سیاه که میل سرخی داشته باشد و شش
 مانند بستی بود و اوالی آن بود که شش از سخی خند نوست شوند چون خواهند که در دارکی
 چشم کار بریزند و طبع آن گرم و خشک است در سوم قاصص بود کوشش زیاده بخورد
 و حشونه اجمان سودمند بود و نایکی چشم را بکشد و حلا دهد و اوالی آن بود که حد و

و با صنفهای

بنشاسته بشکند و خاصه وی در اسهال بلغم و ما اصرار است که نیم متال سخی کنند و بیک متال
 ملک البطم حب سازند و فود برسد سهل بلغم بود تنه و گویند یک متال با ماء العسل بدهند
 همین عمل کنند اما بعد از آن قدری سکر که پاشانند تا در اندرون نمایند و بال کج بد تنه ترین
 تو بالها بود و چون آهن سرخ شده گویند از آن درفش و آن محض بود و مقصود نافع بود
 جهت ریشها بد و مملون نوعی از تنوعات است ورق وی مانند ورق کبر بود در شکل و سیاه
 داشته باشد و چون شکند شیر بسیار از وی روانه گردد و محرق غایه بود بین طب بهر آن
 و زیری بود پوست باز کرده بعد از آن سرخ بعد از آن سیاه و طبع کرم بود اندکی کوبند
 کرم است در اولی در انداد درجه دوم تراست در دوم و حام وی سردی گراید و در وی جلای
 بود و بر تایل صفا کردن و هلق نافع بود و اگر رسیده غذا بهتر از میوه داده و در ترکیب
 و فربه آورد و صرع را نافع بود و خشونه حلق و سینه را نیکو بود سسکی که از بلغم شور بود
 ساکن گرداند و مثانه را سود دهد از رمل مرجه باشد بگردد و خاک سحر خوب وی در غلظت
 را نافع بود و اسهال خوردن و حقه کردن با محده درم و لبن وی سودمند بود حقه کردگی آب
 و ریشها ماییدن و نارسیده وی با عسل حقه کردگی سبک دیوانه و ریشها که رطوبه از وی روانه
 بود سودمند و همچنین ورق آن با کرسنه و شراب سرگردی این عرس خوردن از آهن
 باشند از سیوم و قصبان وی چون با کوشش کا و صلب نهند مری شود و اگر طبعی دارد
 و ورق آن طبعی و خوب آن طبعی و لبن وی طبعی و ورق آن سخی قوی بود و لبن وی حاد طبعی
 بود و قصبان وی کرم لطیف بود و لبن وی چون کداخته و غیره نند و از آن سسته بکشاید
 مانند افی و اگر بر صوف نهند و در دندان گردانند از خوردن پاک گرداند و در چشم کشیدن
 جهت ابتدا آب نرول عسل نافع بود و اگر در وی نفع بود مولد مره بود و معده را بد بود
 و دفع مفرقه وی سکنجس داده بود که بعد از آن بخورند و غذا بخورند که مری در وی بود
 بین با پس بهترین وی رملی بود طبعی است اگر کرم است در آف و درجه اول معتدل بود در خشکی

تری لطیف بود و منبج و محلول و در ریهها صلب ضایع کردن نافع بود و دما میل نافع دهد
 صرع را نافع بود و خشونه حلق و سینه و قصبه شش را موافق بود و شراب وی سرگردی را نافع
 بود و سده حکر کشاید و کرده و مثانه را نافع بود و خوردن وی از سم آهن باشد و چون بابوی
 جوشانیده غرغره کنند خاق را تخلیل دهد و نفع آن بدید و بکشاید و خوردن وی خونی بد را
 متولد شود و ادمان خوردن وی شش را بدن پیدا کند و سردی را نافع بود و در شش
 و قنطریق را نافع بود و مسخ کرده بود و انعطاف آورد و شکم براند و سینه و کش را از اخطا
 گرداند و معده و جگر و سهر کو متورم بود و اولی آن بود که با معر کردگان بخورند با معر با دام
 و چون با فوج و سقر و حاشا بخورند کرده و مثانه و سینه را پاک گرداند و چون یک رطل از وی
 بر سر که جری خیسانند شبانه روز بعد از آن بر سر زخمها کشند نافع بود و اگر نه نامد چهار کبر
 در سر که خسانده خانکه گرفت بخورند سر ز را بکند از اند و صفا کردن نیر غایه نافع باشد
 و جالسوس کوبید بدل وی در انصاف حب صنوبر است و اسلام

الشاناف

نفسا نیر کوبید و یتون هم خوانند و آن صمغ سذاب کو هست و کوبید صمغ سذاب برکی
 سذاب بری ۹ مل است و کفنه شود و سذاب کوبی بر آن برک ۹ مل ماند اما در از تر و پس
 بود و شاع وی در از بود و ستره وی عظم منق دارد و کیم آن سکل کیم سذاب بود و طبعی
 غایه کرم بود و محرق و سخی قوی بود و محقق در وی رطوبتی فضلی بود و کوبید کرم وی در
 سیوم بود و سهیل و منبج و منقی بود و خدی غایه کند از عرق بدن و موی رویاند و پوست
 و چ وی تر بردا و الشعلت مانند غایه نافع بود و استرخا و نرس و معاصل سرد را بکشد
 بود و حقه کردن حقه عرق النسا نافع بود و در نفث دم و فصول طلاء کردن و مقدار شری از
 وی در استسقا نیر درم بود با ماء العسل و سهیل و منقی بود و اگر زیاده از سن مقدار بود
 طبع را به بند و درم زبان و قنار و سور شس حلق و معده و سرخی رملی و باشد که غش

و صیق النفس بد کند علاج وی تی کند بعد از آن شر و مسک و حجاب دهند و غوره شیر تازه و
 روغن کل و آواده به یک سداب غایه نافع بود و این از خاصیت است و جالسوس که بیدار وی
 در داء الثعلب است و وی منبر و نمنا و آلات بول و مصلح آن حب الاس و بلوط بود و نامر
 و در خواندن و ان لوسا است و گفته شود و البقیع و فانی است و گفته شود تا و کجاست
 است و گفته شد که سی سداب کوبیده و ستان چهار بایان را صحر خوانند و از آن ادی
 نذی که شوی مانند دهنده بود و طعم وی شیرین بود و بهتر آن بود که از حوان مغذی که طبعیت
 آن گرم و تر بود و کوبیده و مزاج وی سردی مایل بود و غذای صالح بود و شیر زیاده کند اما مولد بنم
 و در وی غلطی بود و مصلح وی سقر بود و کجاست بسیار سی و باه کوبیده چون باب نبرد
 و بر مفاصل طلا کند معانه نافع بود خاصه بخنان زنده بر نوزمانی نیک در آن آب بشیند
 اما بعد از سقنه این عمل کند و پی وی در درد مفاصل نافع بود و در کوشش چون در کوشش بکشد
 و اگر بدان امان کند که زیایل گرداند و در کوشش بهر دیش وی حسی کرده و ساند ساند
 ربو و سرفه را نافع بود و پی وی خون در دمان گیرند در دندان ریایل گرداند و در چشم
 نافع بود و شرف کوبیده چون سه وی با پوست هم میخ سوخته ساند داء الثعلب را نافع
 بود و مجرب و زمره وی باب کرفس و اشق که از دمسادی و سوط کند در پی کسی که ابتداء
 جدام بود در مرده روز یکبار سوط کند غایه کال نافع بود و چون آدمی دندان وی در دست
 گیرد این باشد از مالک کردن سکان و پی وی خون باز است اتفاق کس که از اند و بر کس
 و مفاصل طلا کند نافع بود و پوست وی غایه گرم بود و از همه پوستها سخی تر بود و مرطوب
 مزاج را شاید بوشیدن و مجرور مزاج را شاید و کسی که سر بار وی غالب بود شاید و مر
 چند که موی روی ز ماده بود سخیست در وی بیشتر بود و آن لاس زمان و بلغمی در آن
 و بر آن بود و در خواص این زمره آورده است که سه وی خون طلا کند و تر نازمانه
 یا جوی و در اندرون مرغانه که نهند مجموع یکسان بر آن جمع شوند تا غایر بر دوا

است

است و گفته شود و بلف امل تمام تمام خوانند و دستنبو با صنها می دستنبو نه
 و فست و گفته شود و ثلث طول و ن است و فایز کوبیده و ان غلب است و گفته شود
 سیج بیاری برف کوبیده و صفت حمد و جلید در هم گفته شود و چینی سبکی
 است که در سرها بکار برند همه جلاء چشم و تب دق را نافع بود و طبیعت وی سرد و خشک
 و صاحب مغده کوبیده مره اسوش است و در الف صفت آن گفته شد و الا بهل
 جور الا بهل کوفه و در الف صفت این گفته شد و طرفه مانع است و گفته شود
 غمره الکسور المری حلا راست و گفته شود و غمره الروم قتل کست و گفته شود و غمره العلق
 توت علق است بسیار سی در کوبیده و ششاری توت سه کل در علق گفته شود و غمره
 الکبر شلخ خوانند و غمره الاصف و غمره الاصف نر کوبیده و شیراری کور کوبیده
 و شلخ را قفا الکبر کوبیده و طبیعت گرم است در سیوم و کوبیده در چهارم و تره چون
 با ملک و سر که بر و در لطیف بود سده جگر کساید و سر و معده را با کز داند و طبع
 نرم دارد و در صفت کبر سعت همه گفته شود و نوم بیاری سیر کوبیده و ستالی
 و بری و کرائی بود نوم بری است و نوم است و گفته شد و نوم کرائی مرگ و قوه
 از نوم و کرائی و طبیعت نوم گرم و خشکست در چهارم و کوبیده در سیوم و در چهارم
 و پوست از بصل قوی بود و مجلل می بود و آب گردش را نافع بود و خاک کوی بر
 بهق با عسل طلا کردن نافع بود و در داء الثعلب با عسل و روغن حب البان میزند
 و بدان بالند موی بر و یاند و مرطوب و قوام را نافع بود و خوردن وی حام یا بران کرده بخم
 حلقی را صافی کند و سر که کهن که از سردی بود سود دارد و خوردن وی گرم را کشت و مجموع و
 علی از حلق سرون آورد چون بکوبند و با سر که غمره کذب و چون در طبع و زرق و ساقی وی
 نشسته حیض را اند و شمه سرون آورد و وی نافع بود و همه که نذی جانور آن و سکه در آن
 و رقیلا و اس عرس و مغرب و افی با شراب خوردن و صفا کردن و طبع نرم دارد و

خسانیده باشند و این ۹ اگر کوبیده اگر کرمه ماه یا چهار ماهه بود در شکم میرد فیلد را خایه
 سازد و بخورد و در پیر و ن آید و جبهه ص و ام الصبیان نافع بود و وی مصر بود با عصب
 صحیح و آشنی و مصلح وی را خور و بدل وی سکینه بود و رازی کوبیده بدل وی لبن
 بود و وزن آن این ۹ اگر کوبیده بدل آن وزن آن قه بود و کوبیده وزن و نیم آن قه است و کوبیده
 بدل آن دو وزن آن صغ و تنون است و شح الریس کوبیده غلظت می آید که اشتق از وی یکست
 جازا نه هر کوبیده سلق الما است و آن با مسکه در آب روید و به نیلوفرا ماند و اندکی آرا
 پیدا باشد و طبیعت وی سرد و قابض باشد که وجوب و ریشه با بلور و ریشه کهن را نافع بود
 و بدل آن بطاط بود جاسوس حیاش رندست و گفته شود در خاجا کون بسیار
 است و گفته شد جامه باقی قطعی خوانند و در مصر بسیار باشد و در آبها استاده بود
 و ساق وی سبطری اکشت بود و بد رازی یک کینه بود و کل وی مانند کل سیخ بود و باطل است
 که جگر بود از باطل و چون خشک شود پیساده بود و چون تر باشد خام و نجسه خورد و بخ
 ان از خج کی سبتر بود و وی قابض بود و معده را نیکو بود و آردوی خون محسوس باشد
 اسهال کهن بارند و دریش روده را نافع بود و دو پوست و کی قوی تر بود درین فعل جاسوس
 شمع است و گفته شد جبریط بسیار می کوبند و بهترین آن شیرین لذب بود که
 میل بخلاوت داشته باشد و از شیر معتدل از خجای صحیح البدن کرمه باشد و طبیعت
 آن سرد تر بود در سیوم و کوبند در دوم غذا می فریخته بود و طبیعت را نرم دارد و در معده
 ۹ احت بکند و دفع مصرت کسی که مردار سنگ خورده باشد لیکن سنگ کرده و مشابه پیدا کند
 و سده و مصلح ان عسل است یا قند و صاحب تنوم کوبیده مصلح وی زیتون است
 جلیق بمر خشک است و ان روغن دارشترین بود و طبیعت آن گرم و خشک است
 مصلح ریشه باد بود و طبیعت آن گرم و خشک است و چون باریت سخی کنند نافع بود و حبه
 بجز مصلح صفا کردن و سرون آید مانند کج کی زحمی و چون بریان کنند شکم به بدو

نیم

نیم مولد خلط مراری بود و در نزاله کند و معده را بد بود و دشوار منضم باشد و تشنگی آورد
 و سنگ کرده پیدا کند و باید که میان دو طعام خورد و اگر را مفر که کان خورد نیکو تر بود و جلیق
 جلیق منک و جلیق منک و جلیق منک نر کوبند و در باری جبر اینک خسانیده و آن کم رز خاست
 خج وی تربید زرد است و کوبند کم دند سیاه است و فعل وی مانند فعل ۹ بق بود و بهترین وی مندی
 بود خلطی رنگ برنگ شترک و نغاره ۹ بود و در ارقه معنی بود و بنوع بلغم و اخلاط غلظت را بر آید
 و خطر بود مکر منوع را نافع بود و شری از وی از نیم گرم تا یک گرم بود و اگر ازین زیاد بود کشند
 بود و از خوردن وی عشان غلظت پیدا شود تا حدی که خنق آورد و عرق سرد و معالج آن بی آب
 کرم و حقه قوی که در وی تخم حطل بود و بعد از آن شیر تازه ساشا مند و اگر شح سد کند موم
 روغن نرم مالند و در آب زن کم کرم نشاند و بدل وی ۹ بق بود و حسن حطل است و گفته شود
 جد و ارساری زرد و ار کوبند و بمعوی نافه و هندی زربسی و ان نخست مشابه بسطه
 ابابورن نقل بر صلبت از وی بود و بهترین وی آنست که چون بسایند رگش می باشد و آن
 مندیست اکثر سیاهی اما انچه خطا است بر کرمه و بهترین باشد و اکثر شش معنی و ای سید
 سیاهی زنده در ریه منک کومیت که از اقرا جل می خوانند و کوی عظم است و در طرف کوف
 اصل مندی باشد و از آن طرف می کوبند از حساب خطا است و این خج زرد و از آنجا
 می روید و از آن برسی از بهر آن می خوانند که زیر سیس که انرا بهندی بنس می خوانند و این
 باد زهر و بیست هر دو در یک موضع می رویند و چون این خج هملوی وی می روید و قور زهر
 بش مائل میشود و اصل آن موضع آن بس می خوردن زیانی دارد و اگر این بس جای دیگر
 می روید که بجای و این خج حد و ارسیند که انک شده است و بش را بری پیش خوانند
 بدترین مجموع رهرا است تا حدی که تریاق فاروق با سمیت آن مقاومت می تواند کرد
 و در نه بر ملتان شخصی مقدار نیم شغال شش خوردن فی الحال لهای وی ماسیدن کرد و جسمش
 از جای برخاست و بخود شد مقدار نیم شغال حد و ارسایه کردند و بایک کاس شیر بوی

بعد از یک ساعت نمی کردن اغار کرد با نواح رنگها چنانکه حاضران از نوبی آن مصدوم می شدند
 باز خود افتاد دیگر بار نیم مثقال حد و اصلایه کردند بشراب اکسوری و بعد از آن باز
 نمی کردن اغار کرد بعد از آن خواب روی غلبه کرد چون در خواب رفت عرق بسیار
 کرد چون پیدار شد غذا طلب کرد و از آن زمان تا قبل خلاص یافت بادن الله تعالی و در خواب
 این دارو بسیار است اولاً باز آن پیش از آنکه در کرده شد دیگر در اعمال حقیقتان
 که از زمین کرم میسر است با قاتل می باشد شخصی را از آن ماردان بگریزد مقدار نیم مثقال
 با شراب صلیبیه کردند و بوی دادند از زهره ان مار خلاص یافت نه مان حصر اگر بکار
 عود جل مغرب و دلمه کزیده را مقدار دو دانگ با شراب بد منافع بود و در مورد
 این بر طار و صاحب مناج این ۹ که میگویند هو ترایق السوم با سر کرمی الحش و الاک
 و از منافع دیگر وی است که مجموع در دما را نشانند اگر بر اعصاب ظاهر باشد با سر کرم و کلا
 یا باب طلا کنند در دما را نشانند و اگر باطن باشد مقدار داکمی یا دو دانگ سایند قدری بر سر
 یا باب کرم یا بجلا بحسب مزاج بد منند در دما را نشانند چون در دق و لجه و در دگر در دما
 و سب کرده و نشانند و سر السول را یا شراب تم جیارین بد منند سود دارد و نیز مجموع اولام
 بلغی و صغری و دمی و سودای در اندام و انما طلا کنند در ابتدا ماده را بار کرد اندوز
 انها تخلص کند اگر محتاج باشد نصف به حصصا و درام مغایر خون زیر بغل و بن ران
 بسر که بایند و طلا کنند و درم را خلیل به و اگر کسی چارک بیرون آورد و در دما را طلا کنند
 یا ندی ایک چارک ببرد و بکشد و بهج زخمی وی رسد دیگر در ایام مرض و با هر کس
 برادر این دارو با سر کرم بایند و بران موضع طلا کنند خلاص بماند بادن الله و ان خراب
 دیگر کسی را که دل ضعیف باشد و حقیقتان داشته باشد هر روز مقدار نیم درم بحلاب آب
 بد منند در انغایه قوه دهد و در تعویج نیز ندارد دیگر در لرا قوه دهد و در ابتدا و رحمت
 حنا ز طلا کنند غایه معین بود و بر ریشها بپزند و بر ریشها که قدری بپزند و بر ریشها

بکشد

و در تقویه باه اثری عظیم دارد و در مردم یا نیم مغال یا شراب الکوری بخورند معوطی تمام آورد
 و حکما، چند میگویند که مردم را عوارضه میکنند و میگویند که اگر برهنه سبید و بر
 طلا کنند نافع بود و حکما، چند میگویند درین دار و صد و بیست منفعت است
 را که خاق گرفته باشد بر خلق طلا کردن بایه نافع بود حالیا که سحره سوسه بود معلوم
 شده بود ثبت کرده شد و صاحب منهاج گوید طبیعت کرم و خشک بود و لطیف
 صاحب تقویم گوید از قول مسیح که طبیعت کرم و خشک در سیوم و وی قریحا
 آورد و مصلح وی شر حلیب بود که این نافع در آن انداخته باشند و صاحب منهاج
 گوید بدل آن در ترافات سه وزن آن زرباد بود و جذب حار است و گفته شود
 ۹۰ حیر بری بود و بستای بود بری را ایقان گویند و بستای را کف عایشه گویند و در
 بارسی یکسره خوانند و شیرازی که کرم گویند و کج نیز و یکسره هم خوانند و بهترین آن بستای
 بود که تیری وی کرم بود و طبع وی گرم است و سیوم و گویند در دوم و خشک در اول
 تروی تر بود و اول و بوحا گوید کرم و خشک در دوم آب وی اثر ریشه بر دوی
 مدر لهن بود و مسخ و منغ و میج باه بود اما مصلح بود و در سدر و تارکی چشم آورد
 مصلح وی کا هو و کاسی و قله اجما و سرکه بود و وی منی را زاده کند و معوطی تمام
 آورد و چون با شراب پیاشا مندر تریاکی کند که این عوصا باشد و طبع بر اند و در
 آورده اند که چون ۹۰ حیر را بگویند و آب آن در رخ انا ترشش در سینه برین کرد
 و ۹۰ حیر بری بود و دل ری خوانند و در بار بول نهاده کند و تیر تر از بستای بود و تخم وی
 بنوعی ۹۰ دل مستعمل کنند و در الکاه قوه العین است و سیر نه خوانند و گفته شود ۹۰ حیر
 ۹۰ مایه کرم دانه است و کرم دانه نیر خوانند و گفته شود در کاف ۹۰ حیر باقلات
 و گفته شد ۹۰ حیر کرمی است و گفته شد ۹۰ حیر کرمی است و گفته شد ۹۰ حیر کرمی است و گفته شد ۹۰ حیر کرمی است
 بود و طبیعت کرم و خشک بود در دوم چون بخورند عصار البول را نافع بود

خاصه زمان و گویند دوازده عدد از وی سر سندا زد و اطرافها، وی با قدری مورد خشک
 پیاشا مندر شمایا بد و منقط البول را نافع بود و بخور کردن بدان و اسیر را نافع بود و در
 کرده همه کزندی غم ب چون بخورند نافع بود و اندرون وی و خانه وی چون بر کلف طلا
 کنند زایل گرداند و گویند ملخ در ازای چون بر صاحب ربع او نرند نافع بود و خوردن
 بلخ ۹۰ حیر و حکا آورد و مصلح وی قله اجما بود یا نر قبا ۹۰ حیر ادر الج ارسان است و گفته شد
 ۹۰ حیر ان فارست و در بارسی موش خوانند چون سکا فند و کزندی غم ب ۹۰ حیر
 را ساکن گرداند و گویند بریان کرده و گویند بر نایل و خمار چون سکا فند و طلا کنند
 نافع بود و اگر شکافه بر موضع که حار با جوی رفته باشد طلا کنند نفع ۹۰ حیر و با غسل نمایند
 و بردا، الثعلب نافع بود ۹۰ حیر قرا سیاس است و گفته شود ۹۰ حیر سیاسی کزندی
 و بهترین وی زرد شرس بود و گویند سرخ تر تر بود و زرد غلیظ تر بود و غلیظی
 کتر از غذای شلغم بود و طبع وی گرم است در آفر درجه دوم و تر است در اول باه
 کرم کند و مسهل و ملطف بود بول بر اندا دیر مضم شود و منغ و مولد خون بد بود
 و باید که بغایت خسته بود و مصلح وی اکامه و سرکه بود و فذل و بصری گوید ۹۰ حیر متوی
 معده بود که در وی لرجت و بلغم غلیظ بود و سده جگر کشاید و مضم طعام بد
 و چون با گوشت بود نیکو بود خاصه قطع بلغم بکند و سده بکشاید و متوی کشاید
 و شوه جماع بر آید و چون بصل می کنند رود مضم شود و رطوبه وی کتر بود و آره
 زیاده تر و باه را زاده کند و منی سزاید و چون بر سرکه دهند و یک معده و جگر و سیر را نافع
 بود ۹۰ حیر البرکی اشتقاق است و گفته شد ۹۰ حیر را قلیحی هم ۹۰ حیر برکی است و گفته شد ۹۰ حیر
 غره الطراف است و در بارسی کزمازک خوانند و طبیعت وی گرم است در اول و خشک در ۹۰ حیر
 آن و گویند سرد است در اول قطع رعا ف بکند و چون بر سداب و سرکه و بر سیر صفا
 نافع بود و در پس شش را نافع بود و مقدار در دم مستعمل بود و چون سا شامند نشد

راناغ بود و اسهال کهن و زمان که رطوبات از رحم ایشان روانه بود و رقان راناغ بود
 و برگزیده کی رتیلها جدا کردن راناغ بود و اسحاق گوید مصر بود بر مصلح وی و قوی بود و کوبید
 بدل آن نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن از روت سرخ سرودار و خرد و در آب
 و کفنه شود و کفنه شود جسد زعفران است و کفنه شود و کفنه شود و کفنه شود
 و کفنه شود حصص جستن است و بارسی که گویند طبیعت آن سرد است و خشک چون
 بسر که بر سرشند و بر سر کسی که رعا فاشته باشد طلا کنند خون باردارد و چون بر کسی
 اسحاق طلا کنند راناغ بود جده فو لیون است و کیس که به و کیس نو کوندوان دو
 نوع است که و صغیر که ویرا عسری خوانند و صغیر وی ششاری کل ابر خوانند و کهن
 صغیر بود شامی بری تاره سبید و طبع وی گرم بود در سیوم و طبیعت عسری گرم بود
 در دوم و هر دو خشک اند در دوم منج و ملطف بود چون تر بود و احتیاج تاره راناغ
 و خشک آن ریشهها بد راناغ بود و با سر که بر سر زحماد کردن سودمند بود و بول و حیض
 براند و برقان سیاه راناغ بود و گرم دراز و حب القرح راناغ بود و او را پروان
 و کزندی عترب و جانوران راناغ بود اگر در خانه کوه کنند یا بیند از خانه کزندی
 بگرزند و بسان راناغ بود یکدم از آن و عصاره وی چون با عسل در چشم کشند تاریکی
 ببرد و چشم را روشن گرداند و اگر در شاف مرا راه کنند و باب از زان و آب پیاز ترشند
 و در چشم کشند در ابتدا از آب راناغ بود و وی مضر بود کعبه و مصلح و اسحاق گوید
 مصلح وی حماما بود و صاحب تقویم گوید سبب و بدل آن در افواج دود و او را حیض
 بول پوست خوب انار تر و جهاد و آن بول سیلیخه گویند بدل آن فوج آ
 جرمی کفری گویند و کفنه شود و جلیبوط پوست بیرون بلوط است و طبع آن سرد و خشک
 در دوم و قابض بود خون رقان باردارد خاصه از زمان و ریش روده و شکم بید
 و بیشتر مطبوع مستعمل کنند و چون بر رقی صفا کنند راناغ بود و بدل آن بول آن مورد

جده تندی ریشهها
 بر شش و مار الا مسمی

و نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن کل سرخ همچنان دینال گویند بدل آن طهارت
 جل و رداست و کفنه شود جلیبوط لبلباست و بول سر کوند و عشته و حبل المساکین
 لام کفنه شود جلیبوط ساری کلار خوانند و شیرازی کل صبر بر آن کل انار بر سر
 از آن نم نمیدد و بهتر آن فارسی بود و کوند مصری طبیعتی سرد و خشک در دوم چون
 شکم نه ند و ریش روده و رسی کهن و فنی راناغ بود و دندان را محکم گرداند و زانی که
 خون زاده ایشان روانه بود به سدد و اگر با سر که و مغر و روم لطوح کنند خوشن
 راناغ بود و عصاره وی در طبیعت مانند عصاره الحالتس بود و مقدار استغنی از وی یک
 درم نیم تا دو درم بوا مولد سده بود و مصر بود بر مصلح و کثرت بود و بدل وی افاج
 ران بود یا جلیبوط و سادوقی گویند بدل وی پوست انار است بول آن و کوبید
 آن طراست است بول آن جلیبوترین و ردا صلی است و کفنه شود و کفنه شود و کفنه شود
 جلیبوترین صاحب مغز که گوید سیم است و صاحب منهای که قول دارد که سیم است و این
 خلافت تحقیق کرره یا بیه است و ساندی کشم خشک گویند و کفنه شود جلیبوط خوانند
 و قی و کفنه شود جلیبوط است و در بارسی برف خوانند و سرد است و طبیعت و خشک
 مزاج اصلی وی تر است و خشکی وی عارض صیبت و وی در دندان که اگر گرمی بود نام
 بود و هم راقوه دند اما اعصاب و معده از زمان دارد و پیران را بد بود و سرفه
 خصوص کسی را که خلط سرد در معده وی بود و تشنگی او در خوردن برف و آب وی علقه
 در خلق خفید باشد راناغ بود و وی که از وی حاصل شود بد باشد سبب آنکه هر چه لطیف است
 در سنی تحلیل رفته است و صفت حد کفنه شود جلیبوط صاحب منهای گویند و کفنه شود
 و هر دو سهواست و در لفظ جلیبوط است و صاحب تقویم گویند خلط غوره مند است و
 مولف گوید ایچ محقق است جلیبوط ز البر راست و روغن ویرانیت الهه جان خوانند
 و اعلی مغرب الاقصی ارجان و ارقان خوانند و ان بادام کو بیست و بیشتر از آن

و غوان

دقام مقام جلفوره بود در صنعت طبیعت وی گریست در درجه اول و گوند در دوم
 و خشکست در اول و در وی اندک رطوبه است نه راقوه و بد و منی سزاید و در دست
 را نافع بود و گزندگی غریب و ریتلار نافع بود اما دشوار مصمم بود و در از معده
 و معز بود و مصلح وی سکر بود و بدل وی جلفوزه جلفور جب صنوبر کبار است
 حاکفنه شود جلال الکبریت است و کفنه شد جلال الکبریت خشک است و کفنه شود
 جلفوزه فو تنج برست و کفنه شود جلال الکبریت است و کفنه شود جلال الکبریت
 قلب الخلد نیز گوند و آن لب کل است و در بارسی معز سرفه ما گوند و پنهان و دل و ما
 نیز گوند و لنتری آن ترشترین بود و طسوان سر و خشکست در اول و گوند در دوم
 و قابص بود نافع بود درجه خشونه حلق و اسهال و خون شکم و بر گزندگی زنبور صفا کردن
 نغایه مفید بود و وی قوه احتشاد بد و همه مره صغیر نافع بود و معز بود به سینه
 حلق و در از معده بکدر و مصلح وی ۹۰ بود یا غسل و گوند بدل وی خاص بود و جگر
 جار ندارد است و کفنه شد جلال جیلدار و دست و سحر و کلید اردو نیز گوند و آن ترش
 است و کفنه شود جلد و بیاری نافع خوانند و بعضی بر بعضی فصلت دارد و لنتری بود
 آنی که از آن بسته می شود اگر آبی یک بود آن یک نیک بود و اگر بد بود آن یک بد بود و دست
 وی و برف نیز دکت یک دیگر اما لطیف تر بود و حساس هم حامو سلیمان گوند و آن
 ریحان سلیمان علیه السلام است و در را کفنه شود جلد صینی نافع صلی است و کفنه شد
 حمست سنگ صینی است که برخی بایل بود و معدن آن سه روزه مدینه حضرت مصطفا
 علیه افضل الصلوات و اعلی الترات است اگر از طری از وی شراب با شامند می کنند
 اگر چه طری زرد است و آن کس که با خود دارد از سرس این بود و اگر در شب جامه
 خواب نهند از احلام بد این باشند یعنی از خواب های بد تعبیر نوعی از تعبیر خوابی
 شتوموری گوند و ایضا سقا سین نیز گوند و معنی آن بی احتیاست و ورق او ورق

tarikhema.org

بوت ماند و نغایه ی طعم بود درجه خشک وی بسیار بود و در وی قوتی جادیه بود از عین بدن و نیروی
 نافع بود در همه اوزامها که دشواری تحلیل یابد و خنار بر و طبع وی زوف دم را نافع بود و معصوم
 ورق وی بر ورمها صلب آرد جو صفا کردن نافع بود و گزندگی جانوران خوردنی طلا گزندگی
 سودده و معده را بد بود و شکم براند و جدا اندک است و اولی آن بود که بعد از آن سکته ای بکین
 خوردند حجم سخی است که شقاق مصری ماند و شکم گوند از زمین ررجیر و گوند از
 سورن زردین از زمین بر گزند و در میان المی جیس غرناشد و گوند از ترکستان حیدر
 و معروف بود و کج خطای نافع بود درجه رنو و صتی النفسی است و حنای را سود
 بود و مقدار استعمال از وی نیم درم بود و خطا نافع بود و عست یک یک رومی و یک یک رومی
 و آن سخی سرخ رنگست ماند از ده انگشت سبز تر و بر دل تر و گوند و بر انام بادشاه
 خوانند که ویران شام خطی نام بود و گوند حنطس الکلیک و لنتری وی رومی است
 سرخ بود و خوش بوی طبیعت وی گریست در سیوم و خشک است در دوم سید
 جگر و سبر رگشاید و بول و حیص براند و خون با شراب پاشا ماند تر باقی گزندگی
 بود و همه گزندگی خون نیم مثقال شامند و خون با غسل سرشند و آب سم گرم و بر
 موضع گزندگی صفا کنند نافع بود و اگر فرجه از وی زن بخورد بر کرد بجه منازد و ورق
 گزندگی بار و سگد و این و بر هرگاه کشنده بود و در جگر و معده و دات اجنه نافع
 بود و در دانه های چشم بعوض افون مستعمل بود و هلق را زایل کند و استحقاق گوند
 بود سینه و مصلح وی است و لو قدر بون و بدل وی را رکی گوند یک وزن و نیم آن
 و نیم وزن آن پوست سح کبر و گوند بدل آن را راوند مدح است چند سکه
 قشور بون گوند و میان هم خوانند ساری قدس قیری خوانند و خایک
 هم گوند و آن حصه حیوان محرکی است که هم در آب رندگانی تواند کرد و هم آبی
 و آن حیوان را قدر خوانند و لنتری آن بود که سر و حصیه هم خفیده باشد و

بوست آن غایه رقیق بود و آنجه سبتر بود و هر دو هم حبیده شود معشوش و خوش آن
 بجا و شیر و صبح کند و اندکی چند ستر و چون سر شد و در میان کوه کند و حاکم کند و
 طبیعت ستر کرم و خشکست سیوم و کوند در دوم و وی لطیف از همه مسحات بود و نافع
 بود همه عصبها سرد و فالح و در غشه و خدر و نسیان و صداع که از سردی بود و کور کردن
 نفع بود و حیض براند و بجز مرده سرون آورد و دمندار و صاحب مناج که بد شری از وی
 از یکدم نشاید و صاحب منزه که بد و متقال و چند ستر و قدری قویج بری ساشاند
 حیض براند و بجه و ششم سرون آورد و چون کوبند و به پزند و نافع بخی کنند و در چشم
 کشند جلا چشم بد و چون با سر که ساشاند مقدار خدرم مقصود و نافع را نافع بود
 و چون به ششم باره زن کج و کیرد باد با سر که در رحم بود سود دهد و کزندی عظم
 طلاء کردن نافع بود و با سر که اشامیدن دفع محوم و ادره کشنده بکند و سده که در اعضا
 باطن باشد بکشد و کزندی که سبب آن سردی بود سودمند بود و چون مقدار عدسی برود و در
 بکدارند و بر سر صمغ طلاء کنند نافع بود و اگر در روغن حل کنند همه خدر و استر حاصلا
 فالح و نفع سرد نفع سودمند بود و اگر ساشاند بر یاق سمای سرد بود و جواهر جوی
 و خواه نباتی خاصه افون و فنی و قویج سرد خواه بلع و خواه رخی خوردن و طلاء کردن و خنده کردن
 نافع بود و خفان که از سردی بود سود دهد و اگر در سوراخ مصیبه بکشد عسل و لؤلؤ که از
 خلط طبعی بود نافع باشد و کندی در کتاب سمیات آورده است که چند ستر کون آن
 بسیار رند مقدار یک درم کشنده بود بعد از یک روز و مداوی آن می کشند و بپوش
 و سبستان و عسل و بعد از آن خاص اترج بدند که با دزیر و سیت و بهار و فواکه
 با سر که یا شرف و بدل وی و در آن و ج و نیم و در آن فلفله کونید آن مسک است
 خنجر عصای الراعی است و گفته شود چندی از این مظهر یون است و گفته شود و جمل
 در دشت بسیار بود و طبیعت آن کرم و تر است و در اول طبعت را نرم دارد و کما

مزاج را موافق بود و خون اندک نیک از وی حاصل شود و بدل آن بیون است چندی از همان
 کل از آب استانی است و شیرازی گلک نار خوانند و صنعت آن نزد کسک کلان را پیش
 و شفت است و گفته شود خنجر مطلق را سناست و گفته شود خنجر با قلا و گفته
 جنبید صغراست و گفته شود جوز خفیف خوانند و در بارسی کردگان کو طبیعت
 آن گرم است در سیوم و خشک است در اول درجه دوم و کونید کرم و تر است در دوم
 میج کونید گرم است در دوم و خشک است در اول بهترین آن بود که پوست آن نیک
 و ورق وی پوست و کقابص اند و پوست اند روی که بر مع حبیده است و در وی
 قنصی بود و سبک به بند و پوست سوخته وی مخفی بود و نفع لید و مع جوز چون کایند
 بروزم سوداوی که ریش شده باشد صفا دکنند نافع بود و چون بران باشند و مع وی
 معصا ساکن کرد اند و سبک به بند و جوی با مری کونید سبک براند و اگر بسیار خورد
 کرم در از و جب الترح پرون آورد و اگر با الحیر و سداب بخورند شش از ادویه
 باد و هر آن بود و اگر بعد از آن خوردن همان سبیل و چون با عسل و کما و ساز ساینند
 و سر کنند کی سبک و روانه و کزندی ادوی نهند نافع بود و چون با پوست بشراب و ریت
 بسوزانند و بر سر کونید کال مالند موی سیاه بر ویانند و بردا و الثعلب نفع سودمند
 بود و پوست اندرون وی چون بسوزانند و سخی کنند و با شراب بر سر سوزن کج
 بر کزندی منع چون حیض بکند و پوست درخت آن و ورق آن و چون دو متقال از وی
 پاشانند قطره البول نافع بود و شرف کونید پوست کردگان سبک کونند و جلا
 حش احمید در آن اندازند و یک هفته را کنند و هر روز چند نوبت بخانند بعد
 از آن خصاب کشند موی سبید سیاه گردانند و صغی عی بود و چون از قویان
 بالند صنعتی تمام بد و چون باب بخشانند و بان مصصه کنند نه را حکم گردانند
 اترجها آن را بکشد و خوردن کردگان کرم مزاج را معر بود و معنی مصدع بود

در زبان کران گردانند و من و خلق زمان دارد و مصلح وی سنگین بود یا خشن و بادام
 و گردگان کهن نباید خوردن که بد بود و عیش و کرب او در دو روز یکدیگر که مصلح
 خورده باشد او ابر ب فو که ترش باشد رب عوره و رباس و سبب کند و بدل آن
 بودن آن جبهه احمر بود و گویند جو رندی ناز جیل است و گفته شود
 کوز کندم خوانند و و احام گویند و شیرازی کل کندم گویند و رازی گویند کرم و تر است
 ستراید و زهری او در و باه را یکدیگر قطع نرفتم بکند و قوما را ایل گردانند و منع ار روی کل
 خوردن کند و فوس که بد روی قوه میرد مطی بود و اندکی محقق بود جو الطیف خوانند
 و بهترین وی سس خ فربه بود و طبیعت آن کرم و خشکست در دوم بخش را نافع بود و در
 دمان خوش کند و قوه حکر و معده بدید خاصه فم معده و سبیل را نافع بود و منع می کند
 و در دسیر کهن شده را سودمند بود و قوه باصره بدید و شکم به نند و عسل البول را نافع
 بود و با سسناه لخی نافع بود و مقدار استعمال از وی تا دو درم بود و وزن وی یک نیم
 سنبل الطیف بود و گویند بدل وی بودن آن بسا به بود و اسحاق گویند مصر بود و بش
 و مصلح وی عسل بود و صاحب قوت کم گویند طبعه نند و مصلح آن حلا ب
 کرم بود نمره العواست و گفته شود مانند فنی سبید بود در قوه
 و طبعه آن کرم و خشک و متنی بلغم و رطوبه بود مقدار دو درم در فایح و لثوه و مانند آن
 نافع بود و بدل آن نوره و فدل بود جو را مال جو را نام جو را ناما و جو را مال و جو را مال
 و جو در رب هم خوانند و هندی تنوره گویند و داتوره هم گویند و شیرازی گویند
 خوانند و آن دو نوع است یک نوع کورالتی ماند و یک نوع خاراک بود مانند حب سومان
 خشن و لون پوست وی سیاه بود و در در یک سبید رنگ بود و دانه وی از یک کمان
 برتر بود و از یک لقا که کوکله بود و در در یک بود و اندرون جو روی بر یک بود و در
 وی رقیق بود و سردی نند با دخیان لقا که نود و درخت وی مطلق در حرا دخیان

ماند و کل سبید در اگر کشیده دارد و طبعه آن سرد است در چهارم و تر بود نافع بود و در
 مغرط ملتب چون قیراطی از وی بخورند دماغ را بد بود و سکر او در دو داکمی از وی صاحب
 منهای گویند مصر بود بدل و یک درم از وی کشنده بود در روز و مغنی و متنی و منوم سبب
 و مخدر بود و دواوی وی تقی کشد مای که نظرون در وی جوشیده باشد بار و من بعد از آن
 شیر تازه بد مند یا سر که که سقر واحد آن و فوج کوی در وی جوشیده باشد و گویند
 یک سفال از تازه وی البته کشنده باشد نمک در شراب کمی دهند مستی زیاده او در جو
 الکوشل جو را لقی است و گفته شد جو را لمرج حب الکاک است و گفته شود جو را سر و
 بهترین وی تازه بود و شیرازی گویند کلاع گویند طبیعت آن سرد و خشک بود و قوا بص
 و اسحاق گویند که در مست در اول و خشک در دوم بر فنی صفا کردن نافع بود با اسر شرم
 اسر شرم قطع خون بکند و قوه اعصاب او از وی و خون بکوبند با الحیر و قیلید سارید
 و در منی همد که است زیاده بخورد و یا شراب سودمند بود و جبهه عسل النفس و سرفه کهن
 بلغم و نسیان و مقدار استعمال از وی نیم درم تا نیم سفال بود و اگر کوشانند و در آن
 نشینند زنی که رحم وی بیرون می نافع بود و صاحب قوت کم گویند مصر بود بدل و اعصاب
 و مصلح وی عسل و روغن بادام بود و جالوس کس گویند وی دمان خوش کشنده
 بکشاید و قوه معده بدید و صداع سرد را نافع بود و جو با عسل و کلاب بر سر طلا
 کنند و دستور بدوسس گویند متقوی معده و دل و جگر و اعصاب بود و سبب و در شقیته
 را نافع بود و در من را تیر کرد اند فوس گویند طبیعت را نند از خون و صغرا هوه
 بدن زیاده گردانند و نشف رطوبات از عروق بکند و اسحاق گویند صغرا او در
 و مصلح وی عسل بود و بدل وی صابونهای گویند نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن
 کوزد سسرخ و گویند بدل آن نیم وزن آن کزمار که نیم وزن آن پوست انار بود
 جیلد او در قضا خوانند و آن سرخس است و گفته شود انشا الله و حده العوز

ان مریسته و نیم وزن آن بخند و کوند بدل آن جب محلب است جز الزلم کوند و کوند
 است و در غیر از بجز محلب مشهور است بجز الزلم پیاری کم کنکر کوند و صاحب
 منهای کوند منبت وی در شهر روز بود و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود
 در وی رطوبه فصلی بود و صی بود منی را زاده گرداند و کحل همو حجام بود و اسامی
 کوند کرمست در سیوم و تراست در اول و علی کوند کرمست در دوم و تراست در اول
 را فیه کوند و قوه ذکر بود و در دند در آن شغل شریف کوند چون نخا سد و بر کلف
 طلا کنند زایل گرداند و وی مولد صداع بود و مصلح وی نمک بود و بدل وی شاقل
 و حجام پیاری تخم بیدار حجام و شیرازی کنتو و در باب خادر صنف و صنف
 وی گفته شود در انسان نیم سان معری بود و آن نیز از معر در هیچ جای دیگر نبود و صاحب
 منهای معایه سهو کرده است که آن مو فارتقوا است صنف مو فارتقوا گفته شود در
 و طبع حب بسان کرم و خشک بود در دوم نافع بود و جته نفع و سودا و ورم کرم که در
 بود و سرفه و عرق النساء و صرع و سرد و عسر البول که نذکی جانوران را نافع بود چون
 و اگر کجاست و زن در آن آب شست و رحم را بکشند و جالیوس کوند در در کرم کون
 نافع بود و در وفس کوند و در دت معده را نافع بود و موی را در الشعل و دایه بود
 و صی موی را قوه دید و دستور و رس کوند و موه معده بدید و اشتها طعم باردید
 و بر بلغمی که در معده بود را بیل گرداند و در دله و در و صی النفس را نافع بود و مقدار
 مستعمل از وی دو درم بود و کوند مفر بود و نافع و مصلح وی کشر بود و بدل وی عود
 بود و وزن وی و کوند بکر زن و دم آن و کوند بدل آن کم وزن آن و سبب و دیک
 آن بسیار است و جبهه کوند و آن در فلی است و گفته شود در انسان
 و گفته شد که کجاست کز نازک کوند و کرم مازی کوند و آن مارح است و گفته شود
 کجاست حور المرح خوانند و بر آن کجاست است و آن دو نوع بود یک نوع را شیرازی

عروس در برده خوانند و یک نوع دیگر کومن کوند و بهترین آن نرک سس کوی
 بود و کوند بستای و طبع آن سرد است با اعتدال و خشک و عیسی کوند سرد و خشک
 در آفر در ح اول دوم و کوند در سیوم مغص را نافع بود و بول را اند و ریش کرده
 و منانه را نافع بود و در اساسوس کوند صرع را نافع بود و آنجا که عارض شود در خون
 و یکی از وی باد یکی شونر سخی کند و بار و غش معشه ساسرند و دونوت بدان سوط
 سازند یا سبب نوبت زایل گرداند و فوس کوند چون یک و از وی خشک کرد و سخی
 کنند با وی از شیخ ارمی و ساشامند کرمها که در شکم بود پیر و ن اور دو وی مهر بود و کوند
 چون بسیار است و کوند شده ادرا و در در سرند کوند و مصلح وی کلاری
 بود و جالیوس کوند بدل وی الشلب بود و جبهه بود شونر است و گفته شود
 سس جلی پیاری به دانه کوند صاحب منهای کوند بهترین آن بود که از به ترش کیرد
 طبیعت وی سرد و تر بود در دوم یعنی بودی نقص نافع بود و جبهه خشونه طلق و قصه ش
 و لعاب وی ترکیب و سوت را بیل گرداند و مارة ساکن گرداند و مقدار دو درم
 از معوی بکوند بانیات و حب سارند یا لعاب وی بانیات و روغن بادام
 سرفه کرم را نافع بود و اسحاق کوند مفر بود بکرده و مصلح وی نبات بود و گفته
 بزرگ کجاست است و گفته شد که قطن جیسفوح خوانند و در باری نبه دانه کوند
 می نرک مفر دار بود و طبع آن گرم و تراست در دوم و کوند سرد است نافع بود
 جبهه ربو و سینه را نافع بود و سرفه را و طبع را نرم دارد و مقدار مستعمل از وی
 جفت درم باشد و کوند مفر بود بکرده و مصلح آن جیره نمک بود و بدل آن کم کنکر
 جبهه نمرة المرح است و گفته شد که جیسفوح جیسفوح کوند از فلی و کون وی
 میان زردی و سرجی بود نغایه المس و خوشبوی بود و زود و خشک و مفر وی بسیار
 بود و معطر و المین و حجار در عطریات مستعمل کنند و طبیعت آن گرم و خشک در دوم

و بدل وی نرک مفر دار
 اخص است و گفته شد

استرخا، معده سرد را بغایت میبندد و قوت تمام بدنه و مضغ را یاری دهد و رطوبت
بکند و متوی احشاء سرد شود و با غسل عصاب را نافع بود و باده را زیاد کند
الغفل بزرگان بریت و دربارسی ناردانده دشتی خوانند و عفاست به ویت
مقدار کوسا بود سفید و در طعم وی تلخی بود و بغایت چرب بود و خوش بوی و طبعش
گرم و تر بود در دوزخ و کونیند حسیک بود قوه مزاجهای مدی دهد و فوهای آورد و چون بخند
و غسل طهر را صافت کند باده را زاده گرداند و بریان کرده نیکوتر بود اما مصلح
بود و مصلح وی روغن کل سرکه بود و اگر بسیار خورند مینصه آورد و معده را ببرد
اولی آن بود که با قند و یا غسل خورند و بدل آن نوردن آن تودری سبید و چهار دانگ
معجم خیار و نم ورن آن اهل کونیند بدل آن نوردن آن مغاث و بوردن آن حنظل
بود و الفار مانند فندقی کوچک بود بل که مانند ستمی بود و بوسی سیاه سگ دارد و مغز
آن مدینه بود بغایت سخت و لون آن زردی یا بل بود و اندکی عطره در وی بود و طبیعت
آن گرم و خشک است در سوم و دو مثال چون یا مینجیج یا شامند نافع بود و بقراط گوید
مثال نافع بود در چهار دشواری زادن و جکدن بول و حیض براند و کزندی مجموع جانوان
را نافع بود و فوهای کوبید و تریاق مجموع زهر با بود و از خواص وی آنست که چون شیخ
وی در خانه پیشش آمد مکرر کرد و وی نافع بود در چهار سبزه که از رطوبته بود و چون باران
پاشانند و در در سرکه از بلغم و ریاح علیل بود و سودمند بود و اگر دو ملقه از وی بخورند
و پاشانند در ساعه معص را نافع بود و وی مصر بود بجز و حوالی آن و مصلح آن رشک
ناره بود و بدل آن حنظل یا معادام تلخ و صغیر جلعوز است و در خنک
از درخت حب صنوبر صغیر بود و در سیستان حیر و در حیرت وی را سوسن
خوانند و طبیعت جلعوز گرم بود در اول کونیند در دوم و کونیند معتدل است
انکه در اتر است و رطوبته و جالی سوسن کوبید گرم و تر بود نافع بود در چهار

و در دوا عصاب و رعننه و حق النساء و استرخا و نشن را با کنگر خلدی که باشد و باده را زاده
گرداند و منی سغایید و شیر زان را زاده گرداند و شکمشانه بر راند و نافع بود در چهار
عقب با الحیر حسیک یا یا کنگرین و شریف کونیند و با غسل بر سر سوز
ناشتا سه درم بخورند از فالج خلاص یابند و اسحاق بن عمران کونیند و با غسل بخورند
زیاده گرداند و کونیند طبعش آن گرم است در دوم و تراست در اول این ماسوه کونیند
در دوم و خشک در اول و وی مصلح بود و مصلح وی حشاش و سکر بود و بدل آن تب
مخمس وزن آن و نیم وزن آن بادام سبید کرده و این ماسوه کونیند بدل آن معجم
مزه بود و کونیند خورند و کونیند بدل آن خورالبر را است که انرا بادام کوی
حب صنوبر صغیر یا رسی کم کاج خوانند و آن محسث شکل در میان علا و حوز
کاج بود و در طعم مانند جلعوز بود و طبعش گرم و خشک است در دوم منصف و محلل بود
بود در چهار استرخا و ضعف بدن و فوهای آورد و رطوبات فاسد که در بدن حسیک
گرداند و قوه معده بدیده خون با منیدین صفا کند و چهار درم اروی خاصه که با کنگر
قد بود منی سغایید و مثانه و کرده زاقوه دهد اما مصر بود بر و معده را ببرد و بسیار
خوردن معصا و در دوزخ و تریاق وی حب الرمان بود و مصلح کزیدن معده است که
در آب گرم خیسانند و با غسل بخورند و محوری مزاج با قند و بدل وی حب
بود نام وزن آن مغز بادام سبید و کونیند بدل حب صنوبر صغیر یا رسی کم کاج
بود و در اول این صاحب سده کوبید و مویج است و بهر کرده است صاحب خنک
ماست آن راست گفته است آن در در رنگ و طعم آن تلخ بود و کزیدن شکل بود مانند
کم مخلصه و از کوهستان پارس خیزد و از کوهستان همدان و انرا دای و بر جواد
و در اسن دوزخ است حب و بتای این کم حبلی است و از آن ستای در باب رادرس
را پسین گفته شود و این نوع که گفته شد فوه بوی بدیده و از افات سگاه دارد و جو

بگویند خورد و سر را بدان شویید و اگر طلا کنند شاید القلبت باشد مذی است و در وقت
کفته شود صفت آن العصفر قوطم است و گفته شود الاس باری می خورد گویند و در
وی استانی بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و قابض بود و گویند کرم است سگم به نند و منع
است دم نکند و معده را قوه دهد و بول را نازد و سرفه را نیکو بود و مقدار استعمال از وی
درم بود و در شهاب اندر وی را نافع بود و کزندی رتیل و عقر و حن با شراب یا شکر
و در شنبه سود دهد و خواه تر و خواه خشک و حن بر بند با شراب و صفا کنند بر ریهها
و قد بین زایل کند و حن تر بود بگویند و با شیر صفا کنند بجهتها که ورم بود و تخمیل در
غوب و بواسیر شود و در ورم مقعد و حن سخی کنند و بر کلف روی طلا کنند بر و
الحق گویند معده است گشاده و مصلح وی صغری بود و بدل وی عصفر و ورق اس یا م و در
ان سفر خرما است و در ترش فریب بود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و در
وی حن خشک بود سگم به نند و منع مواد صغری و بکند و عینان ساکن کند و قی بار دارد
و نم معده کرم را قوه دهد و عصاره وی خاصه ترش حن بر نند و با غسل نامرند نام
جهه ریهها بلید و گوشت زیاده و در در گوشت و اندرون معنی که درش شده باشد و بدل
وی عناق بود الانبار است و از است و گفته شد جلبان دانه است سبک و سنی اما
پوست وی تنگ بود و سهل سکن و از استی الهایه خوانند و در طعم وی بی بود باقیص
بهترین وی نزد ک خوش بوی بود و طبیعت وی گرم بود و موسیوم و گویند در اول
تراست سودا و بلفم را سودمند بود و مقدار استعمال از وی در درم بود و جلابه و قیالیا
و کلف و دانهها که بر روی سدا شود و در و ب و جکه بغایت نافع بود و سده جگر و
کشاید و صلابه آن کرم کند صفا کردن با ارد کر سینه و اسخی گویند معده است بکرم و مصلح
وی را زیاده است و دستور بدوسن گویند بدل آن بوزن مشور سیلیم و گویند بدل
آن بوزن آن فوه و نیم وزن آن مشور سیلیم و ده یک آن بسا سه جلابه و مودا است

و گفته شود الحلب باری می ننند و می خوانند بهترین وی فربه بود و طبیعت آن گرم و
خشک بود و گویند معتدل بود و گویند سرد است و قول اصح اس که در وی ۹ ارات بود
و جلابی قوی دید و بهر کی گویند کرم مست در دوم و خشک در اول و محلل بود و بول را نازد
حن گویند و بر کلف طلا کنند نافع بود البته و کرم بکشد و حب القرح سرون آورد و
جگر و سیر کشاید و سرس را نافع بود و قوی ککشاید و در دما اندر وی ساکن کرد و
گویند مضر بود و نافع کرم و احسا و مصلح وی رب انرج بود یا ریاس و بدل وی
منغ مادام تلج سبید کرده بود الریاس باری می رواس خوانند بهترین وی
بود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود نافع بود حن و در صغری و در و ب و ط
و بدل آن کرم حاصل ستانی بود و القرح جبار می کیم که گویند بهترین آن بود که است
شرین حورده باشد و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم سودمند بود جهه تها صغری
و مقدار استعمال از وی سه درم بود سرفه کرم و خشک را نافع بود حن با نبات بخورند
و نشکی کشاید و عصاره بول که از ۹ ارات بود را بیل کرد اند و اسحاق گویند معده است
کشاید و مصلح وی کیم کرفس بود و حالینوس که یه بدل آن در کسر حدت ادویه کثیرا
بود الرشاد خرفست و بهترین وی بامی بود طبع آن گرم و خشک و سدی و
کتر دارد از سگم تر و معض بلغمی را نافع بود حن بگویند و پاشانند و بدل آن
در صغری و عرق النسا شطرح بود و باقی صغری و در صغری و کفته شود الحصیر
نم درخت بطم است و شیرازی سن گویند و آن دو نوع است یک نوع را سن شاه
سن ۹ تر بود و همچنان با پوست توان خورد و وی گرمی بود و سن سردی بود
درخت شاه سن را صغری خوانند و از آن سن بطم و بهترین آن بود سیر سگم
بود و طبیعت آن گرم و خشک و موسیوم و گویند در چهارم و گرمی وی اقوی بود از
و خوردن وی معده را نازد و در بر معصم شود و غذا بدید و کرم فراج را زیان دارد

و سخن سینه و کرده بود و بول براند و شهوة می معیت را بکیرد و چون با شرب آب
و یا سرکه یا شامند کردن کی رتیل را نافع بود و جگر را با اگر اند و در سیر که از سردی
بود و بطن مزاج را نافع بود و سعال و فاج و لقوه را نافع بود خوردن و از روی وی
مرهم ساختن و مالیدن و برداشتن آبجی صفا کردن نافع بود و خوب وی خوش را
و بر داء الثعلب طلا کنند موی رویانند خاصه موی سر و روق وی چون خشک کنند و بپزند
و به پزند و غلاف سازند موی را رویانند و در آن کوزه بیکو گردانند و صمغ وی در معیت
مانند مصطکی بود و در باب صفا کفنه شود و بن مصدع بود و دهن را بچسباند شهوة
طعام را بر داء صاحب نهج کوبید مصدع وی کشر او و بعضی کوبند مصدع و کشر
و در بوب فواکه ترش بود و صاحب نفوم کوبند مصدع وی چیره نشسته بود و دایال
آورده است که بدل وی مغز است و کوبند و وزن آن معرسته و هم وزن آن مغز
بادام و کوبند و وزن آن معرسته در بطح بر رطوبت است و کفنه شد و کفنه شد
ببارسی دانه ام و کوبند بهترین آن برک بود که نزدی مل کند اسحاق کوبید کرم و حست
نافع بود در دیش و مقدار چهار درم استعمال بود و کوبند مصر بود بکرده و مصدع وی
غالب بود یا نر قوطی یا زریب یا رسی دانه موز خوانند و طبع آن سرد بود و در اول
و حست بود در دوم سگم نه شد و مقدار از وی تا پی درم بود و مصرف با معالجه
وی کشر او در حستانی حفاقه است و کفنه شود و جباری علوف خوانند و در بارسی هر
کوبند و آن نوعی از کفنه است و کوشش وی بیک تر از کوشش بط بود از بهر آنکه وی
بود و در وی غلظی بود و صاحب نهج کوبید کوشش وی کرم و تر بود و میان مزاج
خاککی و بط بود در غلظ ریاچ را ساکن گردانند و مصرف در کفنه صلی و قوی او در دوشوار
هم بود و مصدع وی آن بود که باریت و سرکه و دار صنی نرند و بعد از آن حلواکی پیل
و رخیل م با خوردن پیه وی چون با اندک مکس سبیل کوبند و جب سازند مانند کوزه

شکم نرگونی گیرند در شیردان وی و صاحب منده آورده است که از طرف اسان
حاصل میشود و این خلافت نغز از حوالی شبها کاره در هیچ موضع دیگر نمیشود
غذای کوسنند مار باشد و مخلصه و سبب آن این سنگ در شکم وی به بند و بدست
ویرا از باقی فاروق طبیعی خوانند و گویند در رمره وی باشد و این خلافت الحق
است در شیردان وی بود و وی بغیر عر بود و باطراف بند و گویند خون
سرخ رنگ و در رنگ می باشد و این رنگها بسودن معلوم شود و لون آن خون
سیاهی زرد سرخی امیر بود و سکو تر بود و در شام مانند این سنگ می سازند و رنگ
دانیان مشکل فرق تواند کرد امتحان وی آنست که سوزن را با پیش سرخ کنند
و بروی نهند اگر مصنوع بود چون سوزن در وی فرو رود و سیاه از وی براید
و اگر حرج التیسع دود زرد که نوک سوزن را زرد کند و چون ویرا باب را زرد کنند
و بر کردگی مار طلا کنند در حال درد نشاند و از مردن این شود نافع بود بهر که
جانوران و سمهای نباتی و حیوانی و معدنی و خوردن و طلا کردن نهایت منید بود
و نافع وجهه ضعف دل بدن و قوه باه نهایت نیکو بود و شری همه کردند که جانوران
و دمع سمها دوازده جو بود و وجهه ضعف دل و قوه اعصاب شری دانی بود و هر که
بر روی سدا که خورد این باشد از همه افتها و زهرها و محوری فراج را نیر نافع بود
سبب آنکه وی بجا صفت عمل میکند بطبیعت و طبیعت وی نغز کرم بود و حرج آنکه
دو نوع است یک نوع حرج بود معدنی و یک نوع حیوانی بود و آنرا از مارا نغز گیرند
و آنرا با زهر و مار مهره خوانند ایجه از مار کردند مانند شبندی بود که در قفا
انغی بود و در همه انغی نبود و چون ارگوشه است و نرم بود چون اثری بهر ابوی
رسد به بند مانند حرج النمره بعضی باشد که خطوط روی بود و بعضی باشد که لون
مار بود خاکستری رنگ و آن باشد که سیاه رنگ بود و مولف گوید امتحان وی

جان بود که بر صوف سیاه و یک بود مانند سفید کرد اند و آن نوع که حرج بود لون آن زرد
و سیاه رنگ و خاکستری رنگ بود و بسکلی بکیتی بر درک حرج بود و از رنگ معالی آدو مثال بود
و زیادت تر بود و مولف گوید امتحان وی آنست که خون در میان آب لیون اندازند
در صحن حنی حرکت آید و هر دو نوع بگردگی مار نافع بود و خوردن و با خود در شام
و بر موضع زخم نهادن و مار مهره کردگی افغی را نافع بود و تعلق کردن و جالسوس کرد
خون بسایند و ساشا مانند نافع بود و هر دو نوع بر سر رجم مار حنجند و حندی بوی
از شاد ح است و آنرا شاد نه مندی گویند خون که از متعبد آید قطع کند و با سر را سوزند
بود و چون ساشا مانند کردگی عقر ب را نافع بود و حرج بلور سنگ بلور خون رنگی بند که
در حواب ترسد سودمند بود حرج حدیدی همان است صندل حدیدی خوانند و آن ده
نوع بود نواده و صفات در حاکم گفته شود حرج الرجا ساری سنگ سیاه خوانند حرج
خون کرم بود و هر که روی ررند یا آن منع خون رفتن بکنند و در مهای کرم حرج الیک
سنگ است که در شکم فوسس یا ند و مقدار باقی بود و کو حکم تر بود و بلون ابکت شفاف بود
بلور اگر آب شوند و آن آب کسی بخورد که نغز شده بود سودمند بود و غم و اند
بر حرج الماشه سنگ است که در شانه ادغی باردید میشود و گویند سنگ مشانه بر راند و جالسوس
سنگ است که گویند سنگ کده بر راند و گویند خون سخی کنند و کحل سازند سفیدی چشم بی
کند حرج الزاج الاصح گویند حرج الزاد که در میان حند نوع بود سفید و سیاه و سح
بود و طبع سرد بود و حرج حاکم که در سطا طالس کوبید اگر روی دشو از راید در
فوق بسته و بر ران زن منند سهل بر آید نرمان خدای تعالی و چون سخی کنند مانند
غبار و بر حصار باشند حاکم و پاک گرداند و سمی بر هر ریشی دشوار و هر
که باشد و بر هر عصبی که بود و آنرا ساری سنگ است که گویند حرج الحام سنگ است که در رنگ
حام حاصل میشود خون از وی صماد سازند بر سر طان در ابتدا و آن را بکنند و آنرا

معالجی سرطان که در رحم مداشود انست حج البقر در مصر مزه خواندوان حافونج
و کاه و زمره گویند شیرازی اند و خواند بهتر و در میان رمره که سفند نیز باشد چون
سختی کنند و باب بعضی از متوال طلا کنند بر حمره و نمک نافع بود و رشتها و خون سغوط کنند
بدان مقدار عذسی باب پنج سلق نافع بود جهه نزول آب و خون سختی کنند و شراب
بیشند و در موضع که سفیدی بود طلا کنند موی سیاه بیرون آورد اگر سبب از علت
دواء الثعلب و بر من بوده باشد اما موی سفید سیاه نکند حج البقی عالا طیب خواند
یعنی حج لینی و این اسم بدان موی نهاده اند که خون باب حاک کنند مانند شیرازی بیرون
آید و لون وی خاکستری بود و طعم وی شیرین بود خون باب سختی کنند و عصاره وی
بکشد و در حقه ارقعی کنند هر زمان که خواهند استعمال کنند و طسوطی معتدل بود و دونه
مانند شادنه بود چون در چشم کشند منع سیلان فصول کند از چشم و ریش آن در ابتدا
و رم کرم طلا کردن نافع بود حج عسل سنگ که خون حاک کنند و طوبه آن غایه شیرین بود
و منفعت وی مانند حج لینی بود در همه حالات حج شقی سکیست که بون در بود از بلاک
جیره و بهتر آن بود که زعفران رنگ بود و زرد بره شود و سکا نه و نور تو بود و قوه
آن مانند شادنه بود اندک صغیر و حج لینی و مشق و عسل قوه مانند مکر اند اما عسلی
در و در آری است که در شان نیست و حج مشق چون بشر زمان حل کنند و در چشم
کشند ریش را یک کند و خشویه مره و سورش جسم و بهترین مداواة این رحمتهاست
که گفته شد حج قبطی سکیست غایت است بود و در آب حل شود و کار آن
مصرکتان بدان شود و جامها سفید کند و در موم روغن کنند جهه دلهما و رشتها که در
بدن مداشود و در شاخها چشم مستعمل کنند و جهه نفث دم و اسهال مرمن و در دانه
خون باب شامند نافع بود و چون زن بخورد بر یکد سودمند بود جهه بون که دایم
از وی روانه بود و لون وی سبز بود نیزه رنگ حج البقر سکیست مانند خایه فاخته

اگر بر رک بود نزد یک بخایه کوتر و خطوط بسیار روی بود موار ی یکد مکر و حج السون
خواند و گویند این سنگ از ملک شام حرد و اکثر در از بود و کرد نیز بود بهترین وی بیون
سکل بود نافع بود جهه سنگ کرده هم مقال آب کرم و جهه رنگ شامه همین و اگر با
رک ترمه بساند و لعنی کنند سکوتر بود و عمر البول را نافع بود لکن مصعقه بود
موافق وی نبود و اشتها بر دو اسحاق گوید مصر است به سر و مصل و عسل و بون
حکم گوید حج لودی خون با خون خفاش سختی کنند و در چشم کشند موی مره که رنگه باشد
برویاند و موی ارد بر ریش سیل چون روی بالذ و حاک یسوس گوید در طسوط
بود و معده سرد را بد بود و فوس گوید خون مقعد قطع کند حج البقی حج البقی
و ابی مشرق ابو قلمون خواند و سوماتی اسطر بوس و معنی آن گوید بود و نوعی ازور
طسوت خواند و آن حذر رنگ بود بهترین وی سبز بود معده را نافع بود بغا و حاک
گوید اگر قلاده از وی سازند که موازی معده بود و در کردن اندازند معده و موی را
نافع بود و در استور بد و سوس گوید که بران بسن از جهه دشواری دادن نافع بود
حج الزخام طین قویا است و گفته شود حج الدم شاد است و گفته شود حج ارینی
دو نوع است نوع سرخ بود نافع و خون دست روی مالندند آری و یک نوع
لا حوردی بود و طسوت آن کرم و خشکست در اول مهمل سودا بود مهمل قوی تر از
حج لارور دشت معده را بد بود و خون مغسول بود و عینان نیار و اگر نه
مغسول بود متی و مغنی بود و معج و متوی دل بود مغسول وی بخا صفت در ویت
که بدتر از اخلاط سودا با که اند و روح را از دود سوداوی و دفع بلغم نکند و
با که اند اما معده را بد بود و مصلح وی انیسون بود یا سیلیج و مقدار مسهل آرد
نمدرم تا هم شغال بود و بدل وی همه اخلاط سوداوی نکورن و هم حج لارور بود
حج النمر مهره است که از بلنگ ماده حاصل میشود و در باب بون در صفت

191

کردند و جلای تمام به بدجی است و کفنه شد و جگر القشور و جگر الشمر کوید
 و قشور سر کوید و در قاف کفنه شود و جگر کفنه شود و در سرهای یا بند تمام
 دماغ وی و سبید و سخت و خون ساکنند و سگ کرده بر نوازند و جگر شفاف میشود و کفنه
 شود و جگر طوس جگر غاسطیک کوید و از وادی شام و آن وادی را در قدیم غاغا خوانند
 و این زمان وادی جگر کوید و چون بر آتش نهند و می سوزند و کفنه و لون وی
 بود و وی قرمز و سبک بود صاحب ده کوید و جگر وی مصر و راضی آورد و صاحب
 منهاج کوید و جگر مصر و راضی بود و احقاق رحم راضی بود و کفنه و کفنه کان اروی
 بکبر و با وید و بکبر و تهرس صفا کردن سود و بد و جگر احتیای عظم کوید و یاند
 و نافع بود و جگر الشمر و کفنه و آن سنگ مرمر است و دریم صدمه کفنه
 شود و جگر الشمر کفنه و در خواص او و این محبت نوعی از سگ مسکه خون
 سنگ روی اندازند بدین کیده و که دارد و در دشمنی عمل میکنند خون خوابند
 اکس منت سنگ بر کیده و یک بک بان سگ می اندازد بعد از آن دو سنگ اران
 بر کیده و در آب اندازد و از آن آب بخورد و اکس دهند و در دشمنی چیری عجیب باشد
 کنند و کوید اگر در بر کبوتر اندازند و جگر کبوتران بکبرند و اگر در شراب اندازند
 و جامی که آن ساکنند جگر و عده و بدسی در میان ایشان بدها شود و جگر
 الشمر جگر النور و کفنه شد و جگر الیرام بیاری سگ برای خوانند و هر تیشه که این
 سنگ آب دهند و چون بر سنگ زند قطعا او از کفنه و در سنگ باند کل فرود و اگر
 این سنگ سخی کنند و سنون سازند دندان را بغایه سبید کرد و اند جگر فی سبکیت
 در مصر بسیار باشد و مانند ف و دوز و از هم شکاف و صغیها بر یکدیگر بود و بجای
 قشور مستعمل کنند در ستردن موی و خون و درم از وی حل کنند و با شراب پیاشند
 قطع خون حیض کنند و چون با غسل خلط کنند و برورم بستان دهند و بر ریشهای

بیلد طلا کنند و درم بستان ساکن کرد اند و ریشها را با صلاح آورد و بغایه جگر
 جگر الافروج و جگر از وی کوید از بلاد روم خرد و سبک بود و بر روی آب با سبک و مخفف
 بود و قبضی در وی باشد خون حل کنند و پیاشند کفنه و مگر ب را بغایه سود دارد
 الاسکافه سبک که نقشگران افوار خود بدان تیر کنند سود مند بود و جگر ورم لپاه و ریش
 آن بغایه و لپاه بیاری ملازه خوانند جگر قیج است در بیاری بکبر کوید و در قاف
 کفنه شود و جگر باد بجانست و کفنه شد و جگر ساری آهن کوید و آن سه نوع است و قاف
 و تر با من و فولاد مصنوع و فولاد معدنی بود و مصنوع بود و فولاد طبعی معدنی شایسته
 و سار قاف بر کوید و آن فولاد راست و فولاد و فولاد مصنوع از تر با من که در کار
 آن رعمان ایجاد کوید و قاف بص بود و اکال مصنوع آن در باب را کفنه شود و جگر کفنه
 صغفتر از رجمار آن بود و وصف صفت ایجاد در خاک کفنه شود و تو مال آن کفنه شد
 تا به آهن سخی کرده اگر در آب اندازند یا در شراب سگم به بند و ریش رود و درم
 سبز و بیضه و استرخا و معده و سلس البول و درد متغیر راضی بود و با راقه و با
 آبی که آهن کران آهن کرم کرده در آن می اندازند و از آن دوص خوانند و با ایجاد
 و کفنه سبک دوانه بغایه نافع بود و قیج که نوازند و براده آهن خون در شرابی که مسوم بود
 زهر بارانج و کفنه و آن شراب خون کجور ندریان ندهد و براده آهن خون بخورد
 درد سگم سخت و حسکی دهن و درد سر او و او ان شیر ناره با بعضی ادویه مسکه
 کنند بعد از آن مسکه و روغن پیاشند و روغن نعشه و روغن کل و سرکه بر سر کنند
 و قدر یکم م تقاطیس بخورند و امراق دسمه و روغن کا و در خواص او رده اند چون
 براده آهن بر کسی بنده که در خواب دندان کجور که جگر جگر حنظل کام باشد
 است که هنوز زرد شده باشد جدا مر عسکه شیرازی کوید و کوید کوید کوید
 بناد خور که عفونت در بدن پیدا کند و خون وی چون با اندکی مسکه و کلاب خلط

عده آب انداختن کفنه و استیلا
 در سبک سبک است و در آب پیاشند و از آن دوص خوانند و با ایجاد
 و کفنه سبک دوانه بغایه نافع بود و قیج که نوازند و براده آهن خون در شرابی که مسوم بود
 زهر بارانج و کفنه و آن شراب خون کجور ندریان ندهد و براده آهن خون بخورد
 درد سگم سخت و حسکی دهن و درد سر او و او ان شیر ناره با بعضی ادویه مسکه
 کنند بعد از آن مسکه و روغن پیاشند و روغن نعشه و روغن کل و سرکه بر سر کنند
 و قدر یکم م تقاطیس بخورند و امراق دسمه و روغن کا و در خواص او رده اند چون
 براده آهن بر کسی بنده که در خواب دندان کجور که جگر جگر حنظل کام باشد
 است که هنوز زرد شده باشد جدا مر عسکه شیرازی کوید و کوید کوید کوید
 بناد خور که عفونت در بدن پیدا کند و خون وی چون با اندکی مسکه و کلاب خلط

کشد و بناشتا ساشا مند سودمند بود و بر بوی صبیق النفس را چون روی سوزند و سرخا کتر
 آن آب پاشا مند تر رسد و نافع بود و زهره وی چون خشک کند در سایه و چون جوانند
 که استعمال کنند آب حل کنند و کسی را که جوانی موزی کرده باشد مانند عرب نافع و دیگر کند
 اگر رخ از طرف راست بود و میل از آن در چشم حب کند و اگر از طرف چپ بود در چشم
 کشند نفع نافع بود و از مردن خلاص باد و مل این سخنان گوید و نفع است و سید
 سید ۹ مل علی خوانند و پیوسته مولی و بیاری صندل اچ و ورق آن مانند ورق پد بود
 کو بکتر و کل وی مانند یا سیمین مطلق سبید و خوشبوی بود و بر مای بسیار خوانند و نافع
 سید ۹ مل علی خوانند و در باری اسفند گویند و شیرازی میوند خوانند و هر اسفند
 و آن نوعی از سداب کوی است و طبیعت ۹ مل کرم و خشک است در درجه سیوم و گویند چهارم
 نافع بود و در همه دردها صلا طاک کردن و چون سخی کنند و با غسل و زهره من و زهره بکشد
 زعفران و آب رازیانه و در چشم کشند و قوه باصره بدو و اگر بخورند ۹ مل او و به قالا
 دود حب التری و راپرون آورد و قوتی را نافع بود و عرق النساء و وجع و رک چون نطول
 کنند آب آن سینه و ترش را از بطن لرح با کنند و با که در روده بود بکلیل و نافع بود
 جبه سردی دماغ و بدن یکس در صندل آورد و بول و حیض براند و نفع وی سودا را
 نیک بود و بکلیل کند و خون سوداوی صامی کند و طبیعت ۹ مل دارد و جیش گوید سستی
 وی مانند سستی خمر بود و مجهول گوید لون صاف کند و محرک جماع بود و فیهی آورد و بول
 و حیض براند و قوه و این و افد گوید سودمند بود و در همه عاشقان بسکری که دارد و گوید
 اگر سنوف سازند یک شقال و نیم هر شب بنام سوده دوازده شب متواتر عرق النساء
 نافع بود و این مجرب بسکری نشان آورد و مصلح وی رطب فواکه ترش بود که بعد از آن
 بخورند و بدل آن برون آن قردمانا یا تخم سداب بود اما ۹ مل سبید و موی که از اسبویا
 میخوانند و می مانند بلوس بود و چون سخی کنند و بار و عن ایو سا فرجه سارند

خوردن و با غسل طلا کردن در بینی که آنرا نشاندید بگویند و استر خاک جمیع اعضا نافه
خوردن وی و چون بر کردگی جانوران صفا کنند یا شامند نافه بود و بجه مکشد و
سند از بقوه الله اشامیدن و بخورد بر کرفس و چون دود کنند گردگان بگریزند
چوب ریش شده و قوباب و ملک طالیدن نافه بود و چون چ درم سخی کنند و با
کرم یا شامند طبعی ساید و قویج کشاید و حب التری پرون آورد و باید که در
بود سکنه و برمان کرده سکنه به سدد و تر و رانافه بود خاصه سخی ناکرده و سدی
کرده رانافه بود و بریان ناکرده سکنه براند و بلم لرح از معده قطع کند و چون سخی
کنند و سنوف سازند بر ص رانافه بود و چون با سکر که برهق بسید کالند سود
و چون با غسل یا میرند و لعق کنند سرفه که از خلط غلیظ بود سود مند بود و بجائی
بعلو که سده ان از خلط غلیظ بود و چون سخی کنند و با غسل بر شش طلا کنند یا با
نمش ایل کنند و بشره بحال و آل آورد و چون بر کردگی مقرب صفا کنند نافه بود
آن خون خشک کنند بقوه کیم وی بود و چون تر بود از قوه کیم کتر بود سدر طبعی بای
که در وی هست و معده را بدود و کیم وی هم معال سهل مره صفا آورد و باه راز ناده
کرد اند و اشتها طعام باردید کند اما معده را بدود و سینه را مضر بود و مضلی
قد است و دل وی کیم بر سره و دل بود یا کیم ۹ حیره و دل ۹ دون مانند سوسک
است و طبع آن نزدیک بود طبع و رک و سومی آنرا سالامند را خوانند و گفته شود
در بین صدف آن که از حمله سموم قاتله بود خوردن آن و مهران رس در خواص گوید
دل ۹ دون چون در ۹ قه سیاه نهند و بر صاحب تب ربع نهند البته شفا یابد و آری
زایل کرد اند جالسوس گوید چون وی چون در خشم کشند روشنی سغاید و در سوس
گوید ۹ و ۹ دون و عضاه خون زمان سر روی الی اندامند عمره و روی و بشره رانافه
نافه بود و صافی گرداند و مانند صغلی بود و بهترین بسکت وی بسید نغایت بود و بسک

مانند

مانند نشاسته و بشهاری هر کس مار یک خوانند ۹ با حلالون خوانند و ساری
برست خوانند و کرباسوین خوانند و چون وی خون طلا کنند روی که در چشم می باشد
چون بکنند و بر حای وی طلا کنند دیگر نر وید و کوست وی کم قاتل است مانند و در و صه
وی کم قاتل بود که در حال کشد و هلت بدید و مدافا اندر نرود و معالجه کی که کونی خود
باشد مانند معالجه کی بود که در ارج خورده باشد باید که در حال هر کس بار در نر آب
بدهند و بی بال کنند و نر بر و عن کا و مالند و سدی نمک کشد و الحیر حکر و مسکه
خطا ماند مانند تا خورد و طب طلع است و گفته شود ۹ ققان ریح الفار و ریشفار
کوندان یک است و گفته شود ۹ و الماء سیسرون است و دامن سر خوانند
هر ایک طلع قد امومن بود و آن ۹ فست و ان بناسک در آب روید مانند قوه العین
خون تر بود کرم و خشک بود در دوم و خون خشک کرد کرم و خشک بود در سیوم و رق
وی کخته و جام خورد بول براند و صفا کنند شب بر شور بنهند و برور نشویند زایل کند
۹ جوان ۹ حل خوانند و ان بجهست که مال ندارد و سبط بود و چون بگریزند کخته و یک سده و
خشک کنند و بشهاری یا شامند کردگی مقرب رانافه نافه بود و باید که گهنش نود
۹ و ۹ اة سر گویند و ان زو فراست و دینار و حلیفه سر گویند و ان دوت
یک نوع بری و یک نوع ستای از ان ری سداب بری گویند و بشهاری کوفه گویند
طبیعت ان کرم و خشک است معده بود و طعام بهضم کند و بادای غلیظ بشکند و
بلغمی مراح رانافه بود و گردگان را سود مند بود از غمزه و غره و بول براند و کیم
وی مشهور زو فراود و مانند کیم انخدان بود و بشهاری آنرا میرک کار روانی خوانند
و در زاکنه شود لیکل در چشم آورد و قاطع منی بود و تشکی آورد و مصر بود و بشهاری
وی باد زو نو بود و بدل وی سداب ۹ اة ستانی بود و ساری مردم دوسک
خوانند و رق آن مانند ورق کرفس و جرو کون ارس جنس حیری ماند و طعم آن تلخ

بود و تخم وی سبز رنگ بود خوشبوی و خوش طعم و بر جامه مجسده و شراری از او
 مود و سنگ خندانند با بشکند و معده را بکشد و و کرمی و کی کتر از کرمی ۹۱ بر می بود
 و غذا می خورد و حمار را از اینل کرد اند و سده جگر و سیر بکشاید و مسخ کرده بود و شانه
 و مجاری بول که اند و و کام زانافع بود و دماغ را سودمند و در طوبه ان باک
 و جبهه بواسیر و بواسیر و دوا بی بهتر از وی نبود خوردن و صفا کردن و اگر دمان کل
 و کی کتد از بواسیر این شنید ۹۲ بنیل سحبت که از طرف شام و بوقت قدس می اوید
 و سبیدی تیره رنگ بود خاکی سیاهی زرد و آبی از وی نافع بود جبهه کزندی عیب
 و جبهه کزندی که از رنگ درم نایک مثال یا تنها یا شامد یا ماه العسل انرا بجا
 غایه نافع بود و مرافقین بر کونید و کفنه شود ۹۳ از الصحر زمره است و در بارکی کل
 سنگ کونند و ان چیرست بر مثال طحال که بر روی سنگ سد میشود و ۹۴ از زهر ان کونید
 رحمت ۹۵ از که ان قوما است زایل میگرداند و صحر می کشند و در طبع سرد و خشک بود
 بر ورمها کرم طلال کردن نافع بود و اگر بر موضع که خون آید صفا کنند خون بار داد
 و بر قوبا صفا کردن غایه نافع بود و ورم زبان و ورفان را سودمند بود و چسب
 سکو به خوانند و در بارسی خار خشک کونند و در مغز حصص الایم و شیرازی خار سوز
 و با صغنهانی بر و خوانند و ان بری بود و دستانی بود و بهترین وی استای بود سباده
 و طبعی وی سرد است و اعتدال و خشک در اول و کونید معتدل در گرمی و سردی صفا کردن
 بر ورمهای گرم نافع بود و منصف و طبعی بود و در پیش بن دندان و عفونت ان زایل
 خون با غسل خلط کنند و عصاره وی در داروهای چشم سودمند بود و در دانه و
 عسر البول و قولنج را نافع بود و سنگ کرده و شانه بر زانند و باه را زیاد کرد اند و سخی اند
 و دود هم از خشک بری جبهه کزندی نافع بود خون سا شامد جبهه دفع ادویه قاتل نافع بود
 و طبعی وی جایی که بر اینست بود و شانه جله را بکشد و کونید مضر بود بر مصلح آن

و کرمی بود و بری بود و ستانی بود و سرگی کرم تر بود و اندکی تلخی زند و ستانی غذا نیکو
 و سیاه نغوة تر بود در افعال بهتر آن سفید برک بود و طبیعت آن کرم و تر و در اول
 کونیند حسی است در اول طبع نرم دارد و بول براند و منی سبز اید باه را کبیر و حیض را
 و منی بود و لون را نیکو و صافی کند و غش در دو رها کرم را سود دهد و روغن آن قوی را
 کند و در آن ریشه پلید و سرطان و خارش بدن را نافع بود و نقیم و بی درد دندان و درم
 بن دندان را سود دهد و او از صافی کند و غشش به مزایده از همه چیز چون از آرد و
 و شر حسای سازند و طبع نیکو سیاه سنگ که به بریزند و او را بول از همه نیکو و مزایده
 و فایده و مرصهای سرد و در منافصل که از رطوبت بود سودمند بود و باه را زیاد کند و غای
 تا حدی که چهار ریان مثل کاه و شر و اسب نیکو سیاه بجای علف به قوه باه ایشان
 شود و سده کرده بکشاید و چون بستر که جو ساند کشت و ماددا بنا ستا بخورند و صبر کنند
 تا نیم روز کرم بکشند و اگر در آب خویسانند و بچنان خام بخورند و آب آن ساشند بسیار
 انفاط تمام آورد و قصد راقوه دهد و در کج و سه خاصیت موجود است که میگویند
 محتاج بدان سه خصلت بود اول که طبعش ملایم طبع منی بود و کثیر غذا بود و مولد ریا
 نفع بود و هر غذای که به مجامع خوردند باید که این سه خصلت داشته باشد و آن کوه است
 و زرده نم برشت اما نیکو کسی که قرحه مثانه و کرده داشته باشد بغایه مضر بود و کج و سیاه
 که میندارد و او ای آن بود که میان دو طعام بخورند و مضره وی کم شود بخشیش را بخورد
 مسخی تر بود و محففت تر بشیراری از آن کوه حلوی کونیند حمرا او جلسا کونیند و آن بخت
 و در حل اجماع کونیند و گفته شد در الف حمرا بلع اشام لسان الشور است از قول صاحب
 جامع و صاحب منهاج کونیند تخم خنجر است که آنرا خبه کونیند و صفت هر دو گفته شود
 حمص حرض کونیند و آن اسناست و گفته شد حملا نوعی از حمیز است و گفته
 در جم جم جم صاحب منهاج کونیند ستان افور است و صاحب جامع کونیند

قول اسحاق بن عمران که حسی ستانست و در سام حسی کونیند و نبات وی غایه سبز بود و کونیند
 سبید و کرم وی نند کرم حسی بود و طبع آن کرم و حسی بود و در دوم اصحاب بلغی را نیکو
 و سده دماغ بکشند که از بلغم بود و کرم تر را نافع بود و مسح کونیند کرم تر و خشک را شام
 بود و غیر او کونیند متوی دل بود و کرم وی برمان کرده با روغن کل و اب سرد همه اسهال کونیند
 بود و صاحب تقویم کونیند سرد و حسی بود در اول هزاره معده و حکر ساکن گرداند خون طبع
 پاشا مندی با حلاط با سنگین معده و حکر از حلاط مدبا که گرداند و بسیار وی شانه را
 بدو و مصلح وی کند و حمام بود حمام ساری کونیند کونیند طبیعت وی حالیه کونیند کرم
 و رطوبه بسیار کونیند کونیند کونیند و منی سبز اید و خون و فایده و خدر و لثوه و اسهال
 بدن را نافع بود و در ثوبت کونیند کونیند زنده همچنان بر مای وی کونیند کونیند و اگر کونیند و در
 کونیند کونیند غایه نافع بود و در سردی همچنان با ر سوزند و حسی کونیند و در حسی کونیند
 مای کونیند کونیند رابره و در خواص این زمره آورده است در هر خانه که کونیند و در حد
 و فایده و سبکت وجود و نبات این شند و این خاصیت در وی است و ستور بدو کونیند کونیند
 و در شان و شفا تین و حمام خون کرم بود در حسی کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند
 و خون حمام حاصه قطع رعا که از حسی بود کونیند و بیضه وی غایه کرم بود کونیند
 از کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند
 از آن مغز حیار از آن کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند
 بود در سیوم و صاحب تقویم کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند
 وی خون بازیت بر شفا کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند
 کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند
 و حکر وی برمان کرده بنا شتا کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند
 و در خواص آورده اند که پوست منشی وی خون کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند کونیند

و کونند که گوش وی چون خورد کجی کی دهند که گریه دیگر بگریه و در خواص آورده اند که کسی را که عقرت گریه باشد با و از بلند در گوش که گوید که عقرت مر اگر بد و باز کوبه بر پیشین درد از وی زایل گردد و در دکن و اگر پوست شالی وی باره مصرع با خود دارد تا کمال تمام و خون سال نشود باره پوست شالی نو دیگر با خود نگاه دارد تا سال دیگر البته مصرع از وی زایل شود و در خواص این زهر آورده است که چون فی جیر دست را عظیم باخوش آید حمار و حی بیاری می گوید که کوبند عدل ملک من زهر گوید نظر چشم وی کردن صحت چشم نگاه دارد و منع زوال آب بکند و این از خواص است و حال سوس کوبید گوشت وی خون فرو بود و چون نزدیک گوشت ابل بود و نغایه غلیظ بود و وی چون بر کلف طلا کنند سود دید و چون بار و عن قسط خوشا نند چه در دست و کرده که از بغم بود و باد غلیظ نافع و زهره وی همه دانه الثعلب و دالی مالیدن سودمند بود و گوشت وی چون بر بد و آب و مک و در صحنی و ز کسل و مرق آن ساشامند و گوشت آب آن خورد در دفاصل باد با غلیظ را سودمند بود و گوشتی بسیار خوردن تمدد در معده و بطو فوج غلیظ پیدا کند و آلی آن بود که از آلی آن حوار شبات مسهل چون شریاران و قمری خورد و آلی آن جنطیل علقم خوانند و هم ویرا هید خوانند و جنطیل با بوی کبکست و شتراری کوبست خوانند و بکرمانی از زهره کونند و بلعقی دیگر فر روبا خوانند نر و ماده بود ماده سبید سر و دسکن باشد خند آنک سبید تر و بهتر بود و پوست وی باید که زردی رنگه سبیدی مایل بود و با بجه بکوبدی زنده بود و اگر بر درخت جنطیل یک جنطیل من شود آن کشند بود و آن نر که دو جنطیل بود و بهترین وی ماده سبید رسیده مندی بود که وصف کرده شد و طبع آن گرم است در سیوم و خشکست در دوم و نوحا کوبد گرم و خشکست در دوم و گندی کوبد سرد تر و دوی محلل و مقطع بود در دفاصل و اعصاب و عرق النساء و ترس سرد را بجا نافع بود و دماغ را از اخلاط پاک گرداند و هم وی مسهل بغم غلیظ

حار قبان غریب
مدا

تیم وی یک مثال با عسل برشند و لعق کنند و باغ را نایه بیکو بود و در خواص این زهر بود و آ
 که خون خالص بکشد برشند و بر ناخن دهند و بدان امان کنند نیکو گرداند و اگر مای را بوی
 کنند شب با نداد بول آنکس سرخ رنگ بود و مصر بود حکمتی چون با نماند و مصلح آن گیر بود
 حد قوتی شش را می اندازد قوت کوند و بارسی دیوا بست نامند و بری بود و ستانی بود و
 خند قوتی بری را در قی خوانند و جفا قوت خوانند و سوانی کو طوس این بوس و معنی آن حد قوت
 بری بود و از آن ستانی طریقت خوانند و بهرین آن ستانی بود و طبع آن کرم و حکمت
 در او درجه دوم و کوند در آن درجه اول گویند در سیوم کلفت را نافع بود و دروغ
 وی در دماغ اصل را نافع بود و در دماغ و عصاره ستانی با عسل بسیدگی که در چشم
 بود را بیل کرد اند و بری و ستانی صرغ را سودمند بود و اسهال و بول و حیض را بد
 روغن وی همه باد که در اعصاب و نافع بود و اگر طفلی دیر حرکت آید چون بروی نالد
 رود حرکت کند و اگر در طبع آن ششده من عمل کند و تخم وی هیچ باه بود و اگر آب
 وی سرگردی که غریب رز در در ساکن کند در حال خون بر عصب و سلم بر بندل و روح
 پیداکند و خون بعصاره وی سوط کند صداع آورد و حد قوتی خنای آورد و در دوطق
 و مداوی آن کشید و کاه و کاه سنی کنند جفا و الفو که سخی راست و انو طبع است گویند
 و گفته شد جفا قوتی را از صحر است و گفته شد جفا و حیوان و سمه است و گفته شد خط
 کندم بهترین آن بود که میان خطابه و لین بود و فربا باشد و نیای سرخ و پیچند
 بود و سیاه بد بود و طبیعت آن کرم بود و معتدل بود در تری و خشکی و چون بکوند و بر
 کردی که سگدوانه نهند نافع بود و چون بخایند و بردامیل نهند بکشاید و روغن وی
 قوی را بیل کرد اند و وی بهترین غذا بود انسان را خطه الوه خدر و سوس خوانند
 خالان سرگویند و گفته شود جوک با دروغ است و گفته شد جو رندی مرغ است
 و گفته شود جو رومی اگر و فسخ خوانند و تور گویند و آن درختی است که بوست و آرد

این کرم را در دماغ و عصاره ستانی با عسل بسیدگی که در چشم بود را بیل کرد اند و بری و ستانی صرغ را سودمند بود و اسهال و بول و حیض را بد روغن وی همه باد که در اعصاب و نافع بود و اگر طفلی دیر حرکت آید چون بروی نالد رود حرکت کند و اگر در طبع آن ششده من عمل کند و تخم وی هیچ باه بود و اگر آب وی سرگردی که غریب رز در در ساکن کند در حال خون بر عصب و سلم بر بندل و روح پیداکند و خون بعصاره وی سوط کند صداع آورد و حد قوتی خنای آورد و در دوطق و مداوی آن کشید و کاه و کاه سنی کنند جفا و الفو که سخی راست و انو طبع است گویند و گفته شد جفا قوتی را از صحر است و گفته شد جفا و حیوان و سمه است و گفته شد خط کندم بهترین آن بود که میان خطابه و لین بود و فربا باشد و نیای سرخ و پیچند بود و سیاه بد بود و طبیعت آن کرم بود و معتدل بود در تری و خشکی و چون بکوند و بر کردی که سگدوانه نهند نافع بود و چون بخایند و بردامیل نهند بکشاید و روغن وی قوی را بیل کرد اند و وی بهترین غذا بود انسان را خطه الوه خدر و سوس خوانند خالان سرگویند و گفته شود جوک با دروغ است و گفته شد جو رندی مرغ است و گفته شود جو رومی اگر و فسخ خوانند و تور گویند و آن درختی است که بوست و آرد

و نرسن نغایه نافع بود و آب وی مقدار است درم ششماند نافع بود چه سده که در
جگر بود و در مریه و مسهل صنم انود و میرد و جگر که یکی رتیلای نغایه نافع بود و خون آری
بار و عن کل سر که بر سر نطو کنند در سر نافع بود و جگر اسهال و ریش روده نافع بود
و خون با شراب پیاشانند کرم دراز سرون آورد و خون زن کبود بر کبر و قطع کسان
رطوبات غریب از رحم بکنند و اگر در چشم کشند در چشم نافع بود و فوکل کوی بدخ دم
آب وی با سکنجین خون پیاشانند حدت دم را ساکن گردانند و صنم اوقوت بدن
بدید و دستورید و سس کوی بدخ نوع نیم نفع حتما برده خوانند و بعضی طبلا قون خوانند و
اغل روم ابلما خوانند و این نوع میان سنگ تانها روید و طبیعت آن کرم بود و مری
جلد بود و خون با پیسه کهن بر جبار بر صفا کنند و تحلیل دهد و حی العالم مضر بود و بر سر و مصلح
وی طین ارمنی بود و حصل حدت و کفنه شد

بخش خانی النمر

صاحب منباج کوی خانی النمر و الذیب و یسمی قاتل النمر و الذیب و حیثیته
در صفت قاتل الذیب کوی قوته کفوة خانی النمر و هو غرة بس برین قدر این
دو اسم و مایه آن یکی سهوا شد آنچه محتق است کفنه شود خانی النمر ناسک که خون ننگ
و بوز و کر و سس و حوک و و آن خون خاق شان بکمر و بدان سس خانی
النمر و قاتل النمر خوانند که مخصوص است به بنگ که ویرا و در می کشد و آن نوعی
از مازیون است بحقی اگر چه بعضی کویند استیل است و بعضی کویند
سیاه است و این مرد و قول خلافت و انرا ^{اقتویطس} ^{خاند}
و طبیعت آن کرم و خشکست در چهارم خانی النمر ^{قاتل}
الذیب هم خوانند و در قوه مانند خانی النمر بود اما مخصوص است به بنگ
است بگر که ویرا و در می کشد همچنان که خانی النمر مخصوص است به بنگ

خانی الذیب مخصوص است بگر که و آن تحق ۹ قیاس است و طبیعت آن کرم و خشکست
در آفر درجه سیوم و خون بکوند و بر گوشت خام افشانند کرم خون نخورد و کرم خانی
الکلب قاتل الکلب هم خوانند و در عمل همان فعل میکند که زیاده ترا ماسک را رود تر
میکشد و وی سم هر حیوانی بود که دنبال داشته باشد و آن از مند و ستان خیر
و انرا هندی و باری کجی کجی خوانند و آن ادراتی است و کفنه شد خانی الکلب ساد و را
و کفنه شود خالالاون صاحب جامع کوی بدخ است و صاحب منباج کوی بدخ نوعی از
مار ربون است که آن سیاه است و صاحب جامع کوی بدخ خالالا اسم مار ربون است
و آنکه کفنه اند اسد الارض مار ربون است سهو کرده اند اسد الارض ۹ مالت
و خالالا اسم مار ربون است و سبب است که اسم سهو کرده اند و هم صاحب جامع کوی بدخ قول
بعضی متافان که اسد الارض خالالاون مالت است که آن مازیون سیاه است
بدن قدر قول صاحب منباج معتبر بود و خالالیون و کالیون نر خوانند خالالاون ^{لوس}
معنی لوس سوما می بسید بود و بعضی استخیس کوی بدخ و به پوری داد و در الکفنه شد
اپس و اسد خالالاون لوس داد اسد است و آن خالیون و کالیون نر کوی بدخ
خانی النمر است و کفنه شد خالالاون سوما می معنی رسون الارض و آن مار ربون است که کفنه شود
انواع آن خالالیون و خالالیون رسون نر کوی بدخ و آن دو نوع است کوی بدخ نر کوی بدخ و آن
الصنم است و کوی بدخ آن مایه آن و معنی خالید و رسون دوا و اخطافی بود و بدان سبب این
اسم بوی نهاده اند که برستوک خون بجه وی در اشیا نه ماننا شود ما در رود و ناسجی بایران
پیاورد و در اشیا نه نهد که ناپسندید که در بمان حضرت افرد کار و عو جل لاون
خطه رویه خوانند و حذر و سس کوی بدخ و کفنه شد خالالیون با بوج است که کفنه شد خالالیون
مع آن سوما می صنور الارض بود و آن کانیطوس است و کفنه شود خالالاون ^{لوس}
خالالاون نیر کوی بدخ معنی آن پوما می بلوط الارض بود و آن کادیوس است و کفنه شود

بنایه نافع بود و گویند در ساعت سودید و با سه مرغی حتمه در گوش نافع بود و چون با سراسر
پاشا مندوزل براند و رقان را نافع بود و سنگ که ده بریزاندا مضر بود با عصاره نافع
آن روغن بادام بود و در بزرگ کردن قیضه اش تمام دارد خاصه چون بشویند و خشک کنند
سخت کنند و باروغن کیند طلا کنند و بیع محکم است و گفته شود صاحب مغزه که گویند نوع از شرف
است که زمان بر روی تانیه جویانند و نوبه فخر نوب کوند و نوب الشوک و قسم قرش نوب
و در بارسی کو و خوانند و اعلی شام معی کوند و بیع نوب کوند و گفته شود و نوب سیاهی سار
کو ر که کوند و بشر از کی که کازرونی کوند و ای حسی که در تراز تر بود و طسوق قاصد بود
و حسی که کوی در دوم بود و کوند کرم در اول شکم به نند ما و جو دشمنی و معده را کزد
و در اول کوند خاصه چون با عقید العین و رده باشند و جالسوس که یک چون تر بود و سکرم
کند و معده را بد بود و بهیم نشود و چون حسی که به نند و نوب براند لکن در معده شود
و چون نارسیده بود بر نال بال کون حکم البه را کوند و مقدار استعمل از وی سحر دم بود و در گوش
کویند خدای بدن بد و طبیعت نند و در شمعده را نافع بود و در ساسوس که نافع بود
جهه اسهال با فواظ و قوه بدن بد و اعمار را پاک کرد انداز اخطا بلغمی فاسد اما محقق
بود و مصلح آن لعاب دانه و نبات بود و صاحب مناج کوند فایده مری که کوند و مصلح
وی با العسل بود و جلاب و بدل و نوب مازوی سوراخ دارد و نوز آن و کوند طراش
و کوند قوط نوز آن و نوب مندی حار حسراست و گفته شود و مری شجره سناست
و کوند و نوب نعلی بود و کوند قوط است و گفته شود و دل بهتر از آن است
بود تاره قره سنج رنگ چون کوند در دود و طبیعت کرم و خشک بود در چهارم
و از خواص وی آنست که چون در عیال کوراند از نیکو حاله خود مانده و کوند و چون کوند
بر دماغ دارند عطر آورد و چون بر سر صفا کنند نافع بود و در دانه اش کیند
برای و بر عرق النساء و در دیر زود و دردی مری که باشد چون حواسند که جذب از عرق

بدن کنند بطا مری صفا کردن سودید و در بخور وی کوند کان کوند و خوردن وی
قطع بلغم کنند و چون با عسل ماموم که اخیه بارت سامرند و بر روی مالند و وی را پاک کنند
و در مریا مری و خازر را محلول به نغاه خون پاکست و سکنجین بر روی طلا کنند
و بر رطب و قوبا طلا کنند نغایه نافع بود و مولف کوند اگر کسی قوبا داشته باشد که کیند
جبر زایل شود بکیرد و دل کوفته و قتی که از حمام بیرون آمده باشد و کرباس باز بر
اکشت سجد و بر قوبا مالند خندان خون الود کرد و بعد از آن و دل کوفته بدن مالک
زرد بسیار از وی روانه شود و صحت یابد و اسهال است و رازی کوند اگر کسی در دند
دایمی داشته باشد که بی ورم بود چون سخی کنند و بر دندان نهند عجایب نند و چون
بر رص طلا کنند سودید و صفا کرد و در بر سر حتمه و حتمه نغایه نافع بود و در
مصفا به کشاید و در داروهای چشم جهه شکوری نافع بود خاصه چون کوند و در
بیرند و با عسل چشم کنند و چون با نوب یک شراب پاشا مند کرم بکشد و اگر وی
در گوش مانده که کاند در ساکن کرد اند و سبر بکند از اند و با حشاق رحم سودید
و باه راز ماده کرد اند و تها کس را زایل کرد اند و مقدار استعمل از وی مقدار دو شغال
و فذل بری خلطی بد از وی حاصل شود و بترکی از آن قی خوانند و سیم معطر باشد و در
اورد و معطر بود و مصلح وی آن بود که با دام و سر که بر و رند و باید که در خوردن
یک مندی با وی صاف کنند و پاشا مند و صاحب منجم کوند مصلح وی صندل و کافور
بود و دل آن دو وزن آن حشر باشد و کوند و وزن آن کیم شلغم است و فذل بری
بسیار است و گفته شود و فذل بری نوعی از وف است که از اسعد اسفید خوانند و فذل
سبید کوند و گفته شد در الف و خروج خوانند و ان جبار است و گفته شد و فذل
هم و فذل بری است و گفته شد و فذل بری پیچیده است و فذل بری است و فذل بری
و کی به شلسان اکل مانده و رازی ساق وی چهار انگشت بود و محو بود و بطعم از فذل

سماه تلخ تر بود و از سبزی ریشهها بسیار رسته باشد مانند اسارون و نوعی مرکب رسته
 ندارد و امسک دغانه صلب بود و بهترین آن بود که سبید بود و زود متشنج شود و لجا
 داشته باشد و در حال زبان را بکشد بعد از آن بکشد سحت و طبیعت آن گرم و خشک در وسط
 درجه سیوم و فوکیس کوید گرم و خشک در دوم فالج و صرع و درد مناضل را نافع بود و بی
 بلغم و اخلاط سرد بود و معده را با اگر داند از اخلاط مختلف مثل بلغم و سودا و چون
 بکشد بر اندامی را بکشد و این وی برهق و بوقه باطل کردن نافع بود و در
 در شفا فایده تارکی چشم مستعمل کنند و شش چشم سفاک و آید و آن بود که در رطل
 از وی باره کنند و در رطل آب باران بخسانند و سه روز بعد از آن بر تداوم
 بماند و صافی کنند و فوقی میزند و در رطل غسل مصنی بر سر آن آب کنند و بگوشتانند
 آن بکشد و چون نتوانم اثر برسد فوکیس و شری از وی ملحقه بود آب گرم و اسالم
 بود و این کسی که پاشاند و اگر سختی کرده بود و بوی آن بدماغ رسد معطس باشد و سرده
 کند و اگر سختی کرده پاشاند و خطره بود و شش و کزاز پیدا کند و قی آورده بوقه و خاق بازید
 کند و افراط کردن در آن آدمی را بکشد و مقدار استعمال از وی پنج تسبو بود و کسی که وی جوده
 باشد از وی چون مرغ بخورد و صاحب تنویم کوید مصلح وی و دغ تاره و بخ
 بود و صاحب منهای کوید مصلح وی و مصلحی بود و دواوی کسی که قی جوده باشد و برق
 مرغ کنند و بویها خوش و کسی که پاشاند نشاند که معده وی خالی بود و از خواص وی
 که چون با سوق و غسل بر شش و موش بخورد و دوی نیم کلاب و خوار بر بود و بدل
 وی جود اتقی بود یا بهر مرغ و اسود و اقی و زیاده از اقی است این صی بود و وی
 جبار مانند اما سکا فته تر بود و سیاه تر و ساق وی کوچک بود و کل وی سبید بود اندکی
 مایل بود و دوی مانند حسک دانه بود و دوی سیاه بود و ریشهها داشته باشد و بر کز
 باشد و پوست سب و وی استعمال بود و وی در ریشهها خشک روید و چون ویرایشی اندون

ناتیمه بار آید نافع بود چه جگر معلول و کسی در شکم وی خلط غلیظ بود خشی است صاحب
تقوم کوییدری بود و دستای بود و صاحب منہاج کوییدری مقرر بود و بهترین وی قوت تازه
بود و طبع آن سرد و خشک است در سیوم و کوند در چهارم و کوند تر است در چهارم
خاصه کل وی آنست که ریشها چشم مواشی را بایل کند و خشی اسب یا به خون بکوبند و با سر
پاشا منده اسهال و سیلان رطوبات مرین که از رحم آید نافع بود و خون با آب
حلط کند و ریشانی و صدغن صفا کند و خوی را بایل کند و چون ضروری بود در داروهای
چشم استعمال کنند نافع بود و مقدار استعمال از وی بمدرم بود و دستور بدو کوییدری است
و حاکم تر از روغن کل و سرکه بر لب طلا کنند و خام روند و بیشتر تا بهرق فرود آید نافع
بود و چون سخی کنند و با سرکه بر شند و بر صدغن طلا کنند در سرکه از گرمی بود و اگر
اقتاب لغایه سودید و وی متوقی و مخدر بود و مصر بود بر موش و مصلح وی کم راز با
و صاحب تقویم کویید مصلح وی روغن زیتون و زکس بود خشی زردی متقن افزو
معیان خشی اسب ریدی بود و بدان سبب او را این اسم خوانند که خون زید بسید بود و بعضی
خوانند و نبات وی و ورق وی و ثمر وی مجموع بسید بود و تخم وی و سبب بلغم بود و در قوت
و طبع سرد و خشک بود و حیوان خشی اسب خشی اسب بود و خلاف آن مانند شاخ کاو بود
سبب و بر امتن خوانند و نبات وی در کار در یار و دید بر نهس طلا کنند و بیشتر نافع بود
و خون جوی بخوشا نند با آب نانیمه بار آید و طبع وی پاشا منده سودمند بود و هر چه
حکمر که از خلط غلیظ بود خشی اسب خشی اسب است که گفته شد خشی اسب خشی اسب
که اگر کوستان فارس خرد از جد و کازرون در میان که و طبع آن گرم و خشک بود
گرمی و خشکی وی زیاده از غسل بود و فعل وی قوی بود و در غسل در همه حالی و بدل آن برون
آب غسل و هم وزن آن کوکبکین بود و کوییدری و زن و غسل بود و خشی اسب خشی اسب
خشی اسب آردی بود که خاک از وی گرفته باشند و با سرکه و سیارون است و گفته شود

بهترین آن خایه ۹ و سوس و فربه و نیکی و بی خصیه محض حیوان بود و طبع وی گرم و تر بود
کوییدری و خشک بود و خشی اسب سکودید خاصه ۹ و سوس فربه و منی ریاده کند و وی سوز
مصلح بود خاصه که از حیوان سر بود و مصلح وی بیدان و فوج کوی بود و ملک و سوس و سوس
العلک بهترین وی شیر مرغ بود که از وی بوی می آید طبع آن گرم و تر بود و در اول
و تند و فاج را نافع بود و منتهو جماع را بر اکیه و انعطاف تمام آورد و متوقی باه بود و طبع
قیام مقام شتو بود خاصه با شرب مقدار شربت از وی کشفالت و دو متعال بود و صاحب
منزده شربتی از وی دو متعال آورده است که آن محبت و درین حا قول صاحب طبع است
و صاحب منہاج و صاحب تقویم کوییدری است و صاحب منزه که این سطر است که
ان خشی اسب آن وزن آن وزدان است و وزن آن کم تر سره و کوییدری آن کم
و حیر و وزن آن بوردان و هم وزن آن کم انچه و کوییدری آن کم حیر و صاحب تقویم
نم معده را موافق بود و مصلح آن عصاره لسان الحمل است و سکر خشی اسب خشی اسب
خصی الخش و ان دوفج بود که کوییدری و مصلح آن بیدان بود و بیدان را بیدان بایل بود
آن روجی بروق روجی بود و یکی فربه بود و یکی لاغر و کوییدری بر رک خون مد خورد
نرینه آورد و اگر نوع کوییدری خورد فرزند ماده آورد و طبع وی گرم و تر بود و در نوع
بر رک رطوبتی فصلی بود محلل بود و در مهای بلغمی در مهای بلند جودند و نافع بود و طبع آن
دید و نمک و با صور و کوییدری خون تر بود باه راز ماده کرد اند و چون خشک بود متعلق بود
باه بود و با سوس کوییدری بر رک خورد باه راز ماده کرد اند و اگر نوع کوییدری
منع آن بکند و خلاف بکوییدری و سخی شرب مصلح آن صمغ بی و خشی اسب
سیاه بود و خشی اسب جلوس است و گفته شد و سوبالی سوزن طبع خوانند و خشی اسب
خایه کوییدری خون خشک کند و بکوبند و ساشا منده معوط آورد تمام و متوقی باه بود و خشی
البایل خایه بر کوییدری خون خشک کند و با شرب پاشا منده نافع بود و جهت کردی امی

البحر چند ستر است گفته اند که در هر روز نارسیده بود و بشیراری میگویند که در حصل
 درخت مقل است و گویند مقل یکدیگر گفته شود حطی بهتر است و میگویند که کلوی سبید
 و انجلیستانی بود و در الروای خوانند و بری را شحم المرح خوانند و سوبانی ایگویند و کل ویرا
 کثر المنفعة خوانند و طبع آن سرد و تر بود و گویند کرم بود باغزال و در وی تلین بود و انصاف
 و از خا و تحلیل و برهتی طلا کردن با سر که نافع بود و قوی که در افتاب نشیند و در مهابه ظاهر
 نرم کرد انداجی درین کوشش بود و خازر و دملات و درم ستای که از گرمی بود و درم
 که هم از گرمی بود و در دمنافصل پایه مرغای طلا کردن نافع بود و عرق النصارا نافع بود
 و طبع نجوی چون پختن اند سودمند بود و در همه عسل النول و قرحه امعا و سنگ گره و حله های
 خام علیط و عرق النصارا خاصه چون با شربا بختی باشند و چون با سه بط و مرغای
 بگویند و وضع البطم وزن خود در گیرد چه ورم رحم و انصاف آن نغایه نافع بود و طبع نجوی
 تنها همان عمل کنند و چون با سر که پختن اند و بدان مضمضه کنند و در دندان ساکن
 کرد اند و نجوی حواش و خشک و خواه تر خون بگویند و با سر که پختن اند و بدان مضمضه کنند و در
 دندان ساکن کرد اند و با سر که برهتی مالند و ایل کنند و چون حطی پختن اند و طبع نجوی
 کل مالند سودمند بود و چون باریت و سر که بر اعصاب طلا کنند دفع مضره کردندگان
 کند و دستورید و بگویند مجبر اعصاب مسکه بود و متوکی آن و سه درم از وی قوی را نافع بود
 و چون پاشا مند خون حصص برانند و بول و جهه اخلاط سوداوی نغایه مفید بود و صناع
 و شقیقه را صفا کردن نافع بود و با آرد جو و عسل بر دات اجنبی ها کردن سودمند بود
 و اگر ورق آن با اندکی زیت صفا کنند و گردن کی عورت و حاوران نافع بود و بر سوکی
 آتش بچین و حطی چه سرفه کرم نافع بود و چون باب کرم لعاب آن بکنند و با قند
 پاشا مند و ورق وی در صادات ذات اخلاط سودمند بود و پوست سب و چون
 باب بر دمنافصل و اعصاب صلب نرم کرد اند و ورق وی چون حطی کنند و بگویند و بدان

سرورش شوند سکو گرداند و بک و بک و یک و دو و دارد استخوان ۹ ماد و ۹ و با سر که سرشند
 و در ورم مصیب طلا کنند تحلیل و صاحب منهای گویند که شغال از وی قوی را نافع بود
 چون پاشا مند و مولف گویند حطی کوی همه نرس کرم با کلاب صفا کردن نغایه
 مفید بود و بهر سرفه صغری بانیات سفوف ساختن یا بجلاب کرم خوردن نغایه
 مفید بود و اسحاق گویند مضر است شش و مصلح آن عسل بود و صاحب حق گویند
 بکعبه و اجنبی و مصلح آن عصا و در سکو و دل آن گویند خاری است و گویند حطی
 سفید نیلوفراست حطر و سب است و گفته شود خطا فسیار سی رستوک خوانند طبع نجوی
 وی و حاکسری روغن کوبند و خشک بود اجنبی از زمان مند بود و مصلح آن عسل بود
 و قوی بود و دستورید و بگویند که بکنند که بحسن وی و قوی که ماه در لوفی بود و کرم
 وی سکا فذ و سنگ باره در سب و وی بگویند که بکنند و بگویند که بکنند و بگویند که بکنند
 خون در پوست کوبند یا بگویند که بکنند و بگویند که بکنند و بگویند که بکنند
 نشیند و بر باند وی مضر بود و بکنند یا بگویند که بکنند و بگویند که بکنند و بگویند که بکنند
 چشم سباید و اگر سوزانند و خاکستر آن در چشم کشند یا حرقه و اگر با عسل بامینند
 و در چشم کشند و اگر با عسل بامینند و سر که و کسی که ۹ داشته باشد یا دانه های
 در حمام طلا کنند و نشینند تا بگویند و آید بعد از آن آب سرد نغایه نافع بود و اگر سوز
 کند و حطی کشند و در ورم از وی پاشا مند حطی را نافع بود و دماغ وی چون با عسل
 در چشم کشند در ابتدا از وی آب نغایه سودمند بود و چشم وی چون سخی کشند و روغن سخی
 و بر ناف زن مالند و یک نفاس سودمند بود و این را بر در حواصل آورده است
 چون بکنند سر و بر سب و بکنند که بکنند و بکنند که بکنند و بکنند که بکنند
 که آن شراب بخورد و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند
 و شقی وی زایل کرد و شقی الزس بگوید سر کین وی چون در چشم کشند سفیدی بر د

و بجز است و اسطاطاليس در منافع اعضا، حیوانات گوید زمره بر شوک چون بد آن عوط
 کنند موی سر و ریش که بید شده باشد سیاه گرداند و دندان نر هم سیاه گرداند و خون جگر
 سوط کردن دهن را ز شتر تازه کنند تا دندان را سیاه بگرداند سر کس و یی چون بار
 کا و پامیر و موی سیاه طلاء کنند و مکام بید شود خطبان جطان است و گفته شد
 خفاش و طوطا خوانند و در ماری شب که بکوند و بشراری موش کور و شرف کور بدو
 بکشند و بر رما کور کوان شش از بلوغ طلاء کنند منع ریس موی بکند و چون در روغن
 کوشانند آن روغن عرق النسا را نافع بود خاصه چون جذوبت بگرداند و گوشت
 سرند و مرق آن شامامند سکم بر آند و درد و کس و دمنده و خاکستر و یی روشنائی
 چشم را زاده گرداند و این زهر در حواض آورده است که چون سروی در ظرفی بین آینه
 بار و عین زین سرند خاک کرم شود و صافی گرداند و روغن بر دارند و بر نم مالند
 فالج قدم و ریشه و ورم در اجساد و روغن نایع بود و رحمت را بگرداند و اگر زنی
 زاید زهره وی در فوج زن مالند در حال زاید و آن محرش و اگر دماغ وی بکوفت مالند
 باه را بر آید و اگر آب کوشانند تا مهر شود و در سوراخ قصبه بکشد و بول براند
 اگر طبع وی در آب زن کنند و در آن نشینند صاحب فالج را بغایت نافع بود و دماغ وی
 بسوزد و سخی کنند و در چشم کشند بیدای زیاده که در چشم بود زایل گرداند و سر کس و یی
 چون روغن طلاء کنند سود دهد و دماغ وی با آب سازد چشم کشدن سودمند بود
 جهه نزول آب و اگر سروی در شب حاض جواب نهان کنند و کسی که را خنجر و باید که
 نداند خواب نرود و خواب روی شوریده شود و اگر دلی وی جنب کشد جس عمل کند
 و اگر سروی در سحر بکوتنهان کشد هر چند بکوتنه بود از اینجا نروند و الفت گیرند
 و اگر در سوراخ موش نهانند موشان همه بگردند خفج و دل برست و در لایم
 بلسان گفته شود خلل امونی ادق است و گفته شد خلاف بیاری پد گویند و حلا

نخورد شیرشان سغاید خمر ماء العنب است و مدام و راج و مل و صها و طلا
 عمار و قهوه و قرقف و رقیق و بنید خوانند و بیاری شراب میگویند و بسیاری
 خوانند و اکثر آن بود که قوام معتدل بود و لون آن زرد بود و خوش بوی بود و بی
 آنکه ادویه در وی کنند و متوسط بود میان نوبی و کهنی و از ریحانی خوانند و طبیعت
 آن گرم و خشک بود در دردم و اما آنچه سیاه بود غلیظ بود و دشوار خوار بود و لکنت
 زیاده کند و آنچه سبید بود و رقیق بود و کثرت در معده و رماح را نافع بود و در اربول
 کند و سگم را نوزم دارد اما شراب سرخ متوسط بود میان سیاه و سبید و قوه
 وی میان بود در هر حالت اما آنچه شیرین بود غلیظ بود و نفع در معده پیدا کند و شکم را نازد
 اما شانه و کرده را موافق بود اما آنچه در وی بقضی بود در وی در اربول یاده بود و مصدع
 و مسک بود و آنچه غرض بود شکم به بند و در وی موافق اتصال غذا زیاده بود و قطع سیلان
 مواد بکند و آنچه لین بود مضر است و بی اعصاب کمتر بود و در اربول کمتر کند و آنچه کهن بود
 بود با عصاب و حواس را نازد طعم بود یکس چون غایه کهن بود و رقیق و سبید بول را نازد
 اما مصدع بود و اگر بسیار خورد مضر بود معده و آنچه تازه بود مادا بکیر بود و دشوار
 شود و بول را نازد اکثر آن بود که گفته شد در اول سودمند بود و همه شمه و کلبی و رقیق
 و عسلی و سنا و زهر ما بود و بهضم را نیکو کرد و اند و چون بکند تشنگی ساکن گرداند و بول را نازد
 و طبع نرم دارد و اگر افراط کنند در وی مضر است عقل بود و سبب رصیف و حکم و مصطلع
 بود و شمه غذا بر دوشیان آورد و در عشم و ربح و حر و ضعف و اعصاب و صبح و
 سکه و مرکب مغاها آورد و هما و اگر نباشتا خوردند بعد از رنجوری و کارهای سخت خفاق
 آورد و التهاب و اوجاع و مداوای او مقصد مانتی بود و اگر خواهند که مستی کمتر کنند
 عود و ماکم کزب تغل کنند و عدا کثرت خوردند و بالوده قندی خوردند و نیلوفرو بنید و اگر مجروری
 مراجع بود و سقنا مار میزنند و سبب و کاه و خوار و طلع و غذا پیش از شراب خوردن

نخورد شیرشان سغاید خمر ماء العنب است و مدام و راج و مل و صها و طلا
 عمار و قهوه و قرقف و رقیق و بنید خوانند و بیاری شراب میگویند و بسیاری
 خوانند و اکثر آن بود که قوام معتدل بود و لون آن زرد بود و خوش بوی بود و بی
 آنکه ادویه در وی کنند و متوسط بود میان نوبی و کهنی و از ریحانی خوانند و طبیعت
 آن گرم و خشک بود در دردم و اما آنچه سیاه بود غلیظ بود و دشوار خوار بود و لکنت
 زیاده کند و آنچه سبید بود و رقیق بود و کثرت در معده و رماح را نافع بود و در اربول
 کند و سگم را نوزم دارد اما شراب سرخ متوسط بود میان سیاه و سبید و قوه
 وی میان بود در هر حالت اما آنچه شیرین بود غلیظ بود و نفع در معده پیدا کند و شکم را نازد
 اما شانه و کرده را موافق بود اما آنچه در وی بقضی بود در وی در اربول یاده بود و مصدع
 و مسک بود و آنچه غرض بود شکم به بند و در وی موافق اتصال غذا زیاده بود و قطع سیلان
 مواد بکند و آنچه لین بود مضر است و بی اعصاب کمتر بود و در اربول کمتر کند و آنچه کهن بود
 بود با عصاب و حواس را نازد طعم بود یکس چون غایه کهن بود و رقیق و سبید بول را نازد
 اما مصدع بود و اگر بسیار خورد مضر بود معده و آنچه تازه بود مادا بکیر بود و دشوار
 شود و بول را نازد اکثر آن بود که گفته شد در اول سودمند بود و همه شمه و کلبی و رقیق
 و عسلی و سنا و زهر ما بود و بهضم را نیکو کرد و اند و چون بکند تشنگی ساکن گرداند و بول را نازد
 و طبع نرم دارد و اگر افراط کنند در وی مضر است عقل بود و سبب رصیف و حکم و مصطلع
 بود و شمه غذا بر دوشیان آورد و در عشم و ربح و حر و ضعف و اعصاب و صبح و
 سکه و مرکب مغاها آورد و هما و اگر نباشتا خوردند بعد از رنجوری و کارهای سخت خفاق
 آورد و التهاب و اوجاع و مداوای او مقصد مانتی بود و اگر خواهند که مستی کمتر کنند
 عود و ماکم کزب تغل کنند و عدا کثرت خوردند و بالوده قندی خوردند و نیلوفرو بنید و اگر مجروری
 مراجع بود و سقنا مار میزنند و سبب و کاه و خوار و طلع و غذا پیش از شراب خوردن

چراست و گفته شد در چاه اوراق بجکش است و گفته شد در باب دال در دو حلقه
گفته شود همان صندل چندی خوانند و آن حجر سیاه رنگ بود و آن دونه است
زود ماده از آن ترعایه صلب بود و تیره رنگ و چون باب ساسند محکم آن رد بود
مانند زرنج و ابجه ماده بود صلی آن نغایت نبود و حوض آن پاک بود و اگر با ساسند
محکم آن چون رنج بود سرجی نغایه و طسوت بود و سرد بود و آن نوعی از آله است
در بارسی خا من خوانند و محکوم آن چون طلا کنند و درم و حمره بر مرغ سودمند بود و
اثر آن مشاند و صربان ساکن گرداند و هر دونه این خاصیت دارد در ورمهای
دموی و صمغ او بی خاصه نوع ماده که تیرید و سکیس دروی ریاده است از محکم نوع
خندریل نوع از کاسنی ری بود اما نغایه نفع بود و آنرا عصص خوانند و ورق وی کاسنی
صحرایی مانند و مرغوی و کل وی و ساق وی هم بسیل لکس قدری کو حکمت بود و بر وی
پدا شود مانند مصطکی مقدار با قلابی و قوت وی مانند کاسنی استای بود اما سبب
وی که زاده است کحیف دروی ریاده بود و صمغ وی چون سحی کنند و بام سامیر مذرفه
پسجی مقدار رسوی وزن کحو در کیر حصص را بد و اگر نبات وی با چ چمنان بکوبند
و با عسل سرشند و موص سارند چون آب بکدارند و ناظر و ن سامیرند و رهن مانده
بود و صمغ وی موی زاده که در چشم بود را مل کرد اند و وی عی عی کل کنند خون تر بود و س
روی زنند و طوی که روی سبیده شود درین موی زاده که در چشم بود جساند موی
زیاده زایل گرداند و چون با شراب ساشامند کرد کی انفی را نافع بود و آب وی چون
با شراب سرد و ساشامند سکیم به بند و صمغ وی چون باب کاسنی حل کنند و در چشم
باد بسیل که در چشم بود را مل کرد اند و شفا دید و اگر درم از وی با حمر ساشامند
موص کرد کی انفی بهند نافع بود و اگر آب ورق وی بر وایس طلا کنند و لیس وی در موی
چشم همان کل کنند و در حلال و ن کوند و آن را حطه روی خوانند و در بارسی کل

دند

کونید و طسوت کرم و تر بود و لیس و غذای وی سرد تر از غذای کندم بود و کتر اما غذا
نیکو بود و از سرخ غذا نیکو تر بود و طبیعت بند و معده را نیکو بود اما نافع بود
و چون با سر که سرد و درم تر صمد کنند قلع کند و اگر طبع وی قهه کنند نافع بود
چهره قرحه امعا خسته زواق خوانند و بران بربری سیکلیس و ورق وی مانند ورق
کند یا شامی بود و ساق وی الملس بود و آنرا انبار نقن هم خوانند و بر سر وی کل بسید
و به وی دراز بود و کرد شکل بطریق نیلوف و و نفع بود و گفته شد در اصل اخشی
و طسوت کرم و حسک و کونید سرد و تر است و در سقوط و بد و سک کوبند چون ساشامند
بول و حیص براند و چون درم از وی با شراب ساشامند نافع بود چهره در بملو
و سرفه و به وی چون بسوزانند و خاکستر وی صمد کنند در دایه السعل موی رویا
بعد از آن که بصوف باره موصع آن ماییده باشند و اگر محوف کنند و روغن سی
در آنجا کنند و رانش بهند تا محوشد و بر سفاق که از سر با بود مایید نافع بود و بر سفاق
آتش چمن بسیل و اگر آن روغن در گوش جکانند در گوش زایل گرداند اگر
وی سرد و اگر ورق وی و کل وی و آن بر موصع کرد کی جانوران صمد کنند نافع
خاصه چون با شراب سامیرند و اگر به وی با دردی شراب کوشانند و سرد ملهاور
بلد و رنشا بد و درمها که در بستان سدا شود و ورم حصیه صمد کنند نافع بود
چون با سوتق سامیرند نافع بود چهره و درمها کرم در انداء آن صمد کردن و اگر آب
وی بکند و در گوش مخالف جکانند در دندان زایل کند و اگر لاق بسید در آب
حرقه باره مایید نیک و آن به طلا کنند نغایه سودمند بود و اگر مرغوی و کل وی با سر
پاشامند نغایه نافع بود چهره کرد کی عترب و سکیم براند و به وی چون بر قوا طلا کنند
زایل گرداند و اگر زیت کوشانند و در گوش مخالف جکانند در دندان ساکن کنند و اگر
پسجی کند با عسل و بر شکم مستسع صمد کنند نافع بود و ساق وی چون تر بود سرد و با بر

شها

وزیت کوبند ز قان را نافع بود غایه کمال و استسقا را نیز هم نمیدود و بسیار وی
 مرار آورد و مصلح آن آب نمندی بود یا غوره خف بشواری و کس که گویند
 اگر بازیت بخوشانند و در کوشش چکانند در حال در ساکن گردانند و همچنان اگر کج کنند
 جانی مملکت کند و در خواص این زهر آورده است که خنفسی چون در شب بکشد مرده شود
 چون باز در سر کین کنند رنده شود و اگر سر با خنفسی در سر بکوبند زهرمان کوبان
 اختی پیدا شود و معتوق شود و شرف گوید اگر موم وی بکشد و میل بدان و
 برنده آن رطوبت در چشم کشند قوه با جره بد و تاریکی زایل گرداند و اگر باز بخوشانند
 و در کوشش چکانند و بدان ادمان کنند که که نو بود را بیل کند و چون بار رسد جدا
 که قوه باروی بد و آن روغن در بواسیر بالذغایه سودمند بود تمام و اگر بدان
 کنند آن بواسیر قطع کند و اگر خنفسا را هم کوفته کنند و بر موضع گردی که عقر سهند
 درد را بیل کرد اندوختن بهترین وی آن بود که سنج ریک و دوسطر و کم کرده و آن
 که باز از وی آشیانه سازد و بر لب با وقت کشته گردن و از در خانه باز باند و وی از
 زمین یونان خیر و زمین یونان آب گرفته است کس را نیابد الا در خانه باز از آن کثیر
 و باره باره بزند و از آخر و دارو خوانند و بترکی قوت کویند و طبیعت وی گرم و خشک است
 در دوم و کویند در سیوم معده را نیکو بود و در دق بلع را زایل کرد و در در کرده
 را نافع بود و باه را زاده کند و وی دمان خوش کند و طعام را هم کند و وی را
 نافع بود و بول بزند و چون از سردی کرده و مشام بود و صبح را و صبح که از سردی
 بود و سرطان و حنار سرد در دمان بلغمی و سوداوی در نافع بود و بادا شکند و بلغمی را
 نافع بود و رطوبی که در معده بود شفت کند و بکشد و همچنان از او و اگر قدری در دمان
 کردند بوط آورد و صاحب جامع کویند یک دم خون از وی بخی کنند و بر سر جگر بکنند
 کا و افشانند و بناشما سازند در قوه باه غایه سودمند بود و موجب و ارجوح

وی آنکه در هر یک و کاسه که بود مکس کرد آن کرد و در معده و حکم سرد غایه نافع
 بود و قوه اعصاب با طبع بد و کویند معده است بدل و مصلح آن کثیر بود و جگر را می جرب
 و صاحب متوم کویند معده است بحاجت سینه و مصلح وی صندلی و طباشیر بود و بدل وی
 قوه قوی بود و اسحاق بن عمران کویند بدل وی دار صلی حسی بود و کویند بدل وی
 بود و خولان حصص است و گفته شد خو خ بیار سی شفا لود خوانند و بهتر آن بود
 که استخوان سهل از وی جدا شود و وی زود تر مضم شود و آن نوع را آلو خوانند
 از معده زود تر بگذرد و آنچه صلی بود و استخوان بر گوشت حبسیده بود غلیظ بود
 و در مضم شود و طبیعت وی سرد و تر بود در آفر درجه دوم و کویند در آفر درجه اول
 بود و در وی قنضی بود آنچه نخبه بود ملین بود و معده گرم را نیکو بود و آنچه غصص بود
 قابض بود و اگر خشک کنند قبض در وی زیاده بود و آنچه خشک بود بخوشانند و طبع
 آن بیاشامند قطع سیلان فضول از معده بکند و شکم اما خشک وی در مضم بود
 و آنچه تر بود و رسیده اشتها طعام باز دید کند و مزاجها گرم و خشک را باه زیاده
 گرداند و تنها محرقه را نافع بود و در ارت نشاند و تشکی زایل گرداند و فساد وی خون
 زرد الو نبود و لذیذ تر از وی بود اما غذائی وی غلیظ تر از غذای وی بود و رطوبت وی
 متعفن شود و موله بلغم بود و او آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل را بخورد و سیل
 یا شراب ریجائی و اگر ورق آن باها را بکوبند و آب آن بیاشامند حبس السج
 که مہاراکشند خو خ افرح کویند سادح هندیت و گفته شود خو خ فلقی سسته قاعه
 و کویند میل بود است که آن فاقه کوحک است و گفته شود خو خ سوسان دم الا حوس
 و گفته شد در الف در اربع و در داک گفته شود صفت آن خور مر ج و فله و گفته شود جوی
 ورق نقل است و محل و نار کسل و امثال آن خوانند حوام الکمر و حیم الکک و طین مختوم
 و گفته شود خیاز قند خوانند شیرازی خیاز بانک و در پارسی مادر نک خوانند و صاحب

منهاج کویطیف از خوارزه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوزخ نافع بود جهت تهایی محرقه
 و بول را نذر شکمی میخاند و مبردا حشای محرومی بود و آب وی خون بکشد بی شغالی اهل
 جحش منعالی بود درم سکر سلیمانی میخاند و مصلح بود و از خوردن وی خلط بد
 متولد شود و بهترین وی کوهک بود که بجم وی رقیق بود و فصل وی لبی بود و موافق
 جگر و معده گرم بود و عافیتی کویطیف و لطیف تر از لب خیاره اما گرم جیارد بر معده
 شود و نفعی سرد بود و خوردن وی نسکی آورد و در معده و خاصه و مصلح وی عسل بود
 یا موز با جوارشی که ناخواه و کند در روی بود اما بجم سکر که سرد و نفعی سرد بود و اگر
 میخاند اما در معده دیر ماند و او ای آن بود که بعد از طعامها غلیظ خورد مانند آش سبزی
 آتش خورده و امثال آن باید که بعد از اسفید باج بخورند و پوست وی حسیک کرد و نفع دار
 چهار درم چون رن پاشا مد شواری زادن اسان کرد و بر روی شوق حسیک
 و کوفه شد خیار بر بارسی خیار جز خواند و آن مندی و کابلی و معری بود بهترین آن
 بود که ستر و سیاه و رسیده بود و فلو س می راق بود و پوست وی رقیق بود و او
 آن بود که در آن زمان که خوانند شعل کنند طبع معتدل بود در در اورت و در
 و کوند کرمست و کویند سرد است محلل و ملین بود جهت ورمها گرم نافع بود که در احشاء
 در حلق بود چون بدان غوغه کنند و با آب کثیر تر و لعاب بزر قوطا حشاق را نافع بود
 غوغه کردن و طلا کردن بر نه س و ورمها صلب و متعطل را سود د و در جگر را
 نافع بود و باک کرد اند و چون با نغمه مندی میخاند و مصلح بود و چون با نغمه
 پاشا مندها بلغم و رطوبه بود و چون با آب کاسنی یا آب عفت الشعل میخاند و تران
 را و در جگر گرم را نفع نافع بود خاصه خون آب کشوث احصا کنند و اسهال
 ی زخم بود تا جایی که اگر زن آب تن بخورد هیچ زمان ندهد بل که مصلح وی بود و در آن
 بروی اهل شود و مژه محرقه و بلغم براند و سکن نرم کرد اند و سینه و غری از وی اوجدم

نارزد

تا با نرود درم بود از فلو س و قویج بکشاید و اسهال تقوه جاده بود و کویند بلغم و کرم
 امعاء وی صعیف بود او ای آن بود که شش از استعمال بر دین بادام میخاند یا بر سر
 ریزند و اسحاق کویند مصلح است و فصل آن آب عتاب بود و صاحب تقویم کویند
 بود معده و عشان آورد و مصلح آن مصلحی و انسون است و بدل وی صاحب نهج
 کویند و وزن آن تر کجاست و سه وزن آن موزنی دانه و قدری ترد جیری است
 یک نوع خری سیاه است و از انار سی خری خطای خوانند و یک نوع بنفش است از اجیری
 میردی خوانند و نفعی یک نوع میخاند و یک نوع سبزی است و آن می بود
 و آن می است و کفشد و یک نوع زرد است و بهترین آن در بود که از انار خری است
 خوانند و در معده و موصی از اعصمه خوانند و طبیعت آن گرم بود و حسیک در اول
 و کویند در دوم و دوشدن کل وی محلل و ملین بود از دماغ و سردی دماغ و رطوبه از
 نافع بود و کل وی چون حسیک بود تقوه وی زیاده بود از تر و طبع وی حیص براند و درم
 را سود د و چون در آن نشیند کرم و د و شمه سرون آورد و اگر میخاند منفسد بود
 بسبب ارة که در وی هست و تقوه کویند و کل کیشان بود و اگر دوشمال از کج وی میخاند
 حیص براند و باد معده و امعاء را نافع بود و فواق را شود منده و اگر بعسل بخورد
 بجه رنده تپاه کرد اند و بجه مرده را پرون آورد اما بجم وی در قوه مانند اشان بود و کل
 غلیظ تر بود و طبیعت وی سرد بود و یک بود و پراخون حسیک کرده با سکر که بر سر ریخته
 صفا کنند سود مند بود و بکند از اند و بر سر سون برور می که در معده صلیع شد و معایت
 صلب بود و چون صفا کنند نافع بود و کل وی چون در موم روغن کشد شقاق متعطل است
 نافع بود و چون با عسل یا میرند قلاع را زایل کرد اند و جیری سیاه که از اجیری خطای
 خوانند طبع معتدل بود نافع بود جهت بادی که در سر بود و نوع سبزی معنویان در نفع
 فاما کفشد اما در انواع دیگر جندان میخاند که مشهور بود نیست که از ایاد کنیم مگر

جیری بجه معلوم کرده باشند و صاحب تنوم گوید که بوسیدن آن مصلح بود و مصلح بودن
کل و سرکه بود خیر و بیاری و گویند و آن خیار است و گفته شد و قدم الکلیت و خوار
خیر و اخیل و اخیل و مال و گویند و بهترین آن نازه فربه تر بود و رازی گوید
در قوه ماندن و قوت و لطیف تر از قافله بود و طبیعت و کی گرم و خشک بود در سیوم
و حکم و زانافع بود و بجه معده بیکو تر از قافله بود و قوتی به بند و غذا را به هم کند و شتاب
طعام باردید کند و نافع بود و جبهه و جبهه های سرد خاصه در دماغ و قوه سردید و ارسا سیو
گوید همه بهق که در همه بدن بود نفع بود چون یک و از وی و یک و گویند و یک و
کم تره تیر کوفته و بخته با عسل سرشند و طلاء کنند و گویند که مضر بود با جشاء و حروری و مصلح
شیر و کم و بود با کف و ویرا بندی و لاجی خوانند و حرران بلد کی اس بر است گفته
شد صفت اس سکه در الف و صفت اس بری که از امور دانستم خوانند در کم گفته شود اس
بانی

الذال داج و بر

حت الراس است و گفته شد داج ابر و داج او و تنک نیز گویند و شیرازی که گفته خوانند
و از کوه کیلوه که از ولایت بارس است خیر و در هیچ موضع دیگر نباشد و طبیعت و کرم
و معتدل بود در تری و خشکی و منی سم اید و شهوة جماع بر اکیه دادی جید است و جابگیر
و در از تر و بطعم تلخ بود و طبیعت و کی گرم و خشک است در دوم و گویند سرد است و جوا
گویند که مست در اول و خشک است در دوم و بهترین وی سنج رسک بود و کوبنی خوشبو و
و قوی قایص بود و بنید و مانی را از زرنی نگاه دارد و ملین صلابات بود و سکیم به بند و در معده
رانافع بود و بغاض و استرخا آن چون در طبع و کیشند و اگر در دم از وی بگویند و بریت
جوب کنند و ستوف سازند و اسیر را بجان نام بود و دفع زهر بکنند و اگر در طبع و کیشند
متعد و رحم که پیرونی آمده باشد با جای خود رود و صحت یابد و اگر با عسل سرشند
و لعل کنند که مهابر برک و کوجک بکنند و بسیار خوردن و کیشند بود و مداوی و کی

شود و مخصر آورد و دوا و آبی آن بود که باب و مسل می کنند و حقه کنند و سکنجین باشد
 و گویند مصلح آن بالنگو و کافور بآن بود و بدل آن نم و زن آن علقه قرچا بود و در محلکها
 صلب چهارده آن زن آن حور سر و نیم وزن آن اهل بود بسیار سی و شتاب
 و فامی گویند و بهتر آن بصری بود که از اسبیلان خوانند و آن اش ندیده باشد
 ابی از رطب فارسی گیرند و شتاب خوانند و طبیعت آن گرم و تر بود کلف را از ایلکند
 چون با قسط و نمک بدان مال و طبع نرم دارد و عدد یک یک خلط غلیظ و خونی علقه از وی
 متولد شود و مصلح وی بادام و حشاش بود بعد از آن سکنجین ساده حور دیا مع کام
 و با قرع است و کفنه شود و با سبب است و کفنه شود و بودار دیو دار و دمدار
 گویند و کفنه شود و حاج بسیار سی و یکین گویند و مرغ حاکمی خوانند و طبیعت وی معتدل بود
 گرمی دماغ را زیاده کند و عقل را میزد و در جوی با شتاب ساشا مندی خوی که
 از جی دماغ روانه بود و کفنه و اواز صاعی گرداند و گردی جانوران بلند را نافع بود و جوی
 و بیهان گرم بر موضع گردی جانوران هند و زمان زمان بدل کنند بایه نافع بود و مرغ
 سرمان هم کنند و مرغ عدای با قهان بود و نشاید که ادمان خوردن وی کند حد او
 و که دوا و آبی آن بود که بعد از تناول وی مسجقه بخورند و دماغ وی منی زیاده گرداند و دماغ را
 پخته اند و شربت گویند چون حوان مرغ قوبه بمسکه سرند حد آنکه بخت نشود و کسی را که سرفه حسک
 بودی چون جوق بخورد و زایل گردد و اگر مرغ را بحسکه دانه قوبه کنند دوا زده رود بعد
 از آن بکشند و سه وی سرفه او زنده و مجروح در اعصاب خود مالده نافع سودمند بود
 اگر کسی که مایه لای سوداوی داشته باشد طلا کنند نافع بود خاصه چون بای
 سه نوست طلا کنند و چون مرغ پیله دار باشد مانند کسی که لون وی زرد بود که
 سد آن معلوم نبود و منقبت رود هر روز یک مرغ بخورد بانان حواری لون وی بحال
 صحت باز آید و بگانه کال نافع بود و جی روفس گویند فاصله بین مرغ ری بود و بود

از وی سحر و رومی سحر و جمل و دراج و طبع و شش و فوج اجمام و و رشان
 خواست و طبیعت آن گرم و حسکست و جی روفس است و کفنه شود و جی بسیار
 از زن گویند و بیشتر از آن نوع از جی و ریس است و طبیعت آن سرد و حسکست
 دوم و گویند در سیوم و گویند که مست سکیم به بند و بول براند و غذا اندک به و اکثر تاز
 بزند حسکی وی اندک بود و غذا بسیار د به لیکن سده و سنگ کرده سدا گرداند و مصلح
 قند بود و سویق و قطعی و اسهال که از صغیر بود بکند و اسحاق گویند مضر بود و بسیار
 و مصلح وی مصطکی بود و شاور گویند بدل آن برج است و خان بسیار سی و گویند
 مجموع دحانها بحفف بود و در وی اندک بقی ناری بود و قوه ترین دحانها دحان
 قطران بود زشت بسبب مع بعد از آن مر بعد از آن کند و دحان کند در دوا و
 جهه و رم چشم استعمال کنند که وی فرجه بود آن فرجه را با گرداند و گوشت رویند
 و در کلهای نیمه عمل کنند جته منع موی زیاده که در چشم می روید و دحان بطمانج
 بود جته رطوبتی که در چشم بود با یک مد بود و دحان قواری گرم بود قطع سبب میکند
 و روشنا چشم پیفراید دراج گوشت وی معتدل تر از گوشت قج بود و دوا
 کتر منی را زیاده گرداند و سکیم به بند و دماغ و فهم را زیاده گرداند و مصلح نا قهان
 بود و دراج را بشمار کی بکشد خوانند در آن و در اقلن نیز گویند بلفه بل شام و آن
 خوخ است و کفنه شد دردی تخم بهترین وی دردی شراب کهن بود و طبیعت آن گرم
 و خشک بود و محلل و رام بود و کلف و نمش را زایل گرداند و اثر مای که مانند عدس روی
 پیدا شود چون بسایند و با ایشان خلط کنند و هر روز ویرا بدان بشوند و
 را با گرداند و جلاد به دردی بخورد و دردی سر که چون حسک کنند و بسوزانند ماسک کف
 در یکی کواری نو کنند و بر سترانش بهند و غایه سو حکی و آن بود که سبید گردد و
 بشویند مانند توتیای سوخته و وی محرق و معفن بود و سحن و مجفف بود گوشت زیاده

که در ریشها بود بخورد و بارها بر سبیدی ناخن طلا کند و ایل کرد اند و چون بار و منی طلا
یا راسخ پیاپی بر روی طلا کند و یک شب را کند و می راسخ کرد اند و ایمنه شود
انار و مایل و ریشها آن بر دوا که چشم را ایل کرد اند و ایمنه شود با مودت تاره بر
سکیم و معده صفا کند و حکم کرد اند و مع سبلان رطوبات از ایشان بکند و چون صفا
کند بر شیب سکیم و بر ریشها قطع خون رفتن بکند و بر ورم بستان صفا کردن نافع
بود و اگر بر سر ورم رحم صفا کند نافع بود و حیض باردارد و مسکن و در مہا کرم بود
در ورم صاحب منہاج گوید و نوعی فارسی در ورمی و بهتر آن زوی بود و انار
در ورم غمی خوانند از بهر آنکه سبکی غم بود و صاحب طبع گوید در کوشش نام
و اندلس بسیار باشد طبع آن کرم و خشک است و عیسوی گوید کرم و خشک در ورم نام
را بشکند و کرمی که جانوران زهر دار را نافع بود و در ورم که از سردی بود سود دهنده
و حتمی که از سردی بود را ایل کرد اند و باد و غلط که در معده و امعاء بود نافع بود
و درم را طبع کرد اند و خلط دهنده و مرکز دهنده و در تیل با الحار صفا کرد و در ورم
خوردن نافع بود نفاذ و تقوید دهنده و منج بود و تریاق همه زهرها بود و متوکی
دل و او ای آن بود که با شراب سبب میوه کند تا سحونه وی کمتر شود و وجه حتمی
کافی خلط کند نفاذ نافع بود و خاصیت وی باقی ماند و کفایت وی سکند و این ریز
خواص آورده است که چون قطعه از وی در اندرون خانه سازند طاعون در آنجا نبود
و اگر سوراخ کند و در سمانی روی بزنند و از میان مرد و دوان زن حامله پا و زرد زرد
در آگاه دارد از همه افق محفوظ ماند و اگر د سوار زاید زاسدن روی سهل شود و
بزاید و بر سر وی ریمان بسته باشد و وی سوراخ کرده باشد بداری ایمن کشند
از جواهرهای بد و رسیدن در خواب و این از خواص است و معنی اندکی گوید که در معده
و جگر بود و معصم طعام بکند و سودمند بود و همه بالجو لهام معانی تحلیل می و بطبع غلط

tarikhema.org

اخلاط و مقدار استعمل از وی یک گرم بود و اسحق گوید و درم و سکو گوید و معده و سردی
را زیاده و قند بود و از وی گوید بدل در دفع مضرة باد که در رحم جدا شود و در وی
زرباد بود و دود اند و در آن قوتی و شاد بود گوید بدل وی عاق و حاد بود و گوید بدل وی
دو در سوزن بخان بود و در قیون از حله مخدرات بود و نبات وی در رحم سوزن
ماند لکن از دیگر که کوتاه تر بود و ذوق آن رنگ و ذوق رتون بود اما در از بر ورم و مسکن
نفاذ جش بود و کل وی سفید بود و کمی گوید که کرم گوید که نفاذ صفت بود
و لون وی مختلف بود و در وی در وی یک گوید و سبکی اکثر و در کرمها روید و در
طبع مانند رابح و نفاذ و خشی سبب بود و مسکن بود و اگر زیاده خوردند کشند
بود و عیانی سخت و فواق و مغصه و درد و اسهال خون و عشی و مسکن و کشنده بود
از چهار روز تا هفت روز و در وی کس که آن خورده باشد تی کشند تا معده را پاک کند و هفت
معالجه که در خوردن زربالجم گفته شد در در شجره البقی خوانند بسیار سی درخت خوانند
و شتراری سفیدار و سمرقندی کل کرم و در صمدان کجاست و در اندلس شجره الم و در
بخارا الماسکر و عرب نوعی از وی است و صفت غریب گفته شود اما ذوق در دار
در وی قبضی بود و جلائی و پوست وی قابض تر و سرد تر از ورق وی بود و طبع اصل
چون بر استخوان سخته بطول کشد سود دهنده و پوست سبکی یک شال باب سر شامند
یا شراب سهل بلغم بود و ورق وی خون سخی کشد و با سکر که در جرب ریش شده مالند
بود و پوست وی خون برم احاطت بخند بصلاح آورد و اگر بکوبند و با سکر که سر کشند
برص طلا کند و ایل کند و وی خون بر آتش بهند و مسود رطوبتی که از وی سر وند اند
و در کوشش چکاند کرمی که در ریحوری حادث شود باشد را ایل کند و عصاره وری
چون در کوشش چکاند کرم و درم کوشش را نافع بود و اگر با غسل با میزند و در
کشند تا یکی را ایل کند و رطوبتی غروی چون بر روی مالند جلائی تمام دهنده و میوه گوید

مد

افند

چون ورق و غروی بخور کنند در خانه خفتنی مگر برند لبوش نوعی از سوسن ریختن
 هم و فست مسقط الغاب و بدان سبب این اسم روی نهاده اند که ورق آن مانند سیف
 و نیکل ورق ایرسا بود اما ورق ایرسا باریکتر و کوهکتر بود و ساق وی مقدار یک
 بود و کل وی سبز رنگ بود و بر استقامت غایتون خوانند و بعضی با غار بوم خوانند
 و گشتون نیز گویند و اصل وی مانند دو پیار کوچک بود و بر یکدیگر اندک سیب
 لاغ بود و بالایی فریب بود و در وی قوه حادنه بود و ملطف و مجمل بود و در معده آن
 سح را نافح خوانند و زمان بغداد جهه فولی مستعمل کنند و جهه حلای روی چون
 بدان نشویند بغایه لون را یکو کرد اند و در بغداد بسیار بود و از آن بهاشند
 و ح بالایی وی خون زن بخورد بکیرد حیض براند و چون با شراب یا شامند شمه جماع
 را بر آنکه اند و سح ششی وی چون زمان شامند قطع شهوة ایشان بکند و زهرای
 گوید چون سح وی در شراب جیسانند و صاحب بواسیر هر روز یک نعل از آن شراب
 یا شامند بواسیر را خشک کرد اند و این محرمست و اگر خشک کنند سح وی و هر روز
 یکدرم با ما، العسل یا شامند همان عمل بکند و یک نعل است چون بر در آن عمل
 سود ماسد سح کل سحر رنگ و چون کعبه شود در طعم وی شری بود و در شام هم
 الیک خوانند و لیس نوعی از صدف کوچک بود که همچان خام بکسود می خوردند و در
 صاف گفته شود و لیس صاحب مناج گوید فراوی مانند سحر بود در همه حالتی و بالایی
 گرمی وی کمتر از سحر بود و سحنت وی معتدل بود از هر آنکه طبیعت حیوان وی گرم
 است و لغین مایه برک است سیاه رنگ و سروی مانند سحر خوک بود و دندان ارد
 و از آخر راجع خوانند و در دم و خون خوک مایه خوانند و گوشت وی فریب بود و چون
 وی بکند از بد در جنطی که تخم آن پیرون کرده باشند و در آن بخشد و در گوش چکانند
 کرمی که پخته شده و از آن نوبه زایل کند و گوشت وی سرد و غلیظ بود و در معده شود

و سحر

وی در سیوم بود و حاکم کرمست در اول خشکست در دوم منوع وی انکه قوه معده
و حکمیده و شقایق تعد را و سح ابعاد را غایه مفید بود و قطع خون رفتن بکند از
موضع که باشد و خون نم درم اروی بر روی زرده محم مع شست با شامند سک
به بند و سح را نافع بود و در داروهای چشم قوه چشم بدیده و احتیاطی تازه را نافع
بود و در فوس کوبد ریشها و در ملها را نافع بود و خون را نافع افشانند و جالسوس کوبند
بر ۱۹ احتیاط که در امعاء بود و طاهر بدن بر ویاند و وی شش ابد بود و مصلح وی مع ۶
یا کثر او و بدل وی در همه فعلی که موی بود یا عصاره که موی کوند حصی ایجا و موی
کوبید وی صمغ بقم بود و از هر سه سقوطه خیرد الحک جلیده بود و آن دو نوع دیگر است
خیرد از مواضع دیگر دم خون کرم و تر بود و گفته شود هر یک بجای خود دم الار
بیا ری خون ۹ کوشش کوبید نافع بود و جبهه هق و کلف خون کرم بدان طلا کنند
منفع و در مفاصل کرم بود و دی و خون با اش بریان کنند جبهه قوه امعاء نافع بود
و قطع اسهال بر من بکند و خون با شراب پاشانند سموم را نافع بود و دم اللبل خون
کوبند و کا و کوبی خون بریان کنند نافع بود و جبهه مفاصل که رسکان کرده باشند
دو سطر را با نافع بود و اسهال کین کسی که زهر خورده باشد دم ایس خون
خون طلا کنند رخا زهر و مفاصل تحلیل دهد دم سح خون سنگ است ایس
بود خون با شراب پاشانند صمغ را نافع بود دم سح خون ادمی وقتی که حیات
کنند بکنند و باز در نمیکه سرشند و با سداب تر و عمل طلا کنند بر سر ریش که بر عضا
باشد خاصه در ساق و ریشها که آب از وی روانه بود و مصلح آورد دم التمر
بشراب ای خون که خوانند خون در میان شراب کنند مستی رود آورد و این از خواص
است دم البقر خون کا و ماده خون بر ۱۹ اجت ریزند خون به بند دم ایس
دم قوه دست که گفته شد منع موی زیاده که در چشم بود بکند و می که بکند و بر موضع

ان طلا کنند و وی اقوی بود از دم صمغ در منع رستن موی دم ایس حمام و الوزشان و شستن
الرجاج خون کبوتر و ورشان که باری کنا کوند و خون شستن که باری بویا خرا
و خون مرغ حاکمی و بهترین آن بود که از حیوان سلیم کزند و آن کرم بود و جبهه منع و ریشها
که بکند بسبب سقطه بار و غن کل نافع بود و جبهه احتیاط جسم در چشم حکانند بود
منع بود خاصه خون که از مال وی بکشد و خون فاخته و کبوتر قطع خون رفتن که از جبهه
و مانع بود بکند دم الثور خون کا و ز خون تر بود از جمله حیوانات بود و از خوردن وی
النفس و وجع خلق و مری و سرخی زبان و غشای سحر و کرب و اضطراب است بکند
دندان خاندن و خناق کشد و کز از آورد و مد او ای آن محقه و اسهال کشد و وی در ایجا
خطر ناک بود که خناق آورد و بعد از حقه و مسهل که ادویه ها که نافع بود جبهه فسر دی خون
مانند ایحالان و بوره و حلیت و حاکستری خوب ایجیر در سرکه و فلفل و اینها در سرکه
دند و حاکستری و کرم کرب و عصاره عوسج و علامات خلاص و آن بود که از
دبر وی مانند رغن ان حرری سرون آمد و او ای آن بود که بر معده و سک وی ارد و با
العسل صمغ دکنند و اگر خون وی همچان کرم برود مفاصل سوتی صمغ دکنند
دم الصمغ خون درع که بشرای یک کوبند و بهترین آن خون صمغ ررد و بود
و منع موی رستن کند و موی زیاده که در چشم باشد بکشد و بر موضع ان طلا کنند
زویه خاصه خون صمغ سبر و کوبند و خون بسوراند و خاکستری در می دهند
خون رفتن باز دارد و علی بن العباس ایجوسی کوبید خون طلا کنند بر دندان
و غیر او کوبید که صمغ و خون وی خون بر دندان دهند سفید دندان و این
دم ایس خون افتاب برست که ان نوع از عصابه است منع موی زیاده که
در چشم باشد بکند خون بکشد و بر موضع ان طلا کنند دم ایس خون برستان
طلا کنند بر حال خود نگاه دارد و بکند ارد که بر رک کرد دم ایس کوبند و بر موضع

تسریس بود چون روی حکانند و چون بر حمره مالند نافع بود و چون رن کج در کمر و کمر بن
 بکند دم کج خون سبک روانه سودمند بود چه که رنگی وی و هم سهام از نیمه و کوند بجز
 او رد و منغ موی زیاده که در چشم بود بکند و جالسو کشید و دست دم الدرد خون
 فوس خون کرم بر رویها بکند و در کج کند و این زمره در خواص آورده است که خون وی چون
 در چشم کشند بعد از آنکه موی زبانه کنده باشند دیگر نزدیک و شریف گوید خون وی چون
 روانه باشد نافع بود دم الورد و اگر خون انسان خون در چشم کشند قوه باصره بماند
 و ایشان نوعی از عصا اند صنف ۹ و ن کفشد و در کفشد و دم البوم خون بوم
 بود حمره رنو و منجین صدق وی و گوشت وی دم التیس خون بر نر بود که شیرازی در کج
 بهترین آن بود که از بزگویی که در چهار ساله وقتی کیرند که آلوده در کج او اگر کفشد
 سکن پیاورند و حلق وی بر نرند و خون اول را بکند و آفر و از آن میانه بگیرند و در
 رگ بکند تا سرد شود بعد از آن قرصها سازند و در کج کشند تا خشک شود و از ببار کج
 و نرند و در جایی نه بکند که کم بود و چون خواهند که استعمال کنند چه سبک کرده و نشانه دم
 از وی در کاسه شراب شرف حل کنند و پاشانند یا در آب کرفس کوی در وقتی که جج
 ساکن بود سنگ که بر سر اند غایب و این از جمله جرات خون تر بود بر رویها بکند
 نص ۹ دم المعز خون بر چون با غسل پاشانند و دستظار با نافع بود و چون
 بریان کنند سودمند بود چه هم سهام از نیمه خون با شراب پاشانند دم الحمل
 خون بره گویند سودمند بود کاصت صرع رادم الفار خون موش خون بایل و
 مسامیر طلا کنند قلع کنند دم اخیر بر خون حوک که کم و تر بود مانند خون ادمی و گوشت
 وی با سد خون ادمی و گوشت وی مانند گوشت ادمی بود بطبع و قطعها فوق تتواند
 کسی که ادمی خوار بود دم الدرد و الدجاج خون فوس و مرغ سودمند بود چه
 که از غشای دماغ روانه بود دم الحمار خون و منغ رعاف که از حجب دماغ بود بکند

دم الحمار خون ۹ فان خون پاشانند صرع را سودمند بود دم الحرفان و دم التیس
 نیز گویند و آن دم الاخوین است و کفشد و نقره از خون اند و طبیعت وی گرم و خشک
 بود در قوه مانند کت بود بکج اتوی بود از وی خون کج کنند و با سرکه در کج اعصاب
 کنند رایل کرد اند و خون کج کرده بر موی غلیظ بکند و نقره کرد اند و نرم بارش شود
 دند سیرازی با تو گویند و آن ۹ و صنی است و جب خطابی خوانند و حسلطین
 نیز گویند و آن سه نوع است خنی و مندی و سحری خنی مقدار شتی بود و سحری مقدار
 پیدا کمر بود و میل سحری زنده و نقطه سیاه بر آن بود و مندی از صلی گوشت کشند
 و از سحری بر کتر و مع آن میل بر روی زنده و بعضی گویند جب الملوک است و حسلط
 و خطا جب الملوک را مودانه است و کفشد و طبع دند گرم و خشک در چهارم و نر
 وی صنی بود بس سحری بس مندی و نقره از وی یک جبه و هم بود تا زوجه و گویند
 دانک تا دم مسمی رطوبات و سودا و بلغم و ای در مفاصل بود و نشاید که در سهر
 کر میسر است که اندالاد و نقره می سرد سیر و طبعها سرد و مصلح وی آن بود که بوشی
 بار کنند بکار رود و باند که لب نزدیک می نرند اگر لب سوست وی سرد سحری است
 شود و سبیدی مانند رص سدا کرد و منغ ویرا بکند و در اندرون وی مانند ریان
 کجسکی بود از اینند از نر و با قدری میاسته و در کج کل سرج و زمران و کثر او را
 بکوند و اگر خواهند که با دویه مسهله عروج کنند با ترید و عصا به غافق و عصا به
 استثنی و مانند آن که همان مزاج داشته باشد و باند که دند در ترکی که ایفون
 و فریون باشد مستعمل کنند و اگر با شیر ۹ و مسکه خورند هم شاید و وی سودمند بود
 چه مره سودا و بلغم و مسهل حلق خام و در مفاصل را خلط را بد و سیاهی موی
 نگاه دارد و بکند که رو بسید کرد و عیسی س علی که که وی سج امعا آورد
 باید که بعد از آن شیر تازه خورند و عدا آب گوشت باب سبب و عوره و قدری

بید بر آن افشانند و اگر مایه خورند شاید و اگر حسوی سازند از سر و جو متفرع و مصلح کل باشد
 دقت روان است و شیلیم نر کویند و گفته شود دوا ایچ خطا ما است و گفته شد دوم
 زن خوانند و ان جشیلیم است که در میان کندم روید و بشیراری هم آن که کاس خوانند و طبیعت
 آن گرم است در اول و خشک است در دوم و کوند سر است و وی ملین و مرها بود که در ابتدا
 صلیت بود و چون بردا ان شعل صحت کند سودد و چون بارد بر عرب صحت کند سودد و
 جبهه عیب و عرب ناصور بود که نزد یک چشم سدا میشود در کج چشم و دودم از وی سهل
 بود و وی مهر بود با نشین و مصلح و کیثیر بود و بهترین وی سیاه رنگ بود و عصاره که از سر
 وی کسرید باید که با اردی آمیزند و خشک می کنند و بعد از آن استعمال کنند دوم درخت
 و دریم گفته شود دو قویم و رری است و بیج آن شفا قل است و گیاه ویرا فرس گیاه
 خوانند و کند گیاه خوانند و در سیم و یاغاه دوست دارد و کوند و قویم کرفس بری
 است و خلافت و سوما و دوقس خوانند و دوقس نوعی از حیوا است و بشیراری بدان کند
 و صحت آن در قاف در قوا کس گفته شود و دوقوا و دوقوی و دوا یا اغا نر کوند و دوقوا
 صفت گفته شود و بهترین دوقوا تاره رر در یک و دوقوا ان گرم است و خشک در اول
 و کوند گرم و خشک در دوم و عیسی کوید گرم است در سیم و خشک است در دوم و مصلح اساکن
 کرد اند و بول و حیص براند و بیج اطفال را نافع بود و مقدار سیمی یک گرم بود و مصلح سده بود
 و فصلها بلع غلیظ را سینه پاک کند و سرکه که از سبب آن بود زایل کرد اند و کردی گرم
 را نافع بود و چون سرد و آب آن ساشا مندیار موضع کردی ررید و نفس کویده
 معده بدید و مصم طعام بکند و منی سغاید جالسوس کوید شوه باه را را کیده و دوقوا
 قوی آورد و ار ساسوس کوید استر جا مفاصل را نافع بود و سنگ شانه رراند و دوقس
 کوند گرمها و حب التریج پاکشد چون باشیج ارنی و تر مس ساشا مندیار وزن آن سودد و کس
 کوید لیم شوه جماع بود و در طشت و صاحب تنویم کوید و مصلح شانه بود و مصلح

ان تخم مورد بود یا بلوط و صاحب منباج کوید مضر بود و شوه جماع بید و مصلح آن
 مصلح کل بود و دوقس کوند ظالسسم است و گفته شود دوا بار و کوند کاس است و گفته
 شود دود القرم دود الصباغی خوانند و ان گرم است و بیج که در درخت بلوط یا سید
 صدفی سکل بود کوند جک مانند خلون و جالسوس کوید از درخت بکیرند و چون ترود
 سرد و خشک بود در دوم و صفت وی و صنعت وی در باب قاف در قویم گفته شود و دود
 احمر باری گرم ابر شیم کوند خون بکیرند و خشک کنند و سحق کنند و سه گرم از وی
 بر حسوی که از ارد کندم بود اصفافه کنند و ساشا مندیار حذر روز سانی لون روی را باغ
 نیکو کرد اند و بدن را فرم کند و اگر کمی از وی خشک کرده در فرقه اریوای سندن و بر محوم
 او رند غایه سودمند بود و دوقس محصن تر است و گفته شود و دوقس مصلح است و گفته شد
 دود حولی نوعی از سوس بر سکه سوما کسقیون خوانند و ان دلوث است و گفته شد
 دود صحن الصنوبر گرم درخت صنوبر در قوه مانند درارح بود در فعل همان عمل میکنند و ان
 سبر رنگ بود و چون کوند و موصع صحت کند کوند کوند راتیا کوند و اگر روری و دلی که
 محتاج بود سگافس را نهند سگافد و ص آبسکه آبن تافه در آن اندازند و از
 متوبات باه بود و صنعت آن در صفت حدید گفته شد دوا النحرخ روک است و در یون
 صفت روک گفته شود دوا انحطاطی جالد و سون است و گفته شد و مصلح سنگی است
 ببارسی دمانه کوند و ان دوقس است کرمانی و قوی و بهترین ان قوی بود و شیرین و
 استیاس شیرینی و ترشی آن جان کند که دمانه را بسایند و بر روی آنکه کنند و را کندی
 خشک شود اگر آینه رکت دارد تلخ بود و اگر نه شیرین بود و طبیعت ان سرد و خشک و در
 طبیعت نزدیک توتیا بود نافع بود و جبهه سفیدی جسم بام و ارید ناسفته و توتای مندی
 از هر یک مساوی کوفته و حبه کرم مانند سره در جشم کشند و وی از حمله سومات بود و اگر
 حل کنند و کسی که زهر خورده باشد پاشا مندیار دفع زهر بکند و اگر کسی زهر بخورده باشد بخورد

در دوم ولطافت وکی از حب و عود زیاده بود و در چشم کشیدن حبه زول آب نافع
 و در شنای چشم سوزید و سردی رحم را نافع بود و چون زن خود برگیرد با موم و روغن گل
 شسته و بجه بندارد و چون پاشا منبول براند و عسل الی را نافع بود و دفع سموم میکند
 خالق النمر و ایفون و کسی که فطر خورده باشد و کردی جانوران خون دودانکه روی بالی که
 ناخواه در وی جوشانیده باشد سا شامند نغایه نافع بود و مسک کرده بر اندودم صهای
 بلعی را نافع بود و مولف کو مدحه رسته مرمن نغایه نافع بود و محرب و مدال آن بون آن
 دهن دادی و نیم وزن آن روغن مار کیل و دانه کم آن زیت کهن و کونند بدل آن روغن
 راز قیست و نیم وزن آن آب کا فروان ماسوم کوه بد آن یک وزن و نیم آن روغن
 زیت بود و ای ریحان در صید نه کوید مدال آن دو وزن آن زیت خالص بود و کوید
 چون حبلسان و در روغن رازی بخوشانند مدال آن بود و کونند مدال آن روغن کا دکی
 که در وی مریخته باشند دیو دار دمدار کونند و معنی دیو در شجر اجن است و آن نوعی
 از اهل است یا مقل و از انصو رمندی کوید و میدان آن مانند میدان زرباد بود و شیر
 دودار لبس وی بود و گرم و تر و محرق و معطس بود و گرمی وی کمتر از حبسکی بود و حاکم سوت
 وی در سیوم بود استر حاء و نصیب و فایح و لقوه را نافع بود و حاکم سوت و هم از وی نمود
 مرصا که در دماغ بود و مسک و صمغ را نافع بود و مسک کرده و مشانه بر اندودم
 به نند و در طبع وی شش استر حاء و مقعد را نافع بود و دوار سر کونند و بواسطه خندو
 و کفشدیاریه و است و کفشدیاریه و فوفی که اصل اللوف است و کفشدیاریه
 بر مای زرا کشوش است و کفشدیاریه یا قودا شراب خشیاش است که با سوسند
 دهم و حاکس کونند و در حاکس هم خوانند و آن سه نوع است نوع معدی بود که در ریه
 قیس از جامی سرون می آورند و آن نوعی از طین است یکس بصلی سنگ بود و چون مایه
 خشک کنند و نوع دیگر غلی است که از مس می گیرند چون مس بکدارند و آب روی پرند

سم مملک بود و اگر بر موضع کزندی خرب مس کشند در ساکن گرداند و اگر سخی کشند و قدری
 با سکه که بکدارند و بر قوا که از مره سودا بود کمالند و ایل گرداند و سفته که در سر و جمیع اعضا
 بود سودد و بد و درخت غار است و کفشدیاریه شود و در کل شنج است و ساری روغن
 کبخی خوانند و شیر نخت و روغن شیر و پیر کونند شیرازی روغن خوش خوانند و در شنج
 شود در شنج منفعت آن در خلوق روغن ریحان است و صفت ادمان در مقاله دوم در کت
 کفشدیاریه منفعت آن در خلوق روغن ریحان است و کفشدیاریه در لبسان از درخت لبسان کیند
 بعد از طلوع شمع نشتری از آهین ساخته اند زیر بر یکی تن کشند خاکتک مدیحا که
 روغن رسد و تر شنج بنیاد کند و روانه کرده و کونند به بنه حاصل میکنند و کونند شمشیر
 ساخته اند که هر یک معال از آن بگیرد و در زیر بر یکی که شش کرده باشد پیاورند
 بهترین وی آن بود که تازه باشد و وی قوی بود و امتحان وی حاکم کشند که چون
 صوف بکماند و نشوند هیچ اثر بر صوف نماند و اگر اثر نماند معشوش بود و اگر بشیر
 بکماند شیر نه نند و اگر در آب بکماند و حل کنند مانند شیر بسید شود و اگر بر آب سیم
 بکماند و آب سیم را بسوزند و خاکستر آن بر شند و در آب اندازند در بن آب بسید و از
 شیر لبسان خوانند و صمغ لبسان خوانند و محقق آن روغن نیست بل که صمغ و آن صمغ
 که لبسان از ارجا خرد در قدیم باغ فوعون بوده است و از ارجا لبسان خوانند و لبسان
 از محمد عیسی علیه السلام است و حب لبسان را بر روغن مست و صفت حب لبسان گفته
 شد و صمغ لبسان در روغن کفشدیاریه شود و چون نفوذ آن بود و امتحان روغن
 کند یا نیر کند و سوزن و حوال دور و مولف کونند این دو امتحان معتبر است که روغن
 معشوش کند و سوزن افروخته میشود و غش آن بر روغن صنوبر بشیر کند و روغن
 مصطکی و روغن حنا و شمع که آخته کنند و بر ابع جهه آنک چون کنند با بدان و کینند
 و با شش دارند بر افرورد و طبع روغن لبسان گرم و خشک بود در سینوم و کوید

چون از موی پیر و نازد در شب آن مابند و نوع سیوم مرقی است که می سوزند
مانند گل و لون می مانند نه بود و جالیوس که مدطم وی و قوه وی مرکب بود و قصبه وی زیاد
بود از مارت و عایت محفوف بود نافع بود چه ریش من خون تنها مسهل کند و اگر مریض
کف گرفته بود خنای را نافع بود و هر رشی که در درو خانه و دهن بود بغایه سودمند
و گوشه های زیاده بخورد و ریشه های بد که در بدن بود چون با صمغ البطم یا مسکه یا زرم
روغن کند و استعمال کند با صلاح آورد و چون با سرکه سخی کند و در کله طلا کند رایل
کند و چون سخی کند و بر موی غلیظ افشانند رقیق و نرم گرداند و یک بار سی پوست
کویند خصیه وی زود به هم شود و گوشتی کرم و خشک شود و تریاط کویدمق وی ریشه
و در مفاصل را نافع بود خاصه چون با شبت و سفاج و مار سرند و صاحب نهانج
کوید با شبت بهار نماند و آنکی آب مانند آن مرق یا شامند و مرق فوس سرور
نافع بود و چون با سفاج و شبت اصفاف کند قویج را نافع بود و چون بسکافند از آن
کشته باشند و گویند چون زرد شود و سرگردانی نافع و مار و دود دهند بغایه نافع بود و بو
که در اندرون سسکدان می بود آن پوست زرد مسکه می اندازند اگر خشک کنند و سخی کنند
و با شراب یا شامند در معده را بغایه نافع بود و این مجربست و مولود کوید با قدری
نبات سخی کند و سفوف سازند و همین عمل کنند وینا فوس از اخس الکحل خوانند و مرق
نیز کویند و مشط الراعی هم خوانند و آن نوعی از جارا است شراری و پراطوس که گویند
ساق وی دراز بود خار ناک و ورق وی مانند ورق خس بود و خار ناک بود و موی دیش
عظشان بود و چون خشک کرد لون آن سفید گردد و چون بسکافند در میان آن
کوچک بود و چون تر بود پوست از وی بار کنند و خورد و در طعم وی اندک تیزی بود و
طبیعت وی و سخی و خشک در دوم سخی و وی چون با شراب بخوشانند و بگویند تا
بنوام مرم شود و بر معده صفا دهند شقاق را زایل گرداند و اگر بر ناصور دهند

دود و کل وی خواه خشک و خواه تر اما تر یکوتر بود چون بگویند و در فقه ناک
کند و سر فقه به بندند و در میان شیر دهند و بمانند حد آنکه هیچ در فقه نماند
و آن شیر بر شیر دیگر کنند مجموع یکبار کرده و به بند و اگر در آب بماند بخوشانند
که گفته شد و سه بامداد با شبت یا شامند سپهر را دفع گرداند و چون بخوشانند
و بخورند سخن بود و بولی براند و اگر خوشانیده صفا دهند و موصوع که مط
خواهند کرد منع حسن کنند و یکبار یک شیرازی مرکب موش علی خوانند که
را نافع بود و هر رشی که غنی شده باشد و گوشت زاده بخورد و بویاک
را قطع کند و بوی کند آن بیهوده و وی از حمله سیات مهلک بود و خوار را
نافع باشد و سودمند باشد

ذاتی الاله سکندرانی معنی آن پیونانی غار الاله سکندرانی بود و دستورید و
کوید ورق آن از ورق مورد بر کتر و نرم تر بود و بغایه سبید بود و موی
میان ورق بود و نمکدار خردی و در کوهستان مار وید و سخی و می مانند و
بری بود لیکن بزرگتر و خوشبوی بود و چون سخی و بیکرند مقدارش نرم
و باطلایا شامند نافع بود و جبهه دشواری زادن و یکیدن کیه و همه کسی
بجای کمر از وی خون آید و جالیوس کوید طبیعت وی بغایه گرم بود و در طعم
وی تلخی بود و مجربست با مصلح حیض بر آند و اما خاما ذاتی معنی آن عار الارض
بود و دستورید و سس کوید ورق وی مانند ورق غار بود و لون وی سبز بود
و قصان وی مانند مسکه بود و موی گرد بود و سخی رنگ سخته و ورق
و ورق وی چون یک بگویند و صفا دهند صفا را ساکن گرداند و التهاب
معده و چون با شراب یا شامند معص را ساکن گرداند و عصاره وی خون
با شراب یا شامند بول حیض بر آند و چون زن نمر حه کند و بخورد و بزرگ

معین فعل کند و جای سوختن گوشت قوی مانند قوه ذاتی الایسکندری بود
 و بعد از این صانع گوشت قوی میماند و ذاتی الایسکندری و جامه ذاتی انست که
 و رقی ذاتی الایسکندری بود و باقی برین بود و باقی بماند و جامه ذاتی و رقی
 که حکمت بود و از قضبان جدا بود و باقی بماند و جامه ذاتی و رقی
 یعنی مانند غار خاصه و رقی و ذاتی و باقی بماند و جامه ذاتی و رقی
 که بماند و جامه ذاتی و رقی و باقی بماند و جامه ذاتی و رقی
 آن بد بود و دل جلده سفیحه مندی بود و گوشتی که چون بسوزانند و
 خاکستر وی به سبیده محم می برشند و طلا کنند و شقاق کعبین و گشتان
 نافع بود و همه شقاق که را از زردی که حیض طردن سدا شود و نافع
 بود و باب این زهر آورده است که مکن لوان بود و هر حیوانی را مکن
 معین بود از زهر و کا و شیر و سگ و امثال آن و اصل آن گرمی بود و مکن
 ادبی از سر کین حاصل میشود و اصل ایشان گرمی که جگر است که از زندها
 ایشان پیرون آید از هر حیوان که باشد و آن گرم بار مکن شود و زهر
 و همو گوید چون بکشد مکن بر رگ و سر وی بیند از زندها بدن وی شعله
 که در مژه باشد حل کنند حل سحت ایل کند و اگر مکن بکشد و باز زده محم
 سحت کنند یک و صفا کنند بر حنی که گوشت سرخ در اندرون وی سبیده
 باشد و سوزانی که با سبیس خوانند در ساعت در ساکن کند و اگر حل کنند
 زده الشعط حل سحت را ایل گردانند و اگر مکن بکشد زهر را بکشد و در میان
 کند و دستور در مکن که مکن بکشد که مکن بکشد و زهر بود و حل چون بالک
 خند و بخت بر موضع که مکن سحت نافع بود و این بخا صلب است و چون را
 بسوزانند و با سبیس زده الشعط و زده الحیم طلا کنند موی پرویانند و جاکتر

ممانه پید کند کما صیت با وجود آنکه سنگ مشانه بر راند و اگر خواهند که مداوی
 مستعمل کنند یک طسوج با ادویه که مصلح که می بود مانند کشر او مداوی که گمان
 خورده باشد نفی و حقه و شربانه اشامیدن و لعاب و روغن بادام شیرین
 و جلاب و مرهمها بم و سبب شربت کنند و صاحب نفوم که می دمد مصلحی
 حب کاج و طین محتوم بود و بدل می کند مینوش است و کوسد گرم درخت
 صنوبر دره جا و رس مندی است شیرازی زره خوانند و آن دو نمیت
 سید و سیاه و بهترین آن سید فربه بود و طبعی آن سرد و خشک است و محقق
 قطع اسهال کند و اگر استعمال کنند مانند صماد سرد گرداند و حفاف سدا کند
 درق حد قواست و گفته شد درق کحط طیف ساری سر کین بارست و خوانند
 چون در چشم کشند سندی که در چشم بود زایل کند و فکر فطر اسهالون است
 و گفته شود درق نوع از سداب برکی است و بوی بد دارد و کلوی ردی
 خوش رنگ بود خون بکشد و ورق آن و پاشانند ختم در داند و آن وقت
 و در حکم سودمند بود و نیز بحال نبایست که در خند قها و کوهها رویه و مصلح
 وی محو بود و بهر چی بایل بود و صلت بود و بر کرده و بر دیگر و ورق بود ماند
 ورق ادویه بار کمر و طراف وی بسیار بود مانند دین اخلاص و خوی صلی و طسوج
 وی سرد بود در اول خشک بود در دوم و قابض خصوص عصاره وی و محقق
 قطع خون رفتن بکند و اجتهاد عظم خون بروی صماد کند با صلاص
 او بود و اگر ته عصب بود و فتنی را نافع و قرصه امعا و انواع سبک زغال چون با
 پاشانند سودمند بود و عصاره وی علف را نافع بود و روح وی و جید وی
 سرد و عسر البول است و دو درم معده و حکم و استسقا را عایه سودمند
 و وی نوع از لحه التیس است و بسیار مصلح کردن مری اعصاب بود و مصلح

وی خمیره بنفشه بود و بنفشه لسان کحل است و گفته شود و بدان سبب است
 خوانند که حوشه وی مذنب می باشد و حوشه او راق و دو حبه اصابع فحک است
 و صاحب جامع سهو کرده است که میگوید فطما فلون غره فحک است و درین باب
 صاحب منهاج معتبر است و دو حبه احبه نر کویند و در باب بارد صفت
 گفته شد و ثلث حیات زعفران است و گفته شود و ثلث شوکات سکاغی است و گفته
 شود و ثلث و رفات این اسم بر چند جبر واقع است بر چند قوا و رخصی الثعلب
 و بر نصفه و بر حومه و بر یک باب خود گفته شد و ثلث الوان و ثلثه
 اوراق نیز خوانند و آن طریقی است و طریقیون هم گویند و گفته شود
 بیاری بر گویند طسوج معتدل و لطیف بود و فو لیس گویند گرم و لطیف بود
 نافع بود حبه در دل و خفایان و تقویه آن و در ادویه داء الثعلب و داء الحبه طلا
 کردن نافع بود و سحاله وی در دمن گرفتن کند و دمن زایل کند و در چشم کشیدن
 قوه با صره بدید و روشناسی نماید و اگر میل برین هرمانند در چشم کشاید
 نافع بود و سحاله وی یعنی ارج بسومان رده باشند در ادویه حبه دفع سودانید
 بود و محلول وی لطیف تر بود و اقوی تر از سحاله و صاحب منهاج گویند مصلح
 از دی قمر اط بود و گویند مضر بود ثلثه و مصلح وی مسک است و مصلح و صا
 نفوم گویند مضر بود ثلثه و آلات بول و مصلح وی حب الاس بود و شاه بلوط
 و شربتی ادویه داکنی بود و دستور بدوس گویند سودمند بود حبه در دل و اند
 و غم و باد که در دل بود و عشق و فرغ که از شده سودا بود و خاصیت وی آنست که
 نافع بود و عظیم در دل او فو لیس گویند بدتر از فربه کند و سرگردش را نافع بود و دوام
 را بعایه سودمند بود چون سحاله وی در صمادات مسهل کند و عرق النساء
 و نافع را نافع بود چون با ادویه پاشانند مثل سناح و کادربوس سودمند

هتمة در دما که از سودا بود و مقوی اعصاب اصلی بود و در خواص آورده اند اگر
 نوزده کوشش سوزن زین سوراخ کنند مکرر فراموش شود و اگر باره زرخا صبر
 کودکی او نوزد تر سد و صبح کرد و وی نکرد و این بجز است و کسی که داخل شده
 و داخل شیراری خوی در خوانند اکثرین زرد در اکشت کنند در ساکن کرده
 و بجز مست و هم در خواص آورده اند که اگر نمد دایک زرسخ در ده رطل رسی اندازند
 عوص کند و اگر هر چشم که باشد یک رطل اندازند عوص کند و است بیاوست
 اگر که بید چون سروی در برج کبوتر سا و نوزد مبع حیوانی بودی که ان برج کرد
 البته و دماغ وی خون بکند از نند باب سداب و روغن زیت و در حد مالند
 نافع بود همه هر علت که در ظاهر و باطن اند در بدن از سیردی و لکچر چشم وی بر کوی
 نند و ترسد و اگر که کی دفن کنند و یک لای میج که کنگر دنگل ن دیه کرده و اگر
 سرکین وی در پوست زنی کنند که باره از وی کرک خورده باشد و بر حامه
 صاحب قلع بکند کشاید و این مجرب است و سرکین وی چون بر بدن صاحب
 قلع بکند بر سحالی که از ششم کشتی بود که بعضی از وی کرک خورده باشد و حامه
 نافع بود و اگر عوص ششم قلع در پوست این نند و از ران وی با و نوزد
 عمل کند و اگر انوی کو جک از نوزد بسازند و انوب بشیراری منسره جاند
 و باید که دو گوشه داشته باشد و مقدار باقلایی در وی کنند و صاحب و جع چون
 از خود پیاورد نافع بود و مجرب نایه و کوات امتحان کرده و کوی چون
 سرکین خشک وی سخی کنند و در انوی کنند و در طلی صاحب خنای دین که
 سدان رطوبه بود نافع بود و این رهم در خواص آورده است که کوک کاک و کاک
 و الاوقتی که رکو کرد و هم چنانکه سکت همه حیوانات قصه شان از
 عسله و عصب بود الا روبا و کرک که از استخوان بود و اگر دبی

جایی که علف خوار کاو بود پیا و نوزد مدام که ان اوخته باشد اگر که کاو گز
 بود قطعا که ان کرد و اگر در موضع سرکین وی بخور کنند و نشان ای جمع
 شوند و اگر زن بر سر بول کرک باشد هر که آسین نشود و اگر حصیه را
 وی بکوبند با زیت و باره بنم بدان یا لایند و رن خود بر که و شمه وی
 منقطع شود و اگر زمره وی بوزن دایکی با عسل یا با شراب یا شامه تنها
 کهن را بیل کرد اند و چشم وی کسی که با خود دارد مع صبح بکند و هیچ سبب و کز
 کرد وی نکرد و از راه زمان و در دان ایمن باشد و این از خواص است
 شح الرکس که در زمره وی منع مسج و کرار کند و رسته های عصب حاصه که
 از سردی بود و چون بدن سقوط کنند بدان نرلهاء سخت را نافع بود و در
 خواص ای زهر آورده است که چون کرک سبی را بکند و از وی جدا شود آن
 بر مجموع اسبان در رفتن سستی کیر دوسه وی دایا العلف و دایا الحامه را نافع
 چون بدان مالند و حاصط کو مد اگر آدمی چون الود بود و کرک بوی خون
 بشنود قصد وی کند اگر که سلاح تمام داشته باشد و در شحات و بملوانی
 نظرند البته باشد تا یکی دبی او کند که تا او را بخورد یا بکند البته و همو کوی
 اگر هم کرک در موضع کوی که کوبند بود دفن کنند مجموع کمرند و اگر ککاح نامه سوت
 بری که بعضی از وی کرک خورده باشد و سوسند قطعا در مسان رن و شوم
 نباشد البته و پوست وی و چشمها چون جمع کنند و آدمی با خود دارد در حمان
 و محبوب حلقه که در دایا سوسند و کرک که سوسند و صاحب منهای
 یا رسی روید کویند و مولف که مد که سوسند است و صاحب منهای
 کوی جیبی و و اسالی بود و و اسالی مع و سوت را و دایا و اب هتمة در دما
 مستعمل کنند و جینی همه آدمی و بهتر آن جینی بود که چون سخی کنند بر یک

در غم آن بود و چون شکستند اندرون وی بطریق کوبان کاو بود و از آن بود که
 خوانند و باید که نمایی بزرگ بود مانند سم است و باید که قطعا سوراخ در وی
 و طبیبان کرم مست و گویند معتدل است و هیچ کس که کرم مست در سیوم و حکمت
 در اول کوبند کرم و خشکست در دوم چون سخی کنند با سرکه و بر کف روی مالند
 کرده اند و چون پاشانند با دارا نافع بود و صفت معده و در کوفه و مثانه
 و رحم و در جگر و معده و مردم سیر و عرق النساء و نبش دم که از سینه بود
 ربو و فتن و فواق و خفان و قوجه امعاء و اسهال و تهها دایره و سوزم و کرم
 جانوران و شری اردی بیدرم بود و در دم و کوند از آنگی یکدم و
 اگر با سرکه بر قوما طلاء کنند زایل گرداند و چون با آب صفا کنند و در دهان
 کرم نمین بگذرانند و جالبهوس کوبند نافع بود در جگر و سیر را و سیده جگر
 امعاء کشاید و خاصیت می در جگر و در آن اگر چه مرده باشد و در دم
 صلابه آن و قوه جگر زیاده از همه چیز بدیدار ساسوس کوبید نافع بود
 که از ضعف معده بود و سوس الریس کوبید چون روغن وی بمالند همه معده
 عصله حادث شود و در دوان و امتداد آن نافع بود و مجهول کوبید چون طلا
 کنند میان مرد و شاد و خوف از دل بر دو سفین اندلسی کوبد متوی اوصاف طن
 بود و سیده بکشاده و رطوبتها فاسد خشک کرد اند و طبیبان کس که از بلغم
 بویج و خلط حام و استسما را نافع بود و سنگ کرم و مثانه و مثانه و مثانه
 نافع بود و در دمانه و بول براند و انواع اسهال که از سیده یا سارینا و
 جگر بود یا رطوبه بسیار شود و مندد و چون با صبر بود فعل وی اقی بود
 و بحسن با بیل کبابی حقه سفته نام بود و در سیر را کس که اند و صدادی
 زایل گرداند و اگر با راج و غافریا کوبن با وی اضافت کنند فعل وی قوی شود

و با نوره

آب بکند و روشنائی پدید آید و بی در معالجه از تخم و ورق اقوی بود و مسیح گوید
 سده سیر و جگر کشاید و بری سنگ کرده و مثانه بر راند و نقطه البول را نافع بود
 دهنها و من و سرف کوید از قول فلاحه سطل از قول دم علیه السلام که بخ رازمانه
 مقدار یک دم بایک دم قدیم روز سنوف سازد از ابتدای کفایت کحل آید
 تا آنکه بر ج سرطان رسد و مداومت باید در سالی این سه ماه که گفته شد قطعا مخرج
 نشود البته و اگر چه بس طبع برسد و حواس می بصری باشد تا آن زمان که کمر
 و شمع الرئس کوید بطی المصم بود و غذای بدیده و سودمند و دهنه بهای کن
 و اسحق بن عمران کوید راز باج کواج معده بود و تخم وی خشک کرده سده مثانه
 کرده بکشاید و بادا شکند و در دهنلو با وسینه که توله از سده کند ماراج غلط
 نافع بود و مسخن معده بود و در طوبستان آن برداید و دهنلو اطلس کوید کز نکان تخم
 رازمانه تر فرما کنند تا حشم ایشان قوه گیرد و افعی و مار بعد از درستان چون اسب
 بیرون آید و چشم ایشان ضعیف شده باشد چشم بدان مالند چنه روشنائی و قوه
 آن سبحان الکی الالهها و او ارشد الیه و رازمانه محو مر اج را صلی
 آورد و مصله آن صندل و کافور بود و بدل رازمانه کج کرس بود اما بری وی
 اقوی بود و سنگ کرده بر راند و بر قانرا شعله و بول و حیض و شکم نه بدو
 طبع وی با شراست که یکی جا بود و آن را نافع بود و در کز نکانی سنگ دوا نه طلا کردن
 سودمند بود و رازمانه شانی است و کفته شد و در رازمانه رومی هر کوید
 راس ویرار بجل شانی خوانند و بلعه اعلی اندلس خاخ خوانند و کلک و کج
 و آن دو نوع است یک نوع بسالی بود و آن فیلهوش است و کفته شود و یک
 نوع دیگر جلی بود و آن بر سکل ملکوش بود و دوح انرا بری کی اندر خوانند
 و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و کوید در سیوم و در وی رطوبت

فصل

فصلی بود و بهترین آن بود که سیر و تازه بود نافع بود و در بهای سرد و در النساء
 در دفاصل که از رطوبه بود و چون بار و من بر بد و بدن طلا کنند و اگر در لغوات
 کنند نافع بود و در دفع اخلاط غلیظ لرح که در سینه و شش و از وی تمام بدید و
 چون طبع وی ساکنند بول و حیض براند و اگر کج وی هر با کنند با شرب نافع
 را نیکو بود و موی حیوان کنند که اول خشک کنند اندکی و بیزند بعد از آن در آب
 خشنا بند پس از آن در شرب آب نهند و صاحب نهان به حتم آورده است
 و در مکیات گفته شود و شمع الرئس کوید نافع بود و دهنه همه المها و در دکه که از وی
 بود و موی دل بود و موی افعی کوید مصلح اخلاط و بلع بود و باه را بری
 و نافع بود و در حمله احتیاج مفاصل که از رطوبه بود و این ماسو کوید نافع بود
 نقطه البول که از سردی بود و موی مثانه بود و در ستورید و کس کوید کز نکان
 جانوران را نافع بود و خاصه مصری آن میزد از دو درم و لغوق وی سرف و شش
 را نافع بود و قوی که با غسل بود و چون با شرب سیر و صماد کنند و حق النساء را نافع
 بود و ماسر جو که کوید کردن در ز خود دو دکنه برک حص کوید و اگر بکوند و پس
 بر سینه و یک مثقال پاشانند و با غصا متالم بود که سیدان از سردی بود
 و صورتی کوید سده سیر و جگر کشاید و بسیار خوردن وی خونی را نافع
 کرد اند و منی کم کنند و سح الرئس کوید مصلح بود و لیکن در دشتقه بلع سکن
 کند خافیه نطو کز نکان و مصلح وی هر کوید و کوید مصلح و حما و کوید
 بنفشه و بدل وی ایر سا بود و رازمانه کز نکان از رازمانه و بوست انار و رازمانه سیاه
 و صمغ و دوشاب یا غسل و طبیعت آن سرد و خشک بود و کوید گرم بود و وی
 قابض و لطیف بود و صفت وی در مکیات گفته شود و را طبعی سوبانی عکله
 را بدین نام خوانند و از پنج و رتاج و رزینه و رزینه نیر کوید

کوید

و آن صبح صبور است و آن سه نوع بود یک نوع مایل بود که منعقد نشود و یک نوع
صلب بود صاده و نوع سیوم صلب بود بعد از آنکه کاش بخت باشد و از آنکه صاف
و بشیراری ز کباری گویند بهترین و یکی آن بود که سید بود و اندکی زردی زنده بود
آن مانند بوی صنوبر بود و طبع آن گرم و خشک و غنی بود که در مست در پیوست
در اول و جمع و محلول بود و گوشت رویان در ریشهها لکس میج الم بود و ریشهها را با
اورد با کلنار و عرق و امثال آن و وی مسجی اعصاب بود و مصلح و میوم رویان
آب حی العالم بود و بدل آن عکس البطم است و میوه و گوشت بدل آن رفتن را زنی
صاحب جامع بود و رازی سوسن پیدا است و جند قول دیگر هم آورده است که رازی
قطر است و دیگر گوید که رازی کتان است و میوه و گوشت رازی از بهار را که
رازی که زنده و دیگر گوید رومی بر کتان است و گوید رومی سید رومی رازی
و مولف گوید رازی کل ربنق است و صاحب شهاب ربنق و سوسن پیدا است و
صاحب جامع گوید ربنق یا سیمین پیدا است و هر دو خلافت اما اگر گویند که ربنق
نوعی از سوسن پیدا است و در بنام است الفار سر موش چون خشک کنند و بوزند
و گویند نیک و اعسل با میزند و باده و لکنت طلا کنند و نافع بود و از آنکه سر موش
چون بوزند و ۹ بگویند و با سه ۹ سر موش و لکنت طلا کنند نافع بود و از آنکه سر موش
با است و گفته شود در پیشا مولف میگوید که از طرف هر موز می آورد
و در کریمه و جوامع ایشان ایشان خوانند و از وی ما میانه سازند و همچنان خشک
بچیزند و طبع وی که مگر از اربابان بود و میوه باه بود و معده را نیک بود لیکن
تشکی آورد و مصلح وی مغر که کاه بود و در برقی عسل است و گفته بود
رئیس و عصاره سوسن است و در عین گفته شود در صفت عصاره است
رئیس نوعی از افستین است لیکن گوئی بود و گفته شود در صفت افستین

مغشوق را فراموش کند البته و صاحب نهج گوید کرم بود در دوم و حشک بود در اول
 سودمند بود همه سفته و داد و انگشت شد و دست و گفته شد و ساری سندان
 گوشت و تره پیرک گوشت و طبع آن کرم و حشک بود و لطیف که مهارا کنند و باد
 کلل و قطع بلغم کنند و مصر بود بکعبه و منانه و بقطر النول احداث کنند و او ای
 بود که محو و الحاح با کاسی و کا موخورد در صفا قلع ساری از ریح و اسهال و نثری
 قلع و مفرن وی آن بود که صافی بود و طبیعت وی سرد و تر بود و گوشت حشک بود
 و محرق آن و اسفند آن لطافت روی زیاده بود و تلخ و کلل و صفت
 آن در باس الف و صفت آن که ان غریب سوجه است گفته شد و اثر صفا
 اسود بود و سردی وی زیاده از قلع بود و قلع را مقطر حواسد و قصد بر جمیع
 و اگر صفت از وی شکست باشد و بر عانه سندان که گاه مع احتلام بکند و اگر آن
 صیغه بر نثر که بر عصب است شود به نثر را بل کرد اند و هر ماده که سندان کرد در پناه
 مثل حشک که خون روی سندان را اند و در مهای متعدد که بارش بود و بوی
 و در مهای قصد و زمار و ستان و در شها مثل سر طانات با عصاره که در
 خانه سردی بود و روغن زیت و یاروغن کل و یاروغن به یاروغن مورد خون
 بوی اصافه است که در این صفت بدان روغن حل کنند و مالند تا نفع بود و
 آن خون پاشانند همان عمل حادث شود که از خوردن ممدار سنگ است
 بول و عایط و نقل معده و امعاء و مع در ایشان و صیق النفس یا یکی که حقایق
 کنند و ایلاوسس بداند و لون وی رها می بود و مداوی وی می کنند بطبع کم
 کرفس و سبقت و الحمر و بوره و ماد العسل و عسل اسفنداج و منانه جلاص وی
 آن بود که در اول اطلاق بلغم حاصل شود و شیخ از سر که بد خون حل کنند
 در صفا شراب یا ریت یا مع بود همه و در مهای کرم و این ریه در خواص آورده

مخالف مالند در کوشش شفته را بل کرد اند و کدکان را سحوط کنند یا در کوشش
 حکا کنند همه بادی که کدکان را بود نافع بود و اگر ریه وی با کلاب در چشم کشند سید
 ببرد و اگر سر کین وی در زرن کور کنند که مندازد و اگر بازیت ساکنند و
 کوشش حکا کنند کرای کوشش بر دوزمه وی بر کیدی که بار و قهر و بنور نالیدن
 بود و شریف گوشت کوشش وی خون با و دل خلط کنند و حشک کنند و کور کنند
 نوبت در سبب که در ریان سته بود کشاید بدن اسهال و خون بری از بال است
 و یکی که در دمان بای رن اسهال کنند سهل را بد باذن اسهال و در خواص این
 آورده است که بروی خون کور کنند در خانه گردکان بگرد و سر کین وی که حل کنند
 و بر سر صفا لکون آن متعیر شود و سودمند بود و حکوی خون بران کنند و سحقی
 کنند و با سر که حل کنند و کسی که خون داشته باشد شامد هر روز سه نوبت
 جنین کنند پایی صفا بدن اسهال و پوست ررد که در اندرون سنگدان وی است
 خون حشک کشد و با شراب شامد سودمند بود همه هر کسی که باشد و اگر روی
 بر روی که دشوار را بد ساورند اسان براید رخام نوع ارا حجاره و الوان بود
 ررد و سیاه و خمری ریک سینه و رردی بود بهتر وی سینه بود و شریف
 گوشت طبیعت آن سرد و حشک است خون سه روز هر روز در کف شال سحقی کرده مانده
 بعسل بر شند و کور منع دلهای بکند که بر اعضا ریه جان خون سد کرد و خون
 بسوزند و سحقی کنند و بر راحتی که خون اروی رغانه بود باشند قطع خون بکند
 و بصلح او رد و منع تورم بکند و خون خلط کنند و وی اروی با و وی سح
 رسوخه و بر آسن طلا کنند و در آتش بر ننداسج شود بعد از آن پرون
 او رند و در آب و کک اندازند آن امن نرود و اگر از رخام که وارح بدان پیش
 کرده باشند بر سر قمر یا بسایند و سحقی کنند و کسی که عاشق بود با سم مغشوق یا با

اگر باره رصاص در دیکه اندازند هر چند که آتش در شب آن برافورند کوششی که در آن
 دیکه بود قطعا کشته گردد و هر کس که انگشتی رصاص در انگشت کند و وی را ببرد
 و اگر رصاص در روعین نماند تا رنگش آید و بعد از آن آن روعین بر آب طلا
 کنند که بزرگ نکند و صاحب طلا که گوید اگر طوقی از رصاص بر در حسی کند که ببرد
 بود و نوی معتقد هیچ و نرووی زاده کرد در طب کرم بود در دوم و تر بود در اول
 گویند ۹ است وی زیاده بود و اسحاق گوید کرم و تر است در دوم و غذای وی
 زیاده از غذا ۹ گوید و بهترین آن حی بود و بیرون و بعد از آن در رطوبت
 مع در شکم پیدا کند مانند آختر و مثال آختر و حسی که ۹ ما و رطوبت بود و طب
 معده سرد را شکو بود و منی سوزاید و طبع غوم دارد سرد مراح را و رطوبت و فاسد
 دندان و کوشش دندان بود و مضر بود بخج و آواز و حوی که از وی حاصل
 بد باشد و رود متعفن شود و مصلح بود و مولد سده و مصلح وی بادام حشاش
 بود که با وی بخورند و بعد از آن مع که مویا خوار سکه یا سبکیس خوردن رطوبت
 فضا فضا است و خون خشک شود و قوت خوانند و علف گویند یا رسی سبست
 گویند و در فاکتفه شود رخی لایله سفانی گویند و آن خشمی است که دانه وی جو
 دانه مورد بود و در وی حلاوی اندک و طبیعت آن گرم است در اول و تر است در دوم
 و جالیوس گوید گرم است در اول و حسی که در دوم و لطیف و شیرین بوی ۹
 کند و مضره بوی نرسد لیکن هم جانوران را مضر بود و طبع وی موی را بسیار
 کرد اند و هم وی خون با شراب پاشا مندمه کرد که جانوران نافع بود و
 سیلان رطوبات رحم را سود دارد و وی مضر بود با خشا و اعصاب
 مصلح وی قرف بود یا سبیل رخی انجام فمسطار بون و فاسطار بون غیر کند
 و آن جسد قیره رنگ مقدار مانش نعل نر که تر و خون پوست اروی

بار کند

باز کنند رنگ عدس متغیر بود صلب و طعم عدس اندکی شیرین تر بود و طبیعت وی
 گرم و خشک بود و کبوتر و پراد و سنت دارد و کا و مشک بر گویند و کا و مرغایه
 دوست دارد و هیچ چیز کا و را مانند وی نمیکند و دیو مسکه گویند و مویف
 گویند نوعی اگر کرسنه است و فوق میان وی و کرسنه است که کرسنه سه سو
 دوی کرد در کاف گفته شود و صف کرسنه رعاد حیوانی در یابی است و دستور
 گوید ماهی دریاست مخد بود خون بر سر نهد کسی که صداع در من دارد باشد
 صداع ساکن گرداند و خون بخورد و مکرر و معتقد که پیرون می آید شفا یابد و اگر
 بزیت کوشانند و آن زیت در معاصیل لند در معاصیل ساکن گرداند
 رخی انجا ر گویند رخی لایله است و گفته شد رعت جلیا راست و گفته شد
 رعید ا دانه ایست که در میان کدم می باشد و آنرا زنگدم بآل کنند و مضر بود
 آن و بشیر از وی از آن هر خوانند و بیاری جز رغو القم بزاق القم است و زنگدم
 نیز گویند و آن حجر القم است و گفته شد رغو القم این است و گفته شد رغو القم
 ربا الملح گویند و قوه وی زیاده تر از قوه ملح بود و محلل و ملطف بود و رغو القم
 در غایه ۹ ارة و ۹ اقب بود و باشد که سوراخ در رق سلیمه ۹ کرم و کرم سوراخ
 بری و گفته شود رفاق گویند حنف ابر است و بعضی گویند لجه بری است
 و بعضی گویند حصی الثعلب است و صفت یک در باب خود گفته شده است
 رغن خنا است و گفته شد رقا سرخس است و گفته شود رقه بر دارو
 که جبر کمر کند از رقه خوانند مثل عجار و عتومه و غاما اقطی و رقه حاش
 اسم محبت سرج رنگ صلب و طبع آن سرد و حسی که خون مگویند و مکتال
 از آن در دو پشه مکرر است سه روز مای بخورد هر روز این مقدار موافق
 بود و ثی و حشوش که در بدن پیدا شود سبب افاد آن مای را بر داشت

الملح

جری سنگین قاع یانی کورالتی ماند اما سروی شکافه بود و مثل سنگ بود و بهین
 آن بود که رسیده بود و طبع آن گرم و خشک است بلغم در طوایف متعدده بود
 و خلطها غلیظ لزج سرد و در میان جلو اناز شریکترین آن بزرگترین
 رسیده میلس بود و طبع آن سرد بود و اول در حلقه اول تر بود در آفر آن کوند
 گرم بود با اعتدال در وی خلطی باقیص ملین بود و دانه وی با عسل در گوش
 را نافع بود و وی خلط و سینه را نرم دارد و معده را جلادیده و حلقه را نافع
 و موافق معده بود و بول را نازک و عصاره وی خون در شیشه کشد و در آفتاب
 نهند تا غلیظ شود و در چشم کشند و سنایی می نماید و حد آنکس کمین کرد
 بهتر بود و دانه وی بد بود و پنج و ریاح پیدا کند و کونید مصلح وی اناز شریک
 بود و در آری کوند آنکس نفعی دارد و کونید که نغوط آورد و مجامع با صلاحت
 از هر آنکس نفع وی زد و بگذرد و کل وی خون بسوزند و احتیاج را سودمند بود و در
 جامه اناز شریکترین آن بزرگترین بود و انواع اناز غذا اندک و در معده
 ترین آن ای وی کل وی بود و اناز شریکترین سرد و خشک بود در دوم و کونید مغذی
 بود و تری و خشکی صفا بکند و منع سیلان فصول بکند از احتیاج و دانه وی
 با عسل قلع را نافع بود و عصاره وی نافع را سودمند بود و دانه وی خون را
 باران جیسانند مع نفع دم بکند و وی حلقه را سودمند بود و جلادیده وی بد بود
 التهاب معده را نافع بود و حکم گرم را سودمند بود و تهر را و سوسوی وی مصلح
 ار روی زبان ابستن بود و در وی ادرار بول زیاده بود از شریکترین و سوسوی
 وی همه اسهال صفا وی نافع بود و قوه معده بد بود و حکم گرم را دانه وی نافع
 خود در دل ساکن کند و اناز شریکترین نازک و شریکترین بوسه است ادری حد آنکس
 و ملین ماون سنگین نهند و بجمان بکوند با سده او و سبشارند هم رطل است

درم شکر طبع آن نفع و مره صفا براند و معده را قوه دهد و شراب وی نافع
 وی حمار را سودمند بود و تسکین میبندد و عشان و قی بار دارد و خاصه منع وی
 و بسیار خوردن شهوت را میبرد و اناز دانه خشک شریکترین شکم بندد و صاحب
 تقویم کونید اناز شریکترین سرد و سینه و آوار و صفا نافع کونید دانه وی بد بود
 و خشک حلق و سینه و معده و معده و مصلح وی خلطی باقیص ملین بود و دانه وی
 سران با شند و ای آن بود که در کونید و در دانه نازک و در دانه نازک و در دانه نازک
 حساسی است و گفته شد که اناز شریکترین از شریکترین است و گفته شد که در
 باور در مشق اند و سامین خوانند و اناز شریکترین است که در حلقه اناز کونید
 و حبس قلیل دانه و بیست و پنج و وی نفع است و صفت حبس قلیل گفته شد و
 نفع گفته شد و در دانه نازک و در دانه نازک و در دانه نازک و در دانه نازک
 دانه بود و معده و در دانه نازک و در دانه نازک و در دانه نازک و در دانه نازک
 بود چون بندد و چون کونید و در دانه نازک و در دانه نازک و در دانه نازک
 یا شامند بود و در دانه نازک و در دانه نازک و در دانه نازک و در دانه نازک
 خاکسره خوب زد بهین آن بود که از درخت سرد و طبع آن سرد و خشک
 و کونید گرم بود و در دانه نازک و در دانه نازک و در دانه نازک و در دانه نازک
 و معده آن کونید بود و چون با سکه صفا بکند و کونید که جانوران و خشک بود و سودمند
 بود و اگر حقی کشد و در دانه نازک و در دانه نازک و در دانه نازک و در دانه نازک
 بیانی و میان آدمیان کشد عایت سودمند بود و چون با سکه صفا بکند
 نافع بود و در دانه نازک و در دانه نازک و در دانه نازک و در دانه نازک
 کونید صفا بکند و در دانه نازک و در دانه نازک و در دانه نازک و در دانه نازک
 را و قوه خاکسره بهین آن بود که در دانه نازک و در دانه نازک و در دانه نازک

فخشت بود در سیم سده که در راه بود و کشاید مقدار دانی و گویند مفرودش
و مصلح آن کثیر بود یا قند را در کمال طعم و کثرت استیجا غیر شتوک بهتر از آن که
اشباه در موضع ساخته باشند که بسیار جواب بود و صفت سوختن آن چنان
بود که در کوزه کند و شکل حکمت گیرند و در تنوری که آتش تیر بود بنهند و بخت
و بعد از آن پیرون آورد و سخی کنند و طسوت سرد و خشک بود و نافع بود در جوار
زادن مقدار کم استعمال گویند و مصلح است و مصلح است و مصلح است و مصلح است
صاحب منهاج گوید صفت سوختن وی چنان بود که در کوزه کنند و در کمال
که در تنوری که آتش تیر بود بنهند و بعد از آن پیرون آورد و سخی کنند و طسوت
آن گرم بود در اول خشک بود در دوم و مصلح آن در باب سینه کفشد
صفت طلمات و صاحب جامع گوید صفت سوختن وی چنان بود که در
سین سرج بر سر آتش بنهند و سر طلمات رنده در آن بنهند و بسوزند تا چون
خاکستر شود بردارند و استعمال کنند و این با قند خاکستر خوب با قند و قند تیر بود
چون بسوزند و خاکستر آن صفا کنند یا مالند در حمام آثار خوب بسیار که در بدن
باشد سردی را برطرف است و گفته شد رند صاحب منهاج گوید اسرار و صفت
جامع گوید درخت عمار است و صفت اس گفته شد و صفت عمار گفته شود و و پس
بهترین سر آن بود که از حیوانی معتدل در رطوبت گیرند و طسوت آن گرم و قند و طسوت
بود غذا بسیار دهنی پیراید و مصلح است صاحب کد بود و در سرش چون پیرند
و بر ق آن حقه کنند امعاء مغلی بنویسند و کرده و با عصاب و بد نایکو گرداند
و باه را زیاد کند چون در وی اندکی گوشت سسته بود و خوردن وی مصلح بود
ار بهر آنکه در مصلح شود و او آن بود که با دار صینی خورد و بعد از آن مصلح
بجایند و سر کوفت تر از سر بود و سر بر تر از سر بود و برین فاسد

دنی بجملة غذای بود که اندک بخوبی داشته باشد و غذا بسیار دهنی و قوه بدن
بدن چون مصلح روی ستوی شود و باه را زیاد کند و سر صفت را اگر آن کند
کسی که معده وی ضعیف بود نشاید که خورد که قلع آورد و لایحه بخایه سحر و کشت
زبان بسکت تر بود و کشت حدی غذا بسیار سرد و چشم خوب تر بود و در تر
بگذرد و دماغ او سرد و تر بود و زبان با یک خوردن و جسم سر نایک زیاد خوردن
کشت حدی و سن کوشش مکرر که در صغر و انحدان و فو دل خوردن و او آن بود
که بوستها و غفر و نهانند آنکه کان بود کوزه و اگر ار و غالب بود با سر که
و فو دل خوردن و مصلح دماغ در صفت دماغ گفته شد و اما سر و دماغی کوچک
مکسود خشک کرد و چون بسوزاند همه سفاق که در متعدد و ملازه و ورم کرد
و ورم صفت و مانند آن نافع بود و سر سردی مکسود چون بسوزد و بر کرد
عطر مالند بخایه سود و در و پس و حرالما است و گفته شد و سخی را تحت
گویند و آن کاس محرق ساریس سوخته خوانند و بهترین آن مصری بود و طسوت
آن گرم و خشک بود در سیم و قاصص و جف و ملطف بود و مهمل آب رر بود
در خضابات موی استعمال کنند و در شهابا که گرداند و بصلاح آورد و چشم
را جلادید و کوشش زیاد و کوزه و در شهابا که در بدن بود نافع بود و در و سان
ار نیانست و گفته شد صفت آن دانی مصری و فیدیس خوانند و این اندک سر و
و این زهر در خواص او ده است که چون بگویند یا کوزه بسیار و بر نای صفا کنند
حب الخ پیرون آورد و گویند چون خشک کرده سخی کنند با فلفل و در چشم کشند
را نافع بود و با سر جو که کرم و تر بود با معتدل مینی را داده گرداند و سکن نرم دارد
و مصلح گویند شازان که مکسود کند باه را زیاد کند و غذا می صالح دهد و چون مکسود
کشد تا که من کرد و مولد سودا و حکم بد بود و راری گوید و شوار مصلح بود و معده را

بدوداوی آن بود که اصلاح آن بر سر که و می و گویا کند و بعد از آن جوارش می و یا جوارش
 ستر حل میسند و خورد و اگر مجوز مزاج بود از عفت آن رب انار معصم خورد و اگر نه
 باه جوارش باشد که بر سر که خورد و بعد از آن که نیک بخت کند با روغن گردگان و رده نم
 مرغ و پار و کند ناقله سازند و تا واکند سخی کرده و رحم بود و باه و از یاده کند و روش
 انکار الالمی سکنین خواه سوخته و خواه ناسوخته قطع سیلان چون بکند خاصه
 با سر که ساینند و اگر سر کن تازه سفارند و در معی کنند رفاف را بیل گرداند و محسن
 سر که روی افشانند و بسود همان غل کند و چون تر بود و سفارند و آب آن باشد
 سنگ کرده بر راند و سر کن اسب نیز همین غل کند و سر کن که در علف فیده بود و
 حس کنند و با شراب میاشامند چه کردی غم ترب عظیم نافع بود و در سردن کن
 استر چون دود کنند در شتر زن بجه و نامرده و میسیدار در و یا
 و گفته شد در شتر بشر از کی آمده خوانند طبع آن گرم و تر بود و علیل مصلح وی
 غسل بود و یاد و شاب و در صفت ستم گفته شود و منفع آن ریح الفار و فغان
 کوبید و آن سم الفار است و تراب الماکل نیز خوانند و آن سنگ برودن گفته
 شود در بهقان در لغی بعضی عرب ریحان خوانند و گفته شود در تیاج ریح است
 و گفته شد ریاس بارسی رواج خوانند و قوه وی مانند حمای ریح و عوره بود
 و بهتر وی بارسی بود شاها در راسترا اید از نازک طبع آن سرد و خشک
 در دوم ۹ ارة میاشاند و مستی باز دارد و حار را نافع بود و طاعون و و بار اسود
 بود و چون عصاره وی در چشم کشند و شنای سمن اند و وی اسهال صراوی و حصه
 و جدی را نافع بود و بواسیر را سودمند بود و غیاث ساکن گرداند و قوا چاش
 بدید و معده و حرکم را دارد و وی با آرد حور حمره و نمک طلا کردن سودمند
 و صاحب منهاج گوید مصر بود به سینه و قوچ و مصلح وی اترج می بود و

صاحب منهاج گوید مجفف اعصاب بود و مقطع باه و مصلح وی شراب بود
 یا اینسون بود و بدل وی حمای ریح است یا عوره ریه بارسی شش گویند
 صاحب منهاج گوید گرم و تر بود و پهل انصام و طبع سرد و عداوی و ایدل
 بود و میل بلغم داشته باشد و مصر بود با صیاب که و تراط گوید مجموع ششها
 و تر بود و در و کس گوید خشک بود و دشوار مصم و اصلاح وی حسان کند که بر سر
 و کرا و یا بچساند و بعد از آن بران کند و بهر ششها شستن بر و گویند
 کوهی بود و شش بر حون بران کنند بی ملک و رطوبی که از وی روان بود و بکند و
 ثمالیل خشک که بر اعصار بسته باشد طلا کنند و بدان امان کند البته را بیل کرد
 و حون همان رطوبه بر قوبا خشک مالند نرم گرداند و شش مصر بود و بعد از آلات
 بول و مصلح آن حب الاس و سکر و دره الغلب شش رو باه حون با سر که
 بخورند و رو و صین النفس نافع بود ریه اخن نیز و شش حون شتر حون بود
 و خاکسیر آن سحی که حادث سود در مای سبب موزه نافع بود و اگر ناسوخته همان
 گرم بران هند نافع بود و شش کس همین غل کند و منع تورم آن بر کند
 خاکسیر شش حون چون بر ۹ ب ترافشانند سودمند بود ریه حمار الحون
 شش ۹ کور چون خشک کند و بکوند و میاشامند نافع بود و صلی النفس و فغان
 ریه البحر قلوبن مایوس آن حیر است که در ساحل دریا میاشاند و بکند
 حون تر بود و حون سخی کشند و بر سر ششها کشند نافع بود و سفاق که در
 و بای باشد چه سر بران صمد کنند نایه نافع بود در حکان و در حکان الماکل و صیران
 هم گویند سارسی ما سمنم خوانند و اسر را نافع بود و در شش یاد کرده شود
 ریحان لیان حمار و سلمان گویند و جسم نرم بر گویند و نبات وی در کوهستان
 فارس و آهنها بود مانند سبت تر و ورق وی مانند ورق حلی بود و

که ویرا تم الرطوبه خوانند و زینب خوانند و سبب عجم خوانند و بهترین آن ۹ است
 بود بر کل شیرین گوشت و کی کرم و تر بود در اول دانه وی سرد و خشک بود
 در اول جالسوس کرم و سرد بود در اول خشک بود در دوم و بادانه خوردن در
 رانفع بود و معده و حکم و دست دارند و گوشت وی کرده و مثانه رانفع بود و یاری
 دهنده بود در ادویه و ادویه مهمل چون ده درم از وی صاف کنند و چون کی دانه بود
 شکم براندان نوع که لایق بود و فایده ای از وی کمتر بود و معده را قوه دهد
 طبیعت سرد و محرق دم بود و مصلح وی جبار شیر بود و گوشت شیر کج تورک و احقان
 گوشت حده دم مثانه و اول اصح است و گوشت میوه بود بکرده و مصلح وی و
 بود و موزید نرافیه کرد اند و هیچ صفت و اذیه نرساند الا محو و فراموشی را و
 وی سکون بود یا از فوکه ترس جری بر سر آن خورد و دستور بد و کوش
 گوشت وی چون خورد موافق قصه شش بود و نافع بود و همه سرفه و اگر گوشت وی
 با فلفل خلط کند یا با آرد جاورس و پیس بر آن کنند و غسل و بخورند بلغم اردمان
 پروک کند و چون سانسند با آرد با قلا و کتون و صمغ کند و روم که عارض شود
 در ایشان نغایه سود دهد و چون خلط کنند کج کرده و با شراب صمغ کند و سرجه
 پیدا شود در پوست مثل جدی و ریشها و شند و عفو است که در مفاصل بود و
 سرطانات خون صمغ کند با جوش شیرین و سرخ نافع بود و چون ناحی که جنبه خست
 رود قطع کند و موزید از یاده ارا که در بد و جلای موزید که از جلای ای خشک بود
 و اطلاق آن کمتر از اطلاق آن بود و از آنکه موافق تر از ای خشک بود و معده
 و بد آن گشایش است زینب و کجیل موزید است و گفته شود و صاحب حاکم گوید
 حب الراسی است و اسهول است و حب الراسی گفته شد و صفت موزید
 گفته شود و شیرازی میگوید که خوانند و بد البحر بسیار سی کف دریا خوانند و آن

بج نوع است یک نوع شکل سفید فربه بود و سبب دوی وی مانند بوی مانی بود و
 در ساچله یا سینار یا مانند نوع دوم شکل باخته جسم بود اما سفید و بسیار خوب
 بود و بوی وی مانند بوی طحلی بود و سیوم شکل کرم بود و بر امیلون
 خوانند و شیرازی کرم ایوب خوانند و نوع چهارم بصوف کس مانند
 باشد بسیار کجیف و موف کومدان اسفنج است و گفته شد و نوع پنجم
 شکل مانند فطر بود و رابع بوی بود و باطن وی حسن بود مانند قشور و طاهر
 المین بهترین آن وردی بود که بر ردی یا بلج و طبیعت کرم و خشک بود در سوم
 و گوشت تر بود و دانه الشعیر رانفع بود چون بسوزانند و با شراب سرخ رنگ
 که قوام آن ریمق بود در دانه الشعیر کندن نافع بود و موی رویا و خنار
 و بوب و قوبا و هق و هر علتی که در جلد پیدا شود همه آن نافع بود و چون با موم
 و روغن کل استعمال کنند بر راحی کرد اند و کلف سیاه و انژی وی که در
 بدن و همه اعضا پیدا شود زایل کرد اند و نوع سیم که گفته شد و موم السوال سنگ
 کرده و رمل که در مثانه بود و در دانه و استسقا و در سبب رانفع بود و
 بر اند و باقی انواع آن مسعته و دیگر که گفته شد در ایشان باشد و جلاء دندان
 و موی بردا الشعیر و مانند و چون با یک با شراب طلا کنند و انواع رید البحر
 موی سترند و برویات و یک نوع است که سید بود و طبیعت وی کرم و تر بود و
 خشک بود در دوم و جلای چشم بد و بادویه که مناسبت بود بیدکی که در چشم
 بود زایل کرد اند البته و قطع آن بکند و مقدار سعل از رید البحر از دانه کی نادر
 دانه بود و مضر بود بر مصلح آن کثیر بود و گوشت میوه بود بر و جواس
 و مصلح وی روغن کد بود و بدل وی نوردن وی حجر القیشور بود و اگر خوا
 که ویرا بسوزانند در یکی کلی باخته هندی و موی بر هندی و سگاف آن بکرده در

اتون مسان تشا مندر پس چون بخت شود سرون او رند و در اندازد و در وقت حاجت استعمال کنند و اگر خواسته که غسل آن کنند مانند اقلیم مغسول کنند زید الحمره سوسا ادا را فنون و آرنفی و ادرافس سر کوبند و بسرنانی عافور او ان کرد و کردی حمی شود و در در مانده بخ بود و در میان بی و کیا با بند و لون وی مانند حجر اسوس و بشکل رید البحر سست و بسیار سوراخ بود و طبع وی گرم بود در چهارم و شاید که تنها استعمال کنند ملک ادویه خلط کنند که کسر حدت وی کنند قوه وی و اگر حجاج باشد از حمره سرون شاید که بها استعمال کنند لکن از حمره اندرون احترا واجب اند سخته قوه که در ویست و دستور بدو سکن بد حمره حبش شده و کف و قوبا و بنر و مانند آن رعایت سود دهد و بی احمد دوانی حاد بود و غسل مراح بیکه خاص شود در اعصاب مراح سکن کند و قهقهه را سود دهد و طری که بیکه حمره را جلا دهد و درم بستان ساکن کند چون کوفه باب طلا کنند زید الحمره جهر التمر و کسکند زید بسیار سی مسکه گویند و بشیر ازی مشک بهترین آن باز بود که از شیرین کش و طبع وی گرم و تر است و در اول سکی باده بود منضج و محلل بود و اگر بیکه طلا کنند بدتر از فربه کند و غذای وی بد بد و اجازات اعصاب را سودمند بود و درم بن کوشش و اریتمین و درمین و اگر برانته کوکان بالند سودمند حمره زود رستن دندان و درم و درمها که در دهن بود نضج دهد و چون با غسل خلط کنند و بقی کنند سودمند بود و حمره خونی که از شش حاصل شود و ذات الجنب و درم شش را بای نافع بود و بدان حفره کردن و درمهای صلبه که در رجم و امعا و اقبین باشد سود دهد و در شش روده و اگر باده و بیه بود که نافع و احتیاطی بود که در اعصاب و حجب و نفع و نم مشابه باز دید آید سود دهد و ریشها پاک داند و گوشت آن رو یا و دفع زهر بکند و چون بر کزیدکی افغی مالند نافع بود و سرفه سرد و خشک را بای

سود دهد خاصه چون با سکر و مغز بادام بود و ذات الجنب شش را بای نافع بود و مع حون و ماده بکند چون با نروده درم اروی با غسل بخورند و بسیار خوردنی مهمل بود و معنی و مرجمی معده و مصلح وی حیر با قابص بود و گویند مصلح وی قندکی بود و نافع بود و در حمره خشوبه حلق و قوبا و سعه حمره خشوبه حون بدی بالند سود دهد و درم مشابه را مغز و یا با پیضم نیم رشت نافع بود و باج تار بود و بعضی ادویه بدل زیت بود و در بعضی بدل سیم و دخان وی یعنی دوده وی بکند از حمره مانده دوده روغن سر ریدان طریقه در ادویه خشم مستعمل کنند و بعضی در وی بود و قطع سیلان ماده خشم بکند و در شش آن با گرگ داند و رودی که صورت زباد نوعی از طبیعت و ان عقیقه که در میان بای حانوری که بیکه کره اما سر وی که بیکه و در انکار نه زیاد خوانند و طبع وی گرم بود در سیوم و معتدل بود در رطوبت و سوست و بوسدن آن و مالیدن آن صداع سرد و سقیمه و در کام را نافع بود و اگر نک قیراط درده درم شرای که مفرج بود بکند و پیا شامند خفقان را بکند و ضعف دل را و درین عمل نافع کال بود و اگر زید دسح از ایدیک درم از وی بایک درم زعفران در مرقی مرغ فربه کند و پیا شامند زاسدن روی اسان کرد و زید بارسی سر کین گویند و محتلف بود بسیار حلاط چون و اختلاف اشخاص یک نوع بهما خاصه انسان و مجموع زلهها مخلل و حن و محفوف بود و بهر مفصل گفته شود زید الاطفال ابح اول از طفلان سرون آید اند و خشک کنند و شخی کنند با میزدان ورق مایشا و میزدان نبات و در جسم کشند که در چشم بود را بکند داند در حذر زود بهترین زید طفلان آن بود که اگر طفلی که محفوظ بود از تحلیط و غسل سرشند و بدان حکم کنند خضای و در حر را نافع بود و یادر حلق دمنده من عمل کند و میخان کسی که تورم حلق ند کرده باشد

و نزدیک هر یک بود و اختلاج بنقص باشد از خنای تحت خون زبل که در شکم کرده
 بعسل معجون کنند و در حلق وی طلا کنند خواه کمال نافع بود و موجب و باید که عداوی کوچک
 در سه روز ترس با نان تنوری دهند که محکم خوش کرده باشند و سبزی که اندک مر آنجی
 داشته باشند بوی دهن سه روز پیاپی و عداوی معتدل و در چهارم زبل وی سست
 و خشک کنند و نگاه دارند تا بوقت حاجت و بهجین اگر غذای وی کوشش است
 در آج بخته باب بود سودمند بود و باید که غذای که بسیار رطوبه داشته باشد
 نگاه دارند و اگر نگاه ندارند در معالجه فلان مانند زبل کلاب بود و زبل اطع
 بز که ترس تر باقی کسی باشد که سگانی زهر دار بوی زده باشند و زبل انسان خوش
 کنند و با شراب و با عسل یا شامند نافع بود و همه تبهایی دایره و گردی جانوران
 وادویه کشنده تلف کنند و برقان نافع بود و قطع اسهال کنند و خون سخی کنند
 و موضع عقوبه باشند رایلی که داند زبل اللغلق سرکین لعلی چون شامند
 را نفع نافع بود و زبل اجرد سرکین بلخ و کف زایل کرد و اندک زبل که در وی
 سرکین عصابه کون را نیکو کرد و طلا کردن زبل خطاف سرکین برستول سید
 خشم را نیکو کرد و اندک زبل کلاب بهتر است آن بود که از سگی گیرد که اسخوان جوده
 باشد و آن با عسل نافع بود و همه ریهایی که سگ و خشک بدان کردن خنای را را
 کرد و همه دفع اسهال شامیدن با شیر نافع بود و خاصه خون دوسر طار بود
 و همه قوی بدان حقیقه کردن با آب گرم نافع بود و دستور بدوس کوبیدن
 سگ خون بکشد در تاستان بعد از عروب ستاره کل و خشک کنند و ساید
 با شراب شامند یا باب سگم به نزد و سرکین سگی که اسخوان جوده باشد
 ای سید و خشک کنند بنود از خشک کنند و نگاه دارند و خون بکشد
 که استخوان کنند و بر مصلی و خنای غایبه سخی کنند و با ادویه که نافع بود بدن

و سه روز را بگذرد بعد از آن بر دارند و دیگر باره تازه بنهند سودمند بود و چندان این
 عمل کنند که زایل گردد و اگر آب بنزد و کسی را که غیر البول بود در آن بسیند غایب
 نافع بود و وجه در شقیقه طلا کردن نافع بود و چون با سرکه برستند طلا کنند
 سودمند بود و اگر سحر با سحرهای ما باشد و سرکین گویند سرخ چون در دم
 با سه درم دار صبی ما باشد سنگ کرده بر دارند و چون بسوزند و در کتان با چون
 خاکستر شود و بازیت ما برند و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و گوشت کبیر
 کبوتری در حقنه قویج نافع بود و زبل الغیر چون زن به شرم باره بخورد بر کبر در هر
 آب تن نشود و اگر بخورد کند صاحب کهن را نافع بود و زبل الغیر سر کس
 همان عمل سر کس می کند و زبل الغیر سر کس می کند اگر دو کنند نافع بود و جگر در
 دندان و موافق کسی بود که فطر کشنده و او نه کشنده خورده باشد و اگر با سر
 پاشا منقوح را بکشاید و جگر است نوعی از زمره است و طبیعت آن
 است در دوم و خشک در اول و صفت آن در صفت دوم
 گفته شود در دلقق و بر سحر و است گفته شود زجول اکثر است و گفته شد
 زجج باری بکینه خوانند و طسوان کرست در اول و خشک در دوم موی
 پروانه چون بار و عن ربیع طلا کنند و در وی قبضی و لطف بود و سبیدی چشم
 زایل گرداند و روشناسی بنماید و چون بسوزاند در عمل قوی بود و با سحر
 بود سحر کرده سنگ کرده و مشابه بر دارند چون با شراب ما باشد و اگر سحر
 مستعمل کنند باید که غایب سحر کنند و استعمال کنند و صنعت سحر وی نیست
 که در کوره اشک آن بنهند و بدیند تا نزدیک آتش پس سحر و او را در
 قلی ایدارند و بعد از آن سحر کنند و بر روی صحنه از آهن کنند که سر آن کشوده بود
 و آتش هم در شیب آن کنند مقدار سه پاهت و دایم حرکت آن کنند

فوتج بود و صاحب تنویم گوید مصلح وی سنبیل الطیب و نبات بود و بدل آن را درای
 گوید در مد او کی کند کی جانوران و باد غای غلیظ یک وزن و نیم آن در و جهاز آنک
 وزن آن طر حشقوق بری و نیم وزن آن دانه اترج و گویند بدل آن سیطره و سمن
 است بدین درخت گویند درخت اترج است و موف گوید در حدیث که در و لایک درون
 بسیار باشد خاصه در ریش و ورق وی مانند ورق ریتون بود و کل وی مایه و ص
 آنته برین بود و در وقت اکور بسکند و ورق وی خون سبر بود و گویند و عصاره
 آن پاشا مندا مسخ عرق النساء و عسل البول و طمغ را نافع بود و خون بسته از شفا
 سرون آورد و کرد که جانوران را سودمند بود و وی مصر بود و غنایه و مصلح وی
 حب الاس و بلوط بود و بدل وی وزن آن قنطورون بار کت و بوزن آن یک چهار
 زرد و نور آن حب الاترج و گویند بدل آن نیم وزن آن ریحان است و در او نند و ج
 در او نند و در خوانند و موف و شامی و وی ماده بود ساری را و نند کرد خوانند
 و بهندی کچر گویند و زرباد نیز هم کچر خوانند و بهترین آن بود که بلون عریان
 بود و غنایه فربه باشد و طبیعت آن گرم است در آفودم تا اول سیوم و حسکت
 در دوم و گویند گرم است در دوم و حسکت است در سیوم و وی اقوی بود و الطیف از
 طویل نافع بود و جهره رو و صر و و سوا سمن فواق و سوسج چون دو درم از وی با
 و نافع بود و جهره کندی جانوران و ادویه کشنده و جدب سی و شوک و بهام کند چون
 صا دکنند و از اعصاب سرون آورد و بهق را سودمند و دندان را جلاد و دفع اخلاط
 بلغمی و مراری بکند و قوه سمع بد و ریشها بد با که اند و گوشت سرد و مایه و کل گوشت
 ناکند و درم سرون و درم و عسل و در دهل و چون ساشا مندا نافع بود و دما و عسل
 را از اخلاط بد ناکند و در دسر و شفته که از سردی بود سودمند و بر قافی صمغ او
 و بجمع چون با عسل ناسا مندا و در درو کین و عرق النساء و سوسج فایده و در دمای

نرس کس شده را نافع بود و صاحب تنویم گوید مصلح وی سرب و مصلح وی سیل بود
 و صاحب تنویم گوید بجفف اعصاب بود و مصلح وی روغن سمن و کد بود و مصلح
 سمن از وی کشتالای دو درم بود و بدل وی بوزن وی رینا دود و داکا است
 و نیم وزن آن قسط بود و اسحق بن عمار گوید بدل را و نند و جهره کندی جانوران
 بود و گویند بدل آن راس است و گویند بوزن آن را و نند و جهره کندی جانوران
 جینی را و نند و جهره کندی جانوران و اسطوخودا و اسطوخودا و اسطوخودا و اسطوخودا
 اندلس مسقاران سر گویند و سوما کی در خوانند و دوطولیطس گویند و وی سرون و جهره
 آن بود که هم رنگ را و نند و جهره کندی جانوران و سمن و سمن و سمن و سمن و سمن
 است سوم و حشک است در دوم گوشت سرد و یاند حبه صر و کرا از اشامیدن بعت
 سودمند و لون را صافی کرد اند و سینه را پاک کند و احتیاج را نافع بود و در شهای تر
 غفن شده با صلاح آورد و دندان را و بن آن ناک کرد اند از رطوبتی که در آن بود و
 اگر گرفته باشند بستر که و طلا کنند بر سبر رنایه سودمند و اگر با سکنجین ساشا مندا
 و صا دکنند کندی عثر و همه جانوران و ادویه قتاله را نافع بود و جهره کندی جانوران
 و مر پاشا مندا فصول است که در رحم بود ناک کرد اند و جهره کندی جانوران و سرون آورد
 خوا مرده و خواه زنده و اگر فرجه اروی سازند وزن کچر کرد و همین عمل کنند گرم
 دراز و حب التمر بکشد و اگر مار و غن بر بدن طلا کنند شمس کشد و حبه تها ف
 بود و معده را سودمند چون با اسر و عسل ساشا مندا و سمن و عسل را حموار کنند
 بصلاح آورد و اسحق گوید مصر بود بکسر و مصلح وی عسل بود و بدل آن سیطره است
 و گویند بوزن آن زرباد و نیم وزن آن فلفل بود و داکا است و گویند نیم وزن
 آن زرباد و رازی گوید که بدل آن در نفع و بای و کلل لک در سمن و سبر بود و جهره
 آن زرباد و نیم وزن آن انزروت و سکن و زرباد و سمن و سمن و سمن و سمن و سمن

الوان آن انواعست زرد و سبز و سبزه و تیره و درج و سفید بهترین آن
 زرد بود ارمی که صیغهها بر روی یکدیگر بود و بلون زرد بود مانند طلق زرد براق و
 بوی کبریت اروی آید و باری زردی بدخشی خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است
 در سیوم سوزنده بود و در وی قبض بود معنی و لذت بود که گوشت زیاده بخورد
 در ریهها و موی سترده باشد بر ۹ احتیاجمند بود و در ۹ ب و سبزه تر و اگر
 بازفت بر موصی که خون مرده بود بسبب صری طفا کند نافع بود و باز کینه کش
 بکشد و بار و عن کل جسم بود این اگر در موم زد و عن کشد خاصه در سج سبج نافع بود و
 جبهه ریش منی و در من واکله که در وی بود و جوی که گوید در سج سه و سبزه تر و
 و سبز و سفید نوع سفید کننده بود و در ۹ ب و سبزه تر و جوی که خون مرده بود سبب
 چون طفا کنند آنرا آن بر دوزخ سبز در فلتون نیکوتر بود و اسجی بن عمر آن
 زرد و جوی سخی کندی و معضاره سبز تر باشد و بر سبب نعل طفا کنند بعد از آنکه
 موی بر کینه باشند هرگز دیگر زرد و دستورید و س که بدین قوه در سج سبز
 قوه در سج زرد بود و چون با راجع پامرند اء الشعل را بکند و در سج بر اعضا طفا
 کنند کردن کله و در مصلح وی آن بود که بعد از وی سج و حسن طفا کنند و در سج
 کشنده بود و از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن شک که آن هم الفار است
 و اکسیر آنرا زردی سفید خوانند و مادی اکسیر که زردی مصلح خورده باشد بی آب
 گرم و روغن کندی بعد از آن آب گرم و جلاب و روغن کنجد و روغن بادام و طبع
 سج و مرقه های ۹ ب و مانتا آب گوشت از مرغ که روغن بادام و شیر ناره و قلاب
 دهند و داری که بیدیل زردی سبز هم وزن آن زردی زرد بود و صاحب تقویم
 گوید زردی معضله جلاب بود و مصلح وی کله زرد بود و مقدار ماخود اروی نیم گرم
 بود و شویه کردن زردی چنان بود که یکی نو که اری ستانند و بر سر آتش کنند

در سج

در سج در آن کنند و در ایم یک یک سید مندا آن زمان که لون او تغییر کند و بریان شود
 بعد از آن فو که نرند و سرگردانند و سخی کنند و بوقت حاجت استعمال کنند زردی
 رجل کجاست این اسم بدان سبب نهاده اند که مشابه آنست و هندی سج
 و به باری سر و تر کستای گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در آفر دوم نغاره مغز
 و متوی دل بود مانند زردی و بسبب عطر می که در وی است و لطیف و قوی و توبه
 زیاده تر دد و چون بار و عن کل باب و روغن سفید سوط کنند و در سج
 سردی بود سودده و از تری سر و در قوه مانند سیلیم و کبابه بود و معده سرد و حرکت
 دافع بود و او حاج اعصاب را سودده و مجموع عصبها بدن و محلول مادی بود که
 در مجموع بدن سدا شود و شکم نه بند و مصلح وی حلاب هم گرم بود و بدل می آید
 بود و گوشت سیلیم و کبابه و گوشت بدل آن میل است و گوشت نوه حور و است
 لطیف تر از وی است زردی و در ک آب حسی است و صفت آن در باب عی
 عظم کفنه شود زردی و اقله سار که است زبان سر مای کفنه شد و زردی رحل است
 و کفنه شد و در سج رساس است و کفنه شد و زردی سلتون کوندان سج است
 و کفنه شود زردی حوا نیش که و برانتر کا و ملنک خوانند و در حوا ص حیوانات صفت
 وی کفنه شد و کفنه شد و وی عظم بود و سودا اکبر زردی کل نبایست که در کوهستان خور
 جان می باشد و از اشرا ری اسفر کل گویند و جبهه رنگ در د صباغان استعمال کنند
 زخم آن جادی خوانند و جساد و در هقان و گرم و شعور الصفا لیه و خلوق سر کوه
 بهترین آن نازه بود که بایه سج رنگ بود و تر بوی و از ولایه فارس ابر کوه کوه
 خیر دوان نوع بهترین انواع زردی است بعد از آن ۹ اسانی که معروف بود و پیکند
 و بعد از آن رود اوری و زردی که موی که معروف بود و بصری اکثر آن فله بود و
 طبیعت زردی گرم است در دوم و خشک است در اول و فو که گوید گرم است سوم و خشک است

در اول در وی قیصر بود و محلی منصف بود و مصلح عنونه و بلغ بود و متولی اخفا
 بود و لون را نیکو کرد اند و خشم را جلاد و تارکی را ایل کرد اند و آب رفس وی باز
 دارد چون با شیر زمان در چشم کشند و چون با آدینه خلط کنند که مناسبت بود و بیاض
 همه در اند روی مایع بود و صمادات از وی چون مستعمل کنند در درج و منجر را نیکو
 و وی متولی دل و منبرج و منوم بود و باه را بر اکیر و بول بر اند و سده جلر بکشاید و چون
 باز رده هم مرغ زنی که دشوار از اید یا شامد مقدار در درج و ساعت بار بند و این
 مجرب است صاحب منهای که یکدیگر تمام بود و چون با شراب یا شامد بکشد
 زیاده کند و منبرج بخشد یا بجای که گاه باشد که رعایت فرج مدوایگی شود و وی ذایع
 معده بود و سبب عنونه که در وی است و متولی معده و جلر بود و متولی لایست
 بود و قوه پشت بدید و در درز کین و در کستن را نافع بود و متولی دماغ بود و منگاه
 کرده را با اگر کرد اند و سبب را بنایه سودد و چون بر نوب آب آن بر سر بر نوب
 را نافع بود که سبب آن بلع شود و در مهای گرم که در کین کوشش باشد و جمره چون
 طلا کنند نافع بود و اگر با آدینه خلط کنند نفع آن را دوی در جمع بدن بکند و در درج
 سردی بود و سبب نافع را نافع بود و اصل وی چون با شراب یا شامد بکشد بول بر اند و سبب
 از وی از نمدرم تا یکدرم بود و اسحاق کو مد ممر است به شش و مصلح وی اینسون بود
 و منصور کی کو مد مصلح و معنی بود و مصلح وی عصاره در رشک بود و صاحب منهای
 کو مد مصلح و اسحق بود و مصلح و منوم و چون سه شمال از وی آب یا شامد بکشد
 بود و منبرج و مسیح کو مد مصلح طعام بکند و در کی کوید اشتها طعام برود و معنی بود
 و در خواص آورده اند که در هر خانه که رعیتان بود سام ابرص در ایجا نوب و در کی کوید
 آن نوزن آن قسط و نوزن آن دانه اترج و داکنیم آن سبیل و شش که آن مشور
 بود و کوید بدل آن دو وزن آن نعل و خلط روغن آن بود و در جلی قنار بری

خوانند و ایچ کینر کوید و ارو ما و دولاث حیات هم خوانند و درخت و برانک خوانند
 و زمر و رشهراری کینر خوانند و جالسوس و زاملمون خوانند است و بهترین آن
 سرخ بود و آن ستمای بود و گفته شود بعد از این انواع در طبیعت آن سرد و سبب
 و قابص قایص تر از سخی معده را نیکو بود و شکم به بند و بول بر اند و مسکن صفا
 و خون بود و قی بارد و در قوه معده و جلر گرم بدید و صاحب شش که کوید عدای بدن
 بدید و متولی و سبب بود و قوه پشت بدید و دماغ الفیل را نافع بود و یکس مصلح
 بود و مرغی معده بود و مصلح وی کلشکر بود و صاحب منهای کوید در دوا و
 درم مستعمل بود و کوید که در سبب که مصلح بود و معده و کرده را بدید و قسط
 وی اینسون بود و اولی آن بود که غایه رسید و در زمر و رشهراری خوانند
 بشهراری کینر سرخ کوید و بهترین آن رسیده بود و طبیعت آن سرد و خشک بود
 کوید نوزنی موله بلغ بود و کرده را بدید و مصلح وی را ریا به بود و زمر آن یکدرم
 احد بد است و زکی را یکدرم کوید و شیراری زکی آن خوانند و آن از اکیس
 صنایع است سواد سوش آن و از ار روی صحنه کنند و کم کنند باب و منهند تا
 خشک شود تا آن زمان که همه رعیتان شود و انواع ساختن آن بسیار است این مکنوع
 که اسان تر بود گفته شد طبیعت آن قایص بود و سرد و خون کین شود گرم و خشک بود
 در دوم و چون زن کچو در کسر قطع خون رفس کند و چون زن یا شامد سبب
 بکند و چون با سکر که سامرند و جمره و غیره یا بداند نافع بود و حشونه اخفا و بوا سیر
 که رسته باشد و معتقد نافع بود و دس و دمان حکم دارد و بر ترس طلا کردن سودمند بود
 و موی ردا و النعل بر یاند ز غیر مر و سبب است و در کم گفته شود انواع مر و رفت
 رومی سه نوع است بری و جری و جلی بهترین آن راق صافی باک المرس بود و طبیعت آن
 گرم و خشک و عرق النساء را نافع بود و در سس و مصلح و منهای و بادای کسر را نافع بود

جمه داخس که راجی بر آید که
 بسراری جوی خوانند نام بود

و در راهها و رانها و رانها و رانها بود و صدام را طلاق کردن نافع بود خاصه چون ادمان کنند
بر آن و مقدار یکدم نداد و درم مستعمل بود و اسحقی گوید معمر است شش و مصلحت آن کثیر است
و بدل آن جاوید است و عکس بطم و کوند بدل آن قطن است و قطن است و قطن است
که خشکی شود بطم خود و آنرا بوسه ساس خوانند و مستر است و استوار است و از که ند و نیب
خوب است و از صنوبر تر است که بر می دهد و طم و آن کرم است و اول و کوند در دوم
و حکایت در دوم و جالسوس کویید کرم در سیوم و وی حکایت از در و طم بود
و قواما نافع بود و ریسهای فاسد از رطوبه پاک کرد و در شهاب و کوند و در شهاب و کوند
و منفح و محقق و ملین ۹ احاط بود و در موضع صرب طلاق کند سود و در موضع و در
صلب بود و در رطوبه رفت تر است و آن روان بود و درم همها و کوند و از فصل است
و در سوس و عمر آن از انواع صنوبر گیرند و رفت بر دیک بطم آن بود و در و عین و کوند
قنالاون خوانند و آن جنان که نند که رفت در کتن بر مالای و کوند و کوند و کوند
و بخار که بدان متعاضد شود و چون بسیار کرد و آن صوف را بنسازند در طم و در
انق میهند تا بکند و آنرا و عین رفت خوانند و چون با در و جورد و انق میهند تا بکند
موی بر میاند و اگر رخسار بر میهند نافع بود و منفح اخلاط غلیظ بود و بر صیاحن
و ملین و درمهای صلب بود و قو بار از ایل کند و چون با کوند بخورند سینه را پاک کردند
و اگر بر رخسار چهار مان و ۹ ب ایشان پند اند سود و ۹ و اگر خند و بر سر
که خواهند طلاق کند فریاد کند و بر سقای بای طلاق کند سود مند بود و منفح نشد دم کند
و سهیل و دو شرف کوند چون رفت تر حقه کند که کوند کی مار و عقب رانام
بود و چون میان سر بر اشک کسی که خلق و و برده باشد و بدان روغن با قطن آن
۹ ب کند خلق بیرون آید از خلق و صاحب مناج کوند چون بکند از روغن و کوند
تاده درم و با غسل شامه نزدیک زهر بود و بر کندی امع طلاق کردن سود و ۹

وتری و محامعت را قوه دهنده و محمل ریاح غلیظ بود که در معده و امعاء باشد و جگر و معده سرد را
 نیکو بود و جای نسک و ید فالح و لقوه و اعجاز را نافع بود و مجمع در دما که از سردی بود چون
 بعسل سرشند و با ادویه قویه بیاشامند و فوگس بود و عرق النساء و نم سحر فالح و حلا
 جود و سه دماغ و اخلاط بلغمی در نافع بود و دود و حاش که در کرمها بکشد و سحر امعاء را نافع
 بود و در سردی و شقیقه که از سردی بود چون بعسل سرشند و بلل و سحر کشتن و بار و سحر کشتن
 بماند نافع بود و چون دود درم از وی با قند بکرم بیاشامند سهل اخلاط را نافع بود
 و در چشم کشیدن و خوردن مار که چشم را بکشد و اند و خوردن وی حط سحر اید و طوطه
 از نواجی و حلقی بر داید و کزندی جانوران زهر دار را نافع بود و تری معده را شست
 و منی سحر اید و بلغم و مرمه سودا سرون او رد و مقدار دود درم مستعمل بود و اسحاق گوید
 مفر است حلق و مصلح وی عسل بود و بدل می خوردن وی در فلفل بود یا فلفل سید
 و کونید بدل می یک ورن و نم را سحر بود و کونید بدل آن عاق و قوا حلو در کحل الکلاب
 فلفل الما است ورق وی مانند ورق بید بود اما بغایه زرد بود و قضبان وی سیخ
 بود و بطعم زنجبیل بود و زنجبیل الکلاب از بهر آن کونید که سکر را میکشد و طبعش
 گرم و در سیم و خشک است در اول و چون تر شود کونید و باجم وی و بر کف روی و سحر
 کهن طلاء کشند را بکشد و اند و اگر ورمهای صلیک کشند که از اند و کحل الما از نواجی
 است و گفته شد زنجبیل می و زنجبیل بلدی را سحر است و گفته شد زنجبیل کلید سید
 که اندرون کل می دونه شاخک بر داید و قد آن شاخ که کل دار دیگر کشند و
 زیاده نیر باشد و کوتاه تر نیر باشد و وی عظیم خوش دارد و مرکب که برین شاخ
 ماسد مرکب مورد در در تر بود و مرکب صلی وی مانند مرکب کاسنی بود و ستر بر و صاحب طبع
 کونید و درم کحل الما با الیاسمین و سهواست و صاحب منها نر و دکت گفته است
 که الرنی هو السوسن الابیض و مولف را که محقق بود که گفته و اگر کونید که رسوبی

و در شاخ چهار و پنج و شش تا ده کل
 زیاده نیر باشد

در اولی

از سوسن سید است شاید و مولف که در رازی می است باقی همه اقوال خلافت
 و خطا و طبوع آن کرم است در اول و معتدل است در تری و خشکی زنجار پیاری زنجار
 کونید و یونانی قسطنطوس و معنی آن محو و دود آن دود و معتدل است معده و کلی و بهتر آن
 سحر بی بود که در معدن مس حاصل شود و از اسوایی یا سفا و لعس کونید و معوی
 دوده بود و طبوع آن کرم و خشک است با چهارم تر بود و حور زنده کوش صلب بود
 و برب و بر صبیق بوی را نافع بود و در مرمهها استعمال کنند از همه ریشهها بلی که در
 بدن بود و قوه زکار مانده من سوخته بود لیکن زکار از وی قوه تر بود و چون
 نعی کشند کندی را بکشد و اند و ریش آن بر وید و باید که درین براب کشند اگر در
 حلقی تر شد و اگر نازد و نه کنا نافع بود و در چشم سحر است و سبیل سید کیم
 و برب و سلاق را بکشد و اند و تیری چشم زیاده کشد و طوطه آن حشک کشد و اند و
 بواسر و فاضل بود که در مقدار دود چون بار از ناه و در دمن کل یا میرند سود دود و چون
 با عسل سرشند ماسر که سر نافع بود و در ریشهها و اعضاء خشک مایه مانند ریش من
 و استر خا و ریش منی و کوش و بزم و سود من و دجه غلط اجنان چون با
 عسل چشم کشند و عصار وی مفر بود حلق و عدا و ای وی شیر تازه و مسکه کشند
 وی از حمله سوم بود چون مانشا من از هر یک حن ککر رسد قصبه کشد و مفر
 معده از هر یک معده عصی است و عصی از خوردن وی معص بحت و لد و
 در حلق و معطیع در احشاء و ریش پیدا کند و می آورد و معالج وی آن بود که حلا
 و آب کرم و در دمن ادام و لعاباب و مرقها خوردند ز کفر ساری رخ فو
 و شش اری صم و آن مخلوق بود و مصنوع بود و سوبانی مینیون خوانند و آن حمر
 الرنی بود و ابی مصنوع بود و سوبانی قینا مارکی کونید و آن قنار بود و از کور
 و زنی سارزند و ای مخلوق بود اگر کور کرد حمری معدن رسوب و سحر بود

وزن خود بگیرد حیض را ندو بجه آسان سرون آورد و چون با سه مرغای ساینه
 کوش و ریش مصیبت و معده و رحم و سرامون آن سودمند بود و شمع را نافع بود و
 صاحب سوکم گوید مولد صداع بود و مصلح آن روغن کل سرکه بود و موکوک باده
 مصوغ بود صنعت آن بگیرد پشه ها که در میان دهن کوفته بود و آن در دهن می کند و
 بچشاند ما قدری آب پیما که بر سر آب اندازد تا سرد شود از آن بر دارد و آفتال
 کند و گویند بدل آن مغسای کاو و زهر الحمر ۹۰ ادر الحمر است و گفته اند زهریم رساد
 است و گفته اند زهر الحمر شامه که در نسل مهر بر روی آب بود و در آنها اسناد و لای
 نر بود و در ریه های سوزن روید و بهتر آن زهر آن رنگ بود که عا به منتن باشد
 و در طعم وی شور و کریدگی بود و محلل ططف بود و مصلح ریشها بلید بود و ریشها
 خورنده و رطوبتی که از کوشش اند و چون با آب و سراب شامه سکم را بکشد
 معده را بدو و چون با سکیم شامه ص ۷۰ راناف بود و فی الحمله در حده و تلخ
 مانند مکک و زهر الحمر آن جبر سک که خون سبک دارند و در لوی از زمین برسد و آب
 ران را بر نماند و با ۹۰ مس جمع شود آن آب خون کرم گردد که می شود مانند
 مکک و از زهر الحمر آن خالص خوانند بهترین آن سبید بود و وی کال لناع و قابض بود
 و گوشت زیاده بخورد و کرکی کهن شده را بل کرد اند چون سخی کنند و در کوشش دهند
 و مهمل آب بر دود و بواسیر را حشک گرداند و در مہار را تحلیل دهد و ریشها بلید
 عسل با صلاح آورد و چون با شراب ساینه بخورد رایل گرداند و چون عسل
 پامر بدندان حک کند و درم ملازه بکند از زیتون آنکه سبیده بود در ارت
 معتدل بود و گوشت کرم بود و باجی نارسیده بود نفع سرد و قابض بود و در سون
 سبز بهترین آن بود که تر بود و طبع آن سرد و خشک بود و ز سون سیاه غذا
 زیاده از انواع زیتون ده و طبیعت آن کرم و خشک بود و در و دراز سبز

الحمل

معمم شود و چون با استخوان کور کنند جبهه را و در صهای شش نافع بود یکس خوردن وی
 سحالی آورد و صداع و خلطی سوداوی ادری متولد شود و اوای آن بود که در میانه غلظت
 در سر که بعضی شری بکشد و متوی معده بود و اشتها طعام ساورد و میامور باده
 و قوه گردید و در تون کوی کرم و خشک بود و از اعظم خوانند و رتون الما باجی نارسیده
 بود سرد بود و قابض و اگر سبیده بود معتدل بود در قوه اشتها مدیه و معده حاش
 خون بسکه بود و چون سخی کنند و صفا کنند ریشهای کک را که گرداند و سوجکی در سون
 سبز طبع سرد و معده را در باجی ده و قوه شهوه غذا مدیه خاصه مکک بود اما در معصم
 شود و عدا بدید و چون در سر که سبید بود و سبک شتر سبید و در معصم سبک بود
 کرم خون چ درم از اب وی شامه نافع بود و در حده و صفا که در سر بود و در سر کوی
 اصلاح وی بصل بود و عصاره رتون خون رن کور کرد سیلان رحم و خون آن
 بار دارد و مع استخوان وی خون با سه و آرد ساسرند و بر سر صحن دهند رایل کند
 مکک آنکه که زیتون در وی نهاده باشند خون مدانی مضغه کنند ز دندان و دندان که
 شکر بود حکم گرداند و آنچه تازه بود و بلون ماقوت بود معده را نیکو بود و آنچه سیاه
 بود و سبیده معده را بدو و زود تباہ شود و آنچه در مکک آب دهند لطیف تر از آن بود
 که در آب سبید زیت سارسی روغن رتون خوانند آنکه شترین بود از رسو سبید
 کرم بد طبع وی کرم و تر بود و کرمی معتدل و آنکه از رتون سبک کبرند متوسط بود میان
 سبیده و نارسیده و آنچه از سون سبز کبرند از ریت اعناق گویند و طبع آن
 سرد و خشک بود در اول کونند در وی رطوبتی بود معده را نیکو بود و باجی از رتون برکی
 مانند روغن کل بود در اکثر حالها و سودمند بود جبهه حمره و شری و در ب و قوا و صداع
 و دندان می که را حکم گرداند و سبوسه سز را بل کند و اگر هر روز در موی مالند را کند
 که زود سفید شود و باجی زیت کهن بود قوه روغن ۹۰ بود و باجی تازه بود

کرم بود با قندالی و میل بر طوطی داشته باشد بر اگر نشوید معادل بود میان تری و شکی
و شش و وی جان بود که در آب شیرین کنند و بدست نزنند چند نوبت و صابون کنند
بعد از آن استعمال کنند و جالبوس کوبید زیت کرم است در دوم و کنس و کون جسم
کشند تا یکی چشم زایل کند و بر نم سطل کردن نافع بود و آنچه شسته بود موافق در اعضا
و عرق النسا بود و با جوب آب خوردن ده درم مهمل بود و آب کرم اشامیدن و قی کردن
کسر ریه پاک کند و زیت انفاق زیت الاصح کوبید و بهترین آن شیرین تازه بود و معده
را نیکو بود و سن دمان محکم دارد خون در دمان را می نگاه دارند و منع عرق بکنند و چون
در یکی سن کنند و بچشانند تا تمام عمل بد منفعت وی مانند حصص بود و مجموع آنها
منع سر پاک کند از هر آنکه در بدن نمود کند و تلمین طبیعی کند و حتمه توج که سن آن او دم
امعا بود یا رسیده که عارض شود از رجم باس بدان حفته کردن سودمند و زیت
کسی که در چشم وی باد پس بول بود یا در اجان وی رطوبتی غلیظ باس دارد باشد چون
زایل کند و قوه باصره بدو و روشناسی نماید و زیت سیساکلین شود و هر چند در
فاصله بود اگر سرگزندی عرق کرم کرده بمالند در حال در ساکن کند و بدل زیت کین
کوبید و روغن روغن است کوبید و روغن محل در ادویه قنار زید الحار زیت ارسل زیت
و سوما یا مورج خوانند و بعضی عکرات زیت و سارسی در وی زیت و خون نهند طبیعت
آن کرم و حشک بود در دوم و منفعت وی در باب عین در عکرات زیت گفته شود زیت کرم
زیت انفاق است و الم عرق زیت الکافی خوانند بدان سبب که شتر می آورند از شام
و الم مهر زیت فلسطینی خوانند و گفته شود منفعت آن در زیت رسون کج و رسون
اکله رسون بری است و گفته شد در زیت انواع ریون تنول الارض مارون
است و گفته شود در برفون نوعی از درخت غیر است در مسق که بر نمی دهد و کوبید
غیر است و صفت غیر از غیرین گفته شود در زیت سودان کوبید زیت الرحان

۱۲ ۱۲۱
و الم مغرب الاقصری ار جان و ارقان خوانند و درخت آن دو نوع یک نوع بزرگ
بود خار ناک و عمر آن مانند مادامی کوبید و در روغن از آن میگرد و شیرازی درخت
ویرا ارجن خوانند و یک نوع دیگر مادام کوبید که شیرازی کج خوانند و بعضی
لورالبره کوبند زیت سودان عر ریت هر جان است و آن زیت که از ملا سوان
آورند و بغایت کرم بود و نافع بود در همه در دما و غلتهای سرد اما منفعت لورالبره در
صورت کوفته شد و بر کسانست و گفته شود زیت صرصر است و آن حیوانست و کج
مانند می شیرازی ویرا و اسکو خوانند و در شربت او را کنند و در صابون گفته شود در الرحان
در ریت سودان گفته شد صفت آن زیت سیساکلین کوبند و ویرا نام
بسیار است بلغت کسیران العیان البغیظ الزمزم ایچی الماء السحاب
النور الروافوق الروجانی عین الجوان اللین الحل الدمن الآبى الم
الروح البافد الطار اس اسمها زمان کسیران است شیرازی حشو کوبید
آن بود که زنده بود و مستعمل نگرفته باشند و بغایت چنده بود و اگر در کرباس باری کنند
و بفشارند تا پیرون آید کرباس اندک سیاه شده باشد و طبیعت وی کرم و حرق
بود کوبند سرد و راست در دوم و وی مصدع و قابض بود و مقتول می جبهه قتلش
خصوصیتی دارد و قودان حیوانات همچنان بکشد و بار و عن کل حبه و حله مانده
و خاک وی چون اطعام میسر شد موش را بکشد و چون بر موش حله طلاء کنند نام
دخان وی را بجهای بدید آید مانند فاج و درخت کرمی و قتل با یک کند و لون زرد کند
و جستن اندامها پیدا کند و موی بدن حشک مانع و در موضع که دودی وی سرود مار و
عقرب و کزندگان بگریزند و اگر بگریزند البته بگریزند و رقیق مصدع شده بود و اگر
در گوش کسی درند احتلاط عقل پیدا کند و باشد که بعضی و سکه کشند و مد او وی
آن بود که میلی از رصاص در گوش می کنند تا رقیق موی حشک و پیرون آورد و ای مصدع

علاج

بود و نه منتول چون پاشانند در حال از نشیمن آید و مفرقی زیاده ترساند خون ریزه
 بود و علاج کسی که زرس خورده باشد مانند کسی بود که مرده از سنگ خورده باشد و مفرقی
 صحت بصیرت وی بسیار است این مکنوع گفته شود نشانده رستی و پیا میرد بانی و زان
 اسریت فلعی و بسایده بجهان راج سوخته و با بجهان خشت کخته و ورن محض ملک
 بریان کرده و همه را بر صلابه بساید و آب حاصل از ترج بران می ریزد و استه است
 می ساید تا غایب سوده گردد پس از آنرا بران کند و در پیشته کل اندوده یا دلی بوی کل
 و سرشته آتش نرم بریان کند و دیگر بار بساید یک روز هم محاصل ترج و دیگر بریان
 کند با ش نرم هفت بوبت چمن کند بعد از آن بساید و در سیسه بگل حکمت اندوده
 کند و تصعد کند سه بوبت ناسفید شود مانند دانه مر و اریده و آن سم قاتل بود و نود

البین پیاف

صاحب منهای کوی دندی بود و روی بود و دندی را با قهستان خوانند و مالان
 و مالان و نون پیر کونید و آن ورقه مانند ورق گردگان و بر روی آب پیدا میشود و از
 پیچ نبود مانند عدس لک و بهتر است آن بود که نازه بود و یک روی وی زردی مایل
 دیگر روی به سبزی خوش می بود و آنچه لون وی سیاه بود و یک طرفه بود و طبیعت
 سادج گرم است در دوم و کونید تراست و راری کوید گرم است در سیوم و خشک در دوم
 و از خواص وی آنست که خون بر جامه بر آکند از شوشن امن باشد و اگر در دست دمان کند
 بوی دمان خوش کرد اند و معده و حکم سرد را سود دهد و در دگر نرمی و در دسهر
 را نافع بود و متوی بدن بود و سمن در د معده و بادکی که در روده متولد شود و در سوزی
 زادن را نافع بود و سمنه مجتس سرون آورد و چون زن بخورد کند و با سر که بر سکن طلا
 کند حصص بر آید و شیر زاده کرد اند و مره سودا را نافع بود و در دل و حقان را سود
 ده و بول بر آند و بوی غلیظ ایل کرد اند و در قوه نزدیک سنبیل الطیب بود الا از وی

نرم تر بود و مقدار یکمقال استعمال بود و اسحاق کوید مفر است شش و مصلح آن مصکا
 بود شراب به بود و بدل وی بون وی سنبیل الطیب بود و کونید سیله با لک
 پاد اولان قطار خوانند و معی ساد و اوران ماری سواد القضا بود بشیر از کی
 داوران کونید و صاحب منهای کوید صحت و این سهواست و صاحب جامع کوید
 چهره است مانند صم که اندرون هیچ درخت گردگان که محوف شده باشد یا بند و مولا
 کوید چهره است در میان درخت بکم امن می باشد و از آب من خواص و صاحب جامع
 از درخت جو را بطم سهو کرده است و بهتر است آن بود که بهر چی مایل بود و طبیعت
 آن سرد است در دوم و خشک در سیوم و کونید گرم است منوع و کی است که خون را
 به بند خوردن و از رن حمام کردن یا کج در کز قش و خون می کشند و ندرم اروی
 ماب لسان اکل مانند هم چون به بد و هم قطع اسهال کند و اگر زن بهر که شد
 و کج در کز قطع خون رفیع کند و قوه عروق رحم و آورده آن بد و اگر بهی
 لسان اکل پاشانند و بدان حقه کند همین عمل کند و اگر حل کند در آب و رقیق مورد بهر
 مقدار دو معال و سه درم یا سحر درم روغن مورد اصافه کنند و رن موی خود را بدان
 خلاف سازد و رن موی باب موی بد که از راری حل کرده باشد تر کند خندان
 قوه موی بد و از تناسل منع کند خا صیتی که در ویست و اگر نرم مشال پاشانند
 و امعار ایاکل کرد اند و اگر بر درم حصیه و در کز بهر که حری طلا کند نافع بود و در دسهر
 کوید خا صیت موی را قوه دهد و خوردن وی کونید مصر بود و مصلح وی در غم
 و بدل آن بون آن فیلر سرج و دودا که آن پیاف شرف کوید در خشت
 در مند و ستان و بهج درخت از وی نر کتر نبود و خوب وی صلب بود و سیاه
 آن سرد و خشک بود چون سوراخند و در آب پاشانند از اند و بعد از آن می کشند و
 بیرند و در حشم کشند قوه حدقه بد و ورم اجیان را نافع بود و خون خوب وی

س

حاد در دودن گفته شد ساقی التوجون بسوزانند و بگویند و ما شامند تا فغ بود چون
 رفتن شکم بستان بخاطره و مخیطا گویند و معنی بستان اطباء الکیله بود و بمعنی
 دین خوانند و بنبر گویند بلفظی دیگر و بهترین آن بحرینی بود که تازه و فربه و صغیر بود
 طبیعت آن معتدل بود گویند سرد بود و گویند گرم و تر بود یا فغ بود از همه سرد که اگر
 و خشکی بود و سینه و حلق را نرم گرداند و شکم را اند و شکمی بسازد و مهمل سودا بود و
 منعی بدن و متوکی آن بود و امعار را از اخلاط بد پاک گرداند و در ادویه سهله نیکو بود و فعل
 دی و تنها گرم که بستان خون بود یا صغیر او ایجه از لغم شود و سودا مند بود و گویند
 مصر بود بجز و مصلح و فی غناب بود بستان صاحب کما مع گویند سبک سیاه براق
 که از هندوستان آنند و صاحب منهای گوید آن چر نیست بلکه نیکو باشد که مادر چ لیکن
 سیاه براق بود و موافق بود و نوعیست یک نوع از درند فحاح او رند و آن است
 که بر و ایام نمید میکرد و هیچ میشود تاثیر شده هوا و یک نوع از حلمان ارید و آن گانی
 بود بهرین آن درندی بود و بسیار می شبیه گویند و شست یک گویند و شیرازی شوق
 گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود و تر نف در خواص او ده است که هر کس آن با خود دارد
 از چشم بد ایمن باشد و اگر از همه در سر او سر و زرد در د را یک کند و بجز در سر طالع
 گویند کسی که سن باشد و در جسم ایشان صغیر باشد مانند حیالی یا مانند کس با بچون
 از خیری بر او چشم نشان آید و چشم کند آینه از وی سازند و بر او بر خط خود دارند و
 خطور نظر خود گردانند آن رجعت را یک کند و از رو آب ایمن باشد و هر که مهر از وی
 با خود دارد از عله آتش ایمن و مسلک آن در چشم کشیدن رو سنای منواید و قوه بافر
 بد و سبب الارض سبب ایست و کره العنبر گویند و آن بر سیاه و نشان است گفته شد
 گویند انمون است گفته شد حلاط یا معنی است گفته شد محسوس خلال با مون خوانند و آن ادفاست
 گرم و خشک بود و متوکی معده تر بود و سده جگر بکشد بکشد که در وی هست و بهر هم

حاد کند باب سرد در سنگ و کالند بر صداع گرم را از ایل کند و همچنین برودهای منواید
 و دمی بایلدن بکارد خاصه چون با آبی که طبیعتی سرد بود و از غروی روئی سازند
 که معروف بود بدین السباح و غش با و مشک آن کنند و در این عوض کنند و پیدا باشد الا
 وزن آن زیاده کند و نشاره خوب و چون پاشانند گرم از سکم سرون او در تنو
 که در وی است ساقه بر سیاوشان است و گفته شد ساقه بر سیاوشان است و گفته شد
 سیاه ارض حوا را خوانند و صاحب طمع گویند و زغ است و سهو کرده است و بهر هم الکلی
 و سام ابرص بودی نیست و شیرازی ماثریک حوا شد و با صغیرهای مالوالی و طبع آن گرم و خشک
 بود و بهرین آن بود که در سنانها بود که رنگی غریب چون سکا فند و ران کنند در سنان
 گرداند و گویند چون حسی کنند و باز است سامر مد و طلا کنند موی بر سر کل بر و یاند
 بولوی و چون وی فحق گوید کان را عله سود مند بود چون بر نود و آن شیش و بچین
 بولوی و چون وی با قدری مشک در سوراخ قصبه گوید کان بکانه غایه من را سود مند
 بود و جگر وی خون بر سوراخ دندان نهند در ساکن گرداند و چون بگویند و بر موصوع
 نهند سرون او در سیاه لیس سالیوس است و بیسیالیوس نر گویند و گفته شود
 ساطل شاطل است و شاتل نر خوانند و گفته شود ساجر ساجر که گویند و آن نفع
 است و گفته شود ساطر لون مو فطیون است و گفته شود سالا مند از نوعی از فضایات
 است و چهار بای دارد و در کان نو شاد بود بسیار بود و دین و کی کوتاه بود و آن
 بر کتر و بهرین تراز سام ابرص بود و گردن وی باریکتر و لون وی ابلق بود و در سیاه
 و گویند که سنگ چون بروی رنند کارگر نشود و گویند چون در آتش اندازند سودا و اکثر
 سرد است سیاه بود و در حمله سموم قتاله است مانند در ارج و علامات کسی که آن
 خورده باشد در معده سخت بود و درم سکیم و کرار و اختلاس بول و درم بران
 در ایل شدن عقل لون اندام سیاه گردد مانند با بجان و مسفت و در باب

والتبانی سخت جدا شود و مداوی وی نمی کنند و ایچ در مداوی دفلی گفته شد سرق سح
نیز گویند و آن قطعه است و گفته شود سرق سح است و آن رخم سوخته است و گفته شد
صفت رخم حسن جیلدار و کیلدار و جمان و سحر و کیلکان گویند و سوماوی رطابین
گویند و مخط و یکم فلجون و آن زو ماده بود و قوه هر دو مانند مکر بود بهترین آن بود که
در رگ بود و چون سکنند اندرون آن مستی بود و طبع آن گرم و خشک بود در دوم گرم
که و دانه و کره های دیگر بکشد و سرون آورد و جالسوس گویند چهار مثقال اردوی با محسل
باشند حبس المرح را بکشد و بچمیده سرون آورد و زنده بکشد و چون بر او اجتهای تر کنند
خسک گردانند و در دستور بدو سوس یک چهارم از وی با شراب یا شامند حبس المرح را
پرون آورد و او ای آن بود که شش از آن سیر خشک بود و اگر سه درم با شراب یا شامند
گرم دراز سرون آورد و در نفس کوید ریش کرده و مثانه را نافع بود و در عرق النساء و سرس
و در معاصل را سودمند بود و چون با محسل یا شامند و صاحب مهج گویند شری اردوی
دو درم بود و این مقدار با دو بهای که قافلات دود بود خط کشند و علی کند و الا کند و گویند
مهر بود بکرده و مصلح وی شیخ ارغنی بود و گویند بدل وی تخم شبرم بود و گویند مصلح وی
شامند و طاعت و سکر بید و بدل آن شیخ ارغنی بود و سواد حلال است و گفته شد سراسر
بجنگست است و گفته شد سرطان کی بهترین فرج جنگ جوئی آن بود که بزرگ باشد و در آبهای
شرین بود طبع آن سرد و تر بود و مسلول را نافع بود خصوص شیر و چون معضم شود
غذا بسیار دهنده و کلف و لبق زایل گرداند و بگویند که دوانه با سکر استعمال کردن در
خانه کال نافع بود و اگر ماحطانا و کندر بود شاید کندر یک و دو حیطانا به و دو خاکسری
ده و دو اگر با محسل استعمال کنند همین عمل کند و بگویند که عرق و ریتلا خوردن و معاد
کردن سودمند و محلل و آرام جالسبه بود و چون روی دهند و خاکسری و شقایق متعدد
نافع بود و سرطانات چون خام بگویند و سخی کنند و با شیر یا شامند گویند که

خانوران و ریتلا و عرق را نافع بود و چون بگویند با مادر و ج و زو یک عرق بر نند عرق
البته عرق و شرف گویند اگر شامند شراب سید عرق البول را نافع بود و سنگ بر اند
نرون آورد و چون بزرگ بار از بانه و کرس و صافی کنند و آب آن شامند مقدار سی ام
بول و جیس را دوا اگر بجان خام سخی کنند و باب بشویند و غرغره کنند بدان مقدار سکر چه
خساق و وجع کوزین سودمند و ساکن گرداند و اگر چشم وی بیا و نند بر کسی که غیب
داشته باشد شفا یابد و بصری گویند که شمس سلطان نهی و مرق آن باه راز ماده گرد
و مسلول را نافع بود و گویند چون با حبشین جویند سودمند و دجه ابتداء مسلک اگر کسی
پسینه و شش بود و شیخ الریس گویند دشوار معضم شود و غذا بسیار دهنده و مصلح
وی آن بود که ماش بزرگ بختی نکند گویند مضر بود و نمکانه و مصلح وی طبع قهری
بود و بدل سرطانات خشک کردن آن صدف بود و این زهر گویند اگر سرنده سرطان
بشت و طبع سرق آن غرغره کند صحت یابد و اگر مای سرطان یا ورنه از درختی میوه
دار میوه آن معجم پیغمدی علی و اگر سوزانند و طلا کنند رسائی کسی که سرطان است
باشد شفا یابد و مولف گویند صفت عسل وی است که باهای وی بیدارند و سکر وی
و حکا که خوب رود و نمک بشویند و بعد از آن بیک سرنده با شش یا جو مسلول اسود
و صفت سوس وی حنا نسک که یک سوس بر سر آتش بزند و سرطان رنده را در آن
هند و اسب افروزد تا سوخته شود و مانند خاکسرو باید که در ناستان بود و با طبع
شوی حوی انقباض اسود و قمر حیدر شسته بود سرطان کی نوعی از حیدر
در مای حوی بود و مای اعصابی وی و مرق وی الطف محرقات بود و صفت سوس حوی
انست که در کوزه نو کنند و در کل حکم یک سرنده و یک شانه رور در تنور بزند و بردارند
و طبع آن سرد و خشک بود در سوم سوخته وی چون سخی کنند و بدان سنون کنند
دندان را جلاد دهنده و کلف و عرق را بیک گرداند و رشت های چشم و شش و طوبی و اربطی

وی بکند و تقویت طبقات و عسلات و اعصاب چشم کند و روشناسی نماید و در کچلها
مسحک کند جبهه چشم و ناخن آن و نوعی از سرطان مسک در رمای چمن که چون از کرم
می آورند و هواوی مرصه مسک در دماند سنگ طاق مندی سر و تر بود و کونید مسک
مسلول را نافع بود و باه را زاده گرداند و سرطان را بشمارای کلنجی خوانند و سوس
شیطی است و گفته شود سراج القطر بل سر کونید و صاحب منهاج گوید آن
فم است و آن بنایست بزرگ زوفا و مستعمل اروی کیم وی بود و بهتر آن کیم آن بود
و طبیعت آن کرم بود در اول خشکست در دوم قابض بود و قطع خون زفان بکند و در
روده را سودد و چون بدان حقه کنند و صاحب جامع گوید سراج القطر بروج الوفا
و شجره الصنم نیز کونید و هو کونید شجره سلیمان بن داود است علیهما السلام و کونید
دو التمر بن الملك الاسکندر است و اقوال دیگر بسیار آورده اند خود نیز گفته است که آن او
افسوس است که انرا حدیثی کونید و قول راری آورده است که آن بنایتست که سومان
لوسما خوس کونید و دیگر گفته است که انرا سومانای نجینس کونید و قول غافقی آورده است
که آن بنایتست که در میان کتان روید و قنای و می مانند کل سراج بود و اصل وی مانند
جوز بود و قول شریب آورده است که آن بنایتست که در شب مانند شعله اش و چون تر بود
و چون خشک شود فعل وی باطل گردد و قوی دیگر آورده است که سراج در خانه نهاده بود
و ان شخص از جواب پدار شد مانند وی بداد بود چون رجواست سراج سرور اید و تار بود
جان بود چون خشک شد فعلش باطل شد و فی الحقیقه اقوال مختلف بسیار آورده و محقق کرده
است که آن چیست و صاحب منهاج مطلقا گفته است که ان فم است و صفت سراج دریا
گفته شود سراج در طبیعت وی حدی و اقی و مرارتی و غوصتی و از تنی بود و طبیعت وی
معتدل بود در گرمی و خشک بود در دوم و کونید سرد است و ورق وی قابض و محلل
بود و چون را قطع کند و چون بکونید و با سر که سامیرند موی را سیاه گرداند و چون

کند تنها با سوسین جو ر حمره و نمک و درمها کرم که در چشم بود نافع بود و چون با بوم و
شیرین سامرند و بر مقلد هند قوی وی بود و طبع وی با سر که در دندان را میخیزد و
خاکستر وی خون بر سوختگی آتش افشانند و مجموع ریشها تر را سودمند بود و ورق وی
جو روی خون دود کند و به کمر درد و ورق آن بر منق صماد کردن سودد و به مسک
وی در جیم گفته شد و از ان عکس وی در عن گفته شود و مدال آن نیم وزن آن بود و سراج
و بورن آن انرودت ترخ است و سراج عجم است و در عن گفته شود سراج
سراج کونید و ان اسفند است و سراج بود و قوه وی زرد کمرش دانه بکند و تر بود
و طبع ان سرد و خشک بود و قابض و چون با پیه یا اب لسان احمق حقه کنند و جراحا
سودد و اگر ازیت بر نند تا خون مرهم سودد و کونید در راجها بر ویاند و اگر
از کونید و خون را بار دارد و در مرهم همه سوختگی آتش استعمال کردن نافع بود
سیالیوس سیالی کونید و سا سالوس سیالیوس هم خوانند و طریون سر کونید
و ان الحیدان روی است و کاشم روی نیز کونید و مانند انچان بود لیکن در از تراوی
بازند انکی دغایه سید بود اجمه روی بود و بهتر آن روی بود که ورق آن کونید
و سراج آن خوشبوی بود و صمغ آن طبع بود و کیم انرا کاشم خوانند و سیالیوس
هم کونید و طبع ان کرم و خشک بود در دوم محلل و مطبوع بود و در دمای اند روی را
گرداند و طبع بسته بکند از اند کونید چون چهار با مان باشد مانند تنای انسان زاده
شود و چون با شراب ساشا مندمع هر سر با بکند در سزما و در سراج سودد
و مصرع را غایه نیکو بود و مقدار استعمال کدرم بود و در و صیق النفس و سعال
را نافع بود و خاصه کیم وی و سراج و سراج با غسل سرشند و لعق کنند و وی معده را نیکو
بود و مغص رخی را نافع بود و سده بکشد و ورا آمدن اسان گرداند همه حوا
را و عسر النول احتیاق رحم و درد کرده و مثانه را نافع بود و سراج خاصه و جالین

پود و کوند بدل می دل سید بود و کوند انجمن طبعش آن و بسیار از وی تمیز
کردن مصعف حکم بود و مصلح آن عصاره زر سکه بود و سیطعون و فراغ کفشد
سعد بود و بلسان است و گفته شود و بیون کوند کند شست و موی آن
نوعی از کند شست و آنرا از بوی کوند و گفته شد در الف و اگر از آب جوی و قطره
می چکانند در دندان را سودمند بود و چون با جاب و شیر و خمر که ساشا مند سکه برانند
و با بول پروان آورد و درم سهر را بکند از اند و چون زن خود در کیمه بول را اند و بجه
بکشد محکم و چون با سویق و سر که صماد کند بر بوش شده نافع بود و وی محکم
بود و چون سخی کنند و با عسل یا میرند و معوط و فصول بلغمی از سر بکشد تا بدین
طبیعت و کرم و خشک و در یک درخت چهارم و بنایه معطین بود و در سید کردن
کنان و صوف بنایه نیکو بود و بسیار سی از کیم شوی و قصبه شوی خوانند و در صفت
عطینا سر گفته شود و شیراری از اجوبه کاشان کوند و دل آن در الف گفته شد
سطح طبعش نای آپس که و سراج نیست و بر وی آب پیدا بود و ورق وی مانند باد زبویه
بود که جگر تر و از نوعی برتر است طبع آن سرد تر بود و چون ساشا مند جوی که از
کرده آید به بند و چون با سر که صماد کند منع ورم از اجوبه بکند و حمره و درمها
بلغمی را نافع بود سطح آن سرد و کوند و آن زربنا است و گفته شد سطح آن
بنای که روی زمین گسترده بود از آن سطح کوند همچون ۹ شاو امثال آن سطح کا
اصطک است و سطح کوند و کوند سطح دیون و سطح دیون کوند ساری برابران
خوانند و آن کیمه و طبیعت آن گرم و تر بود و درم سهر را بکند از اند و چون بکند
و بران نهند و بر کردی عطر صماد کند مفید بود و سطحش بنایتی که در کوهها گشتا
بود و در منهایش روید و مانند فراسیون بود در از ترازی و ورق وی کجک
تراز ورق فراسیون بود و بسیار بود و قصبان وی سفید بود و اصل وی سیاه

سغین و صندل نر کونید و آن سکنج است و گفته شود ستر جله بسیار سی آبی کونید و به
خوانند و سوبای قود و نیامیلا خوانند و کسین وی بر درک سیده بود و طبعی سرد بود
در آفرین اول و کونید در دوم و کونید در سیوم و شیرین وی سرد و تر بود و کونید
بود در گرمی و سردی و در شش قاص بر بود که شیرین و شیرین بولی بر اند و ترش متوی قاص
بود و کل می چسب و ستر جله سیلان فصول حنا بکند و عصاره وی نافع بود و جبهه
سرس و بر بود و منع نفث دم بکند و قی و خمار را نافع بود و تشنگی باشد و متوی معده بود
و آب وی فاصله از جرم وی بود در متوی معده و بول بر اند و از جرم عمل بکند باشد در
در وی زیاده تر بود و دو سطر ارا را سود دهد و چون رغن باز دارد و نافع بود و جبهه
قود بول چون عصاره وی در سوراخ قصد بکند و اگر سر طعام خورد سگم بر اند و
عصر و اگر بسیار خورده باشد طعام بهضم نشده سر و لبه آورد و اگر پیش از طعام بود
نیکم بزند و بطبع وی حفته کردن شقاق متعده و جرم را سود دهند و دود و بوسدن وی
دل و دماغ بود و قطع غیا ن بکند و قی و خون و اگر بسیار خورند و دماغ و عصاره قوی و
مغص تولد کند و اگر نارسیده بود و شوار مضم بود و مصلح و کطب العسل بود و سید
فول سید است و گفته شد عصاره یکوس نوعی از پیاز و سی است و طبعی گرم و خشک
و مهمل بود و خام خورد و کجی خورد و کجی خورد و کجی خورد و کجی خورد و کجی خورد
ببار سی سلان کونید و آن عسل طوطی سردی و پس کونید و گفته شد سقو و قندریون
است و لون قدر لون خوانند و گفته شد رالف صفت آن اما متعده وی اینجی گفته شود و
سوبای سنین کونید و سفلیون خوانند و امانون نیر کونید و قطار مقام خوانند و
موت کونید و شیرازی یکی دارد و خوانند و نیای صخی بود و مشابه به کزیزه البس و طبعی گرم
است در اول و خشک است و در دوم و کونید معتدل است در گرمی و خشکی و وی لطیف
حلل بود و جبهه ستر عظیم نافع بود و چون بستر که پزند یا بسکین و جبهه رور پایی

و نشاسته و روغن بادام شیرین نمزج کنند و زن آن و چون پاشا مندا روی متداسبار
و آن یکدم بود اول اسکا کند بعد از آن کرب و عیشیان آورد و عرق سرد و اسهال فراط و
باشد که بکشد و اگر زن کبود بر کبر و بکشد و در دم از وی کشنده بود و شریک بود یک
چون از وی باد و فو ترید با شیر تازه پاشا مندا با شکر کم بزرگ و در پیرون آورد و
این جرب است و اصل نبات می چون با سر که بپزند و نیک بکنند و باارد و جوصا کنند عرق
النسار نافع بود و در طوبه پنج وی چون به شش پاره زن کبود بر کبر بکشد و چون باسل
و زیت بیا منبرد و بر و احاط مندا کند از اند و چون با سر که بپزند و نیک بکنند
بالند سود و در و چ وی بر رص طما کردن عظیم نافع بود و مداوی کسی که ستمو سیاس
خورد و باشد بد و ع و سوتق قحاح و رب سمر جل و رب سماق و رب ریاس کند
و صاحب منهای کویک بکنند بدل وی ع و ع بود و کویک نده و زن آن و موقوف کویک بد و ع
عمل می کند و بدل وی بود در مهمل صمغ اخذ اند که امحان کنند و قوه ستمو نیامی سال
باقی بود ساقا قلا اسقا قلا است گفته شد ستمو دیون ثوم بری بود و انرا ستمو دیون
و گفته شد و شتم دیون نیز خوانند و گفته شود طسعون کرم و خشک بود در چهارم مطلق
منفع بود و در احتیهای عظیم خست را با صلاح آورد و فیج عسله را بیکو بود و باجی منعت
آن در شش گفته اند ستمو دیون را می است و ستمو دیون کوند و کوند از نسل کساح
است و آن حاشی که ننگ لب رود نیل خام می نهد و بچه بر می آورد هر چه در آن افتد
ننگ بود و ای در یک می ماند ستمو دیون است و وی هم در آب و هم در خشک اند و زیت
دوی از رو ماه و متولد شود و صاحب طمع کویک کرفس وی شش در جله رستان بود
در شش سر ما از آب سرون آید و در پیا مان نهد و صیاد بد و رسد و صید کند و این
خاصه صاحب معده است و هم کویک بد از قوالی جمیع که ستمو دیون در رمل در کنایه نند شتر
در صید در رمل و در آب نیل می رود و بدان سبب رمل می خوانند و در ل از بهران

خوانند که مانند رمل است و می اندر آن کویک که در آب می رود و فرق میان ستمو دیون
است که ستمو دیون در نیل و در یک آن بود و در رمل در سمانها و سرون و در ستمو دیون
بزرگ و کشنده و رمل در رمل و در یک که برخی و تیرگی زید و سرون و در یک که
ابلق بود از رمل و سیاه و سیر و سید و سرون و در یک که در ستمو دیون و در ستمو دیون
نشد کویک که ستمو دیون و قصد است باشد و ماده آن در فوج و موقوف کویک بد و ع
ستمو دیون دیدم که قصد وی سرش و شاخ بود اما بن آن یک در و زان و حصیه
دارد مانند حصیه و در ستمو دیون بود و در موصی آن بود که اران و در ستمو دیون
وی مالای است بر صید در رمل در فوج و حرارت افتاب تمام شود و بچه سرون
آید و عداوی وی در آب می بود و در پیا مان عصا مات و غیر آن و صاحب طمع کویک
که از ابل صید سیدم و در بعضی کتب خواص یافتیم که چون ستمو دیون بصدا در سید و
عصا از آن صیاد کویک طلب کند که آب یافت در آب رفت و اگر نه نشاید
و در بول خود غلطید صیاد مرد در حال ستمو دیون سالم ماند و اگر صیاد شش روی
در آب رفت یا در بول خود غلطید ستمو دیون در قفا افتد و کیر در حال صیاد سالم ماند
و این از خواص عسل است و اختیار وی و اجود وی نر بود که در وقت صید کرم کرده
باشند در موسم میحان ایشان و هر سرن اعصابی وی ناف و کرم کرد و ناف و کرم کرد
دست به آن بود و کویک که بر شانه بود هم یک و یک وی ستمو دیون آن بود که از
سوازی ناف و کرم کرد که قوت ناف کرده و سه پاهای بود و یک وی ماید که سیاهی بود که
بهرخی مایل بود و در هم خنیده بود و ای سید و زان یک کرم بود و ستمو دیون
تاره بود کرم و تر بود در دوم چون نکسو کنند و خشک کرد و در است وی زیاده
در طوبه کرم و صاحب منهای کویک کرم بود در دوم و خشک بود در اول و موافق کسای
بود که مزاج ایشان سرد و تر بود و کسای که مزاج ایشان گرم و خشک بود موافق بود

بلکه مضر بود و اگر تنها استعمال کنند شری از گوشت و یکی کیمیا ناله شغال بودی مزاج
کسی که مستعمل کند سس می و شهر وی و وقت استعمال را که کدام فصل بود و او آن بود که
اگر تنها استعمال خواهد کرد می کند و در شراب کهن صافی یا بر ماء العسل حکم باقیع رب
شرین یا بر سر زرده تخم مرغ حوان نم برشت کند و پاشامد و همچنان بکشد و در اطعمه
بامی از یک گرم تا دو گرم بود بحسب مزاج کسی که استعمال میکند و اگر سر زرده تخم مرغ
کنده یا با تخم مرغ سوده بوزن آن اس تغل را غایه نمیدود و مستفوز را مع
جهه مرصهای عصبانی سرد و کسی را که محض صفت و بصیرتی بود و منی سزا بود و
شهوہ مدید خاصه نه کرده وی و گویند خون یک گرم با شراب سا شامند از حوالی
کرده وی شهوہ باه برانکیرد بچششی که ساکن شود مگر خون مرق علس با عسل یکم
کا هو باب سا شامند ساکن گردد و بدل وی جالسوس که بد حصی الشعلاست و مو
گویند در ادویه با بی حد آنک امتحان کرده شد هیچ ادویه حصیه الشعلاست و مو
با شراب سا شامند و گویند مستفوز در هندوستان می باشد و در بحر قلم نیری باشد
و در بلاد جبهه نری باشد اما این نوعها مشهورند و گویند بدل وی حصیه الشعلاست
و دل و مولف که مد او آن بود که بدل وی در معاجین و ترکیب کردن آن حصیه
فون و بورن آن قصبه کا و جوان سوده و نیم وزن آن تخم کر کنند سکر ببار
سکر خوانند و در منهاج مرادار سکر آبلوچ است و بهترین آن بود که سبند و
بود و از طرف هندوستان و چین آورند و از اقد خام خوانند و طبع وی گرم است
در اف اول با د اول دوم و ترارد در میان اول و چون کنس کرد میل بکشد از پاشید
و وی ملین بود و نافع معده بود کلاسی که در ویست در جلانزدیک عسل بود و سکر
تلنس در وی بیشتر بود و عسل قصبه تلنس در وی بیشتر بود که در فایند و عسل طرد
تلنس در وی بیشتر بود که در عسل محل تلنس و یکی کمتر از تلنس عسل قصبه و سکر

تجارت خوانند شیرازی میخاکویند و طبیعت آن معتدل بود میل حرارت داشت باشد
 و نزدیک به اج سکر بود و لطیفه از وی بود و در وی رطوبتی بود و طبع را نرم دارد
 و چون در چشم کشند سبیدی که در چشم بود را بیل کرد اند و روشنی برآید که در چشم
 کوید سی روز متواتر خون از وی پاشانند هر روز ده درم باب نیم گرم ربو و شوارکی
 نفس را باغ بود و معطش دمانند انواع سکر از هر کاند حل و تی وی اندک است و وی
 کرده و نشانه و معده و جگر را نیکو بود و یکسبب صنف بنایست که مشکلی مانند قاش بود
 و صاحب منهای کوید نیکو بر وی آن بود که پیرون وی سبیدی زنده اندرون وی
 برنجی و تیز نوی بود و در آب زود حل شود و اصفا نامی بهتر بود و صاحب عام کوید
 نیکو تر آن بود که صافی بود و پیرون وی سرخ بود و اندرون وی سبید و اگر چه
 وی متوسط بود میان رایحه حلیت و قه ۹ یقه بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در
 سیوم محلول و لطیف بود فایده را باغ بود و سهیل بود که در وی کین بود و قوی راغ
 بود و چون پاشانند یا در حقیقت کنند او جاع بوا سیر را سود ده و چون تنها پاشانند
 سنگ که ده بکد اراند و سردی که در معده بود و رحم و امعاء را باغ بود و حیض و بول را
 و یک بکشد و سهیل آب زرد بود و نشف تر می معده بکند و برگزندی عترب و طراکان
 سود ده و چون سحر کنند صبح را سود مند بود و آنچه اصفا نامی بود باه را زاده
 و جگر را نیکو بود و شیخ الرئیس کوید یکسبب محلول صداع بارد و ریجی بود و استقا
 و مغص را باغ بود و خوردن و طلاء کردن با سر که چون حل کنند برخاسته و صفا
 و سله نهند بکد از اند و صفا کردن جذب سلی و شوک کند و گرم کرد و اند و کرمهای
 دیگر بکشد چون پاشانند و کوید نرس که سبب آن از سردی بود سود ده و در معده
 را فایده مند بود و سینه را پاک کرد اند بقره و سهیل بلغ لرح و رطوبات غلیظ بود
 عرق النساء که سبب آن لمع بود و در بشت و بادامی غلیظ که در اندرون بود سود ده

و بار

و تارکی چشم و غلط اجفان را باغ بود و وی فاصله دار و می که حبه زوال آب است و کیند
 بود و چون در سر بکد از اند و بر شجره که بر مژه برآید مالند را بیل کند و شری اروی اگر یکدرم
 یا کمقال بود و نشاید که بغیر از سرد مزاج یا مرصهای سرد استعمال کنند و عظم سرد مزاج
 و عطشهای سرد را سود ده و مجوری مزاج را نغایه مصر بود و اگر با شراب پاشانند
 کزندی جانوران و زهرهای کشنده را باغ بود و کوید مصر بود و نشانه و مصلح وی اشتی
 بود و صاحب متوکم کوید معده و امعاء را بد بود و مصلح آن مصطکی و انیسون بود
 و بدل وی قه بود و کوید هم وزن آن جاوشیر و کوید بدل آن تعلق صبر و اشتی و جگر
 است از هر یک ربع وزن آن و صاحب منهای آورده است که نوعی از قه مسجل میشود
 یکسبب سبک اصل وی صلی بود و آن عصا ره آله بود و نوع دیگر مرکب بود از عصار
 و بلع مانند را که یکسبب و بهترین و آن بود که بوی وی نیکو و خوش بود طبیعت
 گرم و خشک بود در دوم قایص و و متوی احشامی می بکند که از رطوبات بود و کم
 به بند چون بر سبک صفا کند و قوه اعصابی اندرون بد مد و باه را زاده کند و سده
 بکشد و در در صفا صلی را نیکو بود و در در اعصاب و منخ نرف بکشد و در دل را سود ده
 و مقدار نیم درم مستعمل بود و بوسیدن وی سر گرم را صداع آورد و مصلح آن کافور
 یکسبب مرکب بود از بازو و فاغره و فلفله و سباسبه و صندل و قاصری و سبیل الطیب
 و عمل و در مرکبات گفته شود صفت آن کج حرجی انیدو است و فاعا طیس
 هم کوید و گفته شد سبکی رغلا و سستی را غلایر کوید و معنی آن برسانی کثر الارحل بود و
 آن بر رستخان خوانند و جب الفقد هم کوید و گفته شد مکر صفت آن سلقی دو
 نوع یک نوع باری هم سلقی خوانند و مشهور است و انرا اسود خوانند و یک نوع دیگر
 باری هم سلقی کوید و بهترین آن شمرین بود و طبیعت آن گرم و خشک در اول کوید
 مرکب القوی بود و کوید تراست در اول در وی قوه یورقه بود و لطیف و محلول بود

و سفاح او کیند کسب
 و سبب است
 سر کوید و ص

و در سیاه قصبی بود و در سینه جلا و تحلیل و کلفت و داء الثعلب و فراز و نایل را نافع بود
و بر تو با با عسل طلا کردن نافع بود و اگر سراب و بی بالند بشن کشند و اگر آب و
موم روغن کشند و در موم بپزند ساکن کند و در شش بی رایل گرداند و در داء الثعلب طلا کردن
نویز و یاند و قلع را سودد به بامی و توایل و رخش را سودد به و قطع موم کند و آب
وی اگر در سی قصبی و حکا کند و امان کشد اگر سبب آن ارجع شدن اخلاط لرج در دماغ بود
نجات نافع بود و زایل کند او رده اند که چون آب و رقی وی بر حر بر نهد بعد از دو شب
سنگ گردد و اگر بر سر که بر نهد بعد از چهار ساعت حجر گردد و اگر آب وی با او به سهیل
موم سرون او زد و اصبی ب نوس و مفاصل را سودد به و چون در ده درم آب و نیم
درم عار متون در وی حل کنند خلط های غلیظ لرج سرون او زد و وی محرق دم بود و مولد
نخ و کبوس می بد بود و مصلح وی هر که بود و قودل اصل وی معده را بد بود و مصلح
آن رب غده یا نثر است لرج بود بستی جلا سستی می است و از ایلجول خوانند
و آن خلطی است ساری ایاد و از خوانند و مملوت نیز گویند و طبع آن گرم و تر و در
نفس و مفاصل جدا کردن عظیم نافع بود و همه سرفه بلغمی نبات مستوف ساختن
چون و مصلح های که کوفت خود را بپزند جدا کردن با کلاب بعایت نمید بود و صوفی
در بار طار خاص می گفته اند سستی لرج جاد الهی است و گفته اند سستی لرج سستی
است و آن نوعی از خاص است و گفته اند در حاکم ساری جو بر سینه گویند و سوزنی طاس
و آن مانند کندی بود بی بوست و در صفت شمع که گفته اند سستی قضا خوانند و در صفتی
است که آن درخت را سلیو خوانند و سلیو سلیو ندان سلیو ندان انوار سلیو تر
وی است که سرخ رنگ بود و ستر بود و در طبع وی اندکی تلخی بود و غوصتی تمام و چون کشند
مانند ریوندمی بود و قصبه وی در از او دوسو دانه وی سنگ و مانند قزم پیچیده بود و آنچه
سیاه بود بد باشد و آنچه رقی بود کبیل بود که مصلح سلیو فرشته و صفت آن در

و در سیاه قصبی بود و در سینه جلا و تحلیل و کلفت و داء الثعلب و فراز و نایل را نافع بود

کاف گفته شود و گویند نوعی از سیله مست که ملخی بود و در صینی و آن نیکو بود و طبیعت لجه
گرم و خشک در درجه سیوم محلل راج غلیظ بود و متوی اعضا و حصص کشاید و بول
براند و اگر ادرامای چشم خلط کنند تری جسم را ده گرداند و در دینه و مملو که بول کند
از اخلاط لرج یا از راج علیط نافع بود و سهیل نفث دم بود و شراب وی حبه مغذ و جگر
سودد به و چون دو کنند عان رحم را باک گرداند از رطوبات فاسد عین و بوی آن سکو
گرداند و چون با عسل یا موم بر رطوبتها لسی که بر روی باشد طلا کنند رایل گرداند و اگر
انفی را نافع بود و چون ساشا مند و مجموع و درهای گرم که عارض شود در اندرون و در دانه
را نجات سودد به و سده کشاید و همه مرده و رنده بندار و ششم سرون او زد و مقدار
مستعمل اروی تا یکدرم بود و گویند مصلح است و مصلح آن کثیر بود و بخی ماسوه گویند
آن نم و رن آن دار صینی بود و سیله طریت است و گفته اند سلیو سلیو شلغم است و گفته
سلیو سلیو سلیو تر آن بوست مار ز بود که کون آن بسید بود و در پاسوس
گویند و خشک بود و بغایه محف بود و اگر در شراب بر نهد و در گوش بکشد در دگر گوش
عظم سودد به و خاصه چون خشک کنند و اگر بدان مصفصه کنند در دندان را نافع بود و چون
در ادرامای چشم کشند سودد به و خاصه چون خشک کنند و سخی کشند بعسل مالش است و در چشم
کشند تری چشم را ده گرداند و اگر در سر که بر نهد و بدان مصفصه کنند همان شکل کند و اگر سوزا
و در داء الثعلب لطح کشند موی رویا بد و اگر مقدار یکدرم از وی ماسه فر ما بر شند و بالند
و بخورند تا لیل را زایل گرداند و اگر مقدار یکدرم از وی باره باره کشند و باد و درم آرد جو
بر شند و در شیت اس کشند تا کخته گردد و بخورد صاحب سیرد مند حواء طاهری خواه
باطنی بعایت نافع بود و اگر در زنت برسد و اران موم روغن سارند نافع بود و چنان
و متعدد و چون در اشک بخور کنند مار که بر د از آن موضع و چون بر و رکن حاکم
اسان بر آید یا که در شکم وی مرده باشد هر کدام که باسد پندارد و مجربست و چون ریت

بجوشانند و در کوشش کاندور و کوشش از سر دی بود و پیش آن و باد که اروی روان بود
 سود و بد و اگر در زیت اندازند و خرد و در آفتاب گرم بپا و رند نافع بود و هر غلط احیان
 در کهای که در خون پیدا شود کحل کردن پس کوی سبکی است و گفته شود سلور و جوش
 و آن مایه است که در نیل مهر بود و در صبح یک انواع آن گفته شود و بپختن تارسی سنگ است
 کوند و شیرازی لاک است خوانند خون سنگ است در بای چون ساشا مندر و سر ماه
 و کوشش کون نافع بود و جبهه کردی جانوران و کسی که صند آجایی خورده باشد و سر
 که خورده باشد و زهره سنگ است چون در بیتی مهر و جگانه نافع بود و خون لطیف
 کند خنای را بجا نافع بود و جبهه ریشهای بد که عارض شود در دمان کدکان که انراق
 خوانند زایل گرداند و پخته وی سرفه بجان را نافع بود و سنگ است در بای اگر سوزان
 تا سینه گردد و بار و بک و سخی کند و بر حرکی طلا کنند و بر سرطان ریش شده پس در آن
 ماکه داند و کوشش بر و باند و دیگر عود کند و مجموع ریشها و سوسو حکی آتش ایل کرد و در شرف
 کوبید سنگ شست سوز است حرکی و نهرکی و بری و چون سنگ شست حرکی را کنند و هر
 در سکه وی بود پرون او رند و و را سوزید و خاکستر آن ناندکی فلفل با میرند و با عسل
 و معلول را بامداد و شب بانه مقدار ملقه بد مند و ملقه از معجون چهار شغال باشد
 از ادویه دوم و سوم سود مند بود و بول و است و چون سنگ شست حرکی با وجود
 عسل بر شند و مانند فلفل چهار سازند و مصر و از آن بناشتا بر امدا و شب بانه کوبد
 بجای نافع بود و خون چون سنگ شست در و مایه مالند در مفاصل و فم رس را نافع بود
 خاصه چون بیای ببالند نافع بود و کوشش وی چون بخورند پس عمل کند و خون به وی
 در تشنه و کز او مالند نافع بود و خون با خند ستر حقه کند شمع را بغایه کمال مفید بود
 و خون سنگ شست در بای سوزانند و خاکستر آن با پییده کیم ماع طلا کنند و سفاقی خاصه
 شقایق باها شفا بخشد و رایل گرداند و کوبید خون سوجه وی بر کیمی که جوشان بود

اولی

فعل غیر ماضی و بی چون و سوراخ دندان نهند در دساک که داند و چون نهند و آب بی بر
و بی بر نهند و تورم کند و راری گوید و چون سحاق بشری قابض باشد مانند قطع اسهال و ریش
و سوزش چشم بکشد و کثرت بول را نافع بود و بعضی گویند اگر به سوزش در صومع سحر رنگ
بر کسی که خون از وی روانه بود از هر موضع که بود به نند و قطع خون آمدن کند و این سوره
گوید اشتها طعام باز دید کند و حیوانی که دارد و طبیعت سرد و عفونی که دارد و اسهال
صنم او که مرده باشد سود دهد چون کور را مدان صبح کند و اگر کور است در راج
یامع بپزند و سکه سخت دارد و اگر بر معده و سکه صمد کنند و سبیل و خون بران کشند
ریاده تره سدد و چون در کلاب خستند و از آن کلاب چشم کشند سودمند و در اسهال
در چشم که از گرمی بود با ماده و حدقه را قوه دید و سوزش وی سکه به نند و معده را سود
و همچنان صنم او اسهال آن و اسحاق بن عمران گوید اگر تشنه وی در چشم کشند سلاق
سوزش چشم و خارش آن را بیک کر داند و اگر کسی قی دایم کند و هیچ در معده وی قرار
نه از طعام و نه از شراب سحاق و کتون چون بکوبند جویش باب سردیاشانند
باز دارد و سحاق و ناخ معده بود و مقوی آن و شکمی باشد و عشیان صنم او که سالی کرد
و سحر را سود دهد و در سفا ریا را بدان حقه کردن و سلقان رحم و بواسیر را بغایت
نافع بود و شریف گوید اگر نر نده در معده درم آب تا قوه وی با آب دید و در آن
و بال در آن فرو برند و در چشم که مرده بود و اکله سلاق بکشد که تنها نافع بود و این
موجب است و چون بکشد تنها باب سرد قطع سیلان خون از هر موضع که باشد بکشد
اگر در چشم مجبور بکشد خون سحر شده باشد این باشد از آنکه اگر در چشم وی بکشد
و خون که سحاق با کلاب مضطرب کنند قلع را زایل کرد و در ورق وی محاسن و چون
کشد و بر شکم بچکان طبیعت ایشان به بندد و خون و ورق وی به نند و عصاره وی بکشد
چنانچه غلیظ بود قوه اعضا بدید و در منع ماده از چشمها بغایت کمال سودمند بود و چون

و گفته شود انواع کرفس در کاف بمقتضی سوس است و گفته شد سوس بی جله است و گفته شد
 سما قیل سماق است گفته شد سوس در حاکفه شد صحت آن سم الحجار و فلفله است
 سم الفار الملقاق تراب الهاکک خوانند و الملقاق سم الحجار گویند و آن سم است
 و گفته شود سم الکسک ما بیج است و گفته شود سوس ساری روغن کدو و کوسبند خوانند
 فعلی می مانند زرد بود در اصباح و از خا و تله ای قوی بود و در وی طبعیت کرم بود و تر
 در اول ۹ ارس و می شست از زرد بود و حور کوی بد روغن کدو و منعم هم افنی کند و در کمال کدیل
 رسد و در کوی کوی شخصی در ماه افنی ویرا بکر در روغن کدو و کس ساشا مد هم هر وی رسید
 و روغن خندانه کس تر کرد و ۹ ات وی زاده کرد و قوه حلای وی حکم کرد و در ۹ ارس
 کوی منصفه و محلل بود و منصفه فعلی در مد نهایی کوی و میان بود نه مراجهای حکم و منصفه در ماه
 بود خاصه و درم کوش و خاصه از آن کوی دکان و زمان و سینه را نرم دارد و منصفه
 بود که در وی باشد خاصه با شکر و بادام تلخ و هم سکه به بند و هم براند و تر باق زهر می
 بود که خورده باشد و شرف کوی مدحون باب خاکستر حقه کنند و قوه معار را نافع
 و چون بر به نهاده و صما د کنند رفته و خشک ریش زایل گرداند و اگر بر سه نهاده
 دمان ۹ ارس میزند که خوانند که سر آن باز هم نیاید منع کوشستن بکند و سر آن ۹ ارس
 فراج گرداند و چون حصار روغن کسین بهر سوس و تر ۹ ب کسین طلا کنند البته رایل گرداند
 و چون ساشا منصفه در ۹ ارس با ۹ ارس سکر بول براند در حال اسهال است و چون
 نمر ۹ ارس بخورد که در ریش ۹ ارس را سوس و ۹ ارس بر مقعد اندازد و اسهال را سوس و ۹ ارس
 ده درم باشد درم آب انار را میزند و سوس را را نافع بود و نفع و چون بر شمس
 کنند صلابت آن رایل گرداند و چون بازیت ساشا منصفه طلا کنند راحاکی که ۹ ارس
 داشته باشد سوس و منصفه و چون باب عت النعل در چشم کشند نافع بود و چشم را
 چشم و درم آن و در کوشها را نافع بود و چون بنا ششالغی کنند سوس و خشک را

نزد اند

کنند غذا اندک دهد و قصبه شش را پاک کند و اندک از صافی کند و اگر گوشه شکم شکسته و دوی چون
در آن نشیند و در اندام قرحه امعا موافق بود سبب جذب مواد که ظاهر بدن شد
و چون بدن حقه کند عرق النساء را زایل کرد و اندک اگر میمان که گفته شد صفا کند
نصول و زجاج اردن پرون آورد بقوه حاده و خوردن وی مولد بلغم نرج غلیظ
و چون تازه خوردن غذای فاسد بود و اگر ادمان کند خوردن وی رص آورد سبب
بسیاری رطوبه و لرزه و خشک در وی بود مگر آنکه شکم شکسته و بر سر که خورند که قوه ملک
قطع فضول می کند و پاک کند و انواع مایه مولد بلغم مایه باشد و مرجم اعصاب
موافق نبود الا معده گرم و شکم گرمی آورد و مصلح آن مثلث بود یا غسل بسیار که غسل
ویرا گرم کند و لطیف و رو پرون آورد و جالکوس کوبید دشوار مصمم بود و سوار
خون از وی متولد شود و چون که از وی متولد شود معلول از رو حات بود و بلغمهای غلیظ
بداروی حاصل شود و از آن بلغم مرصهای غلیظ از وی متولد شود و مایه که سرد شده
باشد و در موضع نمناک نهد باشد از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن مطر
و ابجد شکسته بود سکو ترین آن بود که کسی نماند و نزدیک بود که شکسته کرده باشد و او
آن بود که باب بخوشاند و بعد از آن در آن اندازند و بپزند و طبع آن گرم و خشک بود
سروی نافع بود و همه ورم ملازه و شقاق متعدد و سر مایه سوز که از اسهال رس خوانند
چون بسوزند و بر گردی سبک روانه و گردی غریب بپزند سودمند بود و گوشه شکم
چون بخورند همی خاصیت دهد و مایه شور بلغم مکرر از اندوه و هتق سیاه آورد سبکی
مشر از مایه تازه آورد و مصلح وی آن بود که بر سر که و معتر که و یا معمول کرده باشند
و بعد از آن حلوا می و روغن خورند و سرد مزاج شاید که مایه تازه خورد و معده
را مضر بود نهایت و ادمان خوردن آن مرصهای بد در اعصاب و داغ پیدا کرد اند
و او آن بود اگر ادمان خوردن وی خواج بود باید که روغن کدو کاه و روغن زیت

بریان کنند و فلفل خرد کوفه بدان افشانند و بخورد و بعد از آن زنجبیل مر با و سراب
حرف محکم و آب بخورد خدا کند که تواند و اگر اتفاق آب افتد بخورد در معده پدید آید و قوی
آورد و یکتوترین آن بود که آب بخورد مگر که روی که عرم قوی گردنی داشته باشد و
اگر از آن بخورد و اتفاق فی نیفتد بعد از آن داروی سهل باشد تا از معده و بدن رخن
آید و الا بلغم نرج زجاج از وی متولد شود بسیار و آن سبب قوی سخی و فاعل و سخته
کرد و مصلح وی غسل بود که از عفت وی بخورد بلغم را بزداید و غصه در مزاج آن پیدا
کند و سر که نیز موافق بود در اصلاح آن و سبک بلغم عمق و یکتوترین آن بود که تر و فوفه
بود و ویرا شکسته و در سر که بپزند و خشک صفا کنند و طبع آن سرد و خشک بود
اشتهای غذا پیاورد و تشنگی کمتر از شکسته آورد و از تازه بریان کرده و وی مضر بود
عرق النساء سوداوی مزاج و مصلح وی اتوج مر با بود و سبک سبک نیکوتر آن بود
که بهار با بود و آن اش سر که است و او آن بود که سر که بخوشاند با سدر و کرفس
زعفران بعد از آن مایه را شسته کنند و در آن اندازند و بپزند و در معده پدید آید و قوی
لذی وی باقی بود و باید که بعد از آنکه صید کرده باشند زمان را کنند خدا کند که نتواند کرد
و تباہ شود و طبع آن سرد بود و معتدل بود در رطوبت جگر گرم را نافع بود و ویرقان
تبهای صغری و دی با صر را مضر بود و مصلح وی فالوج بود و سبک صید او در شام سبک
الزله خوانند و شریف گوید وی در حنجره بود نزدیک مدینه صید از ریش شام دوی
مانند و رل کوچک بود و برادر رمان ها صید کنند و در هیچ فصلی گیر نتوانند کرد الا
بهار که وقت بهمان ایشان بود و بسیاری که ایشان یکتوتر آن نبود و مادام که
زنده باشد فوق توان کرد و زوده چون مرد و خشک شد علامت وی بهمان شود
چون او را صید کردن شکسته و خشک کنند و چون استعمال کنند نیم درم از وی
سختی کنند و بر سر شراب بپزند و پاشانند و اگر در طعام کنند شاید و بپزند

عشایان را ساکن کرد اند و بول براند و سکم بندد و چون فرجه از وی بسیارند و زن بچو کرد
 قطع زلف کند و رطوباتی که روانه بود از ریشها خشک کند و چون بر نهد و زن بچو کند
 و در آن آب نشیند و گرم گرم که خاوش شده باشد در رحم زایل کند و سینه و رشتان
 کرد اند و زنا زانافع بود و سده جگر و معده بکشد و قوه مردود بد و سخی نشان بود و همه
 اعصاب و لون را نیکو کرد اند و صفتی که سخی را نیکو کند و استسقاء و لجم را نجات سود بد و نمک
 طبع بود و قوی بلغمی باز دارد و محلل را می گوید که متولد شود در معده و متوی فعل قوه ماسکه بود
 پیرون بدن مجموع و سده که در سر بود بکشد و موی که در آن خوشن کند و در سیر را سود
 دهد و مقدار را خود از وی بکند و گرم بود که در مصر بود بکشد و مصلح و کی کثر الود و حاکم
 گوید بدل آن ادم خوشن می بود و وزن آن و گویند بدل کی سادج بود و سخی
 صاحب نهج گوید درستی که آن دار شیشعانت و خلافت سبیل مندی سبیل الطلست
 و گفته شد و در شیشعان نیز هم گفته شد در ال تلوت کون است و گفته شود سبیل
 صاحب جامع گوید ثم شجر در دار است که معرفت السنه العصاره و سهو کرده است در دار پیا
 اسفند اگر گویند و معری بجه البق و السنه العصاره فی ثمره رختیست که ساری از انرا از خوا
 و سبیل الکلب بهار وی است شد و در سبیل منی زرد است مانند که مالیک است از انوی بود
 و در وی اندک بلغمی بود و در طبیعت وی صاحب نهج که گویند و خشک بود در دوم و در وی مصلح
 بود و صاحب جامع گوید از مولد این ماسو که گرم و خشک بود در اول خون را بندد و بویا
 را سود بد چون ساشامند و قطع فصول بلغم از معده و امعا بکشد و کرمها و حشرات بکشد
 و سود مند بود جهت استرخاء و معده که حادث شود از افراط برودة و رطوبت و اعتلا و
 اگر روغن وی در نا صور بمالند خشک کند اند و دخان وی چمن بکشد خاصه در راه احتیاج
 در اینفل بود و زله را نافع بود و اگر فرد کرده بر او احت احت افشانند خشک کند و چون بایرد
 بار و عن کل حد اکثر غلیظ شود و شقاق مری که در کوشش دست و پای بداشده

مذ

باشد بمالند نفعه سود بد و خفغان و و سوا پس و بوی که از تری بود و سیر و اسهال مری
 را عظم نافع بود و چون با ماء العسل ساشامند حیص مری براند و چون در چشم بکشد
 تمام بد و عی و چون ساشامند چون از هر موضع که باشد بندد و دخان وی زله و کرم
 را نفعه سود بد و جهت در دندان بگاید مفید بود و معتدل تر از وی نبود و درین و مانند
 که را بود در قوه و در ر بودن کاه و در وی قوی بود که بدتر از انرا که در اند و چون هر روز
 از وی قدری با سبک خیس ساشامند و قس سح است و گفته شد سح سح رحم است و گفته
 شد سبیل از سطوطا که سید طبع چوی سرد بود در دوم و خشک بود در سوم و معون
 وی در درمای جین بود و در وی حلاوتی تمام بود دندان را از زک که در اند و حلاوتی
 بد و چون باتش سوزند و سخی کنند و بر ریشها و ثمرهای عنین که کس شده باشد بر آن کنند
 زایل کند و سود مند بود جهت استرخای لثه و نقاشان در جلای بکینها و خوا تمها سخی کنند
 سخیاب کرمی وی کمتر از سود بود و گویند قیاس این سرد و تر بود و بوشیدن وی و گو
 مرا جان را و جوانان را نیکو بود و کسی که شرب دایم کند سندان از دیک اعلی شام درخت
 بنوط است مال را ص فراسیون است و گفته شود سندان عود مندی است و طبع آن گرم
 و خشک است در سیوم نرس به نافع بود چون ساشامند و بران مخصوصا دکنند سندان
 فرو وی انچه مندی بود کرم و خشک بود و بغایت مسخ بود و قایم مقام فرو و ثعلب بود و ثعلب
 گوید و پرا بجمان سوزند و یکی بکل گرفته نمند تا بجهو خاکسرد و و با سیر که پامرد و طلا
 کنند به مرغ و بر شقاق که میان انگشتان دست و پاها بود و زایل کرد اند و عافیتی
 گوید کوشش که کرم و تر بود نافع بود جهت در بوا سیر و مسخ کرده بود و در دشت را
 نافع بود سبیل سبیل سبیل است و گفته شد سبیل ریحان در مصر گفته خوانند و در عراق
 لعه بربری و سومانای فلیقتن خوانند و بعضی بلوسا گویند و بهترین آن مصری بود که اندرو
 و سرون بسید بود و در شکستن صلب بود و ایجه سیرخ و سیاه بود بد باشد و جیش

سورحان

انجمن کوی طبیبی وی که در اول رجه سیوم و خشک در اول رجه دوم و کویند خشک
 و در وی بعضی بود و کویند سرد است در دوم و در وی قوی بود که سهل بلغم باشد و خاصیتی که
 در ویست کسین در مفاصل و فرسوس در بدن پیدا میشود و نافع بود در همه اجزای
 کسین و بر ترمیم صفا و کردن در دکان کردن و از آن در زمان و اگر بسیار صفا دهد و در مصلوب
 کرد اندوان تریاق جمیع مفاصل بود و کمی که بود و یا خاصیتی عجیب است در واسطه ماطحون
 سخی کنند و نم درم از وی روغن کویند کسین سرشند و به مینه باره بخورند و کویند و متعده
 شبت نافع بود و در محتاج شب سیوم نبود و در مفاصل لطوح کردن با بعضی آنها در دکان کردن
 و منصوصی که کویند میسر اند و مجهول کویند شورکان سبید باه رازاده کرد و در صواب
 متعده که کویند خاصه باز خصل و فوج و کون و مقدار با خود از وی نم متعال بود با قند و در اگر
 کویند چون همه مفاصل خوردن او آن بود که با کون و فلفل سایمیرند و اسالی صلی کویند
 سهل بلغم خام بود و سودمند بود در مفاصل و ترمیم و ماده که در میان بود و بر او باک
 کرد اند و شری کام از وی کشتن است و با قند و اندکی زعفران و چون با ادویه خلط کنند و متعال
 تا کویند و شاید و اسخی کویند مضر بود و نارسی و معده ضعیف را بد بود و مصلوب وی کثیر بود و با
 قند و زعفران و یا سیاه و سبج بود نفعیه مضر بود و اگر با ادویه سهل خلط کند و ادویه
 سهل را در معده به نفع و اوقتی عظیم پیدا کند و هر دو نوع را شاید که استعمال کنند که در نشان
 سیمیت و بدل شورکان سفید و زرد آن ترید و دود و اکو و زن آن افتخون و دیگران
 زرد سفید و کویند در مفاصل بدل آن نور آن ورق خا و نم و زن آن مقل الهود
 بود و کویند بدل آن بوزیدان است و فطیون حصی العیال است و کینه شد و سوزی نوی
 از داج است و کینه شد و سوسن سبک خوانند و در بارسی همخوانند و حال سوسن کویند و نفع
 در جوی است و عصا ره آن کینه شود در عین و اصل آن کینه شد و الف و طبیب سوسن
 کرم و خشک و کویند معتدل و کویند سرد است و صاحب مهیا که کویند در دکان رانام بود

و مقدار

و مقدار با خود از وی کشتن است و با قند و اندکی زعفران و چون با ادویه خلط کنند و متعال
 و حتمه نوی نفع عرق آن و از آن کفای نیکو بود چون بخان مازة استعمال کنند و سوسن
 چهار نوع است سبید و اثر از از خوانند و کمی از رقیق و از آن کبود خوانند و یکی صحرایی
 بود و آن الوان رنگ بود از زرد و کبود و آنرا اسمان کون کویند و در وی را بریا
 خوانند و یکی زرد بود و آنرا خطای خوانند و قد شاخ وی نغایه بلند بود و سوسن
 بری بود و بوستانی بود و صاحب مهیا که کویند نیکو تر از اسمان کون بود و طبع گرم
 در اول و معتدل است در خشکی در وی کجلی و تلطیف بود و کویند سوسن سرد و سبید
 کرم و خشک است در سیوم و کویند در اول و کویند معتدل است و سوسن بری کرم
 و خشکی وی زیاده بود و جلای دهد و کلف و غش را نافع بود چون روی را بدان
 بشویند و باک گرداند و بر ریش نهد و خشک ریش را شاد و سودمند و بسیار
 فاصله تر از ادویه بود حتمه سوسن کرم کرم خون استعمال کنند و در سرد و کندی کا
 رانافع بود خاصه غریب و بوسدن وی مجلل فصلهای دماغ بود و بنوی مسهل
 زرد بود چون بابت غسل شامند و شری از کشتن است و متعال بود و بوسیدن وی
 در سرد کرم را مضر بود و مصلوب وی کافور بود و شخ الزعفران کویند و سوسن از ادویه
 نزدیکتر از عفران و حکم وی سردیست حکم آن بیکن در کرم و خشکی کثیر از آن بود و
 از ادویه قلی بود و تفریح در وی بود و سواد الوصاء غفل است و کینه شود و سواد کنند
 نوعی از سیله است و آنرا سیله سودا خوانند و از ادویه تریاق بود و صفات کینه شد
 سولان شخ الزعفران کویند و دوی رومی است کرم و خشک بود و ناحیه گرم نافع بود و حتمه
 نقوه چون یک صبه از وی بابت سلق سوط کنند و وی محرق دم بود و سواد کنند صواب
 جامع کویند کشتن است و کینه شود و سواد اینا مرغی است که بیارسی در بر کویند
 و بشیراری دار ملک و طبیب کرم و خشک بود باه رازاده کرد و در مضر بود بدیاع

بوران

سودده و چون با شراب یا شامندقی و غشای سکن کرد اندامی منفعها در بان
گفته شود بد آن در لطیف و تحلیل مایه روح بود بسیار لطیف وادی نوی خلال
است و گفته شد و گویند که است بسیار و صاحب منج آورده است و رازی نیز
حاوی از قول چنین که آن خست شونهر است و دروی مارتی و قنص بود طیب و کرم و
خسکست در دوم دروی تحلیل بود و طبع بخ و می موده را سودده و صاحب جامع
گوید که از سخی دستور بدوس و جالسوس و شنی شود که قنص است و همو
گوید که روشن نیست که چیست و جای بحث است بسیار صاحب منج گوید جب
النفق است و گفته شد بسیار است و گفته شود بسیار است معروف در ناحیه
پیت المقدس و فنی که در اندرون وی بود از انبیا انبیا خوانند و در بعضی ساحل
مغرب بقایا خوانند و چون بر بند و حوصله وی بخورند دشوار بر صم شود و کم
بر اند و چون بسوزانند و سخی کنند باقی و کلف و خش و آب زایل گردانند
دندانرا جلاد و لعاب سبزه که از وی بیرون آید موی بر داء الثعلب رویانند و ما
دواء بسیار بود و اگر کتابت کنند بدان خوانند که دواء العرب نوعی از کون
است و انرا دیوش خوانند و گفته شد بسیار و فایده بسیار است و گفته شد
بسیار که این معنی است و گفته شد بسیار که این معنی است و گفته شد
بسیار که این معنی است و گفته شد بسیار که این معنی است و گفته شد
استاده روید و عطری دروی بود و سخی و محلل بود حیص و بول براند و
سک کرده را نافع بود خواه کته و خواه خام و دوسنطار یا را نافع بود
و مولف گوید در اباها روان نیز می باشد و فایده منفع آن در قاف
گفته شود بسیار بسیار است و گفته شود در آب یا اشاء است
بارک و تعالی م

و در گوشت وی جدتی بود از بهر آنکه خشرات مجرور و بوی بد دارد و وی بد بود چه
چون لاغز و دسولج نوعی از کف دریا است و در موضع که سنگ بود نزدیک دریا متولد
شود و در قوه مانند ملک بود و مانند زهره الملح و لطیف از بلج بود بسیار و لطیف
بود سولی عجمی ساریست جو گویند و فیکوتران بود که معتدل بریان کرده باشند
نخاله وی آنکه بود و وی سرد تر از کدوم بود به بسیار شکم نه بد و چون با آنرا سر
یا سفوف کنند بجهان تری معده را خشک گرداند و قوی صفا و بی باز دارد و در سرد
سودده و عشیان ساکن گرداند و قوه معده بده و اگر از وی حسویا عصبه سازند
با قدسی شیرینی و عذایی طفال از آن کنند و آنرا زعفران کند اما مولد نه بود و صلی
وی قند بود سولی طیف فیکوتران بود که او را معتدل بریان کرده باشند و طسوان
کرم و خشک بود در اول گویند درستی که نرم بود و چون شمع کنند طسوف وی سرد
و چون پاشا مندر ۹ ارة بنسازند و ترطیب حاصل کند و آن دیر از معده بگذرد و کثره
بود و اولی آن بود که باب کرم بشویند و قند یا صافه وی کنند سولی الشقی بارسیست
کنار گویند معده را سودده و شکم نه بد و سولی التفاح قوی و عشیان ساکن گرداند که از
بود و معده را قوه دهد و شکم نه بد و شکمی منسازد سولی الترقع طبع را نرم دارد و در
راناغ بود و در دسینه که اگر گرمی بود راناغ باشد سولی الزان سرد و خشک بود مسکن
بود و معده را راناغ بود و طبیعت دارد و اشتها طعام باز دید کند سولی الحرق
العجمی طبیعت سرد دسینه کام گویند و ناهام و امام الملک ساریست سنبلیله طبیعت
آن کرم و خشک است در سیوم و آن حیثی است میان نفع و باد و نبوده و بوی
تیر دارد و تخم وی نیز منشی بود و هر دو لطیف و محلل شدند فواق و مقص راناغ بود و
تخم وی چون با شراب پاشا مندر نقطه البول و مسک کرده و منانه را سودده و در
وی چون بر سرد پشانی صفا کنند در سرد راناغ بود و بر گردن کی رنبور صفا کردن

الشیخ بلوچ

نوعی از اجاص است در بارسی شامی که خوانند و شیرازی الی که کرده که پند و اجاص من
 اصغر خوانند و اسحق بن سلیمان گویند نیکوترین وی آن بود که در ده و نه غایت سبزه
 و اینها را می گویند و در نوع سبزه سبب غلط و قوت بطوریکه با نیکو سبزه بود باشد
 و اجاص خشک کرده است نه طعم بهر در خوردی مزاج را نافع بود نه سران را و اگر کوزه
 در طایفه ای که مصطکی گویند قدری استعمال کنند تا از معده بگذرد که آن بر معده اندوه
 شود و اسحاق بن عثمان گویند چون در شش بود و خشک بود کرم مزاج را موافق بود و طبع
 قوی بکند و ساکن کرد اند و جگر بهر دو اختیار وی آن بود که صادق محمود بود و دانی بکند
 نتیج می در انواع سبزه نافع بود و بخان که سر که در انواع آن مضرات و آب آن جوی
 بر اند و طبع خشک آن خون با قدری قند ساکنند نافع بود و بهر تهای صفا و نیکو
 بر اند و طبع نوری از اجاص است و نیکوترین آن بود که بارسی ای که وزیر خوانند و در
 صفت این گفته شد شامی مزاج دستورید و سبب از اجاص خوانده است و حال سبب
 قالیسوس خوانده است و از این نوعانی قالیسوس خوانند و معنی آن دهانی بود و
 چنین که کتاب خود از اجاص خوانده است و می گویند بر پخت ویرا که زهره کام
 نیز خوانند و قند المک که گویند شیرازی شامی که گویند و نیکوترین آن سبزه تاره بود و طبع
 تلخ بود و ورق آن نیکو تر از قصبیان بود و طبع آن معتدل بود در هر اری و خشک
 بود در دوم و گویند سرد و خشک بود در دوم و گویند سرد و خشک بود در دوم و گویند
 در اقل چون از اجاصی که در اند و چون پخته اند و جگر بهر دو جگر را بقایه سودمند و در آنرا
 صفت کرد اند و معنی معده بود و دانی آن و سبزه جگر بکشد و بول بر اند و مره جگر
 و طبع نرم دارد و چون آب تری می بخشد پاشا مندر خلط های سوخته و در جگر
 که سبب آن از خون غرض و صغری ای سوخته و طبع معنی بود همه را نافع بود و این صفت

دار

در آب تری بود و شیرازی از ده درم تا نیم رطل بخورد و با قندی که بخورند و شیرازی
 وی در طبع از چهار درم تا ده درم و از گرم وی کوفته و سخته بهار سه درم تا مندرم بود
 و حکم وی اقوی بود از وی در عمل اگر وزن آن یکمیله زرد اجاص کشتند شاید و اگر بکشد و در
 و جگر تندی ساکن کرد اند و قصبیان که سبب آن ملغم بود را بکشد اند و معده و امعاء از فصول
 مختلک اند و شیرازی که اگر خشک وی در آب جوی سبب بخورد آن سروریشین آن
 شود و سبب کشتند و زایل کند و چون باده وی حساب بر سبب در حلقه در اجاص با اند
 جوب و جگر زایل کند و چون باب طبع وی مصفیه کنندین دندان سخت کند و ماره
 دمان و زبان زایل کند و چون باب تازه وی ترمندی کمالند و ساکنند جگر و جوب
 زایل کند و قوه معده بدید و سبزه جگر کشاید و در ای که در بدلی می در جوب و حیات کس
 نیم وزن آن سبزه ای که چهار درم آنک وزن آن یکمیله زرد بود و گویند مضرات سبب
 وی یکمیله زرد بود و شامی طبع تلخ خوانند و آن شیرین تر از بلوط بود و صفت و حکم
 که بود و نیکوترین آن بود که رسیده و تر بود و طبع آن معتدل بود در گرمی و سردی خشکی
 بود در طبع اول گویند در دوم و گویند در وی اندک ماره بود و گویند که مست در اول و گویند سرد
 است در دوم غذا مندر از جوب دهد و در وی طبعی بود و سموم را نافع بود و تر و سرد
 که از رطوبات معده بود و سودید و منانه را نیکو بود و پاک کرد اند از اخلاط بدوی
 منفع بود و چون بخورند در آب بنج آن کشته شود و طعم آن لذیذ تر شود و او را جگر
 فزونی آورد و گویند جگر سبب شامی با نبطی الهضم بود و غذای وی نه محمود بود و او جگر
 را نافع بود و مصلح وی قند بود و گویند بدل وی بلوط بود و گویند فربس جیبی گویند
 مضاره کیماهی است جینی و گویند تحقیق جالبی است می کنند و بر کرمی بر سبب و لوج
 می سازند طبعی وی سرد بود و ضداً سرد و در مهای گرم را سود دارد طما کردن
 شامی هم حسن کرمانی است و نیکوترین آن سبزی بود و از شامی پیغمبر هم کرمانی خوانند

در جان خوانند طبیعت آن کرم بود در اول خشک در دوم گویند سرد است محل صفت
 دماغ بود و چون آب سرد روی ریزند و سوزند و خوری مزاج را نافع بود و در وقت وی
 لطیف بود و سده دماغ بکشاید و دماغ سرد را از کرمی که در دماغ و قلاع را بغایت
 دید و متوی اعلی بود و سینه و شش را از مغم لرج با گرداند و برداء الغیل طما کردن نافع
 بود و چون باب سرد بکشد و بیونند و خوار او را گویند مصلح وی نیلوفر بود و با حویبه
 گویند سودمند بود جهه ۹ اذنه و سوجکی و صداغ و خوار او را سداح بسیار می سازد گویند
 و بهی جرم الدم خوانند و آن انواع است عسری و جاوری و مندی و عسری باید که از عسری
 بود دیگر جاوری که از اخشی شش خوانند بعد از آن مندی و عسری باید که از عسری
 بهی تر بود و بغایت سسج بود و خناب که بسیار با بل بود مانند کل حرکتی و چون شکند
 اندرون آن سسج بود و در دسکن باشد و آنچه که حکم بود و کرد و ترو چون در آب اندر
 وی زایل شود و سفید گردد و صلب بود مانند سنگ آن نوع بد بود و آنرا شاد به عمل جویند
 و شاد در خشی شش سسج است و متطها بران و شاد به مندی جرمی صلاست
 و شاد نه چون شسبه باشد که در اول و خشک در دوم و آنچه شسته بود سرد است
 در اول درجه دوم و شستن وی جان کنند تا شاد نه خوب و بکوند و بخت
 سخت کند و با آب در کاسه جیبی کند و آب از سردی سرد در کاسه دیگر و آنچه با آب
 شد باشد نگاه دارد و دیگر باره باب سخت کند و خندان مکرر کند که آنچه شاد نه بود
 با آب روانه کند و یکبار بعد از آن آبها بنهد تا شاد نه درین آب شستند و آب
 بررد و شاد نه را خشک کرد و در وی قبضی سخت بود و خفیفی و چون بر کوشش زیاد آید
 بکدازند و ریشهای چشم را بغایت سود دهد خاصه چون با سفید کرم مخ بود و چشمه
 اجغان و درم کرم آن باعث نافع بود هم با سفید کرم مخ یا مانی که حلیه در وی کشته
 باشند و چون با نیر زمان خلط کنند در چشم و اسکر که روانه بود و سوزش آن

سودده چون طلا کنند و چون با نیر شاد نه در اول و سسلا ن طبع و فوج اما
 رافع بود و سسج گوشت بریده بکند در ریشها و خون را قطع کند و بند و صحت چشم
 نگاه دارد و چون با آب سسلا نیرین شاد نه نفع است و مزاج بود و چون شاد نه سازند
 با قاقیا بسیار بند و در چشم کشند و ریشهای چشم و مزاج را نافع بود و وی مصر بود و حشا
 و مصلح آن عصاره در شکند و بدل آن نم وزن آن روی سخته بود و چهار دانگ آن
 توپا و شاد نه بود که بدل آن حجر مقطع است و گویند خون مقطع سوزن در عمل باشد
 بود شاد نه با کرم و شاد نه و شاد نه که نیر کوند و آن شسج الکلا است و در وی قسوة
 الکلا که گویند نیر از کرم سسج بند و صاحب جامع گویند و بوف است و بگویند سسج
 ابراهیم که حکمت و بهار قول غافقی گویند نوعی از قیصوم است و از قول صاحب جوی
 گویند حکمت شرم بریت و مولف گویند ای محقق است بهنج الکلا است و طبع کرم و
 خشک در دوم صمغ را سود دارد و قطع آب رقت از دمان بکند خاصه از دمان کوا
 و خلل ریح سکمان بود و در حما و قلم مقام مرر کوشش است و در قسوة مانند قیصوم
 بود شاد نه و شاد نه خوانند و آن دوا می مندیست مانند کاه خشک و گویند و قسین
 بر کوه مانند سسج و متقدار با قلابی بود مولف گویند قول اول صحیح است که آن مایه کاه
 خشک بود و از مندیستان و ترکستان نر آورند و بشیراری از آنرا و شنگ خوانند کمی
 گویند طبع وی کرم و خشک بود در آن درجه سیوم سهل کموسات غلیظ بود و نافع بود
 و داء الصرع و از نفعش و شنگ مصلح غلظت های دماغ که از رطوبت غلیظ بود نافع
 باشد و گویند سهل کموسات محترقه بود و شری از وی عیدرم باشد یا ورن آن با
 که باب کرم پاشا شاد نه می غلیظ سید است و گویند شاد نه دالتی شاد نه و بهار
 گویند و گفته شود شسج نیر که در شاد نه ها روید در کنار حویها و صحرایا و مولف گویند
 بشیراری کاه و نطو مک گویند بد آن کاه و ویرا خورد بکشد و گویند بهر چند که خورد هیچ

مصرف بوی زرد و بهترین کن سبک بود که لون ساق آن برنجی بایل بود و بد
 تر از انواع آن با بوی بود و صاحب منجیح گوید که مست در اول درخت دوم و خشک در سوم
 شش بن احسن گوید که مست در درجه سیوم و خشک در چهارم و وی از جمله تنوعات
 در ولین وی کرم و خشک بود در چهارم و صاحب منجیح گوید که بوی قلع و بدان می کند
 در و باره که شرم اصلاح را کرده است عمل کنند و اصلاح وی خشان کنند که بهرم را در شر تار
 خیسانند همچنان در دست کشبانه روز و زیاده را بکند و در آن یکشنبه رور دوسه بوش
 شیر تار کنند که مصلح وی بود بعد از آن در سایه خشک کنند و قدری ناکوفه سایه بزنند و او
 مسهل که ملایم وی بود مانند راز یانه و اینسون و کمون کرمانی و ترد و مله سس اگر درین
 ادویه در بعضی قیض بود و سی که بر خلاف شرم بود از هر یک این همه ادویه در اجهای
 صالح دارند و در نفع طایع و اندان خلاف آنکه در شرم است از هر یک طایع اند و حده
 و برار اعلی کرد اند و اگر در معالجه قولنج که سبب آن ریاحی غلیظ بود و ولیم ستم عمل کند و
 کنند با عمل و سبک و اشتق و بر کین کرک حب سازند و چون اصا و وی کنند یکمندی
 و صبر و ترد مسهل بلغم و سودا بود و آب رر و مقدار شربت از شش وی دانگی بود
 تا دو دانگ اصلاح ناکرده کسب مزاج و قوه و اگر در معالجه او رام و سده و آب زرد و بلغم
 و سودا ستمی کنند چون از سیر سرون او رند خشک کنند و در آب کاسی و در آزارانه
 و آب بوشبک صافی کرده خیسانند سه شبانه روز بعد از آن خشک کنند و قرض سازند
 با اندکی بکک مندی و صبر و ترد و مله بعد از آن دو انی نیکو بود و ولین وی شاید که
 پاشانند که که هیچ سکی در وی نبود و کشته بود و صاحب طامع گوید که شرمی از وی
 با بن چهار دانگ تا دو دانگ بود کسب مزاج و قوه و صاحب منجیح گوید که شرمی از وی
 با ادویه که گفته شد دانگی بود و می اجمعه مصر بود خاصه بکراجهای کرم و مصر بود بعد
 و جگر و باه و منی و عروق سفلی معجز گرداند و لیس وی دو درم کشنده بود و معالجه آن

س

آن برای مشهور بود و دستور بدو سر که بد انواع شب بسیار است اما که مستعمل است
در معالجه طبعی سه نوع است مشتق و رطب و مدح مشتق بای سبید بود و بهتر است انواع
آن بود و طبع آن خشک بود در دوم و سرد بود و گوشت گرم و خشک بود در سوم و گوشت
گرم بود و در دوم بود و اگر با دردم که بود سودمند بود چه زخم از هر موضع که باشد
و چون با سر که و غسل مصلحه کنند دندان که متحرک بود محکم گرداند و چون با غسل
کنند قلع را زایل گرداند و اگر با عصای اراعی سامر مدتی را زایل گرداند و سیلان مایه
که از گوش می آید نافع بود و چون با ورق انکور یا مایه العسل بر رطوبت شش سده طلا
کنند نافع بود و چون با آب سامرند همه حله و بر صفاخن و داخ و شفاقی که اگر با
نود سودد و چون یکبار واری با یکبار و یکبار میزند نافع بود و جهت ریشهای بد که سست
شده باشد در اعصاب و چون باب رفت بر سر مالند سیبوسه را زایل گرداند و چون
باب مالند شش سبید و سوسنکی را سودد و بر ورمهای ملغی لطوح کردن نافع بود
و در شیب علل لیدن کند نفع را بیل گرداند و چون اندکی از وی به شش باره نرم نم
شش از حجامت بیکو بود و جهت منع خون و قطع آستنی کند و بجه پیرون آورد و جهت ورم
ولنه و لهماة و معاع و نف و وجع اذنی و وجع قرحها و انشین بغا نه نافع بود و
رادی گوید در خواص وی که چون در آب تیره اندازند راق و صافی گرداند در اندک
زمان زود گویند که چون در شربت حامه حباب کسی بهند که در حواری یکبار و دو بار
کند دیگر کند و خوردن وی مضر بود تا حد که کشیده بود و سردی سبید کند و باشد
که بسیل ایجاد و مداوی وی بشیر تازه و قد و مسکه کنند و بد آن یک تخم بود و یک
سیاه بود آن را سبک کنند و شب العظم شب القلی است و در قاف گفته سود و در قلی
شب طما و عصای اراعی است و گفته شود شش و قه حمان در کس و گفته شد شش و قه
از مایست و در جله بغداد و فوات بسیار بود و در مریه وی در داروهای جسم استعمال

کنند و مینعت وی در باب سین در صفت سبک گفته شد شهاب درخت نامودار است
گفته شد شجره جره اراد درخت است گفته شد شجره اله اهل مذکی است یا رسی بودار
گویند صنوبر مذکی است و در دال گفته شد شجره القن در دار است یا رسی دیو دار گفته
شد شجره اکله شجره اله است و گفته شد شجره اجیاس درخت سرد است و گفته شد در سین
و این اسم بدان سبب نهاده اند که جایگاه ما را است شجره بارده بنام است و گفته شد شجره
سمن را و اند طول است و گفته شد شجره موسی علق الکلب است و گفته شد شجره التیان
لوف الکلب است و گفته شد شجره الحطاط و قوق الصنبر است و گفته شد شجره الطحال و که
اجدی است و آن نبات است که بر هر درختی که نزدیک آن بود بچیده شود و آن نوعی
از فاشری است و گفته شد شجره الصنادیک یکبار است و گفته شد شجره اللام شجری است
و گفته شد شجره ابراهیم غافقی گوید بحکمت و بعضی گویند شامباخ است و صاحب طلاع
گوید درختی بر م است که آن میفیلان است شجره الکف اصابع الصنبر است و گفته
شد شجره الهنق قنبری است و گفته شد شجره الی مالک در دمشق صابون القاقی است
و آن نبات است که در موصیهای کنکال روید و در میان نمرود در حامه با گرگ در آن
مانند صابون است مولف گوید نوعی از یکم شوی است و صفت کلیم شوی در آن
الف دند آذینون گفته شد و آن شجر بود مسهل مریه سودا و اسهال برقی کند و نافع
بود جهت مجوع و جهت حتی ایجاد شجره الدرب درخت زعفران است و باقی قولها که گفته
اند خلاف است شجره الدلق درختی سبب است شجره القیس طراغیون است و گفته
شد شجره الریح طلاق و گفته شد شجره مریم صاحب طلاع گوید اقوال مخالف یکدیگر
بسیار آورده اند و محقق کرده است و صاحب طلاع محقق گفته که آن کوریم
است و آن سه نوع است کنوع برخی دند و دو نوع برمی دند و آن عربینا است
و گفته شد صفت آن در بخور مریم شجره الغار دهن است و طبیعت آن گرم و خشک

در سیوم منفعت آن در صفت عاقل گفته شود شکر و صاحب مناج کوبید انترن وی کوبید
بود و کوشش وی کرم و خشک بود و شکر معصم شود از صلبی که دارد و غذای بدو
و خون کرم و خشک از وی متولد شود و روغن بسیار مغیره وی کمر کرد اند و صاحب طبع
از قول رازی کوبید کوشش وی تر بود و کیموس وی محو بود و زود هضم شود و و طبع
روحانی کوبید بدستی که فاضلترین اجزاء عاقلی صاحب بالحو لباب و معاری ویراده
خوانند و از مرغ غان خوش آواز بود شحم نیکوترین سینه آن بود که از حیوان قوی به کل
گیرند و طبیعت آن کرم و تر بود و مختلف بود نسبت حیوانی که از وی حاصل شود و رطوبتی
وی کمتر از سبب بود از هر آنکه چون بکارد رود تر از وی بسته شود و کوبید حساسیت
نافع بود و جهت خشونت خلق لیکن مرغی و منغی و بدخنی بود و دفع حفره وی بلغمی که در کبد
و راسن محلول کنند شحم البط کرم تر از سبب بود و نفع لطیف بود و چون بخور رود
و بر روی بالند روی پاک کند و جلاد به شحم الوحاح کرمی و کمر از پیه بط بود و پیه و کوس
میان بود و سبب مرغ خشون زان و در دردم راناف بود و شحم الاوز پیه مرغانی و البعل
راناف بود و شقاق لب و روی را پسود و به شحم الارص صاحب مناج کوبید قطعت
و گفته شود و صاحب طبع کوبید فاضل است و مولف کوبید فاضل را اعیان الارص
خوانند و آن گفته شد شحم البعل کرم بود و خون در خود مالند کزندگان بکرزند شحم البابل
نفع کرم بود و شحم راناف بود و چون بطوخ کنند کزندگان بکرزند شحم البابل
کرمترین شحمها بود و رطوبت وی کمتر بود و خشکی وی زیاده بود و جهت تر بود و جهت
او رام غلیظ صلب شحم الحما راناف بود و جهت تر بود که در پوست بود و خشکی آتش
شحم حمار الوحس بر روغن فستق در دشت راناف بود که سبب آن باد بود و شحم المعز
قابض ترین شحمها بود و شحم شمس محلول در وی زیاده بود و نافع بود و جهت تر بود و جهت
رشد آن و شحم حر مغیره تر بود از شحم خمر و از هر آنکه رود بسته شود و حفره کردن

بدان شحم معایبی و ترم راناف بود و کسی در ریح خورده باشد نفع بود و شحم خمر
نیکوترین آن بود که از خمر برزحوان کمرند و رطوبه وی زیاده از مجموع شحمها بود و فعلی
نزدیک بود و زیت لکس تلخ و نصیج در وی زیاده بود که در زیت و کرمی آن کمر از کرمی
بر و ششم نافع بود و جهت و رها و و جهما معاساکن کرد اند و نافع بود و جهت کمرندگی جانور
و مقدار ماخوذ از وی تاسه دم بود و او آن بود که عوص وی به سر کنند که قایم مقامی
بود در سرحتها و وی ۹ ام بود و کوبند بدل وی شحم الکلب الما بود شحم البقر کرم تر و خشکتر
از سبب بود و متوسط بود میان سبب و سرد بدل وی کوبید سبب بود و شحم العجل کرمی
وی کمتر از شحم بقر بود شحم اللب لطیف بود و دواء الثعلب را سودد و سفاک که از سبب بود
نافع بود و جهت خلق و وی و معدن من و رص سودمند بود و شرف کوبید و وی در پوست
انار کرم کنند و با سبب زان زیت ساینند بعد از آن را بر و طلا کنند موی بسیار بر و
و چون ماصور مالند را پاک کنند و اندک کمره وی سختی کنند و رمانا صلی متعطل کنند و سودمند
و چون در افتاب در عصب غلیظ مالند مالیدن نرم تا اعصاب و پراخورد اعصاب لطیف گرداند
و در نفع تلخ و بدل وی شحم الکلب بود و این زهر کوبید چون بردا و الثعلب مالند موی
بر و یاند و چون در چشم کشند بعد از آن که موی زیاده بر کشیده باشند دیگر نرود و چون
کد اخه کنند و کد کد کنند که زانده باشد از سبب افتها امن باشد و ۹ موی عظم بود و پرا
شحم السم البحر تیر حشم را زیاده کند و زوال آب را سودد و با عسل کشیدن شحم الا
کرم و تیر بود و پیشتر اطباء متوسلند بر آنکه شحم زوال آب کشند از چشم و علی بن عیسی کوبید
موی زیاده که در چشم بود بکند و قوی که بکند و بدان مالند و استی کوبید مقدار دانی از وی
تا دو دانگ بر ما و کوبید که را سودد و مصر بود بدل و منع مغیره وی بطیل انار می کنند
شحم قاوندی قاوند کوسد و در قاف گفته شود و شحم الثعلب در کوشش اساکر کند چون در
پوسن بکد از ندوبه بنبه باره در کوشش نمزد و در دند از اسودد و کوبید و کوبید چون بکند

بر قلع که عارض شود در دمان کوکان بالاند غاه کالانغ بود و چون سخی کند زود
 ۱۹ جهت در سر پیداشود افشا نذ نافع بود خاصه بازیت و اگر سخی کند بعسل و بر آهنا
 نهند زایل کند و چون سخی کند موی سوخته بام دار سنگ و رختنی که ۹ ب و حکم سخی دشته
 باشد طلا کند ساکن گرداند و اگر طلا کند بر سوختگی آتش سودمند بود و این رهم کوید اگر
 سا و برند موی طفل سش از آنکه صلب شود بر کسی که نرسد آشته باشد با غمب کرده بود
 نافع بود و در د ساکن گرداند و اگر موی ادمی بخور کند بگیری زرد گرداند و آب مطبوکی
 خون بردارد و انقل مالند موی رویا ند و صفت سوختن وی حنان بود که یکی نور کند از موی
 و طبعی بر سر آن نهند که سوراخی در میان آن بود بعد از آن بر سر آتش نهند تا بسود
 شعر القول شعر اجم است و گفته شد شعر اجم است و گفته شد با اسمهای دیگر
 که دارد مکرر شغل ثم اللصف است و انرا قافیه الکبر خوانند و در ناکه نهند ششین
 بری م غسک که در اکام خوانند و در بارسی بوی تمار صاحب نهند کویده ترین وی کوکب
 بود طبعی وی گرم و خشک بود و خشکی وی تقوه بود مفلح را سودمند بود و وی خواست
 آورد و مصلح وی سرکه و کشنیه بود و شاید که اگر از کساکه شمه باشد خودند که
 معایه مصر بود و ادای آن بود که بعد از شش یک روز رها کند بعد از آن بخورند و داری
 کوید سران را و اقامان را نیکو بود و اگر سطلو کوید خاصتی قوی دارد و قوه ماسکه
 درین باب اگر کنگ بالغ تر بود و اس زهر کوید گوشت وی حوط را زیاده کند و دهن
 را تر گرداند و قوه خواستد به شش کی حانوری دریاست سسکل خفاش و دبال
 داشته باشد مانند بالهای خفاش و بلون هم مانند خفاش و د و دنیوی مانند
 دنب موش بود و درین آن خاری بود مقدار نیش و بدان کرد و در سجد کند
 اگر کردی وی و صاحب جامع کوید در مدینه ماله از بلا داند لیس و زرا برق خوانند
 کوید اگر زنی یا مردی بول کند در موضع و در آن موضع خار کامه بچی فرو بردا نکس

کویده ترین وی کوکب
 کویده ترین وی کوکب
 کویده ترین وی کوکب

بول کرده باشد سوسر تمام و دردی سخت پیدا شود دام که خاری وی ای فروزد
 باشند و مهر ابرس روی کوید چون سهند در ر حامه خواب کسی که خفه باشد دام
 که آن نهاده باشد خواب زردمان بر یکسر و اگر دهن کسد درین در حسی بارود
 و خشک کرد و اگر دهن کسد درین در خلی نه قوی مجمع تنه کردند و اگر سوسر دهن سخی
 کنند و آن جاکستر بر دوس افشا نذ اریکد مکر را کند و شوند و دهن مکر شود و بعضی اراحو
 انشر خوانند شعاعی انعم خوانند و سوزانی اراموی خوانند و ری بود و ستانی بود و کل
 بر کل بود و باری لاله کوید و قوی دیگر مست ایشاقی که انرا در لون خوانند و گفته شد طبعی
 نر و نوع صاحب کرم و خشک بود در اول و کوید کرم است در دوم و تر و طبعی
 کوید کرم و خشک بود در دوم و وی محلی و منبع بود و حلائی و حدلی در وی بود و اگر کل شعاعی
 با بوسر جوی تر با مرنده مور انغانه سیاه گرداند و حصالی سکود و اگر در شش نهند
 شش مالای وی کمال روی سوخته سهند و در سر کن تر حمل و در دهن کسد خون پیر
 اورند و ساعوت اخصاب کید و غای سیاه گرداند و عصاره و سینی حسی را نهند
 خاصه ارشم کوکان و چون کلهها مکرک باوی ماکند قوه چشم بدید و شرع کویچون
 آب وی در چشم کشد حقه را سیاه گرداند و منع رو آب کسد در ابتدا و تیری وی ناز
 کند و قوه وی بدید و اگر یک رطل شقاق و نیم رطل پوست گردکان تر در شش کسد و دنی
 در سر کن کرم دو هفته و مورا بدان خصاب کسد سیاه گرداند و چون طردی اکسیر کسد
 آن چهار درم روی سوخته سهند و در مالای آن بهمن و سران یکسر نند و در سر کن دنی کسد
 بعد از آن سرون او رندای سیاه علیط باشد موی راوی شاه کسد سیاه گرداند
 و اگر در میان لوی رنگ کسد حضایی سکود و عا نند و این رضوان کوید کم وی چند
 متواتر بر روی یک باب سرداشا نذ از رص شعاعا نذ ان و اگر کوید کرات
 کرده و مجرب بوده و دیسودید و کس کید چون بهمان بگویند و آب ان بکیر نند و بدان

سقوط کنند سر را تنقیه کند و چون نخا ند قلع بلیغ کند و چون بر نذر شراب و برورم
 کرم چشم صماد کنند زایل کند و انار فوجه کوروی بود تا که گدازد و ریشهای او را که گدازد
 خون زن کجود بر کبر و جیص بر اند و خون ورق و قصبان وی با جشد جیص سر ند و کجود
 شیر را بر اند و سقانی نافع بود جهت شش و آب ریش شده و قوبا سقانی قلی استقل
 است و شیشا قلی کجود کند و کفنه شد منفع است از ان در باب الف انجا کفنه شود
 تا می منفع است آن منفع کجود کیدم بای وی قوی کرم بود و مسجن معده و جگر و دمنی را زاده
 کند بسیار چون ادمان آن کنند و این را فر کجود کرم و تر بود در اول و رطوبه وی را زاده
 بود و هیچ حاج بود و باه را زباده کند و نعو ط آورد خاصه مابعل و حالیوس کجود کرم
 و تر بود در سیوم شیر سمر آند و قوه باه بدید و جیص فرود آورد و متوی اعصاب بار دلو
 و دستور در و سس کجود در ابتدا استسقا نافع بود و متوی امعا بود و دمنی سزایه
 و نعو ط تمام آورد و فو ل و سس کجود کید متوی صلب بود و کور و دمنی سزایه و لده
 زیاده کند و کجود فرود آورد و احتیاق رحم را نافع بود و کور کردن سکت دمانه و کور کدی سباج
 و کور کدی جانوران که زهر ایشان سر دلو سود مند بود و مقدار ما خوداروی دوزم
 بود و شخ الزر کس کجود کید طل آنست که سخونه وی لطیف بود و تر طبیعتی قوه در روح زیاده
 کند و زاری کجود کید ل آن نور آن نور دمان بود و کجود کید لای دار صینی و کجود کور بود
 و بسیار خوردن وی مصر بود سس و مصلح آن بر بسیار و شان مانات بود که حکا
 سازد شش شفاقی است کفنه شد شقاق بلواب و مسنقه کجود کید بسیار می کاسینه
 کجود کید و بشیراری کاسه کنگ کجود کرم بود و دروی رهومی قوی بود اما محلل راج علیط
 بود که در امعا باشد خوردن وی و وی دسم بود شتر دیون اشتر دیون جواتند و
 آن استقور دیون است و کفنه شد منفع بعضی در باب الف و کامی انجا کفنه شود
 آن نوم بری بود و حافظ الاجساد و حافظ الموی جواتند بعایت کرم بود بول را

می آورند که کند و در نقره است که در ۹ اسان در معدن نقره حاصل میشود و نمون
 که بداند محقق است از طرف دایمی آورند که کوکوت و می گویند و کی کانیست و اگر باین
 و بر از رخ سبید می خوانند و آن هم قاتل بود و معالجه کسی که آن خورده باشد بخان
 کنند که معالجه کسی که زسی خورده باشد مشکل خلاص باشد از بهر آنکه معالجه ممکن است
 و اگر در معالجه حیرت کند از حرکی دیگر در میان خانه بخت یا موش خورد هر موشی که
 آن خورد بگیرد و هر موشی که بوی آن موش مرده باشد و در خانه آن خانه از موش
 با که در و این محبت است شلیم و سبب نم گویند و آن معالجه بسیار سیلیم که
 بری بود و سنانی بود و طبعی که گریست که در دوم و تراست در اول عدا بسیار بود
 و مولد می بود و سینه را نرم کرد و باه بر آید و بول براند و سهل شود و استهنا
 طعام پیور و چون بر که و فردی بود متوی معده بود و آب دی حصر را سودمند
 و آن رحمت که شیرازی رطوبه خوانند و روی غلط و پنج بود و محکم شبهه جماع بود
 و چون بخورند و احساس نمی در خود یا می اندازان حواشی تا اول کنند نمید
 شل اسحاق بن عمران گوید شل در هندوستان سفر جل بندی خوانند و آن نمید
 بود مانند زرد الو قوه و می مانند رگش بود و طبیعتی گرم بود در سبوم و تر بود
 اول طوطی سس غلیظ بود و صلابه اعصاب را نافع بود و شمع از سرش بر طبع
 دی نیم بود و تیر و قابض بود و با دما را بشکند و در وی بحلل عجب بود و اعصاب را نافع بود
 و عرق النساء و نم سس مادی که می نافع بود و راجی که عارض شود در رحم و بچه را
 نگاه دارد در رحم چون با غسل نداشت بخورند معده را مالک گردانند و قوه اعصاب بد
 شل رطوبت بکند و مقدار استقل از وی تا یک گرم بود و گویند معده و موش و مصل
 دی غسل بود و صاحب موش که گوید صداع آورد و مصلح آن ششامه بود و گویند
 صاحب قحط منهای سهو کرده است که از خوردن وی همان عارض شود که از ری

شور

بمقبول و حق بر طرف صاحب جامع است که او از شگت ناشل سهو کرده است
 سبب باری موم خوانند و استور بد و سس که بد نیکوترین وی سبب رنگ و خوشبوی
 که بوی گل از وی آید و بی خلط بود و طبیعت آن معتدل بود و گویند گرم بود و ملین
 در همه ای سرد و گرم بود و در وی انصافی اندک بود و ملین اعصاب بود و خشک
 و خشوبه سینه را نافع بود و طلا کردن و بار و غنی سینه لغت کردن و منع سیرین
 در بستان رمان کند چون ده حب هر یک مقدار کاوری ساشا منده همین مقدار
 چون در حسابی از کاوری سس با رخ کند و بخورند قوه اعصاب را نافع بود و جود سبوم
 بکند و بر ۹ اجتهاسی که از سکان زهر دار بود طلا کردن نافع بود و نغایت و سر بوی
 چون بار و غنی سوسن از سس بر روی طلا کنند لون را صافی و نیکو گردانند و کلف
 بر دو مصلح و ملها بود و استسحاق را که وی در زمان و با نافع بود و خوردن وی
 شهوة طعام را ضعیف گردانند و صاحب منهای که بد اگر طری از وی بسیار بود
 آب در با و در آب شتر در آن طرف حاصل شود و همو گوید موم سیاه از غنی
 بدن جدید کند خدنی غایب و خار و سس نرون آورد و ششام را بر کوشش و آن
 اذان البار گویند و گفته شد در الف شمار از باج است نزدیک علی مصر و شام
 و گفته شد ششام را تقویت و گفته شد ششام شومیر گویند و آن قافله که جگ
 و گفته شد ششام دستنبوی است که گفته شد ششام را بسیار سی شکیار گویند و آن
 ابو خلسا است و گفته شد در الف انقیانیر گویند و رقی وی چون با شرباب ساشا
 شکم بندد و ورق وی ورق کا هو ماند اما حش بود و آن کا و زبان نفع است و در کوبای
 سرد سیر و بد خا صند در کزمان شند لودری است و گفته شد سبب حساب
 جامع از قول کمی گوید شنبلیله فجاج سور بجان است و صاحب منهای که گویند
 سور بجان است و قول اول صحیح است که آن فجاج سور بجان است و سبب

ان سبید تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و بوسیدن آن صلاح سرد را نافع بود
و باد با علیط که در دماغ بود بسکند و سده دماغ و منی بکشد و چون اول باران باشد
که هنوز آفتاب بخدی زفته باشد شکند و مانند بهار نارنج شکفته باشد شکل و قد و
بوکی تیرداشته باشد شیخ نوعی از خلرون است بارسی بکشد و شیرازی نصیبک
خوانند و آن کو جگه بود و بر کل بود و صاحب جامع گوید سبید و بر کل و سبید بود
لون طاهر آن زرد بود و باطلی آن سبید و عطاران شیراز را از تویای اگر خواست
و آن دو نوع است که شود و بهترین سبج تازه سبید الملس بود و چون بسوزانند
در داروهای چشم مستعمل کنند و صوفی سوختن وی جبان بود که شیخ را در کل کیریدگی
که سرکنی با وی مرشته باشند و در تنوری نهند که آتش نافته بود تا بسوزد و عطالت
سوختن وی آن بود که سبید کشته باشد و اگر سبید کشته باشد دیگر در کل کیرند و در
آتش رند تا تمام سوخته گردد و سبید شود بعد از آن باب سبجی کنند و بشوند خشک
کنند و دیگر باره سبجی کنند و مستعمل کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند ترسعت
وی نیست که سبیدی که در چشم بود زایل کند و مشو رطوبه از چشم بکشد و آب
باز دارد و جلای تمام بدید و اگر سوخته در چشم کشند شرف رطوبه بیشتر بکشد و محض
در وی زیاده بود و اگر بعد سوختن غسل کرده باشند شرف طبع کند و سوزن
کردن دند آنرا جلاد و مسکن و جبهای گرم بود مقدار ندرم اما مضر بود پیش
و مصلح آن غسل و دود آن و دغ ششخار سخی راست و گفته اند ششخار
است و گفته شود ششخار شیر است وجه السودا کنند و در بارسی شنیدند و
نیکوترین آن فیه بود طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم قطع ملغم بکشد و جلاد
و محلل ریاح و بویخ بود و در مهای ملعی کهن شده و در مهای صلیحون بکوند و
با کیر کدگان که بالغ نشده باشند بر شند و صماد کنند بکد از اند و چون با هر که

مصحف کتبی در دیدار انام بود

و چون صومر بر بداند خون بکوند و ماب تر کنند و بر ناف صماد کنند کرم در از سرون آورد و
اگر آب خنظل تر بر سر شند یا بخی شاند و بر ناف طلا کنند حب التی یا سرون آورد
محکم و اگر آب در نمند بر شند و طلا کنند کرمها مجموع سرون آورد و چون سبجی کنند بران
کرده و در صماد کنند و دایم بوند کرم سر در انافع بود و اگر سبجی کنند و با قدری روغن
صمغ ابریا منند و سه قطره در گوش چکانند مافع بود و حبه سردی و باد و سده که اگر
بود و اگر بران کنند و بکوند و در زیتیت خوب سازند و ابران زیتیت سه قطره در سبجی چکانند
یا چهار قطره در کرم را عطسه بسیار آورد و سودمند بود و اگر بر سر را خند و بار و من
سوسن مار و من حکا که موم در آن کذاخته باشند سامر بد و بر سر کل طلا کنند موی رو
و روغن وی چون سحوط کنند فالج و لقوه را نافع بود و چون بکوند و سر ند و سر دور
مقدار دو درم باب سم کرم ساشا منند کرمی سنگ بوانه را سودمند بود و چون سبجی کنند
با سکنجین ساشا منند تب سبج را نافع بود و اگر با سر که بر سر صمغ بقی طلا کنند سودمند
بود و اگر با غسل آب کرم ساشا منند سنگی ده و شانه بر راند و چون با غسل
کا و بر شند سودمند بود و در جود در کرده و در وی که نسا را بود در ران
اسکال چون نسا سس کنند و در آن ساکن کنند و چون سبجی کنند با بول بر رنهایی
نهند و بدان ادمان کنند ریس را ناک بکند و موی رو باید و چون در کلها کنند
اینده ای زوال آب بکشد با بدان سحوط کنند منع آن بکند و قطع نایل و خیلان بقی
و بر ص و جوب ریش شده بکند و بر منی طلا کردن در در سر کرم سردی بود و
بود و سده مصفا بکشد و چون بکشد که جفا کنند و با مودا بکشد و بدان
سحوط کنند در بر کمن و لقوه را رایل کنند و اگر ادمان خوردن وی کنند خرد روز
بول و شیر و حیص بر اند و چون با نطون ساشا منند عسل السفس را نافع بود و چون
مقدار دو درم از وی باب ساشا منند کرمی ریتلا را سودمند بود و چون در خار دود

نکر کنند و اگر اندک تخم وی شراب بکسی دهند نفعی به خود نماند و در آن دو وزن آن زردی
سیاه بود شوخ از راه سیند است و کفشد سودا نفعی سودا نیت است و کفشد نفعی
بر رقیقت است و آن ری بود و ستانی بود و در قاف گفته شود شطیح عصا خور است
و در آن بر ری و سوما لی سد و آن انواع است و آن صاحبها که کوفید
بود یا بحر و موفک و بد خندان که امتحان کرده شد بهتر از باری نیست که در خطه آبله
میرد در اطلیه و بندی آبله می زند بس محقق شد که حده وی زاده از معدی است و این نوع
بهتر است بد و وجهی که یک تازه بود دوم آنکه متشرب بود فی الحکله طبع آن کرم و خشک است
درجه دوم و جالسوس کوفید کرم است در چهارم و شخ الرکس کوفید رقیق بسید و
بر ص و ب و نقشر است که طلاء کردن نافع بود و وجه در دماغه صلی نافع بود و خوردن
با آدویه مناسبه و اگر بر سر طلاء کنند که از اند و کوند چون چوی ارکوشن پاور
در دبر ساکن کرد اند و ورق وی چون بکوبند و با چ راسن بر عرق النساء کاند و در
ساعتی را کنند نافع بود و بر سر نهاده نافع بود و بر لب ریش شده مالیدن نافع
میند بود و چون از خود پیاورد در دندان ساکن کرد اند و موفک کوفید از خواصی
است که اگر کسی را در دندان کند شطیح را در کف دست محالفت نهند و بر شیب روی
نهند و بحسد در دندان ساکن کرد و این مجرب است و همه قوبابا سر که کنش طلاء کردن
نفعی نافع بود و مجرب و مقدار استعمال شری از وی صاحبها که کوفید کمینقال بود و کوفید
مصر است شش و مصلح آن مصطکی بود و بد آن فوه بود و کوند چ کبر شش و بار
در منه کوفید بهتر است آن از منی بود و از در منه تزکی خوانند و شخ جلی را افکون خوانند
و طعم آن تلخ بود و طبیعت آن کرم و خشک در سوم و کوند کرم بود در دوم و خشک بود
در اول محلل بیاض بود و منقطع و در وی قصبی بود و در قصبی استین و چون سوزاند
و خاکستر آن بار و عن بادام بزد و انخل طلاء کردن نافع بود و منخ اکله بکند و عمر

را سود و در کرمها و حب القز را بکشند و بول حیص بر اند و همه کرمی غریب و رقیق
زهر ناسود مند بود مقدار دو مثقال خون بسوزانند و بر روشی که کوتاه باشد بار وضع
ریش که رسته باشد طلاء کنند موی رویانده وی مضروب با عصا ب مصلح بود و معده
را زیان دهد و مصلح وی ترس بود و کوند مصلح آن شراب ریاس مع دیا شراب
و بد آن در قانات دو در یک کالی بود و در عکلهای دیگر عمر از منی بد آن کندی
شیلیم روانست و بهتر است وی آن بود که آدن و فوه بود و طبع آن کرم بود در سوم
و کوند در اول کوند در دوم و وی ملطف و محلل بود و جلای دهد و با کوفید در رقیق طلاء
کردن سود دهد و محلل کرم و خوار بود و بار رکتان و با سر کس کوفید تر و نرم نهادن
سوراج کند و با کندی بر قوما و رنهاده و در کردن نافع بود و کوفید کردن بدان استی
رایاری دماغه خون با سوتی و مر و عمران و کندر بود و خون بکوند و بر شش
بر عصبی نهند که سلی با خار باشد سرون آورد و وی مسکرو مسدود و موفک کوفید از
بشیر اری نملک خوانند و اگر در میان کندی بود آن مان بغایه سد بود و مسکرو آورد
بد آن چند قوی بود و اگر در میان شراب خیسانند و پاشانند نفعی نماند و نوم بود
مستی و خواب کربان آورد و در وی وی همه قوبابا از روغن کندی نیکو تر بود و خون بر
صدع من مالند و حوی معتدل آورد و راری کوفید بد آن خواست شش و دمنج کل
ببارسی روغن کندی و شیر کوفید و طبیعت آن کرم و تر بود نافع بود و وجه شقاق و خشونت
سودادی خوردن و طلاء کردن و چون مورد روی سرنده موی را نگاه دارد و قوه
دهد و خوردن وی با آب میوه حله دموی و ملخی را زایل کرد اند و صنف البعر را نافع
بود و معدل طبع بود و سوم را نافع بود و خشونت خلق و سرفه را سود دهد و سهولت
طبعی را زایل کند چون در طبع کند و در وی غلط بود و معده را بد بود و مر جی وی بود
و اگر خوانند که غلط وی کم شود بریان کنند و بعضی کوفید که سوداوی را هیچ سود

نده شش مجرای است و گفته شد که بان دم الا خون است و گفته شد شش رزق
 و شیرین نیکویند و صاحب طامع گوید سرکین خفاش است و گویند بول او و صاحب
 منهاج گوید بول خفاش است و گویند شیر او است و مولا گوید که بول خفاش است شیر خفاش
 است که میخ شیر ندارد الا خفاش و شیر میخ که مردمان گویند با فواه شیر رزق است
 و طبع آن کرم و حسیک بغایه کرم و تیر سگ شایه بر اند و ناخه و سبیدگی چشم بود چون
 در چشم کشد رایل گرداند شیرابه حسی شش است و گفته شد شیر شش شش است و گفته شد
 شش حسی فلفل سیاه است و گفته شد شش ابجر حوانی دریا است و سر و منی وی مانند کوساله
 بود و گویند در شش نه البته از دریا سر و منی یا بد شش و چون بوش در بندگی است و گفته شد
 شیر آب آبله چون در شیر حسا نازا شیر ابجر خوانند و قبض وی کمتر از ابجر بود و گویند
 آن بود که خنذ روز در شش حسا نند طبع آن سرد و خشک بود در سیوم و گویند کرم
 تر بود بطن رزق را با گرگند و قوه شهوه بد و قطع می کند و آب رقت از دمان بار دارد
 و ۹ ارت خون را می شابد و مقدار مستعمل از وی کمشال بود و گویند مضر بود نمنا و
 مصلح وی شیر تازه و غسل بود شیر از بیاری ر حال خوانند شش کشته پیچی
 زرد رنگ است که از مند و ستان می آورند و طبع آن کرم و خشک بود و مصلح
 مره سودا بود و بطن و خلط های غلیظ سوخته سر و من او درد و مادی فاسد و نری
 از وی داکلی نایند و رم بود شش شک ساری شیر خشت گویند و طبیعت وی
 کرم بود با اعتدال و فعل وی اقوی بود از تر کس و مانند وی و بهتر و وی آن بود که
 کبود رنگ بود و چون در دهن گیرند مانند صمغ شفاف بود آن ناره بود و الا لام
 با الصاد صااون
 کرم و خشک بود در چهارم و متع اعصاب بود حکم تو به بکش بد و مصلح خلط خام بود
 خون شافه از وی بخورند و گویند و وی در مهاد انصه و در شرف کوه بد چون در میان

جمل فرنگی و اهل آن درین دیار اند و ساکنان محکم و اصل ایشان از یونان است
 و حضرت سکنه علیه السلام ایشان را از بدین یونان بدان ۹ پاره و سبب
 همه ساختن صبر و زمان ایشان مجموع ۹ باشد تا حدی که اگر حصصی یکی است
 باشند اگر آن شخص جام بود و الا سکنه وی در عمر خود دارند و قدی بر آب کنند
 و پیش خود بنهند و اغار سج کنند تا آن زمان که نقطه خون در میان قلع جگر بعد
 از آن در آن قلع جگر نماند پیدا شود بادل منسج آن شخص در حال افتد و میرد
 و چون سکنه سکنه کافز حکم در سکنه وی بود تا بدین حد میالیم سکنه در سبب ۹
 ایشان و نیکوترین صبر است و طریقی بود که چون آن مانند لون جگر بود و دوی وی مانند
 مر بود و براق بود در یک صبح ۶ و چون در دست مالند روز ۹ شود و برون ریزان
 بود و از وی نوی روشن گویند آمد و قطعاً سکنه بره در وی بود و نوع ۶ و را عدا
 خوانند و نمی خوانند و وی میانه بود و سبب ای بدود و انرا صبر بر یکی خوانند و طبیعت
 گرم و خشک بود در دوم و کونند کرمی وی در اول بود و کونند در سیوم و جالسوس
 خشکی وی در سیوم بود و کرمی در اول جهت معده از همه دوا می سودمند تر بود و اینها
 که مشکل نیک شود خاصه در کرم و بر خون باب که دارند و طلاء کنند باغ بود و میجس
 و در مهای که در دمان و معی و حشوها حادث شود فی الجمله خواص وی است که نهاده
 کنند و اگر جمع شده باشد بکند از اند و سبب معده و دماغ آن بود و مادام که سکنه و سبب
 بود و در طبع و بطن از سر و مفاصل خراب کنند و سبب حکم کنند با و خود را که می شود
 جگر و در شش چشم و آب آن و در د و سوزش آن را بکند و در طبع آن جگر که دارند
 مایع بود و چند ایداه نزل آب و سبب معده و مجموع بدن را از فضول که جمع شده
 پاکیزد و اند و در مین صافی کردند و جیش من کس کوبید شاید که صبر در سبب ۹ سرد
 گرمای کرم مستعمل کنند الا در زمانی معتدل که اگر در سرمای سرد مستعمل کنند ضرر و عقده

مصطکی و ورق کل سرخ و نقل بود و منقوشی که بر شری اروی از کنگشال تا دو شمال بود
و نوع کجانی سبزه بد بود و صبر تنها مستعمل کردن نغایه مصر بود و مقعد از هر یک شکلی وی
در درجه سیوم بود و مقعد بعضی است و مزاج وی سرد و خشک بود و چون بران بگذرد
شکاف و خشکی مصر بود و بعضی نیز بگوید که چون آب کشد یا سخی کشد و طلا کنند حدوت
بر او اسیر که از مقعد رسته باشد مندار و گویند نیکوترین معالجه این رجم بود و خوب
و باید که چون مندار و رده من کل در طری اسیری یا قلعی حل کرده باشد مالند از آن و اگر
در آب لسان الحمل حل کنند و در ریش می و گوش طلا کنند زایل کند و چون بکشد حل کنند و جگر
و شری طلا کنند باغ بود و بدل صبر بود آن حصص بود و در ربع مقعد بود آن
افشین گویند و زن آن حوض و افشین بود و صحنه بسیار سیاهی که گویند
و طبع آن کرم و خشک بود و دوم و کوند کرم بود و راول و خشک بود و دوم و انرا را می
سازند که انرا می شسته خوانند در کرم سیر شیر ابر و خلیط دازوی حاصل شود و شف
رطوبه معده بکشد و وجع و رک بلغم را نافع بود و گویند که از فساد معده بود و رایل
و قطع بلغم بکشد و وجع و حله آورد و خشکی و صداع و مصلح وی مغر کا بود و صد
بهرین آن سفید است که در آب شیرین بود و طبع آن خشک بود و صدق فیروتن
و صدق و نورانی سوخته شاید که استفحال کنند از هر یک نغایه صلب بود و چون سورا
قوة وی در غایت مخفوف بود و او آلی آن بود که نغایت سخی کشد و این مای عام است
بر جگر که جوهر وی جگری بود پس چون تنها استعمال کنند نافع بود و جهه ۹ احتیاجی
از هر یک مخفف بود و بغیر لذه و چون با سرکه بر کشند و غسل با انزاب نافع بود و جهه
۹ احتیاجی متعفن جدت و کونند صدف ری چون سخی کشد و طلا کنند را خشک گرداند
بقوة و صدف حدب سلو عظام بکشد و مسکن و وجع هر من ماصیل بود و چون صفا کنند
و چون با سرکه سخی کشد قطع رطاف بکشد و وی مسکن و وجع معده بود و چون بر سر رطاف

کنند و را کنند تا خود را بکند نغایت نافع بود و چون زن کج بود بر کرد و جیص اند و کونند
سودمند بود و جهه ۹ که سخی کشد و مرق صدف بکشد که براند و بدان کج کرد احقاق
رحم را سودمند بود و ششم سرون آورد و صدف سوخته در خلل حلا دندان و در کله
حشم مستعمل کنند و ریش چشم را نافع بود و غلط احقان را بکشد و چون طلا کنند رجم
موی زیاده که در چشم بود بعد از آن که بر کنده باشند دیگر زوید و سوختگی اش را سود
دهد و در دل را نافع بود و مقدار استعمال از وی متعالج دو از آب وی سه درم و صد
سوخته هتق را زایل کند و ریشها را پاک گرداند و اسخی کوبید خوردن وی مصر بود و کله نه و
مصلح وی غسل بود و بدل وی و صدف البواسیر نوعی از صدف است که در ساحل پای
قلزم بسیار باشد و در کج جگر نرمی باشد چون در شدت خود دود کنند و اسیر را سود
و پندارد و چون بسوزانند و غسل بر کشند قطع مالک بکند و تر ۹ را سود دهد و سکی
وی مانند جلزون بر رک بود الاوی طبقات داشته باشد و لوی وی که بر بود و لون
وی زفری بود که سیاهی زرد و قلم بر که معروف بود صد احدی بر عیان احد است
و گفته شد هر که اجدی شجره الطال است و گفته شد هر و شوکران است و گفته شد
هر ایه حنظل که زرد و حوا باشد صرب صمغ است و گفته شد هر بر ابا ذروح است
و گفته شد هر صر بر کونند و ان حیوانی که شک مانند بلغمی کج است و او از کند و
شیرازی ۹ و اسک خوانند و دستور بد و سکی بد چون بران کشد و کج در دندان
را سود دهد و جالسوس کوبید بعد از آنکه خشک کند کسی که قویج داشته باشد یک دبا
یکدانه فلفل کج و شری سه عدد از آن حیوان بود باج عدد دیا منق و با مثل وی
فلفل در وقت بجان در دو صعبت آن و صاحب نهج کج بود چون در ریت رند
و در گوش کج کنند در گوش ساکن گرداند صر فان اسرب را صر فان کونند و وی
از ۹ مای سرخ فربه است و از اسهم صر فان کونند و بسیار سی متوم کونند و در هر گفته شد

صفت شیرازی اوست که گویند و سونانی اور یعیاس و آن دونه است در اردق
 و کرد ورق و سکو تن آن کو جگ ورق بری بود و طبیعت آن گرم و خشک و در سیم
 بلطف و محلول بود در در کین رانافع بود و درد دندان که از سردی و باد بود چون بجایند
 ساکن کنند و طبخ وی چون با شراب پاشا مندر کند کی جانوران را سود دهد و چون
 با میوه پاشا مندر دفع مصرت شوکران و افون بکند و چون با سکنجبین پاشا
 دفع مصره جستن بکند و چون با خیار زره بخورند یکوی و در همه کوفکی عسله و جبهه
 و حکر نغاه سودمند بود و اگر مار و عنبر ایر ساسو که کند فصلها از منی سرون آورد
 و اگر با سر که پاشا مندر مطحول رانافع بود و حیض بول را نذر و اگر طبخ وی پاشا مندر
 سک را نذر و فصول مراری سرون آورد و اگر با عسل لعق کنند و درم طازه و شکر گرم
 رانافع بود و خوردن وی عشان را نفع نافع بود و چون سرد آب وی پاشا مندر
 گرم کنند و جب الترق را پیرون آورد و اشتها طعام باز دید کند و باد را بخیل
 و تار یکی چشم و شکم و کی که از رطوبت حادث شود را بیک کند و مقدار هم مثال
 مستعمل بود و در عین وی سینه و رشت را سود دهد و اگر با سوتق بر رویهای بلغمی صماد
 کنند بکند از نذر خوردن وی مصمم طعام کند و معده و امعاء از بلغم غلیظ پاک کند
 و غذای غلیظ لطیف کند و سردی معده و جگر را سود دهد و سده بکشد و چون مصعب
 وی با غصاب بر نذر آب آن پاشا مندر چون غلیظ رقیق کرد از نذر و این خاصیت
 وی موجود است و اگر مالک حر که رند غرق را بیکر دو لون را بیکو کرد از نذر قحاح
 وی مسهل بود و سود او و بلغم و شری یک مثال آنکه که بود و صغر قوچ و در درج و
 مثانه رانافع بود و چون با عسل و سکر سرورند و بر رشت کمثال بخورند و بدای کنند
 جمله دفع نزول آب نغایه مندر بود و از نزول المن پاشا مندر و دین را بیکو کرد از نذر
 و چون پاشا مندر کند کی غریب رانافع بود و اگر صماد کنند بر موضع که در کی بچنان

بود و اگر صغر نزدیک نقولی که مصفحت شمس باشد نهند صر آن را بیکل کرد از نذر و نوبی
 از صغر بتای مست که از نذر آن صغیر از بری بود و در قوه و فعل در بر پاشا
 کارند و از نذر آموزه خوانند و صغر مضر بود با ریه و مصلح وی سرکه خمری بود و صغیر
 سفیان سر گویند و آن سکنج است و گفته شد صغیر خلافت و گفته شد صغیر در
 اهل است و آن عرق بود و گفته شد صغیر اخون مرغیست که از اطراف علودیس گویند و گفته
 صغر مرغیست که گوشت را صید کند و در بارسی پاشا مندر و به بری نایتنا کو
 و ابو عماره نیز خوانند و گوشت وی گرم و خشک بود و چون بر نذر و خشک کنند و بحق
 کنند و درم از وی پاشا مندر با سر پاشا مندر و در سره سر دور و رانافع بود
 و زهره وی نافع بود و جبهه اندای نزول آب حون در جسم کشند و قوه با صر و در بر
 وی حون در کف نذر و در ایل کند صلون و نوب نعلی است و در مصحح الکلی
 مع و فو و دوانا غور شش نیز خوانند و صنف ۹ بوب گفته شد صصلل بارسی
 عکه خوانند و آن عقیق است و گفته شود صمغ حالیوس که بد مجموع صمغها گرم و خشک
 لیک بعضی از بعضی فاصله بود و صمغ را در بارسی رد خوانند و شیرازی اردو صمغ علی
 بهترین صمغها بود و نیکوتر آن بود که صافی بود و خوب اندک است پاشا مندر و
 و متعاف بود و حون در آب نذر و بکند از طبیعت آن معتدل بود و گویند گرم بود
 و گویند سرد و خشک بود و در وی قبضی بود و خفای با اعتدال سرفه گرم رانافع بود و از
 را صافی کرد از نذر قوه معده بدید و اسهال صمغ اوی رانافع بود و مقدار را بخورند و از وی
 دو مثال بود و حشو به سینه و خلق قصه شش رانافع بود و وحدت ادویه بکند و
 اسحاق گوید مصم بود به سفیل و مصلح وی کثر او و بدای آن صمغ بادام و حب الاس
 و گویند مصلح آن سراب صندل و طباب بود و صمغ اللوز بهترین صمغ بادام آن بود که
 سید بود و از درخت حوان گیرند و طبع آن نایل سردی بود و گویند گرم و تر

بود صمغ بادام شیرین در دقاق و سرفه و تب و تی رانافع بود و فوایدی دارد و صمغ بادام
 تنخ قاصص و سخن بود و چون ساشا مندفست دم رانافع بود و اگر ماسکه ساهزند و
 بر جو با که بر ظاهر پوست ظاهر کرده و بمالند رایل گرداند و چون با شراب میوه کشند
 و ساشا مندفست که رانافع بود و سکه کرده بر رانند و کوند صمغ بادام صمغ بود و
 و مصلحه آن قند و خشک شدن و بد آن صمغ می و کثره بود صمغ الا جاسی بهترین صمغ
 آن بود که از درخت کهن کهنه و در وی گرمی و خشکی بود و کوند گرم و تر بود و در دس
 و سینه رانافع بود و چون با شراب یا ساشا مندفست کرده و مشابه بر رانند و چون
 با سرکه ساهزند و بر قوامه که در کان کماله رایل گرداند و ۹ احتیاجا با صلاح آورد
 و چون در چشم کشند و ششای زیاده گرداند و چون در سرکه حل کنند و بر بزرگانند
 و در شری و حصف طلا کنند سودمند بود و اسحاق گوید صمغ بود و بر سر و مصلحه دینی
 بود صمغ السیاق چون در دندان کهنه در داساکن گرداند و ۹ احتیاجا رانافع بود و اگر در سیاق
 کنند و ششای چشم زیاده گرداند صمغ الحوٹ حلت است و گفته شد صمغ الریشانی که
 آن بود که صافی بود و بر جیایلی باشد در غایت حدت و ۹ اقمه و بلجی تمام دانسته باشد و
 مولف گوید ششای او و فوک حانند و از حد و ششای کاره خیره و در هیچ جای دیگر نبود
 بلطف بود و با دمای غلیظ که در معده و امعاء سودمند بود و بلجی که در معده بود لطیف
 گرداند و کد از اند و در قوه کوند مانند حلیث بود و مولف گوید در دندان استعمال
 کردن مقدار نیم درم نافع بود اگر سست بود صمغ السید اگر سست در سیوم و سکه
 دوم بادام را سکه و در مهای صلیب که از اند و در شش چشم رانافع بود و چون رانند
 و خسار که در شیب خلق و زربعل بود و کد از اند و چون مقدار آکی سعط کنند و بدل
 آن دو وزن آن حلیث است صمغ الحوٹ سرد و تر بود و سکی ساکن گرداند و ششای
 و نافع بود و در صمغ اجور الرودی که با است و گفته شود صمغ الرودی

اشن است و گفته شد صمغ القند اکثر است و گفته شود صمغ السید رانافع است و
 گفته شد صمغ الکمری گویند سکو تر صمغ امر و آن بود که از درخت کهن کهنه طبع است
 آن گرم و تر بود و در شش و ریشها و نافع بود و مقدار استعمال رودی دو مثقال
 و کوند صمغ بود و بر سر و مصلحه آن کلار منی بود صمغ البطم علك البطم اسهاری با سکه
 و ششای کد و طسوان گرم بود و محلل و ملطف بود و در منفعه ریک مصلح بود صمغ
 السرو گرم و خشک بود و در قوه مانده صمغ سداب و صمغ صنوبر بود و چون بدان سعط
 کنند و طمات دایر با کد گرداند و چون با کلنار بر ریشهای سرافشانند رایل کوند و چون
 ریشهای اعضا صمغ السیل صمغ الصنوبر است و گفته شد صمغ الحوٹ ساری کثره
 خوانند و ششای کندی و آن تراب القی بود و در کاف گفته شود منفعه کمر و در صمغ
 الریون اصطرک است و گفته شد صمغ ریوی از ادویه قالد بود و چون در چشم کشند
 شبکوری و ناریکی چشم زایل گرداند و لال حیص برانند و چون بر دندان فوایدند
 و در ساکن کد و بر ریش شده راسود و دوحه شد و بدل آن عصاره طرانیست
 و کوند بدل آن عصاره شونر است صمغ البطلاب صاحب جامع گوید سوبانی کینو فلا
 خوانند معنی آن باری از سکه ساخته و آن تر سکه از رخام و سکه سارند و
 صاحب منهاج گوید معدنی بود و در کد بود ایحه مرکب بود از صبر و مر و چون سکان
 و علك و از روت و صمغ می از هر یک فی اصل مر جان و زاج از هر یک نیم او
 کوفته و سخته کنند و بایست صمغ می سرسند و بدو را که یکج سبید کرده باشند
 بر رند و راکت تا سکه کرد و هر چند که کهن تر کرد و نیکوتر بود و دوی محقق بود و ۹ احتیاجا
 رانافع بود و منع چون و بر کم کنند و ریشهای تر با صلاح آورد و صمغ البصونیکورین
 آن مقاصری بود و در رنگ و طسوت آن سرد بود و در سیوم و خشک بود و در دوم و صا
 منهاج گوید سرد بود و در آف دوم و خشک بود و در سیوم در دس و خفان که عارض

نشود از بهتها حاده و مره صغیر و جگر کرم و دمن کرم و مجوری مزاج را نافع بود و صغیر
معه را سودید و چون آب صلا کند و کلمات و مانده کی کا خود سرشند و بر نشانی طلا
کنند در سر که از ۹ ارباب بود ساکن گرداند و چون در حمام با نوره در خود مالند و بوی آن بایل
کنند و چون باب عن الثعلب یا باب حی العالم یا باب برهن یا باب طبعی سرشند و برهن
کرم طلا کنند سودمند بود و زورهای کرم همی بسیل و مع و متوی قلع بود و چون کجکول
کنند اندک لاری در وی سدا شود همچنان که آرد ارطی و اگر خلط کنند با دونه چنه تقویه
معه و جگر و سردی نشان سودید و مصر بود با و از مصلع وی حلاب بود نبات بود و بدل
آن اشنة بود و صندل احمر سرد و خشکست در دوم و گوید بیدر تر است از سرخ
لکن سرخ خشک تر است از بیدر و محلل او رام کرم بود و مع مایه بکند و بر حمره طلا کردن
سودید و در سر اعظم مفید بود و شریف گوید و چون سخی کند و بار دمن رقیق ساینده
و بر اعضا مالند تب زداری را بیل کرد و هو گوید صندل سرخ از همه صندلها نافع
سرد تر بود و بدل آن فوفل است صغیر بر شیرازی کاج خوانند و صندل آن را
حاکفند اما باقی ۹ ای وی گفته شود در پوست صغیر صغیر قنصی و قوی تمام بود
سج را نافع بود و چون مانند صغیر در وی مانند عظم سودمند بود و چون ساشا مد شکم
به سدد و اگر زور کنند و بر سوختگی آب کرم باشند نافع بود و وی مؤثر بود
در ۹ ارباب و گویند که مست در دوم و خشک در سوم و گویند در اول و رقیق آن ترتر
از لای آن بود و ۹ اجتهار اسکو گرداند و ۶ بطح و مشهور کردن بلغم را حذب
کند و سرون آورد و دوحان وی نافع بود و همه کسی که در مره وی استرخانی بود و غلظت و
رحمی که بود را بیل گرداند و مشهور و رقیق وی چون ساشا مد در دکل و در شش را بام
بود و مشهور بود و صغیر چون زمان در سبب خود و دکنند که سرون آورد و سیم
سر و ورق وی چون بگویند و زورهای کرم صغیر کنند در دساکن گرداند و ۹ اجتهار

نادره که خون روان بود سودید و چون با سر که سرند و بر دندان صفا کنند و در ساکن گرداند
و چون با آب ماء العسل ساشا مد مقدار کم قال موافق بود و همه کسی که در دکل و علی بود
همچین پوست وی و ورق خون ساشا مد همی عمل کند و چون خوب وی بسکند و ۹
کو حک کنند و با سر که سرند و بطح وی در دمان که دارند در دندان را بیل گرداند و اگر سوراخ
و دوحان وی بکیرند در مداد نغاب خوب بود و اگر در داری چشم کنند مره جسم را بکو
گرداند و موی زرد آب رقیق بار دارد و شریف گوید و مشهور کرد که آن حلقه
است چون کوند و یا عسل سرشند و بر با دسه درم بخورند از افلاج خلاص بود
و چون خوب وی سرند باب و اعضا و کسی که رخت کشیده باشد بدان شوند نام
بود و بدل آن رفت بود و صغیر و ذئب است و گفته شد خص و سراسمی نمی است
صغیر را که از طرف کمن می آورند بون مر بود و در ۹ اجتهار استعمال کنند و اسهال را
قطع کند و ازین صغیر بیکل حصص بخنان قنصی باشد و انرا بوال لابل خوانند و
۹ اجتهار خشت با صلاح آورد و صغیر صغیر است و گفته شود صغیر و سراسمی
بشم خوانند و طبع آن کرم و خشک بود و بیکوترین آن نرم بود و بشم سوخته خشک
در سیوم و محفوف بود و صغیر صغیر آن مانند اسرشم بود بیکر و دکی آن من کوازی نو
و اگر کوازی نو بود بیکوترین بود بشم را بشوند و بشا کنند و در دیکر بکند و بر سرش
نهند و طبعی که سوراخ داشته باشد بر سر آن بکند تا این زمان که سوخته گردد و بر سرها
نافع بود و گویند که زیاد که در سرها بود بخور و بشم ناسوخته که ۹ کس با سید
بازیت و سر که تر کنند یا شراب و صفا کنند بر ۹ اجتهار ۹ کس در اندام موافق
بود و در حای که صری رده باشند یا اسجانی سکنسته بود و همی و چون با سر
و در معنی کل تر کنند و صیداع و در چشم و مجمع اعضا و نافع بود دران صفا کردن
و شریف گوید که صوف چون بر کردن رویدگان بکند و سکی را ایشان کار

کار کند و هیچ زحمت را نشان کار نکند و هیچ زحمت نرسد و چون بشنم رده بیا کند میان
اکشتان دست و پا کی که شق کرده باشند آن را بکند و راری که در خون سوختند صوفی که
کوشش آن کو سفند کزل خورده باشد حله در بدن آنکس بداشود و مقرر طبعی
رسمانی بشنم در کردن کار و نهند ندر لون کرد و عابره
رزد رنگ و صفت سلقی گفته شد در باب سس و الله اعلم
الضاد ضال
ضال غم السدر خوانند و در بارسی کنار کوند و در بنی گفته شود صفت آن صبح
عجای حیوانیست مانند کرک و چون بر راه رود آنکس باید و از هر این صبحه جام
و کی کرده اند و در باسی گفتار خوانند کوشش و کی کرم و حشک و در دوم مانند کوشش
سک و چون آدمی در دست و کی خطلی بود گفتار آن اردی مگر نرند و چون یک در آن
دی با خود نگاه دارند و سکان که در کنند چون سکان و پراپند قطعا با یک میکنند
و چون موسوسان خون و کی بخورند سودمند و چون رهبر و کی مکارانند با هم
خندان روغن اتخوان و در طریقی مسکن کنند و سه روز را کنند بعد از آن طلا کنند
که دانه داشته باشند در هر ماهی دو بار بسید کی زایل کند و دانه برود و هر چند که
روغن کهن تر کرد و یکو تر بود و چون رهبر و کی با سه سیر بر روی طلا کنند کلف
لون را ضایع کرد اند و اگر رهبر و کی در چشم کشند تیری چشم ریاده کند و اگر طبعی و کی
که با شست و کچود ما اب حخته باشند نافع بود چه در مفاصل در آن شستن بکار
نافع بود و نم سس را بایل کرد اند و باد های غلیظ سرد و مجموع غلظت های مفاصل را نافع
بود و مع ساق و کی چون بازیت اتفاق مکارانند و بر سس طلا کنند معالمان
منع بود و پوست و کی چون بر سس زن حامله نهند که گاه دارد و بیند اردو اگر
از جلد و کی کیلی سازند و بد آن کیل هم حته ریح به بماند آن ریح از همه افتد این

و قنب و الب ضر و درختیست در کوستان یمن مانند درخت بلوط الا از وی بگو
 تر بود و ورق وی بسری بایل بود و نمروی مانند حوشه بطم بود یکسری حب وی بزرگتر
 بود و ورق وی خون بر بند و صافی کند و دیگر بر سر آتش کنند و به رند تا رنگ اعتقاد بعد
 از آن بردارند و استعمال کنند همه خشو سینه و سر که از سردی بود و درد دمان کوبند
 قلع را ساکن گردانند در حال صبح وی می آورند مکه و تقو مانند لادن بود و در بویهای
 زمان مستعمل کنند و خوشبوی بود و طبع آن گرم بود در سوم و کوند در دوم و تر بود
 در اول و کونید خشک در اول و بعضی کونید ککام ورق شمع خرواست و کوند ککام کج
 آنست یعنی پوست سح آن و بصری کوبد صمغ صومعه و صفت ککام و طبع آن گرم
 و در دوم و خشک در اول و محلول و جذاب بود از عرق بدن و اسحاق و سلمانی کوبند
 خاصیت روغن حب وی آنست که ریاح بلع را زایل کند راری کوبد و در جبهه دفع طلاع
 و استطلاق بطن در غایه بیکوی بود و نافع و شریک در روغن بسیار از حب وی کون
 آید منفعت وی آنست که باد را بسکند و مغص را نافع بود و خون را شامند و بالان
 روغن در خود و محلول و محفوف بود و خون و ورق وی بار و عن سرزد و در کوشش چکانند
 کوشش را نافع بود و چون آب بر بند و بطح آن مضمه کنند و دندان محکم گردانند
 و بلغم را بیل کند و خون و ورق وی همچنان تر سوزاند و خاکسره کرد و با آب بر بند
 نیکو بعد از آن صاف کنند و پیاپی مقدار سی درم در دو خاصه را بیل گردانند و خم
 جوب وی همه احتیاج نیکو بود و قطع خون بکند و نافع بود خاصه ۹ احتیاج کون
 و اسحاق و سحران کوبد بدلی ضر و کمن ضر و اندلس است و بعضی کونید و درخت
 اخضر است ضرب صاحب منهاج کوبد و صفت و صاحب جامع از قول ابن
 کونید که آن حیوانیست بلغم سمدان و پراشیم خوانند و بلغمی دگر دلدل و آن وی
 از قعد است بزرگ و خار دارد و از دماند تیر اندازد و خون حوا که پیدارد

بباری زخم کونید
 برفه
 امان دار از آفات نیش کونید

کونید

بود و بکشد بعد از آنکه موی بر کند. باشند دیگر نزد و چون با آب و سرکه که برند و بدان مضبوط کنند
 در دندانها را نافع بود و چون و برادر صوص کنند و بر که بکشد که بکشد و نافع بود و چون بر
 دندان نهند و در دندانهای و می کشند و بر که بکشد و نافع بود و چون بر
 علف و پراخورد دندانهای و می کشند و کوشند و می کشند که بکشد و نافع بود و چون بر
 آورده است که زبان و می چون بر نافع خفته نهند که کرده باشند که بکشد و نافع بود و چون بر
 و خون و می با خانه مور و قدر نو شاد و چون بر موصی که موی کشیده باشند طلاء کنند و دیگر نزدیک
 و اگر موی بر کشند باشند نیکوتر بود و اسحق گوید شخصی را سگانی در استخوان روی مانده بود
 مدتی در از و علاج بسیار کرده بودند و هیچ فایده نداشت صندلی را بویست اوردی با و کردند
 بر سر اجت و پیرامون آن نهادند در کشش از روز سگان آمد از سر اجت و موی از تو
 قوه حاذب بود و از بهر آنکه قلع دندان می کشد و خوردن و می بدن تو رم کند و لوی تیر
 کرد و وقف منی احداث کند و بدترین صندلیها را که کشیده شد بر است که در پیشه بود یا
 سرخ که در در با بود و موی که آن خورده باشند تی باب کرم کشند و غسل و موی کشند
 و می با که در بعد از آن در حمام رود و بر سکنجین خورد و اسفنداج با دار صنفی و شراب
 یا مثل و نافع بود و هر چه نافع بود و هر چه استسقا و چون خلاص باشد دندانهای و می
 پیچند و اگر صندلی در خورده است قطع شهوه طعام بکند و لون را تیار کند و غنیان و می
 و در دل و درم شکم و سابقین بد کنند و علاج و می نزدیک و علاج ای که شش از کشند
 شد و کوند و می چون سا و نرند که کسی که تب غلب داشته باشد نافع بود و صوم
 حو کنند و آن با در و ج است و گفته شد ضومر آن صاحب جامع سهو کرده است
 که آن صمیران است و قول صاحب منہاج معبر است که آن پند مسکت است و از آن
 بهر آن که کوند و گفته شد صمیران صمیران نیز گویند و آن سا و صمیران بهر آن که
 و آن صمیران چون کرمانی و صاحب جامع گوید و در حوی است و سهو کرده است

و طبیعت و می خشک بود در دوم و گویند سرد بود و در مزاج را نافع بود و خاصه
 کلاب بر روی زنند و بر حاکمی که سوخته باشند صفا کنند نافع بود و قلع را نافع بود و اسفند
 الطاء طالیسفر
 سوای دار کسه خوانند و ما قنیر گویند صاحب منہاج گوید ورق زیتون مندی بود
 و آن قشور مندی است و صاحب جامع اقوال بسیار آورده است اول گفته که ساسا
 است و دیگر قول این جلیل آورده که لسان العضا فله است و دیگر گفته که عرق سبزه مندی
 است و دیگر گفته که عرق درخت توت که گرم ابریشم کرک می بخورد و آن قولها حکمت
 و قول عجیبی آورده است که ورق زیتون مندی است و آن موافق قول صاحب منہاج
 است و صاحب جامع تحقیق کرده اند که چیست موی که بکشد و پوست سبزه زیتون مندی
 است باقی همه قولها خلاف است و خطا و آن پوست سبزه تر از دار حنی است و صلب تر
 و مثل سیاهی زرد و طعم آن بعا به عنص و دو قابض و اندک عطری داشته باشد و حاکم
 گوید در می هیچ گرمی و سردی نبود و کوند خشک بود در سوم و اسن عمیران گوید گرم
 بود در دوم و عجیبی گوید معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و در نافع
 بود و قرحه امعاء و زرف دم بواسیر را بفا نافع بود و فالح و لقوه را مفید و مقدار ماخو
 اروی یک و چون بر که برند و بدان مصممه کنند در دندانها نافع بود و قلع اسفند
 را از این که چون آب و می در دهن نگاه دارند و کوند مضر بود و شش و مصلح و می
 بود و بر سورس گوید بدل طالیسفر چهار دانه وزن آن کمون بود و نیم وزن آن اهل
 و زاری و اسحق بن عمران میگویند و کوند بدل آن بوردن و می سبیل هم وزن آن
 سادج و کوند بدل آن مقل اهل بود مساوی طاحل شمره ازاد در حمت است گفته شد
 طاقوس مرغیست مشهور و شریف بعد از سه سال تمام بر با بر آورده باشد و می بسیار
 یکبار که بر آورد و گوشت و می و سه و می خون با اسفنداج بر نرند و کوند و مرق آن است

ذات اجنبی را نافع بود و چون پیروی بکند از آنند و آب و سداب و غسل با میزند و در
معدده و قویج را نافع بود و کوشش و سهوی مجامعت را قوه دهد و زهره وی چون سکه
پایان کند که کی جانوران را سود دهد و جالسوس که یک کوست وی صلیت را رسد و نشان
و ببط بود و بطلید نزد و بر تر مضم شود و این ماسویه که یک کوشش طالع و سداب بود و مزاج
را و صاحب طمع قول صاحب مزاج آورده است که سکو تر آن جوان بود و طبعش
گرم بود و مصلح معدده گرم بود که با حبه وی قوه بود و او آن بود که بعد از کشتن در روز
یا سه روز روزه کند و سکنی در بای وی خنده و ساورند و بعد از این با سکه که بر نهد این سکه
که مد اطباء ما تقدم مرهمها که کوست ایشان صلیت بود که یک کوشش است و کشتن از کشتن است
و همچنان بار او بخت اند و این از هر آن کرده اند که رود مضم شود که چون دمای از کشتن
مانند خمیر که در اردود مضم نان یکو تر بود این سیمانت و دراری که یک طعمای که سیم
و زوی بود چون طالع و سداب مندر قفس کند و فواید زنده و کونند چون پسند طرف که سیم در وی
بود بشکند و این زهره که اگر میطون زهره وی با سکنی سداب گرم باشد شفا یابد
و اگر چون وی با انزروت و مکر سیم نزد و بر ریشه های دیگر که ترسند که اگر در جوی و اطلال
کنند زایل گرداند و اگر سر کین وی بر نال نال طالع کند و استخوان وی چون بسوزند
و سخی کنند و بر کلف طالع کنند شفا یابد و اگر بر رص کند و آن بگرداند طالع طافه با نه
است و گفته شود طالع رقیه و دناست و گفته شد طالعون علی بن محمد که یک طالعون کجای بود
که مد بر کرده باشند و مال کجای که در کمر کا و حوسا ینده باشند و هر جان که در آب شناخت
خو سمانده باشند پس در وی سمی تمام و جدی قوی بود و دیگر گفته که آن نوعی از مسموم است
و فرق میان وی و انواع مسموم زردی بود و چون از آتش سرون آورند و بتکند و نیکلادی
در وی پیدا شود و در کرد و سکه که در دنا سر دنا سر در کتاب احیا گفته طالعون
از جنس کجاست غیر آنک که بگوید با او که گرم مد بر کنند تا سمیت در وی احداث کند و اگر

آن کافور است و کونید بدان طبع محتوم است بوزن آن و بوزن عصاره لخته
التیسر و کونید بدان کافور مصری سوخته است و کونید بوزن آن بم کاسنی و نیم وزن
آن صندل طیار نوعی از احرار است سرخ بزرگ طباقی کونید غرقاف است تا کونید
اکثر از آنکه غافق کونید در غین طبع نوعی از کندم است اما بار کتر بود خوش
وی یک مالای مرد بود و او را در سرد سیر کارند و از آن کافور خوانند و مزاج وی مانند کافور
کندم بود لکن بفتح بود و نان وی خون گرم بود نیکو بود اما خون سرد نشود بود
و دیر از معده بگذرد و اگر از آن آرد وی حسوس سارند سینه را بال کرد اند و سر و سخت
را نافع بود و بول براند و کرده و مشابه بال کرد اند که بعد از آن و بخ و قوره پدید
و اگر اسب خورد هیچ مضره بوی نرسد خال که اگر کندم مضره می رسد طبع از این باری
موسست و اصل آن تهر است از بهر آنکه صلب بود و سست و نرم و یک طبع را از بهر
آن کونید که صلب بود و طبع است و کفنه شد طبع بود که جگر و در باب
نون در صنف یک کفنه شود و طبع است و صفای است باری جامه خواب یک کونید
طبیعت آن سرد بود و در سیوم و کونید در دوم و تر بود در دوم خون را به بند و طهارت
بر و در مهاب کرم و نقر کرم و حمره و در مصل کرم غایه مفید بود و خون در ریت
کهن بخوشاند عصب را نرم گرداند و اگر صما و کندر قیلد معافه کونید کان نام بود و طبع
سکوترین سیر آن بود که از حیوانی نوبه کردند از بهر آنکه بی آن کتر از لایع بود و طبع
کونید بهترین سیر را سبز زخون بود و مع دلک کیموس می بدود و طبع آن گرم و خشک
بود و کونید سرد و در وی مصلی بود و خون سوداوی از وی متولد شود و وی دیر به صم
سبب غنوصتی که دارد و او آن بود که بار و عن بسیار و بهر کت کت و بر روی آن
صافی رقیق خورد یا که بر کت طبعی شوکران است و کفنه شد در شش و شش و شش و
طفشیتون سر کونید و تا و یک آن قوسی بود از بهر آنکه آن دو ایست که امل از پس کافور

بوی نرم الود کنند و در جگرها بکار برند و حلت با و زهر و کاست طر و قون برکت
است و کفنه شد طر و نحو اسب شش بجن است و کفنه شد طر و نحو برستج بر کونید
و آن مایه در مایه بود و سوانی طر و علما کونید و دستور بدوس کونید امان خوردن
وی کردن سبکوری و باریکی جسم آورد و خون بسکافند و سر کونید کی سمن بوی و
عرب و ملکوت هند شما بید طر و اثیث طر و ثوث نر خوانند شیرازی بل شیرین
کونید سرخ بود و سبید بود و بهترین وی سبید بود و طبع وی سرد بود و خشک و قوی
و زاری کونید سرد و خشک بود و در سیوم قطع خون رفتن کند از سبی و از متعدد و از مجموع
اعضا و رحم و سکیم به بند و قوه مفصل سست کند و معده را قوه دهد و جگر وی
خون باد و کافور یا شیر نر تاره ببرند و پاشا سازند استر خای معده را مفید بود و کونید
ماخود و وی کفنه شد و دو اسحاق کونید مصر بود به سفل و مصلح وی کفنه را سست
آن حوت بلوط است بوزن آن و کونید بدان نم وزن آن پوست بم مخ
سوخته شسته و شش یک آن غنص و دیک آن صم و طر و عور غاش فودج
جلی است و کفنه شود طر و خون شیرازی تر حوی کونید و نیکوترین آن بستنی
بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و در وی قوه مخذره بود و اسن ماسویه کونید
گرم و خشک بود در وسط درجه سیوم و کونید سرد است محض رطوبت بود
و شش تر کی کند و قلاع را نافع بود و خون بخاند و ز مای یک در دمان یکا و از اند
و خون بخاند شش از خوردن دارد وی مهمل کر به طعم احساس طعم آن کند سبب
مخذیر و معده را قوت دهد و در خلق آورد و دشوار به صم بود و قوه شهوایه
بکند و شکلی آورد و مصلح وی کرفس بود از بهر آنکه منع صر آن میکند و رود یکد را
و معصم کند و کمی کوبید اب وی با آب راز ماه تر در شراب مندی کند که انرا اس
کادی خوانند و کدر خوانند منع ابله و حصیه بکند و میس برن اشتر به ملوک مند و قن

۳۰۰

چون بر پیشانی ترا نشاند حس کرد اند و حاکمیت ریشه های که از سوختگی آتش بود باقی
بود خان وی رکام و جدی را نفعی نداشت کال نافع بود و اسن و افکود زنی روی حلام
ظاهر شد پس از طبع پنج وی با منور خند نوشت پیاپی از وی زایل شد و کوبید و کوبید
دی دیگر را و هم صحبت یافت و می نمود و خوردی کوبید چون دهان کشد درم سر رسد
بود و مشهور را و از وی کوبید خوردی سه نوبت و اسیر را خشک کرد اند و محراب
شرف کوبید چون بخورد کشد در دهان کسی که علق در حلق وی حبسیده باشد سفید و نرم و
کزی که رتلا را سود دهد و دستور بدو کوبید بدل نمرد الطفا در و از وی چشم
کشند طر و علود قطس است و گفته شود بعد از این طر نفون شفت است
و گفته شد طر حشوق و طر شتوق نیز کوبند و آن مذبای ری است و گفته شد طر
نوعی از بای کوب که از طرف اذریا جان می آورند و هر سه بر سر آن بود که شکم باشد
و طبع آن گرم و خشک بود طبع بر اند و اندکی از وی ملطف سود او در در تمام درج وی
مصر بود و بر رومعه و مصلح وی روی بسیار بود طر ایون بنام است که در هر رومطش
روید و صمغ وی مانند صمغ می بود و دوزخ و رقی وی وضع وی در اول درجه سیوم بود
کرده بر براند و حیض براند چون کفالت از وی سازند و این نبات بعیر از هر رومطش
در هیچ جای دیگر نبود و درخت وی مانند درخت مصطکی بود و در بلون سیالیوس
است و گفته شد طر سله طر تقوش کوبند و مستقل و او یا نه خوانند و آن زهر است
و گفته شد طر و علود قطس مصفورا الشوک است و مصفورا السیاح نیز کوبند و موف
کوبند آن مرغیست مقدار خشکی و در بالی بری زرد بود و نقطه سید و بنال وی بود
و بر لب آب بشیند و بنی دلا زرد دارد و مدام دنت وی در هر گت بود و نشیاری ویرا
و مشک با یک کوبند منفعت وی آنست که سنگ مثانه بر براند و منع آن کند و بر
نکند که دیگر جمع شود در مثانه و دستور بدو کوبید و کوبید و کوبید

طریقین است و کتب شرط و قیود

طین از منی که چون نرگزی سرشته باشند و کوندل آن مغزه است اما در تریاق بدلای
 نیست طین از منی که یکسب رخ رنگ تیره زنده و اسحاق بن عمران گوید سرخ است سیاهی
 زنده خوشبوی و مذاق وی تریای بود و در زبان حبس و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول
 و صاحب نهج که گویند نیکوترین آن وردی بود که در وی هیچ رطوبتی نبود چون سخی گند و چون
 بر زبان نمند حبس و طبیعت وی سرد بود در اول خشک بود در دوم جو تراب بند و طمان
 را خوردن و طلا کردن باغ بود چرمه ۹ اجزاء و قلع ۹ رازا که در اند و نرگه که از سرینه
 ریزد و از آن صیق النفس جدا شود و به دو لیه از آن شود و بغایت نافع بود و مقدار یک شاک
 مستعمل بود و مسل با نافع بود و بیک دیش شش را خشک کرد اند و چرمه ۹ تبای عظم نافع
 بود و کوبید در ریمین از من و قلعی و با منی عظیم بود چنانچه کوند جند کس معین ماند و باقی
 تلف شد و آن جند کس را چون بحقیق کرد مد همیشه از کل اندکی خوردند و این
 خاصیت از ابجا معلوم کردند و از بهر آنکه اطباء شراب و کلاب فرمایند و اگر آب
 کلاب و آب سرد و شکست استخوان را سودمند بود با قاقا طلا کردن و بهر سبب از
 متعدد مرون آورد و کوند مهر بود بهر سبب و مصلح وی کلاب بود و اسحاق بن عمران گوید
 بدل آن طین مجاری بود که در اندلس معروف با بجا بود و کوند بدل آن مغزه اسیر و کوند
 لاک طین و قلعی و مقبض بود و منق ورم که در جنون جدا شود و بکند چون با آب گسی
 طلا کنند و خون که از چشم آید باز دارد از سرینه ۹ طینی شامپوس خوانند و کوند کلاب
 نیز خوانند بهتر آن بود که بید و سبک بود و بغایت بر زبان حبس ماند و بی و چنان
 در آب نمزدود حل شود و از بلاد یونان از ۹ روم قمرس جرد و در خشک تر از طین
 محتوم بود و بر اغسل حاجت است و در بستن خون قلم مقام طین محتوم بود و در ورم
 ندهن طلا کردن نافع بود و در نشت دم و مداوی قرحه امعاش را کست معش شده باشد
 حقه کنند با ماء العسل بعد از آنکه آب بس با ب لسان اکمل حقه کردن سودمند و اگر

ساکر که داند و در اندلس
 طلا کردن

با سر که مروج باب سائیمند نافع بود و چرمه و بهر مایه کرم خاصه چون بزان عصب و طین بود
 بود و سبب با سائیمند نافع بود و چرمه و بهر مایه کرم خاصه چون بزان عصب و طین بود
 و قطع نفث دم و طین دایم بکند چون با کلن بر سر می خورد و چون بلبل و در من کل بالند
 بر خصه و شش که ورمی کرم بود و در دم این سائیمند کرم داند و قطع غرق کند و چون با سر
 پاشا سائیمند کرمی جانور کن و او و مایه کاشنده و نفع نافع بود و طین کرمی است سرخ
 کلکون و چون در دست مالند سرخی از دست بماند و چون بسکند و در اندرون وی کلاب
 زرد بود و چون بر زبان نمند کبینه حنا که بکند چون یکدم از وی با سر پاشا سائیمند
 خشک بود و در وی مصلح معتدل بود و نافع بود چرمه ۹ ایتها و در بهر مایه طلا کردن و چرمه
 شکستگی و کوند کس اعصاب در زمان افتادن از حاسی طلا کردن نفع سودمند و مقدار
 ماخود از وی بخدرم بود از قول اسحاق و بهر مایه کبیدی و نشت دم و قرحه امعاش
 و حقه کردن نافع بود و دفع او و بهر مایه کبیدی و نشت دم و قرحه امعاش
 مطبوخ و بدل آن طین محتوم بود و طین فمیلیا حمر الخام خوانند و آن مانند صنایع خام
 بود و سبب و براق و خوشبوی و کوند اندوی بوی کافور آید چون ناره بود و آن کرم
 مانده چوبین این نوعی از رخام است و دستور بر دست کردن آن دو نوع است یکی سبید
 یکی زردی و وی دم بود و حال سوسک که بد قوه وی مرکب بود و در وی سبکی و کلاب بود از
 بهر آنکه چون معسول کنند و محلول از وی بیرون شود و طسوت آن سرد و خشک کرد
 و چون با قدری سر که آب طلا کنند بر سوسک کاشتن نافع بود و او را خالص بود و بسیار
 دارد و چون با سر که طلا کنند بر مجموع ورمهای کرم و ورم شش نفع نافع بود و
 ریشهای دشوار زخم چون بسوزانند و شسته کنند و اسهال کنند و در حال اصلاح
 آورد و بولف کوبید در کوهستان نزد می باشد و زمان چرمه جلای روی استمال میکند
 روی را پاک میکند و این سخن کوند بدل آن طینی مصر است و این چسان کوبید این

طین قوی و طین اچر خوانند و اصناف آن بسیار است از نخی و سلجاسی و اندلسی و ارمنی و بکوری
همه بود بعد از وی سلجاسی و وی فاصله از اندلس بود در معالجه و آن غایه سبید بود و در
صله بود و در دشت گشته بود و در آب حل شود و در برمان و خون حل شود و در وی کز
پشتر بود که در غروی و اندلسی و نوع بود که سبید و یکی سیاه و اخی غایه سبید بود و در معالجه
مستعمل کنند و اخی سیاه بود و در تصرف در آن نشاید کرد و محمد بن عدون گوید طین اچر
و طین عکک اصل است از سنگ رطوب علی بن محمد گوید طین اچر حاصل از رمل بود و در قوی
گوید کلی مست در نزدیک شیراز و شیرازی کل گرمی خوانند و در طبیعت سرد و تر است و در آنرا
نرمیم بدن است و خوانند و کلی سبب است خون بوسه تا دام و جان کنند از هر خوردن
لون را سبب کرد اند و طین آن خوش بود و کمتر بران ماکرده خوردند و علی بن زین گوید
اچر سرد و خشک است و با قند آل سکو بود و در جمیع ۹ اجزای آنها و اگر ماسکه بر کردند که زینور طین کنند
در دشتاکن کرد اند طین فارسی بهتر است آن سرخ بود و شیرازی و یراکل سرخ بود خوانند
طین آن سرد و خشک بود و در دشتاکن نافع بود و خون و دوشمال از وی استعمال کنند گوید
بودیانه و مصلح آن آب سرطانات بود و طین صغیر طین الصغیر خوانند و آن از مصلح
که نزدیک مسطیبه است میان دو کوه او زنده و لون آن زردی تر و رنگ بود و در ایجا
رین کل مفرقی اند و آن طلسم کسی نداند خواندن و نداند که چیست مفرار ایشان اگر
کسی دیگر سازد از طلسم شناسند و آن زرد بود و طلسم آن سرد و خشک بود و در مهای گرم
طلک کردن نافع بود و خون رقیق بار دارد و چون پاشا مندوزی در قبض خون از همه
طینها فاصله بود طین اچر صفت آن در طین قوی که گفته شد طین اچر صفت آن در
طین حما خوانند و جو سبب هم خوانند و دستور بدو س که گوید نیکوترین آن سبید
لون خاکسرا یل و دوا س کل رقیق بود و صفا ح داشته باشد و اما مختلف شکل بود
و چون در حمام خود را بدان شود و روی و کج و بدن را جلاد و فاصله بن اود

بود که همه ریشهها که از سوختن آنش بود مستعمل کنند طین اچر طین صغیر ترین طینها بود
که یاد کرده شد و مصلح حواس بود و ریشهها چشم را نافع بود و خون ذن آب است
خود ساو زرد که نگاه دارد و وی جلاد و بغیر از طین کرمی سوانی با سالیط خوانند
معنی آن اسم گرمی بود و بعضی قوما قسط ح خوانند و این اسم شقی از قومان بود و معنی آن
دو بود و این کل از مینه سلوقا تا بلاد سوریا بود و نیکوترین وی آن بود که سیاه
مانند نم که از جوب صنوبر کمرند و اخی خاکستری رنگ بود و بدو و جالسوس که بدندان
سبب طین گرمی خوانند که در زمان بهار در اول ابتداء درخت کرم و ورق پیرون
کنند این کل بر درخت وی بالند کرم که ورق انکوری خورد و حشرهای آن درخت
می شود بکشد و دستور بدو س که گوید قوه و قی قابض و طین و سبب بود و در کلها مستعمل
کنند موی نره بر ویانند و جالسوس که بدو و جوب و وی نزدیک بود طین صغیر ایلر خوانند
و جالسوس که بدو و جوب و جالسوس که بدو و جوب و جالسوس که بدو و جوب و جالسوس که بدو و جوب
بود و مویهای کنش و در دمای گرمین و نواسیر طینا کردن غایه منید بود و طین شاکوری
طین ماکول خوانند و طین اچر سانی خوانند و آن کلیست که خام و بران کرده خوردند
و بدان تمل کنند و وی نوعی از طین اچر بود و لون وی غایه سبید بود و مانند اسفنج
و سبب از وی کلی سبید خوانند و طین آن سرد و خشک بود و گوید کرم بود و سبب
شوری که دارد قوه غم معده بدو و معنی را نافع بود و معنی را نافع بود و معنی را نافع بود
و معنی را نافع بود و معنی را نافع بود و معنی را نافع بود و معنی را نافع بود و معنی را نافع بود
سده او و در دشتاکن ر کرده بدو و اینسون و کرم کرفس صروکی که کند و صواب
آن بود که تر که کند از بهر آنکه فساد وی زیاده از صلاح است و آب رقیق دمان
در وقت خواب و شمه کلی را عظیم نافع بود و غشیان و کرب و سبب را سبب
بود طین الصغیر طین اصغر است و گفته شد طین اصغر طین شاکوری است و گفته شد طین اصغر طین شاکوری است

و در دشتاکن کرم

باب الطباء طفر
 و طفره فودج ری است و گفته شود طفره العجز نه حک است و گفته شد در حاطه طفره
 ذکر النعام است و در نون گفته شود طفره المعسر بوسه بر سر و خشک بود در سیوم
 الثعلب برانامع بود چون خاکستر آن با سرکه طلا کنند و اگر حق کنند با شراب و بر کنند کی
 جانوران و سیاه کنند نافع بود و اگر ببول کوهان بزنند و شکم صفا کنند و بچه از
 منع نزع و ریاح بود سودمند بود و مسهل آب رز بود و طفره التلس حون بسوزانند و سختی
 کنند و با غسل بر شستند و باب سم که ساشا منافع بود چه کیر کوهان در جامه خواب
 و اگر در خانه دود کند یا بکر برود و اگر طلف مع بسوزانند و سختی کنند و بر رشتها که در عصا
 که یا سینه المراج بود و افسانند نافع بود و طفره اسم نم خود راست نزد اهل عرب مقروان
 طیفای یا عین برست و در بر روی از را خوانند و مغلطی دیگر بر دوفه خوانند و معنی
 عشبه النار و دوبات وی مشر در سامانها و تلهها بود و مانند بلبل بود و بعضی بر عی
 پیچیده بود و کل وی نزدیک یا عین بود و بر شاخهای وی خار بود مانند خار کل و پشته
 وی با طلق بود و حیث و از وی جدا بتوان کرد و سیاه و دراز بود و در فعل
 و سیاه بود بلکه ارات وی زیاده بود کرم و خشک بود در چهارم چون بر صوفی
 نهید جسم را بسوزانند و مانند سیطرح و چون سختی کنند و با سرکه بر هق سبید
 سیاه طلا کنند و رایک که داند لیکن دیر را کند و چون صفا کند بر حق النساء عصور را نش
 کند و نفع نافع بود و چون ساشا منافع از وی چهار دانک در همی با هم حندان سیاه
 و هم حندان مثل ازرق دوا دره مجل غلط سودای براند و بر بوی و طفره نفس را
 نافع بود و کل وی صداع سرد و ریاح غلیظ از سر بکشد چون بسوزند و
 روغن کل وی کرم و لطیف بود و مجلل قوی سودمند بود و جهت نقوه و فلاح
 و رعشه و عرق النساء و همه مرصهای سرد و امجد به رب العالم

طخ

باب العین عاقر قرحا
 در دمشق عود القرح خوانند و به یونانی فوریون و نیکوترین آن بود که تیر و محرق
 بود و زبانه نایه بسوزانند و فربه و غلیظ بود و چون بشکند اندرون آن سبید
 و آن چرخ خون رو میست و کوهند حلی طبیعت آن کرم و خشک بود در سیوم چون
 سختی کنند و بازیت بر بدن مسح کنند عرق را بد و استرخا، اعصاب مرصه نافع بود
 و منع تولد کند از بکند و سده مصفاة کشاند و بلیغ که در معده بود رایک که داند و چون
 در دندان گیرند در دندان که از سردی بود ساکن کرد کند و چون با سرکه برزند و دندان
 کند سودمند بود و در دندان و چون بخایند بلیغ را بزداند و موافی اعصاب بود که در
 بروی غلبه کرده باشد و حسن آن باطل شده باشد و گوشت مغلول و مصروع را نفع نافع
 بود و چون بعسل معجون کنند و لعق کنند بلیغ معده بکند از اند و محاموت را سبب آید در هر چهار
 سرد و مرجهای ترو و دمشق کوی کرم و خشک بود در چهارم و اسحاق بن عمران کوی کرم
 بود و چون با سرکه برزند و دندان مصفیه کنند و درم طازه و استرخا و زبان که سبب
 بلیغ بود و او صلیک بود چون ساشا منافع درم از وی سهل بلیغ بود و شریف کوی کرم
 وی نقوه و استرخا و فلاح را نفع نافع بود و چون بعسل بر شستند و بر قصیدت
 از محاموت محاموت را بر یکید و عافعی کوی کرم عافو قرحا بکوند و با عسل بر شستند و پیا
 صبح را نافع بود و اسحاق کوی کرم مصر بود به شش و مصلح وی موزج بود و در آن در
 فودج و در مرصهای معده را سن بود و کونیدل آن دار فلفل است و عسل عاقر قرحا
 شحی راست و گفته شد عاقل کونند نوعی از مژوب است اما که محقق است درخت
 حاج است و گفته شد عسل و عجب نر کونید و آن کرم گانه است و گفته شد عسل
 نرجس است و گفته شد عسل رسون کوهیت و گفته شد عسل حنبل است
 و گفته شد عسل الزبد و صفا خوانند ببارسی دانه مویر خوانند طبیعت آن سرد و خشک بود در

بارالک

بود در اول کونند در دوم شکم به بند عدس نهند خوانند و به نوبای قاقوسوی
 نفع بود و مرکب از قوه قابضه و حالبه و پوست و کی نافع قابض و دهن من و کی
 رنگ بود و همین که رود بخت شود و چون در آب کنند سیاه نشود طبعی معتدل بود
 در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و کونند پوست و کی گرم بود در اول و مغز و کی سرد
 بود در دوم و کونند در اول خشک بود در سیوم و دستور بدوست که دمان اکل و کی کردن
 تاریکی چشم آورد و با سوتی بر سر صفا کردن نافع بود و با اکل الملک و روغن کل
 و ستر حل بر درم چشم گرم و درم ستان صفا کردن نافع بود و درم عدس شکم سید
 و ان اب که عدس روی بخت باشد شکم راند و حاق را نافع بود و عدس مولد خلط
 بود و چون را غلط کند و بر مضم شود و معده را بدود و مولد راح بود در معده
 و اعصاب و شش و سر را بدود و جواهرهای اشنة مامد و چون مامد یا لسان الحلق
 ساه محتالاس یا قنور رمان یا ورق کل سنج خشک باز عور یا ستر حل بر دوق
 قص وی زباده کرد و شکم به بند و جدت دم را ساکن کند و متوی معده بود و چون
 کنند و سی دانه از وی فرو رند استرخاء معده را نافع بود و چون با غسل ساهم ندرشهای
 عین را بصلح آورد و شخ الریس که مدخون را غلط کردند و رمان کنند که در عروق
 کرد و خلط سوداوی و امراض سوداوی تولد کند بسیار خوردن وی جدام آورد
 و در نهایی صلب و سرطان و نشاید که عدس شیرینی خورد که سده بسیار در جگر پیدا کند
 و مصر بود با صیاب عسر السول و منع ادرا بول حیض نکند و بدترین آن مگسود بود و
 کونند استسقا را نافع بود و صاحب جدری و درمهای گرم سود دید و چون با سیم
 و یا غوره بپزند و دفع هر وی آن بود که با گوشت بره فر به سر نند یا روغن کا و یا روغن
 و بدل می طبع مامد بود عدس شیرازی بنوخله خوانند و ان نوعی از عدس بری
 بود و وی گرم بود بول و حیض را نند و مسهل خون بود و کونند در وی ترایقه مسهل

وی فو قه نری بود و کونند بدل آن نیم وزن آن دانه خطل بود و دو وزن آن عدس
 عدس را کدش است و گفته شود عدس الملک صاحب مناج کونند بسیار و شاست
 و صاحب جامع که مدخل است و گفته شد صفت هر دانه کونند و باز است
 گفته شد عرف بلغ المی که قصب است و گفته شود ۶۶ سر و کونند شیرازی
 و علی خوانند و آن کو جک بود و در رک بود و درخت وی گرم و خشک بود و کونند گرم
 بود در سیوم و خشک بود در اول صحن ملطف بود و دانه کردن وی کرد کان کرد
 و نافع بود و جهه اخساق رحم دسه بکشد و بول و حیض را نند و دفع کرد و کی طبع
 کند عوار بهار است و گفته شد طبع مستعمل روی به و کی است و انرا
 شام همد خوانند و الم شرق ملتی خوانند و بعضی غله خوانند و شیرازی جو بک
 کونند و در الف در ادب صفت آن گفته شد و بدل آن را و اند طویل است و در آن
 و فو قه و دانه اترج وزن آن ۶ و قی الاصفی ساری به کبر خوانند و لنتری کی بار
 بود و طبع آن گرم و خشک بود و مسهل بلغم بود و متوی معده و مقدار هم مثال
 بود و مصر بود بنانه و مصلح وی غسل بود و بدل آن در ادویه بهر یک گرم
 بود با سکنجبین عروق الصفرة و عروق الرعمان و عروق الصباغین سر کونند و ان دو
 نوع است نزرک کو جک و ویرا در باری زرد جو به خوانند و بعضی هر دانه خوانند و
 کو جک وی کونند ما میران است و گفته شود و طبع در رد گرم و خشک بود و سیوم
 و کونند در دوم و در وی جلای قوی بود و حاسدن وی در دند انرا نافع بود و
 وی رو شنائی چشم پیماید و سبیدی بر د و چون با شراب سبیدی و امسیون پیا
 یزقان که از سده جگر بود سود دید و اگر بکوبند و بر ریشها افشانند خشک کردند
 و اگر در چشم کشند قوه با صره بدید و بدل می نیم وزن وی ما میران بود و کونند نیم
 آن عاقرو حاق و قی حمر فوه است و گفته شود عروق پیش مسهل است و گفته

حق که فرزند او است گفته شد حق با سبب فلقوسا است گفته شود چون
 آن چیز است که زیاده میشود و ظاهر میگردد و زردی که انوکا میگویند با میوه
 اثر اعظم السبب خواهد بود و سفورید و سبب کوبید چون بکوبند و سبب کوبند و با سبب
 صغیر را از این که در اندام و در دماغ کوبید که جانوران سبب کوبند و کوبند چون نیم درم
 و یک نخ کوبند که با سبب ربع بود از وی را بیل شود در نیم اتم نمی است با سبب
 ری و کوبند و بعضی جندق خوانند و گفته شد جندق در نیم اتم اصل سبب است و گفته
 شد درم مانی است که ابل مغرب سردین خوانند و بیونانی چهار سبب صغیر
 کافیتوس است و گفته شد در بعضی نوعی از که ابل است و اثرات گوار بر خوانند
 و بر می دزد و خا را می دارد از شسته بود و مانند مقدار مرغ و بعضی مانند قلاب
 کج بود و عطف نزدیک ابل مغرب حوص خوانند و دوم خوانند و بلوغ ابل کج
 خوانند و گفته شد هم درین باب عطف خشک است و گفته شد مرغ بزرگی بدین
 است و گفته شد و آن نوعی از تیوعات است و سبب ابل می مانند اسهال تیوعات
 حر و الکبیر منطوریون علیط است و گفته شد و در صغیر منطوریون و قنق
 و گفته شد و سبب ابل کرم است و گفته شد و سبب سحر رز خوانند و سبب
 بیوه سبب است و گفته شد و سبب ابل بهترین وی آن بود که حیادق ابل و
 و حبوبی بود و سبب بود و کوبند فاضلترین سبب آن بود که بزرخی بایل بود و
 ربع بود و بعد از آن صغیری که ششانی بود بداند و نوعی از سبب ۹ بی بود
 از آن خون بویید عطر آورده و آن نشاید که خوردند و کوبند و سبب آن عظمی آورد
 و عظمی هر دو عظمی را بکند و خون کوبند البتة عظمی را بیل شود و عظمی هر دو آورد و عظمی
 وی نمی کنند و بعد از آن که مانی کسود و سبب چند بوبت خوانند و سبب
 با کوبند و بعد از آن تعالج مرغ و کثیری کوبند و حکم بوی دیگر عظمی بود که حکم وی حکم

شوکران

شوکران بود و همان عارض شود و معالجه وی چون معالجه شوکران کنند و ای عظمی
 طبعیوان کرم و خشک بود در ورم و در دستور بدوس کوبند و قوه حالمه رطوبات
 قمر بدن بکشد و منع عظمی بکند و چون با سبب تربزند و بر قوبالند را بکند و اگر با
 قسط رکلف مالند را بیل کوبند و چون سبب مالند سبب کشد و دفع کند و اگر با
 اندامی سوده یا میزند و کم کرم در کوشش حکا کنند در کوشش دوی آن را بکند
 و چون بدن خشک یا عظمی ورم حلق و ورم عصبه که در جابت زبان خشک
 لوزتین که بشمار ای از آن کوشش خوانند و حقایق بلغمی را نافع بود و بول براند و چون
 کرم کرده بار و عظمی کل یا شامند سرفه را موافق بود و کسی که اینون خورده باشد
 فطر خون لعون کند یا شامند با مع بود و کوبند که سبب دوانه را میزند و اگر با سبب
 بر سیاهی که از صری بر اعصابید اشود مالند را بکند و منصور کی کوبد و در سبب
 بصیر او بلغم را دفع کند و سران و سرد مغز جان را نافع بود و درناستان مرا حتما
 کرم را نافع نبود و بد باشد و راری کوبد مع معالجه همه لثه و دندان در سبب و طلاء
 کوشش رویایدن لثه به از وی نبود و حشم مرده را نگاه دارد و کوشش اگر با کشت
 سنون سارند دندان را سبب سار و صحنی ان نگاه دارد و شرف کوبید چون
 بار و عظمی کل بر ریشهای شندی و مجموع ریشهای بلغمی شود مالند را بکند و در سبب
 و چون با دونه خلط کنند که در وی حلای بود حشم را روشن کرد اند و قوه
 بدید و چون با آرد حواری بر ششند و بر سر و ریهایی که تخم بود سهند کشاید و کل
 آن بکشد و خون بار را وند طولی اگر سبب بر شش کوشش را احتیای عظمی رویا
 و اگر حش محک با دام تیج وارد حواموی صاف کنند و بر بدن طلاء کنند عظمی براند
 چون با آب شامند سینه را از فضل که بود با کس داند و شمه می معیت
 اکیر و نغایه مغلوحان را نافع بود و چون کف نکر قه با آب شامند سبب

براند و چون ادویه بپزی و بر صیدان برشند حلا آن زیاده کرد و چون آب
پاشا مندرش روده را باک کرد اند و مطبوخ وی سوم را نافع بود و چون نیک
وی متولد شود خاصه در زمستان و جوانان را مضرب بود و کسی که مرار روی علیه
کرده باشد و تشنگی و چون بسیار خورند فی آورد و مصلح وی زمان فرود و حاض
انرج و ربوب نو که بد آن بیخ شش بود و عمل الطرد و القص کرم و تر
بود در اول و عمل قصب شکم براند و عمل طرد شکم براند و عمل طرد شکم براند
نبات گویند و از آن قصبه اول از آن شکم که در عمل الطرد و القص کرم و تر
گفته شد و صنف کمنوع گفته شد و اینجا نیز گفته شود اگر غیر آن نوع خواهد ماند و در
کندم و نخود گیرند شیشه را در کل حکم کنند و بلا در آن اندازد بعد از آنکه
وی بر کنده باشند و آتش بر پشت شسته است بر افور و بعد از آن که بکون نهاده
باشد تا عمل از وی بیرون جلد و بردارد و بتوه حاجت استعمال کند و موله کوی که
بی تشنگی که نه بهتر بود و کمر بلا در و شکم فد و هر دو دست را بضم کردگان خاییده بلند
و بکار و عمل وی از دست حاصل میکند آن مقدار که خواهد و هر زمان که در دست
کند دیگر باره هم کردگان خاییده در دست بمالد و بلا در شکم گفته در دست بکالی
عمل بدست حسد و بکار حاصل میکند آن مقدار که خواهد و این نوع بهترین اوقات
و مؤلف خند فربه خود امتحان کرده و هیچ مفرقه رسید عمل آود اوامی
و گفته شد خرق نزد المرافست و گفته شد عشر صاحب منهاج که در درجی اوج
مانی بود و آن کی از تیوغالت است و خرد و فراغ و خواند و فجاج وی مانند فجاج
و فلی بود و گویند نوعی از وی هست که اگر در سایه وی نشیند کشته بود و طبع
آن کرم بود در سیوم و خشک بود در چهارم و در وی بعضی باغزال بود و لیس
بر قوبا و سیف طلاء کردن نافع بود و با عمل جه که در دهن کودکان حادث

شود میباید و شکم براند و مصعف احسا بود و لیس وی سه درم کشته بود و سکوی
سین گفته شد شقه نوعی از بلبل است و گفته شود عصاره شیطا گفته شد
عصفور بران بغدادی و موصی حری زرد است و گفته شد انواع آن عصفور سی
خسب گویند و با صنها می کل کاوشه و رنگ بر عمنان سر گویند و آن دوی بود بری و سی
و طبع استی کرمست در اول خشک در دوم و بری کرم و خشک بود در سیوم و وی
بود اما اصحاب کلف را زایل کرد اند و با سر که بر قوبا مالیدن نیکو بود و در مهای کرم و عمل
همه فلاح که در دهن کودکان بود زایل کرد اند و چون بدان مالند و خاصه بری وی
جالسوس گویند بدل وی زمره المله است عصبه صاحب منهاج که در جیسوم است
و گفته شد و صاحب طبع که گویند بلبل است که سوای مسوس خوانند و گفته شود صنف
عصی الرانی بطباط خوانند و برسان دار و هم گویند و شیرازی گفته خوانند و وی
دیگر سیس نه در آن دوی بود و ماده و بهترین آن سسای بود سر و رنگ
باید بود طبع آن سرد است در دوم و گویند خشکست سیوم و گویند تراست و قاص
بود مع خون رفش کند و طبع سرد و بر او رام دمی و حمزه و کله صفا کردن
بود و احتیای تر با اصلاح آورد و عصاره وی چون در گوش چکاند کرم گوش
کشد و درش از خشک کند و در در ایل کند و اگر در فربه اوی بخود بر گیرد قطع
سلمان بر من از دم کند و چون آب وی پاشا مندرش دهن که اویس بود
نافع بود و نقطه البول را سود دهد از هر آنکه در اربول حکم کند و قوی را نافع بود و
مقدار استعمال از وی ده درم بود و چون با شراب پاشا مندرش کردی زمره داران
بود و چون شش ز آمدن تب یک ساعه پاشا مندرش نافع بود و جهت ادوار و سی
گویند مصر بود و شش و مصلح وی ضد لیس بود و بدل وی غلبه الغلبه عصب
نوار سن گویند و گفته شود عصفور ساری نجشک خوانند نیکوترین آن فربه بود و گفته

173

و خشک بود در شش و نفث دم و سحج راناع بود و مقدار ماخود از وی کمثال بود
و اگر صفا کنند را عصای مسترحی قوه آن بدید و اسحق گوید مصر بود مکرده و مصلح وی
ماء العسل بود و بدل آن افاقیا عصاره قضا کرم بود در سیوم معنی بود و غشیای عظیم
کند تا حدی که بحاق کشد و غشی و افقاندن آورد و مداوای وی می کنند و احمه در مداوای
کسی که گذشتن خورده باشد و صنفه آن در آب قاف در صفت قضا احمه گفته شود و بدل
آن عصاره عصاره سحج سقافوس است عصاره افنتی صنفه آن مانند صنفه غافیت
که گفته شد و طسوان کرم و حشک و سحج و مقبض بود بهای کنس راناع بود و سده حکر
بکشاید و مقدار ماخود از وی تا یک گرم باشد و مره صنفه از مرهده پاک کند و مصلح وی ریوند
بود و گویند بدل آن سه وزن آن ورق است عصاره انبرار سر و قاف بص بود و دانه حکر
مرهده و دروهای انبراناع بود قوه هر دو بد صنفه آن بکمرند و رسک نازه خوب سیده
و آب آن بکمرند و صافی کنند و کوشانند تا غلط شود و در روی کاغذ کنند تا رطوبی که بود
نشفت کند یا در آفتاب نهند تا تمام شود و اگر در رسک تر نشود حشک و برادر آب کجاساد
و سالانند و صافی کنند و آفتاب نهند تا تمام شود و احمه آن کنند که گفته شد و بدل آن در
زرشک دانه بود عصاره الکرم کرم بود در درجه دوم عصاره البرمان اسحق گوید کرم بود
دوم عصاره اول الکرم بود در دوم عصاره و زقی الکرم بود در دوم عصاره بخور مرکم
سر بود در سیوم عصاره سقافوس همان کرم بود در سیوم بدل آن عصاره بخور مرکم بود
عصاره البنج بدل آن عصاره سحج است عصاره سحج بخور بدل آن مرر بکولست
عصاره البظر ایش سر و حشک و قاف بص بود و بدل آن عصاره قوط است که آن افاقیا بود
عصاره السوکل و عصاره السیاح نیز گویند و آن طر و علور قوط است و گفته عصاره
خطمی بری بود و گفته شد عصاره و عطایه نیز گویند و آن ضایع است و گفته شد عصاره
در لغه اسمی است که واقع شده است بر هر درختی از درختهای خارناک مانند عوج و

الحمار

فاد و سدر و امثال آن عسل فاصلة من گوشت مواشی و یکوترین عسله است که شیر
مشکگر حق اند و در مهم شود بواسطه اغذال طوبه عصبه باوی احمد است عطل
صومر است و کفنه شد خط آن نبات است که بومانی انرا دبا ساقوس گویند و کفنه شد عظام
سوخته وی محلول و مجفف بود و گویند استخوان ادمی صرع را میبرد بود و حالسوس کوید سیاه
کسان با استخوان سوخته از صرع و درد مفصل شفا یافته اند و استخوان کس چون بسوزانند
نافع بود چه ریشه ها که در اعصابی که مراح و بی خشک بود مانند کروانسیس و امثال آن و
شرف گوید چون برند استخوان بوسیده بسر که و طبع آن بسر ریزند قطع رعا و بکنند
چون سخی کنند استخوان بوسیده رر که در دیوار بود و بکباب بر سرند و بر ریشه ها
کنند نافع بود و چون سخی کرده باده الشعیر برشند و طلا کنند بر اثر ابله و غیر آن رایلی گردانند
و کعبه سس چون بسوزند و خاکستر آن با سنگین یا شامند ورم بر سر بگذرانند و چون ع
باشامند باده را بر یکدیگر و چون استخوان را ن کاو بسوزانند و خاکستر آن با عصی اگر
باشامند و طبع نر فم بکنند و سگم رفتن را سود دهد و اگر استخوان مرده سخی کنند و بخور
صاحب است و هند خاکند اند نفعه نافع بود و مجرب و عافیتی گوید خاکستر استخوان
سوخته چون با سر که سخی کنند و بر سوجکی اش صفا کنند سودمند بود و در خواص آورده
اند که گویان عیس چون زنده بود پیرون او زنده و بر زن او بر زن استن شود
در خواص این ربر آورده است که دندان کودکی که اول سفیدیش از آنکه بر ریس
در صحیفه نقره گیرند و بر زن او بر زن منع آب سی کنند و اگر استخوان ادمی مرده بر سب
او بر زن دردی که داشته باشد از وی رایلی شود و اگر بر صاحب رحم نند نافع
بود و اگر حیده ناخن ده گانه بسوزانند و آن خاکستر بخورد کسی دیند محبت و الفت
در دل یکس بد کرد و اگر دندان ادمی و استخوان بال راست به در ریشه فرو کنند
مادام که نهاده بود پیدار شود و اگر از دندانها که از جانب راست نماند بود

عطرب و طلیس و کیمه و عطار
سنبل و میس و کیمه و کیمه

بکمرند و بر نازوی راست مد بندند قوه محامعت نماید و اگر دندان شش رویه مهر و
او خنند صبح از وی زایل شود و اگر دغنی کند کله سر آدمی مرده که پس شده در برنج که بگویند
زیاده کرد و بسیار کرد و اگر استخوان لعلی کفار بر سر صاحب شقیقه مالد
نافع بود از آن راست بر راست و جب رجب میهنی ناب ناب و صبر رجب
و کوند طرف مال و دوس و استخوان است که سوراخ دارد اگر از آن راست صاحب
تیب دایم از زید صبح عجب کشتگی کند و دستور بدوس گوید ناب کله یعنی دندان شش
سک حن او می بکود و در باره بوست خندند و بر بار و شدند ایمن یا سندان از مسک دیوانه و
در خواص این رسم آورده است که ناب مسک حن بر کسی نند که در خواب سخن گوید
دیگر نکوید و اگر رکود کی او زند دندان وی بی رحمت سرون آید و اگر صاحب سرفا
نافع بود و فی الحکله اگر بخود دارند سک بر ایشان بانگ می نند عظم در حث بل است
و قیل عصاره ویست و بر آن و صبح خوانند و گفته شود و کتم هر گوید عفتض بسیار
ماز و گویند و سوما می قیس حن خوانند و بهتر آن بود که سبر بود و سوراخ نداشتند باشد
و آنها باقی و خوش اند و آن عوره بود و ای که سیده بود سرخ رنگ است و بر رک بود
و این نوع ضعیف تر از سبر بود و سوزن و می یا تاش بود یا ریت سوراخند سوز
کرد از هر سستی بوی خصلی نیکو بود و طبیعت می سرد بود در دوم و کوند در اول
خشک بود در سیوم و کوند در دوم و بغایه قاصص بود و چون تها سبر و صحت کنند
مانند صفا دهند و هر روزی که باشد در بر و پیرون آمدن متعده نافع بود و چون سورا
قطع خون رفتن بکند و اولی آن بود که بر روی اش نشوید و در شراب اندازند یا
سکه که چون رایبند و چون با سکه بر قوما طلا کنند را نیکو اند و آب و می حصائی
موی را و چون ویرا ساینند و بر گوشت زیاده افشانند بخورد و منع رطوبه که روانه
بود بکند از لثه و لهماة و قلع را نافع بود خاصه که دکان را و چون سخی کرد غذا یا

در آب کنند اسهال کمین باز دارد و قوه مزه ضعیف بد و ای که در اندرون ماز بود در سوراخ
 دندان بماند و ساکن گرداند و طبع وی در آن شش تنجیه معتد سرون آمدن و رحم و
 سیلان رطوبات که از رحم روانه شود و کهن شود با شند عظیم سود دهد و چون بغایه بحق
 کنند و در مینی دهند چون رفتن باز دارد و چون با سر که بحق کنند و طلا کنند بر سلق که در
 دمان جدا کرد و زایل کند و اگر با سر که بر نند و رحم طلا کنند در اندام سودمند و در مینه غله
 بکنند طلا کردن و واجب آن بود که چون جواهند که با شامند همه امساک سیلان مصلوح
 من نیم برشت کنند با بصیرت در آب حل کرده تا مفره خلطی رسانند و بدل وی الطاف
 بود و وزن آن و کوند عصب و حق بلوط و قوط و حب الاسع و قشور رمان و آبلیمو زرد
 و قمره الطاف و ادای همه مانند یکدیگر اند در طبیعت عطار آدم گویند معاش و کینه
 عقیق از سطوطا لیس که بسیار است و معدن وی بسیار است در بلادین
 و ساحل بحر روم و یکو ترس آن بود که بغایه سرخ بود و شفاف و ای که سوخته شد
 سرد و خشک بود قوه چشم بد و خفان را نافع بود و قوه دل بد و دندان بجز کل
 محکم گرداند و اگر اکثر ترس عقیق در انگشت کنند و برابر چشم روند چشم وی فرو نشیند
 قطع خون رفتن کند از هر عصب که باشد خاصه زمانی که دایم خون از شان روانه
 بود و اگر فرو کرده سنون سارند چون رفتن دندان باز دارد و در یک سر دندان
 را بسید گرداند و جلای کام بد به خاصه بام و ارد و بد عظم تا آن است و لوفد
 است و گفته شد عظم را بری کزدم خوانند و مومالی ستم سوسن و سادس پهن
 وی نر بود و شانه تر آن بود که ضعیف و لاغ بود و پیش وی ستم بود و ماده فوبه
 و زرد که پیش وی باریک بود و طبیعت وی سرد و خشک بود اگر در ریت بخوابند
 و آن ریت در گوش حکانند در ساکن گرداند و اگر فرو کنند و گردی وی دهند
 در دایم کند و اگر بریان کرده بخورند همین عمل بکنند و شریف گویند اگر خاکسری در

چشم کشند ضعف چشم را نافع بود و چون سوخته وی بحق کنند و با نم در آن سر کشند
 موش سارمند و در چشم کشند و بی چشم زیاده گرداند و به سبب اینها طایفه اند و اگر عظم
 بزرگ سیاه خشک که بحق کنند با سر که و بر رص طلا کنند شایا بد و چون در ریت
 تا موش حبه کرد و در سینه که دشوار نکند و چون آن روغن در آن مالند و عظم سوخته
 و بحق کرده با آن افسانند بحال صحت و صلاح آورد و در عذر الرجن من الیمین گویند
 بکبر عظم و باید که سه روز یا چهار روز از ماه باقی باشد و در شیشه کشند تا ریت
 قوه وی اخذ کنند و در ریت و آن استعمال کردن نافع بود و گویند این روغن
 خون بر روی سیر ظاهر مالند خشک گرداند و بندازد و اگر عظم برده در قوه قندند
 بر روی کوبد ای که می اندازد و در دیگر می بندازد و محفوظ ماند تا زمان صفت
 و این ماسک کوبد او را آن بود که عظم را با سوراخ با اندکی کمرت و شمع اگر رس
 گویند ضعف سوختن وی خفاست که سیخته ستم در کل حکمت کردند و عظم را در
 کشند و در شوری گرم نهند یک شنبه و عظم یا کمر و یا ممداد بر سر نند و آبکته از وقت
 تا شنبه بود و احد قوه بکنند صاحب مناج که بد صفت سوختن وی حسان
 که بکمر بدکی سپین و در جیم کمر نند و سران بکل بکنند و در تنوری نهند که جوب
 در آن سوخته بود و الیش هرون او رند و سر آن نهند یکو و یک شنبه را بکنند
 و در دیگر هرون او رند و در طری آئینه کنند و بوقت حاجت روی او نند و عمل
 کنند و منقوش خاکستر سوخته وی است که سنگ گیده و شایه بر نند و مقدار خود
 از وی دایمی بود و اگر بیدرم از وی با شامند کوندکی با رانامع بود و صاحب
 گویند چون در ریت بسوزانند و آن ریت بر موضع داء السعل طلا کنند البته
 موی بر نند و کوه مخرب است و اسحاق گویند خوردن وی مهر بود و پیش
 مصلح وی کم کرس و کل از مینی بود و عظم بر روی ممداد کوند کرم دریایی می

کو چکست تیره رنگ که سرخی زنده در سر وی خاری سپید بود که بدان میرند و جسم وی
خازنک بود و سر وی نزدیکتر از بدن وی بود و از گردی وی همان عارض شود که از دست
حاصل میشود بلکه سخت تر از آن و دستور بدو پس که دست نبوسد و لایسوس جسم وی
جری است با هم معترب می خوانند ز سر وی موافق بود چه نزل آب در چشم و شکم وی
و قرحه که عارض می شود در چشم و از الو قوما خوانند عمار کومان و عم کومان عاق و قوما
و گفته شد عقد العنب میخیزد و رب العنب را نیز عقد العنب خوانند و بشیراری و ساس
خوانند و مثل سر نوعی از است غنغیق صلیص کونید و عکله نر کونید و ساری کانیج
کونید و بشیر از می قانیج سر کن وی رور اناغ بود و گوشت وی کرم و خشک بود و
کیموس بدید عفا بسیار سی که کونید گوشت وی کرم و خشک بود و چون خوردند
گوشت کا و بود و زهره وی چون در چشم کشند نافع بود چه اندای نزل آب و ساس
پنماید و چون به پروی خورد کنند احقاقی رحم را نافع بود و سر کن وی کیموس و شکر که
در روی سدا بود بطوخ کنند زایل گرداند و کونید محلل خا زیر بود و عکله و شکر
است و گفته شد عکله لعنه بر پریه خوانند و آن سور خا است و گفته شد
مهر عکله خوانند و در اندلس سور در حان و در عراق لعنه بر پری خوانند عکله این
سمون کونید و سور الکورست و مولف کونید و سور کوا بر النخل ساری و میای محلی
خوانند و بشیراری تر مو طسوع ان غایه کرم و لطیف بود و کونید بسیار امتحان کردیم
جهت شکستگی اعصاب و ارحامی و فتاد و دفع خون همان محل میبای می کنند
شرت از وی بکیرم باده درم نبات یا قند یا عسل شربت نیم کرم یا شامه
نافع بود و کونید عکله چیز است که در میان عسل می باشد و بشیراری از ازار و
خوانند و مولف کونید محلل نخل از از هر خورش خورد و بجان می آورد از
مجموع کلها و آن الوان باشد و در دو سید و سرخ و شش و غایه بل بود و اگر

بکیر

و اطراف وی تازه و صفا کنند سج را در سفر سود ده و از وی سیاف سازند نافع بود
 جفته همه علتها که در چشم رسد اسود نغایه کمال مع بود و صفت ساقش و آنست که تاره
 وی بکوبند و بنفشه زنده و صافی کنند و بر صلیب سخی کنند تا غلیظ گردد و صمغ عربی را حل
 کنند و صافی کنند و مخموج کنند با آن اندکی و سافه سازند و وقت حاجت استعمال کنند
 علی کلک علی لکس حنظل و شتراری درخت سه کل خوانند و نمروی را سه کل خوانند
 و اندرون وی مانند بشم بود و کل و راورد ایساج خوانند و نسرن السیاح خوانند
 بیونانی اقربطش طش خوانند و نمروی چون سیده بود و سرخ شود حال سوسن
 نمروی نغایه فابص بود و ورق وی تصفی اندک داشته باشد و او لی آن بود که اگر نمروی
 جدا کنند سست و در اندرون وی است مانند بشم که مصر بود بنصفه شش و دستور
 گوید نمروی چون خشک کنند و ای در اندرون وی بود پیرون او رند هیچ مصره
 شش برساند و چون با شراب بر نند شکم به نند و بول نرم به سد و دل آن شکم
 المصه است علقه رطبه است و گفته شد علقه متر خوانند ساری صبر تر خوانند
 علق شریف گوید چون بر موضع نهند که خون فاسد بود قائم مقام حمام بود
 خاصه کودکان و زنان و بر ریشهای بد و سعه و قو با نند خون فاسد بکشد و چون
 بسوزانند و خاکستر آن با سرکه بر ششند و طلا کنند بر موضع زیاده که در چشم بود
 از آن که بر کنند باشند دیگر نرود و علق را بشیر اری در آن خوانند و با صنفها
 دیوجه و بلغظی دیگر در یو و در حواصی ورده اند که چون بخور کنند در دکان آبکینه
 کران هر چند آبکینه که باشد بشکند علق به صفی که از آن توان خاییدن از آن
 علق خوانند و علق الانباط صمغ البطم است و گفته شد و بطیون ان کرم و حسیک بود در
 آف در جبه دوم و گویند تراست و بهتر آن سید بود که نزدی زرد و در طبیعت
 نزدیک بود بمصطک و علق روی مصطک است و گفته شود و صمغ البطم در گو

رویاندن در ریشها مانند راتنج بود و در مرمها بدلی وی کنند و اسحاق گوید مفر بود
 عصبت و مصل و وی عسل بود علقا یاس قلفوسا خوانند و آن نوعی از رابع است و گویند
 علقم گویند قشای احیا راست و صاحب مهابج گوید حنظل است و هر چه بود از آن
 علقه خوانند عمر د کرفس است و گفته شود علقه نوعی از مرمه است که گوشتی
 سرخ بود و سبز بود و همچنان ماتم می خوردند و از آن مرمه رستای خوانند و صنف
 گفته شد عمار رند است و گفته شد عنب ساری الکور گویند و سید وی نیکو
 تر از سیاه بود و یکوتر آن رازقی و متقالی بود و صاحب مهابج گوید ای دو
 روزه باشد که چیده باشند کمتر از آن بود که در روز خیده باشند و سوسن
 سر و حسیک در دوم و اکور غنای سکود مد و قوه بدن بد و با یک سیده بود
 وی کمتر بود و اکور شتراری غنای عصروی بود و زود فربهی او و د خوی نیکو اری
 متولد شود و اکور مفر بود نمشاه و تشکی آورد و مصر بود بکر و سیر که علقه بود
 و دفع سکی وی رمان نر کنند علقه و خوانند و ورق و ملتان سر گویند
 در باری روباه ریک خوانند و سکالو ریر خوانند و بلغظی دیگر تولید و دروا
 نیر گویند و بهتر آن رر دانه بود و طسوان سرد بود و راوی گویند در دوم
 و گویند کرم و نرود و ورهای کرم را در آف صفا کردن نافع بود و با سفیداج
 و روغن کل بر نمل و حمره طلا کردن سود ده و باب وی ۶۶۰ کردن و رمان
 نافع بود و مکشال از پوست سج وی با شراب خوردن خواب آورد و چون نکند
 و صفا کنند در سرد رافع بود و چون عصاره وی در چشم کشند قوه چشم بدید
 خون زن بخود بر گیر و قطع خون رفتن بکند و استسقا و ورم معده را نافع بود
 و اسحاق گوید مرم بود نمشاه و مصل و وی قند بود و خوردن و صفا کردن شکمی
 و چون آب وی با سفیداج پیامیرد و بر سو حکی آتش و جدی که ریش شده باشد

در دساکن گرداند و چون بدان ادمان کند مصلح آورد و خوردن نمروی قطع اقل
 بکند و ای سیاه بود بد باشد و محدود و میان آورد و نوع مست که چهار دم از وی نشد
 بود مدای وی می کشند بعد از آن شیر ناره و ایندو ناماء العسل سبب مخرج خوردن
 مداوم تلخ مفید بود بدل وی کوند رطبا طبع است و کوند ساد و اوران بنابر سبب
 آن ۹ حالی بود مازه که ۹ د نبود و وی معتدل بود میان گرمی و سردی و تری و خشکی مس که
 کرم تر بود در ماه در ح اول و اوست وی غالب بود بر رطوبه و کوند سرد است در اول و کوند
 بود جهه دم و خلط نیک از وی حاصل شود و چون کوند آب وی ساشا مندره
 و اوست دم ساکن گرداند و خلق را نافع بود و اگر شش از طعام کوند یکوتر بود و غذا
 وی اندک بود و در ریه و موله بلغم بود و معده را بد بود و مصلح وی کس با موی مستوی بود
 کوند ورق وی چون خشک کنند و با سرکه سخت کنند و بر کله افشانند غایت مفید بود و او
 آن بود که شش از آن مدبر بر مخرج عسل کنند و بدان طلاء کنند و چون کوند ساق درخت
 کوند و با بجمدان اسپنداج ساینند و در ریشه های بلید مالند شفا دهد و اگر بجمدان
 مطحون کنند قرحه امعاء را نافع بود و صمغ وی چون با سرکه حل کنند و ر قوما مالند دونه
 پای البسه را بیل کنند و ورق وی چون کاینند سکو تر از تر چون بود جهه کسی دارد وی سهل
 خوردن و غشایان نیارد و غشایان مصوف ناه بود و متعلق می بود و شیر ادری شل
 کوند **درخت کوهی** است و از اعابش خوانند نمروی مقدار کنار بود و سرج
 رکت را اندرون وی دانه های کوه که چهار رخ و طبع وی قابض بود نمروی شیرین
 بود که اندک بلغمی داشته باشد و نوزده و قسمی نر و از خشکی وی سوتی سازند نافع بود
 جهه اسهال کهن کل وی مشابه کل حاکم بود و الا کوه که تر بود و لون آن میان گرمی
 و سردی بود نمروی کوند دم را نافع بود و **درخت کوهی** بر هر ارشال است و آن گرمی
 البیه با بود کفته شود و عنب بر آن حسان کوند روشت دانه های است و کوند حرمت

کدو نم

درخت کوهی
 درخت کوهی
 درخت کوهی

که در قمر دریای روید و حیوانات دریای خوردند و بشیر کوند در شکم مایه باند که خورد
 وی میرد و شیخ الرزک کید از حشمت دریا حاصل میشود و اقول بسیار است مؤلف
 کوند ای محقق است مویست و سکو تر آن اشهد بود که انرا سفید خوانند و دیگر ادری
 که انرا فستی خوانند و دیگر رده که انرا حشمتی کوند عمر باید که ۹ ب بود سفید
 و سست تر و سبک تر بود و طبع آن گرم است در دوم و خشک است در اول
 بر انرا نافع بود دماغ و حواس و دل را سود دارد مقوی همه روها بود در اعصاب
 در د معده سرد را نافع بود با دما علیط که وارد نشود در امعاء و سده ساسا مندره
 کوند نافع بود در د شمس و صداع که از حله طها سرد بود چون کوند سود مند بود و
 بر مفاصل که از رطوبات و ریاح بلغمی بود صفا کردن نافع بود اگر در روفی مرگوس
 یا مایه حل کنند و بدان سوط کنند علی که از بلغم بود و ریاح علیط بر انرا تحلیل دانه اگر
 وی مایه سازند بر مثال سیسی و پیونید فالج را نافع بود و لقوه و کرار را و چون رو
 بان حل کنند نافع بود جهه انواع در دما اعصاب و حدری اجمله اعصاب عصبانی بود کوند
 اندکی از وی در قرح شراب کنند و ساشا مندره مستی رود و در صا جبهه کوند قوه
 دل و دماغ و حواس و بد و تقویه عظیم روح را ستر اید مقدار شرت اروی دایمی بود
 بود با صواب ماضی مصلح وی بوندان کافور بود و خوار و اسکی کوند مصر بود مصلح
 وی صمغ ۶ می بود بدل آن دود آن مسک و اکلی نرغم آن و کوند نورانی مسک
 و رعم آن کوند غصیل است کفته شد عظم تمام است کفته شد عظم رعم
 است صفت آن در اذان الفار کفته شد عنب کوند مسج و وی در باب الفار کایا
 کفته شد عظم عظم کوند جلاد است کفته شد عود الصلین فا و انیا است کفته شد عود
 نوعی از عیس است و نوعی از عوج امعیلان خواست در پاناها بود و نیکوتر آن
 بیامی بود و بر ورق طبعیت آن سرد بود در اول و کوند در دوم خشک بود در سوم

عود الصلیب

مارکت کند و بخود شود و چون کاینده نعل آن در دمان افی اندازند و در دیر و عود
 الوح اسید مشرک در شام عود الصلیب بن اسم خوانند و اعلی مصر میمان کونید و هم
 اعلی مصر قمر انبیه باریس که انرا به برری اربعین خوانند و عود الوح نیز کونند و صفت
 یک کای خود بعضی گفته شد و بعضی گفته شود عین در لغت صوفست و گفته شد عین
 الکلمه جسته سرخ مدور که از طرف مندی او رند و مولف گوید درخت نیم است
 و انرا باریس چشم و وس خوانند و طبیعت آن گرم تر بود باه راقوه دید و منی راده
 کند بسیار چون مکررم از وی سا شامند و در آن رعو در است و گفته شد عین الیک
 کونند و است و کونید تحقیق محم اوست عین الیک اسم نباتی با طبیعتی که معروفست
 باذان الفار رومی و نزد یک ایشان محب بود همه عرق النساء با دهنه کش میخورند
 عین النقر اعلی مغرب و اندلس احوال عین البتم خوانند و ابو حنیفه گوید عین
 البتم نوعی از اکور استیا مسرر که در که صادق احکامه نبود عین شام شید لب
 است و گفته شد در دال صفت آن عینوسم در یکوشش است و گفته شد صفت آن در آن
 الفار عین البطباط حوب عین الراعی است و گفته شد عین الیک شریف گوید چشمهای
 فوس چون در آن قد سند و بر چشم صاحب رعب بیا و برند از وی رایج شود و انرا صفت
 با

لهرس ان فارسی بود که ارکومستان حوالی سیراز او رند و در وی نریکو بود و ان
 لاجورد رنگ دراز شکل و شاخهای وی باریک بود و دراری یک و حب بود و کوان
 تر نیز بود و کل وی و شاخ وی و ورق وی همه یک بود بغایت مانند صبر و طبیعت آن گرم
 بود در اول خشک بود در دوم و کونید معتدل بود در گرمی و سردی و کونید سرد
 و وی لطیف بود و در ابتدا داء الشعل عظیم نام بود و با دهنه کنش بر ریشهای که در سوار
 بود با صلاح آورد و در دگر و سده آن و صلا به سبر و قرحه امعا و بهای مریضه

لث

محرقة سرون آورد و مقدار شربت از وی نممال بود و وی حیض براند و کونند و هم
 به سبز و مصلح آن انسبون بود و بدل آن تم و زن آن افسنس با یک در آن ساون
 غایطه ملو غایطه خود است و گفته شد غار درختی بر یک و ورق وی در آن از
 ورق پدید بود و حوی از رند که کوجک بود مقدار سستی و صفت آن گفته شد و
 بیومالی دام گویند و بعضی بود که ورق آن باریک بود و بعضی نهن تر بود و هر دو نوع
 رمن سنگستان روید و بهترین آن ری بود و قوت وی در ورق بود و طبیعت آن
 گرم و خشک بود در سیوم و در اطلال کردن با شر آب بر هلق مانع بود و با سونق بر
 ورمها و دود و عصاب و صبی النفس و انتصاب رالعق کردن نیکو بود و صفت
 منهاج گوید چون بر معده مخرج کنند فی را که کت دت و در درج و شاه رانان بود
 بر راند و شری از وی تم معال بود و در دم از وی سهل بود و صا حب طامع گوید چون
 پاشا مندمر حی معده بود و قی را که کت دت و ورق وی چون تر بود و در کت
 زنبور و کل صا دکتند سودمند بود و پوست سح وی چون چهار دکت نم با سراج
 رخانی سا شامند سنگ بر اند و علق حکمر ایل کرد اند و صا حب فلاحه گوید اگر یک
 ورق از وی بچینند و در مانگند که بر زمین افتد و در آن کوشش خود نگاه دارند
 خود و شراب را البته مست نشود و کونند حوب درخت وی چون ساورند در
 که طفل در آن موضع خبند و در خواب ترسد دیگر ترسد و ورق وی چون سرد
 باشد که و در آن مصصه کنند در دندان رانان بود و بدل غار سیسنبه است و آن
 عا غا طی حرجی عطلوس است و گفته شده است بخاریقون دو نوع بود و زو ماده
 و بهترین آن ماده بود که بعایت سبید و الملس بود و در دقت شود و مولف
 گوید غار بقون باید که سبید و سبک سپست بود و آنچه نرود بد باشد و صا
 منهاج گوید طبیعت آن گرم است در اول و خشک در دوم و کونید تر بود در دوم

حار فی الاولی باس العائیه محال
 لاصلاط الخلط مسهل لاس البلیغ
 والصفاء والسوداء منه لیس
 ملطین و بعضی سستی و بعضی کثیف
 و منع جمیع اورام المصل و عروق
 الصرع والروم والرقان و باس
 الطحال و الشربه الماده حنجره
 حال صفت منهاج حنجره
 الی صفت منهاج حنجره

دوی محلل و مقطع اخلاط غلیظ بود و منع سده و ورهها را سود دید و قوی النساء و دم
سیر را بکینجس مناسب بود و دوی خاصیت مستی فصول مانع و اعصاب بود و
از وی از دانه کنیم تا بندرم بود و صبح و شب و نوبت دم از سینه و قوی شش برقان
و درم سبز را مانع بود و مسهل اخلاط غلیظ محلف بود مانند سودا و بلغم و احما
رحم را مانع بود و دمای کهن خون شش را بویست بپاشا کند
نامع بود و صفا کردن سرگردگی کند کان که زهر اشان مریه بود و وسیع الرکت
دوی خاصیت تر باق زهرها بود و گردگی افی و متوی قلیه بود و منع و مسهل اخلاط
کدر بود و اگر با وزن وی را وند استعمال کنند سنگ که در بر اند و در دست
که از خلطی خام بود سود دید و خون با ایغسون بخورند در دمای اندوهی که سبب
پسردی بود و مانع بود و اگر با اندکی چند ستر استعمال کنند قوی لیه تنگی و بلغمی
و جمع ان معر ایلا و سس کشاید و کوند خون با خود دارند عظم بکس را زید و استعمال
کردن وی باید که نغمالی موسی بالند تا فرو رود و نکوند و اگر سیاه بود بداند
و کشنده بود و حقایق آورد و مداوی کسی که آن خورده باشد قوی باب گرم شیر
تاره کنند و مجموع مداوی که در کندی شش کند و بدل آن در مسهل بلغم و سودا و
آن ترید و دانه آن افتون و ده یک آن قوی سبید و دوا لوس کویید
آن نم وزن آن فرمون بود و کوند بدل آن نم و درین آن صبر بود و وزن آن
ترید سبید مجموع غالا لوطا ماقی قوی است و کندی شد غالیه شش اگر کوش
اورام صلب را نرم کرد اند و اگر در روعن حرری یا روعن جالبان کداری و در کوش
در دمنده یا کاند در دایک کند و بوسدن آن مصرع را مانع بود و صفا و سرد کن
کند و خون در شراب حل کنند و بخور دسی دهند مست کرد غایه و بوسدن وی میج
دن بود و دوی همه در درم سرد کور کوفتن عظیم نامع بود و در دمای بلغمی صلب

را بکند از اند

را بکند از اند

کرد آن صمغ از وی سرون نیاید و او را هیچ نمزی که شاید خوردن ندهد بطبع وی سپرد
و خشک بود و در سردی و ورق وی و قشر وی و عصاره وی همه قابض و مجفف بود و بعد از
خاکستر قشر وی خون با مکر که بر سرشند و بر بالیل صمغ که در قلع کند پوست چ دی در صمغ
نوی مستعمل کند و بعد از سس کوبد عصاره و ورق وی و پوست تروی سخی کرد و بارون
کل در پوست اماره نندد و در کوشش را نافع بود و اس ماسویه ورق غریب چون ساشا
عقم او بود و قند دم را نافع بود و کوبد و عصاره و ورق وی و نیکو رسن معالیه مادی بود
که از کوشش روانه بود و در سده حکم را میبود و در عرق نوعی از عوج است که کشید و در
اسم نوعی از عصاره که حکایت است که هم و ف بود و مادی که گفته شد از اسس کشید
غریب نوعی از کوبد و سیاه است خال بسیار سیاه و زرد که میگویند کوشش وی
نام گفته اند اما بسکت وی چون با مکر که بر سرشند و در مهای معی نندد که از نخل طینا
است گفته شد و سیاه بلج است گفته شد در باب باب علقین خودی بر است گفته شد
علقا علقه خوانند مولف گوید آن کیا نیست که کبر ماند و کرساق وی کرد باشد
در صمغ شیراد بسیار بود و در جلد تو عادت معتبر بود و شیر بسیار دارد و در شیر کارد
که شیر وی بر قوبالند و از یک علقه یا شکط اشبع است گفته شود و علوه قمر یا
اصل سوس است و معنی آن هوایی اصول محلول بود و محلول قلوب است و آن قلوب
بوده گفته شود و عجم اسفنج البه است که شد غنقیلی بسم عین شد است
گفته شد و عجم نوعی از کاک است و فطر است صاحب جامع گوید
در زمین بنت المقدس بسیار بود و ایا بکرش خوانند چون خشک بود
خامه شوند در جو صمغ جو نند طبیعت آن سرد و تر بود در درجه اول حیات
سرد نبود که کامه و آن خلط بد که از کامه حاصل شود از وی حاصل شود و کول
صمغ است گفته شد عجم غمام است گفته شد و بهاء المومنین

باز افشا

باز افشا
اسمست سرمانی هر ار حشان و هر ار نشان نیر کوبند و سوما ای ابالس لوقا و معنی آن
الیضا بود و معنی هر ار حشان مراد کوبد و به بر روی ار حالون کوبند و ساری گرم
دشتی خوانند و بیشتر از وی نه خوش خوانند از هر یک نبات وی در رستنا خشک
نمی شود و فاشرا سس نوعی از وی است و نبات وی بر سردی که بر یکدیگر بود
پیچیده شود و خوشه وی قریب ده دانه داشته باشد در اول سبر بود و در آخر
شود مانند عنث النخل و کل وی لا خوردی بود و بیشتر از وی از اسیمه دار و خوانند
منفعت آن نزدیک است به شرا یکی صعیف تر از وی بود و فاشرا المنطی دیگر روینا
و حلق الشمر کوبند و نم وی مانند کرم فاسرستین بود و ص و کی کرم و خشک بود
سیوم و حده و و اقه داشته باشد حلا می نام بدید و ملطف بود و در سرحمت
شده مکر از اند چون ساشا مندی یا مکر از سرون صمغ کند و و ب و هر علی که در طاهر
بدن بود شفا دهد و نم وی کوبند و باغان مسعمل کنند همه حلق شمر و ص و وی چون
با کرسنه و حله بدن را بدان نشوند مالک گرداند و صافی و ار کلف را یل کند بایل
قلع گرداند و اثر سیاهی که از رشن مده بود بر د و چون با شراب برد اس
صمغ کند نافع بود و به و رهای کرم را بخلل دد و دلهار اکشاید و اگر مارون
بیزند تا چون موم کرد نافع بود و به و اسیر که بر مقعد بود و حصف و مادی آن
اگر با شراب صمغ کند و روم را سرد کرد اند و و رهای کرم را اکشاید و کسکه
استخوان را نافع بود و اگر هر دو رمتد از یکدیگر م ساشا مندی صمغ و فاج و سدر را
نافع بود و چون دو درم ساشا مندی که کی نفعی را نافع بود و مجموع کرد کان و ص
وی چون زن کوبد بر کبردی که مندازد و ششمه بیرون آورد و چون اول آن
که نبات وی بر وی چون بخورند کخته بول و شکم را اند و بلغم بیرون آورد و چون

با عمل لقی کند سرفه ذات الحجب را نیکو بود و عصاره وی چون تر بود ساشا مندر خلط
در عمل بد کند و با جبر بر دم سبر صفا کردن نافع بود و اگر بطن و طبع آن شش که من
آورد و رخم را باک کرد و در وی سر ۹ بت و خشک چون بالند یا صفا کند نافع بود و عصاره
بنات وی چون ساشا مندر می سکو آورد و با سانی و حله های غلط سرون آورد و بدل آن
در صبح و نیم وزن آن پسیاسه بود و فاسر سیل بهاری ششند آن کوئند و پویانی
انباری یا یا و معنی آن کرم الاسود بود و در اندلس معروف بود و سوطانیه و بر یکی نمون
و شتر از سیاه دارد و خوانند و ورق وی پس تر از لبلاب بود اما مانند لبلاب نجیده
شود و بر درخت و آن نوعی از فاشتر است و صفت آن در فاشتر گفته شد و به آن پیرون
سیاه بود و مانند رن بر روی مایل بود و وی کرم بود و با غنای در فعل مانند فاشتر او و کل
صفت تر از وی بود اندکی و اول که بنات وی بر وید برزند و بخورند بول و حصص را اند
و محمل درم سبر ز بود و صرح را نافع بود و معنی فاشتر شش سبرای دافع شطوط
فاشتر چند ستر است و گفته شد فایند بهتر از آن بود که از قد سید سارند
و وی غلط تر از سکر بود و طبیعت وی کرم و تر بود در اول کوئند ۹ ادرت وی در سیر
بود و آنچه بخری بود کرم و خشک بود و در دوم سودمند بود همه سرفه و سکن نرم دارد
خوبی معتدل روی شود و سینه را نیکو بود و مولف گوید که این فایند که
ان گفته شد شیرازی که الف را خوانند و باید که قطعا در آن اردنبود و فایند های
که این زمان سعل میکنند مخفی کرد و نبود پس او ای آن بود که در هر ترکی که فایند
بود قد بجای وی کند یا کوئال که آرد در آن نبود فاسر سونالی با قلا است
که فاشتر فاسر سونالی با قلا فطر و آن حامیه بود و گفته شد فاعیه صاحب منهای
کوئند کل حساست و هر نوعی که خوشبوی بود از فاعیه خوانند و آن معتدل
در گرمی و سردی و کمی کوئند کل حساست و در میان جامه صوف بند و در حدی کوئند

کند و رنگی که سوسن از آباه کند و بخورد فاعیه ابروی است گفته شد فاعیه به سوسن
بندی است و از اقل خوانند مسعت آن گفته شد و فاعیه از سوسن نوعی از دو کوئند است
فایند که در سوسن نوعی از سوسن دو فاعیه است و گفته شد فاعیه از سوسن نوعی از دو کوئند است
حاشا است گفته شد فاعیه به سوسن فاعیه کوئند و شیرازی که با ساشا کوئند است
مندر حله های کرم و خشک بود و در سوسن کوئند در دوم در وی قبضی بود و کلید
معه بود و در حله های کرم و خشک بود و در سوسن کوئند در دوم در وی قبضی بود و کلید
مندری بود که گفته شد فاعیه از سوسن است که گفته شد فاعیه از سوسن است که گفته شد فاعیه از سوسن است
است و مرغی مشهور بود در خواص این رزم آورده است که استخوان وی چون با خود دارد
عشق را یک کند صاحب منهای کوئند سوسن وی خصای سکو بود فاشتر که کوشش وی کرم
و خشک بود فاعیه را نافع بود و در سوسن سوسن که کوشش وی کرم کند و محمول
کوئند سوسن وی کوئند که سوسن که کوشش وی کرم کند و محمول
به رنگی که وی را نافع بود و فاعیه از سوسن است که گفته شد فاعیه از سوسن است که گفته شد فاعیه از سوسن است
و آن بنات که کل وی با سوسن سوسن بود و سوسن وی سیده بود مانند سوسن که کوشش
وی با سوسن که کل وی با سوسن سوسن بود و سوسن وی سیده بود مانند سوسن که کوشش
ورق و سوسن وی کل وی چون با سوسن سوسن بود و سوسن وی سیده بود مانند سوسن که کوشش
محمل سوسن بود و وی لطیف و محف بود از سوسن سوسن بود و سوسن وی سیده بود مانند سوسن که کوشش
منهای و صاحب جامع کوئند دوا می بر یک سوسن که دمع نموج رزم کند و کردی که چون
باب ساشا مندر در دما سحت ساگر کند و مولف گوید طس من است که حد و است
که از طرف خطاطی او رند فاعیه مولف گوید سسکی است رزم که سسیدی رند
سوسن و بر یک سوسن که کوشش وی فاعیه بود و آن از اف مندر و سستان او رند و در سوسن
نیز و سوسن آن جینی بود و سوسن از وی کسی را که زهر داده باشند دوا رده جو

بود باب سرد و اس منک در آتش نسوزد چون بار در دونه بسیارند و مشک مانند بسته نماید
 و باد زهر زهر با بود خاصه در طلا کردن و بعضی گویند که و فی ظا بود که گفته شد فایانیا
 فایانیا گویند که کیا با و ان خود الصی است و زو ماده بود و ای که نرود و ورق وی باشد
 ورق حور است و صی و سیر تر بود و سید مانند اکشی در طعم دی مصی بود و ای که ماده بود
 کثیر الشفت بود و وی مانند بلوط بود و منبت است عدد بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
 و گوید معتدل در در و اوره و دوی کسبی و قسبی با محلول بود منفع و ملطف بود و انار در شفا
 بشره سیر چون بر طعمان او نرند اما که بر نشان بود صی رحمت بود و ای که ماده بود
 بر ساق وی غلافی بد است و مانند غلاف مادام چون سکافته شود جها به سبب بسیار
 بود مانند خون و سبکی از ناردانه بود در میان آن جی بود سیاه رنگ چون از جی حشمت
 یارده حشمت سیاه رنگ قاصص با شامند قطع زرف دم کند از رجم اگر بخورند فایان
 بود جبهه درد معده و لدی که عارض شود در ان خون کوه کوهان بخورند در ابتدا سنگ
 شانه را نافع بود و ای که سیاه بود چون از وی بازده جبهه شراب با شامند
 رجم که از درد رجم بود و کاهوس را نافع بود و بعضی گویند چون با من باره کنند اس
 که از وی اید باطل شود و تنه سر و صر و سقطه و صی را نافع بود و ای که سبب
 مصر بود معده و مصلح ان کثر انود و گویند که آن روت بود و مدور رس پوست
 انار و ورق آن و مرد سمور و سرق الهم لان ما سم جمع کنند فایانیا بود و قار سیاه
 موشن ح انند چون وی قطع نمایند کله چون سکا فو بر حاضرنه نهند یا بر کنند
 عقر شام بود و گویند چون بر نان کنند و بر کردی عقر ب لند نافع بود و چون نان
 کنند و گویند که لعلاب سیاه را زدن وی روانه بود بار دارد و اگر آب سرنه
 و کی را دهند که عسر النول است و در ان نشیند سود دهد چون کوشش و ای که
 آورد و عینان و منفسد معده بود چون سکا فو بر موصی نهند که خاریا سکان بود

نافع بود وادمان اکلی وکی کردن موی رده را با شعله بر روی شمشیر انداخته و کوفته و کوفته
 بی ورق و آب و کی بکشد و بنامشاده هم باشد و سنگت نکند و خود که در مناسبت بود
 بریزند و این فعل بخاست میکند و هر گاه که موی کوفته و آب و ورق و کی بر قان را زایل
 کرد اند و سنگت باشد بریزند و کوفته منی زیاده کند و نفاظ آورد و اگر تخم و کی بکشد
 بکوبند و بکشد که بر شش و در حمام بر باقی سیاه طلائع زایل کرد اند و شرف کوفته و کی
 بردارند و اندرون و کی خالی کنند و روغن کل در وی کرم کشند و در کوشش حکایت در
 رایل کنند و این زهر در حواصل و رده است که آب و کی بکشد و بار و روغن کل در کوشش
 بخوشاند و کرم در کوشش حکایت که رایل کوشش زایل کرد اند و این مجرب است و اگر
 اندرون و کی خالی کنند اندکی و چهار درم تخم شلج در آن نهند تا بخت کرد و بعد از آن
 آورند و اندکی سر دهند و بخورد سه روز پیای سنگت براند و بغایت مجرب است و هم و کی
 منعی بود و قشر و و ورق و کی اسکنجین عسلی تی با سانی آورد و فرسون افرومون و
 فریون نیز کوبند و ناکوب خوانند و باید که خون فریون از درخت بکشد و بمان
 برسد و نفاخت آن بدندان رسد که حمله دهند آنها بریزند و چون بکشد باید که با قلع
 مقشر در میان وی ریزند تا قوه وی بکشد و دارد و قوه وایحه تازه بود و زرد بود و در ریت
 بکشد از وایحه که آن بود و کلاف آن بود و لون آن بر سر می آید و کوفته قوه آن بعد از
 سه سال تا چهار سال متغیر شود و تا هفت سال در سال اطل شود و بیکو ترین آن صافی
 زرد بود که رایت و کی در غایت حده و ۹ اقه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم
 و کوفته خشکی و کی در سیوم بود و ویرا قوه لطیف و محرق بود بغایت عرق النساء را نافع بود
 چون با دونه که موافق آن بود بسیار میزند و چون بر کردگی جانور آن و مسک و باده طلا
 کنند بغایت نافع بود و لثوه و قویج و سردی کرده را نافع بود و فضلهای بلغمی از حاصل
 اعصاب پاک کرد اند و مسهل آب زرد بود و بلغم کوب که در و کین بود و کرم مزاج را

۲۰ و دوی

بد بود و کسی که خون بروی غلبه کرده باشد و شاید که تنها باشد و مضر بود و با شش
 چون بر و عن کل ۹ ب کنند حده و کی شکست کرد و متعلق رب السوس و کثر او جمع
 اصنافه و کی کنند که خواستند که استعمال کنند و شری از وی قیر اطلی ناداکی بود و وی بغایت
 رحم را بد بود و انضمام پیدا کنند تا بکشد که منع ادویه مسقط بکند از اسقاط خن
 چون در روغن بکشد از بد و بدان طرح کنند و جلد را نافع بود بغایت و چون با سل
 پیامیرند و در چشم کشند چشم را جلا دهد و یکس سوزش آن دور و باقی بود و قطع آب
 نزد آن کنند و سه درم از وی کشند بود در سه روز ریش از معده و امعاء پاکد و از حور
 و کی کربا سخت و لیبی عظیم پیدا شود و لایح در شکم و فواق پیدا کند و باشد که اطلاق
 با فراط آورد و مد اوای و کی باشد و اوای کسی بود که قرون السنبیل حورده باشد شل و روغن
 و آب نار مر و سید مز و کافور و آنچه بدان ماند و کوفته بدل و کی بوزن آن باز بوزن
 بود و کوفته صمغ مار بوزن است و کوفته بدل آن بوزن آن مار بوزن و دود
 آن چند بیدستر بود و کوفته بوزن آن چند بیدستر بود و کوفته بوزن آن چند بیدستر
 و نیم وزن آن مار بوزن است و کوفته بوزن آن چند بیدستر بود و کوفته بوزن آن چند بیدستر
 و صوف الارص نیز کوفته و شربت و انجیده و ان کراش جلی است و در بارسی کذا
 کوبی خوانند و بیکو ترین آن سرخ روی بود و تلخ و طبیعت آن گرم بود در دوم و مسک
 بود در سیوم معنی سده جگر و سبر بود و سینه و شش را پاک کرد اند و حیض را
 و بوضاره و کی معوط کردن یرقان را بغایت نافع بود و در کوشش حکایت در کوشش
 کهن را نافع بود و با عسل چشم را قوه و به خوردن و کحل کردن و با کک کزیدگی
 دیوانه ضیاء کردن سودده و کحل و کی چون خشک بود باب پزند و با هم و کی و چون
 بود بکوبند و آب آن بکشد و با عسل سایند و قرحه شش را شفا دهد و در بو و سردی و اگر
 با ایرما خشک سایند فصول علیط ارسینه پاک کرد اند و زمان چون پاشا مند

حیض براند و ششمه پرون آورد و دوشواری زادن را سودمند بود و چون صفا
 کنند ورق وی و غسل نهایی و کین را با گند اندودا خشم کوشش خورند و طبع
 کنند و در دهن با ساکن کنند و عصاره ورق وی که در آفتاب خشک کرده باشند
 همین عمل کنند و عصاره وی در داروهای ششم و هفتم و جدید و اصناف
 زایل کرد اند و چون باب انار ترش حل کنند و بکشد سم بار کنند و طلا کنند و در کلهها
 کردن همه انار ریشها و سبیدی که در ششم و هفتم و جدید و نافع بود و در شفاها
 حل کنند همه عشاوه عین و تقویت نور با صبر مستعمل کنند و اگر گرم مستعمل نکند
 در طبع زوفا کند و در عین بادام شیرین و ساشا مندر ششم و هفتم و سبیدی را با گند
 از رطوبت لرح و قرحه که بسط نماید و کمال صحت آورد و اگر نگیرد در سر آید
 بختند یا در جلا بپاشند و هر قدر تر و ریس سینه را از این که داند و در طبعها
 پرون آورد و چون عصاره وی با قدری آب بکشد از آنکه در طبعها
 و بر ۹ اجزاء متعین بکشد صفا کنند اگر داند و بصلح آورد و چون صفا کنند بر
 و نایلان رسیده و خازر تکلیل دهد و ملین آن بودی در دوا دیکشاید
 و فراسیون جمع بادامی غلیظ را نافع بود و چون و صفا کردن و چون صفا کنند
 بر سبیدی صقی النفس را نافع بود و چون ورق وی بخاند و فرو برد نافع بود و جمعی
 که متولد شده باشد در معده داند و چون باب برند و زیت و یا با گند
 بکشد کنند بر زبانه زمان و مردان نافع بود و همه دردی که عارض شده باشد از
 البوال ریاح و از جمیع اصناف او جاع و ورق وی چون تر بود با کرده بپزند
 بر و در آنها بپزند بکشد از آنکه و همچنین ۹ اجزاء و چون ورق وی بپزد و برند و
 تر و سودمند ترین معالجه سرد و بر بود و صقی النفس اگر آب کماله بکشد
 چسبوی سازند و در جبین بخورم ورق وی اصفافه کنند و تمام بپزند و پاشا مندر نافع

بود هتة سرفه مغرط و غلیظ نفث و باید که شش روز سالی استعمال کنند که بی عیب
 مجرب بود و چون ورق تروی بگویند و صفا کنند تعقد امعا و وجع انزاعی نافع
 بود و اسحاق بن عمران گوید مضر بود بکرده و نشانه آن که در خون بعضی بول از وی
 روانه شود و کم رازانه دفع مفره وی میکند چون با وی خلط کنند با شش از وی بعد
 از وی پاشا مندر و صاحبها گوید مضر بود بعضی کرده و نشانه و مصلح آن الطبل
 بود و بد آن برون آن اسارون و چهار دانگ آن لبان و گویند مد آن اسنون
 و افیمون است و گویند مد آن برون آن لایحه است و صاحبها گوید مضر است از وی
 نگیرد م بود و سده حکم و بپزد بکشد و حیض براند و خشک افروختند و
 گفته شد و وی بوا سیر را نافع بود و ممره پیغاید و کم وی چون ساشا مندر محفوف بود
 و وی معتدل تر از ممره بکوشش سبیدی بود و منعوتی در باب الف گفته شد و باران
 انرا با لنگوی کنند خوانند و بد آن گویند قوسل است و گویند قوسل با در بنویسند
 آن و گویند با در بنویسند برون آن فرصاد توت است و گفته شد و فاسن بنده الحما
 و گفته شد فرم و مومه نفع است و گفته شد و رقه جلالت گفته شد و سلون
 طلقت و گفته شد و فوسف شامه است و گفته شد و فرخ و فرخ بنده الحما گفته شد
 فراح الحما بسیار کمی بپزد و گویند و در وی ۹ ارب و رطوبه مصلی بود و غلیظ و با شش
 گوید که در تمام جمیع کوششها بود و دوشوار مضم بود و خون بسیار از وی متولد شود
 و رطوبه و صاحبها گوید مفلوج را کوشش و کوشش و خوردن سودمند و کوشش
 کشر الفصول بود و سریع العفونه تا بحدی که سهاورد و مصلح وی سرکه و کشنه بود و
 محو و زجاج اولی آن بود که باب عوره و کشنه و مغر خارا کتک در دوا و کوشش
 وی گرم و خشک بود و سه و بر ۹ اربت ظاهر بود و موافق محو و کوشش و الا سهل
 اگر کوشش مرغ اسکم پرون آید خاصه چون باب و کوشش و کوشش و کوشش

مرقه وی نافع بود سرد مزاج را و کسی که شکم وی قبیض داشته بود و در پشت کعب
آن خلط غلیظ بود و مزاج او کرده را فربه کند و باه را زیاده گرداند اما مهر بود و گرم
و دماغ خاصه بر مان کرده و اولی آن بود که بر سر وی حرکی پاشانند که منع صعودی کند
از سرد خواب وی چون پیه بسیار در آن بود موافق کرده بود و باه را زیاده کند
و شریف گوید ادمان اکل بریان کرده وی چون را بسوزاند و باشد که بچدام
کشد خاصه در مزاج طفلان که جگر و صاحب جان کرم و بگوید که نوزاد در یک
اندازند و در روغن کنجد رسران کنند خدا نکند از این بوشانند و نمک و توابل هیچ در آن
نکنند و بنزد خون کخته شود کسی که سنگ داشته بود و بنمان حشرت او بدکار
عز شانه از وی زایل شود و بیاری بیستین گویند و صندل یک در با جود
در صندل حنوط و کی گفته شد صندل الصبغ معبل است و گفته شود مستحق بار
بسته گویند که متر از گردان و بادام بود و نیکوتر آن تازه بر کن بود و طبیعت
وی گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی در آه در جبه دوم بود
و گویند خشک بود در سیوم و گویند در وی رطوبتی فصلی بود و گویند تراست سیوم
مفعول است که سده جگر کشاید و منع غشای بدید و قوه معده و فم آن بدید
و شکم ترا ندوم بندد و گردن کی جانوران را سودد و باه را زیاده گرداند و سرفه
بلغمی را نافع بود و گردن کی غرق را نافع بود و غذا اندک و شری آورده و مصلح آن
زرد الوی خشک بود و شریف گوید از خواص وی آنست که بوی دمان خوش کند
و مغص را بیل گرداند و گویند بوست مرون وی که چون در آب خیسانند و پیاسا
تشکی نشانند و قی باز دارد و شکم به بندد و در روغن وی مهر بود و معده خاصه که در
وی مست و بدل آن وزن آن مع بادام و مغز جبه اخضر بود و گویند وزن
آن مع جوز و نیم وزن آن مع جبه اخضر بود که بشیرازی مغز خوانند و فسی

حب النان است گفته شد فستق بلغمی و مانی و اندلس بود که گویند صاحب طبع
آن گفته مسعود در فاشرا و فاشرین و صاحب طبع که گویند که بنایست که بر شاخه
اکو ریحیده شود و مفسد بود و مولف گوید بشیرازی از اسرم گویند فصد صندل
است است چون فصد و رطبه گویند که وی منی و شیر سم ایدراری گویند چون
بیرند و بگویند چون مرهم شود صفا و کند بر دست که رعشه داشته باشد هر روز دو
نوبت را بیل کرد و عاقلی گویند و اب را فربه کند و تران سکم برانند و حسان شکم
بندد و سرفه و خشونت و سینه را نافع بود و فصاحت الریه است گفته شد فصد
اسن ماسونه گویند سخاله وی سرد و خشک و با قیاله گویند معتدل بود در گرمی و سردی
گویند بغایت قابض بود و شخ المری که گویند سخاله وی با دونه ساییدند و حنوط را نافع
بود و رطوبه لرج را سودد و در جبه و حکم را بیل کند و عسر البول را نافع بود و مقدار
از وی دانک بود و معلی مانی یا قوت بود و یکی صندل از قوت بود و گویند
از تیره خوردن مستی رود و او در تیره چون بوی گویند بوی سرد سیاه کرد و
بمک شویند سفید شود سخاله وی باریق بر و اسیر طلاء کنند نافع بود مع بود و ثمان
مصلح وی غسل بود و فطر سحر روع گویند و آن انواع است یک نوع قطع و یک
نوع خوانند و قطع را بیاری مکل خوانند و یک نوع معبل است همه انواع را
گاه خوانند و بدترین همه فطر بود که صراحی بود و یک نوع در شیب کین روید
نوع در شیب جم شراب روید و یک نوع بود و با یک سفید بود و با ریه یک
در شیب جم شراب روید و بوست وی با رکنند و خشک کنند هر گاه چند سر اکشی دهند
سروش کرد و بوست وی زهر بود و گویند هر که بنایکی سمار و غور و نسل و کی
کرد خلط غلیظ اندازد و متولد شود خشک کرده ویراندی کمتر بود و طبیعت سرد بود و قوت
در آه سیوم و گویند در دوم حد و سخته آورد و گاه باشد که بکشد اگر نکند

۱۸۸۸

این نیز خلافت سترین وی سبک بود و گرمی صغیر از سیاه بود و مولا که بد فلفل
 در کتر از سیاه بود و لون وی زردی بایل بود و بخند از خودی که جگر بود و در اطلس طبع
 گرم بود و در سیوم خشک بود در چهارم در کلهما کند حلائی تمام دپ و مصم طعام کند
 اشتها پیاورد و درم سبر را نهایت نیکو بود و بول حیص بر اند طبع
 نرم دارد بسیار در ترافات مستعمل کنند طعم و سودا را نافع بود و با گرد اند مقدار
 از وی تا نیم معال بود و وی حیص بر اند محقق بود و در جرد حین مصر بود بکرده
 مصدق وی عمل بود این ماسود که بد دل از ز کسل بود فلفل الماسر سوای بابا رکی
 خوانند و وی گرم تر از سفید بود طبع گرم و خشک بود در چهارم در وی حدی
 و تحلیل و حلائی بود و طعم لزج را دفع کند سخن اعصاب بود و مسکن آن باردیست
 محلل خارش بود چون باطون پامرند بهق را زایل کرد اند و عدای غلیظ را لطیف
 کند و بول براند اگر بعد از جماعت زن بخورد بر کیرد اب تن نشود و وی همه بارگی
 و آب رفق آن نافع بود و سرد مزاج را نیکو بود و مسخ معده و جگر بود و بهیضا
 مسخ بود اگر سخن کند و بایار و مکس میزند و برداد الشعل صمد کسد بعد از آنکس
 مالیده باشند موی رویانند چون سخن کند و در روغن ریت بچشانند و مالند
 فالج را نافع بود و اعصاب که سردی روی غالب بود چون بادویه سایبرند که در وی
 قبض بود و مظهر بول که از سردی بود سود دپ و بهیض فالج و حد و در غش را بعبند
 بود و دل وی نیم ورن فلفل سفید بود فلفل الماسر روانه بود و در باری کونید و آن
 بنایس که در آهک ایستاده روید و ابها که استه روانه بود ترکان ویرا
 فرعی خوانند و کونید چون کرک بران خورد میرد نهایت اثر او دست دارد و
 ساق وی که داشته باشد را رکی کونید که بود و ورق وی مانند ورق پید بود و برتر
 و سفید و در طعم فلفل بود و وی خوش بود و غری که کوجک بود در سته بر شاهان

اسود

کوجک

کوجک که ازین ورق محقق بود بعضی بر بعضی مانند خوشه و بطعم نغانه فنی بود
 و چون صفا کنند ورق وی و غری که برورهای لغی و در مهایی مرم کلل دپ و
 سیاهی که در زیر چشم بود را بیل کرد اند و بر کلف کش که بر روی بود صفا کردن
 سود دپ و ج وی در از بود و بهج مسفت ندارد و مولا که بدی ان رکسل الکاسیت
 و گفته شد فلفل السودان جیست مانند جلان و بطعم مانند فلفل بود و از ملاد سودا آن
 در و دندان را نافع بود و جنبید آن فلفل الصقاله در کتم فلفل الکاسیت و گفته شد فلفل
 القرو و جب الکتم است و گفته شود صفت آن در کتم فلفل الکاسیت است و گفته شود
 فلفل الکتم است و گفته شود که آن غری بود و گفته شود و در اندلس آن خواه را
 بدن اسم خوانند و بعضی هم خشک است را بدن اسم خوانند فلفل کون حسی جلی بود و بی
 بود که کوی خوانند و آن هم نوعی از بود نه است و هم شکل بود نه بود و طبع گرم
 خشک بود و نیکوترین آن صفتی بود و نیم معال از وی شمشه سرون آورد و مصر بودیم
 معده و مصلح آن بود نه صغای بود فلفل خشک فلفل است و گفته شد فلفل خشک
 دو خسته اوراق و در حاصبع کونند و گفته شد فلفل خشک است و گفته شد فلفل
 فرووی که تر از سحاب بود و سرد تر از سمور و راری کونید فلفل و قائم و حواصل
 بوند در ۹ ارت قوم خنطه است و گفته شد فلفل علوان مکل کونند و گفته شد
 قول ۹ کونید و آن نوعی باقلا است و گفته شد فلفل کون جعد است و گفته شد
 فوشنه عوشنه کونید و آن نوعی از فلفل است و گفته شد فلفل حشمت که ورق
 نبات آن مانند ورق کرفس بود برتر و کل وی مانند کرفس بود برتر و ساق
 وی یک بود و زیاد و الماس بود و لون وی بایل مرمی بود و ستری اعلائی وی با
 خضر بود و در اصل می عطری بود و کونند قوه وی مانند سنبل بود و در سیار حمر
 نیکو تر از وی بود و در اول شش را سنبل کند و طبع گرم و خشک بود و در زهلو را

فلفل فلفلون فلفل است
 که کونند و گفته شد

نافع بود و بول حیض براند خشک و بی طبع و بی واداء الفلج را نافع بود و مقدار خرد
از وی هم متعال بود و گوشت مرده و مکرده و مصحح وی هم از نایب بود و جالکوس که در کتاب
در طعم و قوه مانند وی بود الا لطیف تر از وی بود و گوشت مدال آن برون آن سبیل و لبا به
بود و گوشت مدال آن فلج سیاه است فو قله نمر است که در قوه مانند صندل سرخ
بود و درخت وی مانند درخت نار کیل بود و وی مرز بود و قوه و یابس قابض بود
در همای کرم غلیظ طلا کردن نافع بود و اعصابی مسترخ را محکم گرداند و بوی دانه
کند و قوه دل بد و منخ التهاب چشم و آب آن بکند و هوارت دمان باز دارد و قوه بدن
بد و گوشت مدال آن برون آن صندل سرخ و ربع وزن آن نوزالین بود و گوشت برون
آن صندل سرخ و هم وزن آن کشنده بود فو قله جلی و فو قله نیر گوشت و آن سرخ
بود جلی و بوی و نهری و مولف که بد جلی و فو قله بود یک نوع را حاشا خوانند و گفته
و یک نوع غلیظ و ن و هم گفته شد و بوی هم دو نوع بود یک نوع را مسکه اشبع خوانند
گفته شود و یک نوع دیگر بوی صراحی خوانند و آن مطلق بوده بود و نهری یک نوع
نبود و سکو رس جلی آن بود که خوشبوی و تازه و سبز بود و ورق آن گوشت بود و طبع
آن گرم و خشک و سیوم ملطی نفع قوه بود و عرق براند و برانده سیاهی که در بدن
بود صفا کردن نافع بود خاصه خون بشراب کته باشند و طبع وی در حمام مایه
فوت حکم را بیل گرداند و جذام را نافع بود و در شش و فواق را زایل گرداند و
اعسل و یک شامند و مصل که در معده بود سرون آورد و چون خشک کنند و بسوزانند و بوی
سرخ براند و شیمه و بجه سرون آورد و چون خشک کنند و بسوزانند و بوی
گند همته استر جانی نشاء نافع بود و چون با سوتی صفا کنند و گرم گرم ساکن گرداند
و برفان و استسقا را نافع بود و مهمل سودا بود شری یک گرم و دو دانگ بود و بکباب
و وی کریدگی غریب را نافع بود و عصاره وی با مطبوخ کریدگی سیاه را نافع

بود و عصاره وی با مطبوخ چون کوند و برند و پاشا مندی بکشد و اسحاق کرد
مصر بود با معا و مصلح آن کشر بود و عدل کی یک زن و نم فو قله نهری بود فو قله
نهری قوه شراب و می مانند شراب حاشا بود و نیکوترین بود و نه حوی سبب بود
بونه باری قوی بود از محج بود نهها و طبع آن گرم و خشک بود و در سیوم چون بخورد
و بعد از آن مایه ایمن شامند حذر و رسانی داء الفلج را میفید بود و دوا و طبع
وی انصاف نفس را نافع بود و چون با سر که نزدیک می کسی برسد که غشی کرده باشد
نافع بود و غشی از وی رایل شود و منع احتلام بکند و طبع وی نافض را نافع بود
و روغن وی تریح کردن هم عمل کند و خوردن وی و صفا کردن وی کریدگی جانو
را نافع بود و اگر با شراب پاشا مندی دفع سموم قناله بکند خاصه که شش را چورد
و دوا در جان و ورق وی کریدگان بگرد و خاسدن وی بوی سیر را بیل کند و
مقدار شری از وی یک گرم بود و چون با شراب برند و در صا حب جام صفا
کنند نافع بود و وی منقطع باه بود از هر ضرری که کرده و گوشت مصلح و کریدگی
بود و گوشت مدال آن نفع است فو قله معوف بود و قوه الصباغین و یابس
روناس خوانند و آن بجه سیرخ و نیکوترین آن بود که تازه و سیرخ و یابس
بود که از ارمی آوردند و آن معوف بود و در بیدی و طبع آن گرم و خشک بود
و گوشت در وی بعضی سردی بود و جلا می با خندال و برهقی بسید و قو با با بره
طلا کردن نافع بود و بدن را از هر اثری که بود پاک گرداند و یک گرم نادر و هم
هتة سقطه و صر به نافع بود و چون با قدجی شراب پاشا مندی و کریدگی جانو
پاشا مندی و گرم سبب بر بکند از اند و ورق وی چون شامند و گرم سبب
بکند از اند و ورق وی چون شامند کریدگی جانو را نافع بود و در و بوی
چون زن بخورد بر کیر حیض براند و بجه مندارد و یک گرم سبب را بیل گرداند و سده

ان بکشد و چون باماء الغسل باشد منقوع النساء و وجع و رک و استرخاء و اعصابا
 نافع بود و اگر با غسل صفا کنند و او را آن بود که کسی آن پاشا حدیث
 حمام بود و گویند هر روز و سه مرتبه آن است و چون بود و در عورت کوبید
 وی در سینه حکم و سیر و انزال حصص و بول و در آن آن سحر و دود و آنکه در آن
 سیاه و کوبید و وی در رص و لایق و سیط است و کجاست ساربی و کجاست
 خواند و آن لوف است و در لام گفته شود و بجن مخاب است و گفته شد و بیل
 درخت حصص است و شمر وی مانند فلفل بود و حصص عصاره و بر و معتدل
 بود در ۹ است و روت بر وی طلا کردن قوه آن بدید و چون پاشا مندر
 سیر و رقا نافع بود و طبعه فروع و حصص بر آن حصص است و در
 نوعی از اجزاء است از وی نیکوترین آن مشاوری که کنی و دو طبع است سرد
 خشک بود و چون سخی کنند و پاشا مندر کوبی و بر آن نافع بود و در شش انداز
 و چون در داری شمع کنند و سبکوری و تارکی شمع را نافع بود و کوبند و چون
 بوی اسد اب شود و عرق می بین تباه و باطل شود و لون و حسن آن و از طبع
 کوبند و هر وی از اجزاء که از لون خود بگرد و پوشیدن آن بدید و بیل چو
 معروف است و دندان وی و اعجاز خوانند و دستور بود و سبک کوبید براده
 عاقل قابض بود و چون بر دوا خس صفا کنند و ایل کرد اند و شریف کوبید و شاره
 عاقل هر روز و دو مرتبه باماء الغسل باشد منقوع را نیکو بود و اگر رکی که عاقله
 منقوع و در پانی هر روز و دو مرتبه پاشا منقوع باشد و از آن عاقل
 و در آب منقوع و در همان حضرت افند که در شانه و مؤلف کوبید و امتحان بود
 دیگر کردیم و در شش کشتعال شاره عاقل با کمال نبات مصری ساده
 زن سفوف منقوع و یک سوم و چهارم مرد با وی محامهت کوبید آب منقوع

بزمان حضرت افند که در شانه با بشرط آنک بعد از ظهر بود و اگر شاره وی بود
 هم با وزن آن براده آهن یا میرند و عایت سخی کنند و بر او اسیر متغیر باشند
 لغانه نافع و مفید بود و طریکی کوبند و چون از دندان فیل برده در کردن طفل او
 از باماء اطفال این بود و هر کس فیل چون فرجه سازند با غسل و زن بگوید
 بر کوبد و هر کس استن شود و کجوری صاحب است که من را سودمند بود و چون سورا
 و بر سعه تر طلا کنند و ایل کرد اند و چون بسوزانند در موضع که بشه بود کوبند
 و اگر دمان آن کنند هرگز باز با بخانند و این زهر در خواصی آورده است اگر درخت
 انکور و ریح و در حتمای دیگر با سخی و فیل کجوری کنند قطعا هیچ کرم در کردن
 نکود و اگر تازه از دندان وی در ۹ سیاه بندند و بر کوبند و از باماء ایشان
 این پاشا منقوع و اگر از شاره وی مقدار درم با آب بود که کوبی چند روز پاشا
 شامع منقوع و نافع بود و در کنگد که اسحوان در وی شکسته باشد حدب
 کز و با سالی سرون آورد و فلفل امل اند و طفله خوانند و آن کون بری بود و سید
 کوند و در صنت کون گفته شود و یکس فیج کوند و آن مشهور است و گفته شود
 القاف قافله
 و نوع است بر رک کوبد و یک نوع و زک از جور بوا بر کتر بود و حبان مانند نبه
 دانه بود هر رکی دوست آن صلت و در یک کی سرجی بود که سیاهی زرد و حب
 وی مانند جور السور بر سم نشسته باشد و نوع کوبد و سحر خوانند و جیر بوا
 و مال بوا و بیل بوا کوند و آن سرجی است یکس مقدار استخوان بلبل بود
 و یکس مقدار جوز بوا بود لکن مثلث شکل بود و دانه وی اندکی بر رک از بیل بود
 اما بلون وی بود و یکس بیل است که مشهور است کجیر بوا و صاحب نهانج
 کوبد و لطف من القافله و زک را نر خوانند و کوبد و ماده و طبع آن گرم خشک

بود در آن درجه دوم تا اول سیوم و گویند با خدای نزدیک بود و در وی قصی و تحلی
و متوی بود قی و عیش آن را نافع بود بآب انار و منعم ریا ری و در معده
و امعاء پاک کرد اند و مقدار استعمال روی تا یک گرم بود و در جگر سرد را نافع بود
و سده آن بکشد چون با سکنجبین یک هفته باشد صبح را نافع بود چون روز
دو درم از وی حاشا مندر سر کرده بر راند و کوی شرف رطوبه از سینه حلق
و معده بکند و منعم را قوه دهد زیاده از نوع بزرگ لطیف از وی بود و مقصود وی
کتر بود و اما پیشتر بود و گویند قافله مصر بود به سبب مصلح وی قند بود و بدل قافله
کیا ریک وزن و هم صفار بود و گویند هم وزن آن کباب و هم وزن آن قوسیل بدل
قافله صفار وزن آن قوسیل بود قافلی بنایتی مانند اشنان و در طعم وی شورکی
بود با قیصر اسحاق بن عمران گویند مانند کشوت بود در فعل طبیعت گرم
بود در اول سهل آب زرد بود خاصه کیم وی و آب وی و مدبول منی بود و سهل
صغیر بود و ضعف جگر را سود دهد و کیموس وی نیکو بود و در معده نقلی سد کند سبب
اندر کوی ختی که در وی هست و شری آرات وی دو دانگ رطلی تا نیم رطل بود و با درم
شکر سرخ و صاحب منهای گویند با سکر العشر و حدش بن احس کوی یک شکر سرخ تا قافلی
و شامترج و بلباب نیکو تر بود و قوی تر از سکر سید قاتل النمر حائق الحمرات
و گفته شد قاتل الحمرات و گفته شود قاتل سده استان و بدکشان گویند
و گفته شد قاتل سده نوعی از اشق است و گفته شد قاتل الکلب ادراتی خوانند و آن
خان الکلب است و گفته شد قافله پومانی سطاخینس گویند و گفته شد قاتل العلق
نوعی از انا علس است انشی که زهر وی از رقی بود و آن اذان الفار است
و گفته شد در العلق قاتل الدب حائق الدب است و گفته شد قافلون ارمینا
و گفته شد قافون قیونند خوانند و در بارسی چه قافوندی و شحم قافوندی خوانند و

ادوات دندان

روستان شیر از انزلی شیر خوارند و آن از مندرستان آورند مانند پسته
بود و طبیعت آن گرم بود در دمای که از سردی بود مالیدن سود دهد و سرفه کین در
خاصه و شکر از سردی بود چون یک گرم از وی در چینه بکشد و پاشا مندر نافع
و مجرب و مالیدن نیز سود دهد و صاحب جامه گویند از انزلی که نکرند که مانند قان
بود با سیاب ۹ دکنند و روغن وی بکینند و در کیند با سحر کرد قافیا اتفاقا
و گفته شد قافله خیمه خصی الکلب است و گفته شد و از بهران این اسم روی نهادند
که ایشان دو چاند مانند دریتون که در سالی یکی فربه بود و یکی لاغر و در سال دیگر
فربه بود لاغر کرد و او را کلام بود و فرموده شود قافله نصیه باری سنگدان گویند و صفت
قواصل بعد ازین گفته شود قواسا قواسیا است و گفته شود در حجل خوانند
و در بارسی بکیند صاحب منهای آورده که نزدیک بطهوج بود و لیم وی الطیف
لحوم بود و گرم و تر بود چون بر مان کیند شکم به بند و منعم بود و با راز ماده کوردا
و دل را روشن کند و غذا بسیار دهد از هر آنکه در معده شود و شرف کوی بدست
وی معتدل بود و غذا نیکو دهد و در معده شود و دماغ وی چون با شراب و سیرا
صاحب بر قان را نافع بود و جگر وی چون گرم بود مقدار نیم مسال فرو برد صبح
سود دهد و رمره وی سبکوری و تارکی چشم را نافع بود و کین کردن و چون رمره
وی سعو ط کنند در هر ماهی دهن زیاده کرد اند و آب کیند و قوه با صره بد
و اگر زمره وی با مر و اریز سخته و مثل آن مشک ۹۹ مساوی سخی کنند و کیند
سبیدگی چشم و عشا و ۹ ب را سود مند بود و پیچیده وی چون با سکر که غفلت
و کورند در سکر و معص را سود مند بود و صفت رطبه خشک است و این مصنفه
است و گفته شد قناد خاریست که صمغ وی کثیر است و شیرازی آنرا کم
خوانند و خاری را سود مند و جویب ویرا بجا و شتره و بند خدای نیکو بود بسیار

طبع آن کرم و تر بود سرفه را سودمند تر بود شش را نافع بود منفعت کثیر در کاف کنه شود
 قشای قشر خوانند که حکایت شعار بر و صفاتش کوند بیاری خیاره و شنیکار و خیار
 هم خوانند که کونینش بودی کخته بود طبیعت سرد و تر بود در سیوم مسکن ۹ اراه و
 صغیر بود بول براند و سکی مانند شانه را موافق بود و بوسدن وی و حد خودی که از
 ۹ اراه بود اسعاش کند ورق وی با عسل بر سر بلعی طلاء کردن نافع بود خوردن وی که
 سکه دهان را نافع بود و کیموس بود مستعدت و غنوه و شهاه صعبه در ۱۲
 حرردی و عسل امور کنند با ناکواه راری که کوبد سبکتر حار بود و دود تر کند و حار و
 خاره و کد و محو و محاج را نافع بود محتاج اصلاح نبود لکن اگر بسیار خوردند
 شکم و قتل پیدا کند مصلحت آن بخوارش کوی و سمن حل بود اما سرد مراح را مضر بود
 و اولی آن که بسیار خوردند و شراف صرف از آن بخورند و جوارشات گرم قشای
 حار حشر است کفته شد قشای کف است کفته شد قشای کف است کفته شد قشای کف است
 سندن خوانند و آن قشای بری بود کونین و سوما لی سفیر او و عصاره کرمی وی را اطرون کوند و نبات وی
 داخل اندر ستم خوانند و دارد بای نبات کبر مانده اما حار دارد و لون وی سبز مانند که سیاهی مایل بود صغیر عصاره وی
 و مانند آب از وی پرون آید که غروی در آفتابستان که رد شود بکیرند در ۹ کوزه در طری کوند و خشک کنند و بر روی خاک کونین
 و صافی کنند یا نمکی سالانند و نه حاکت حبه و عصاره وی غلیظ بران ریزند تا که با سبک آب فرو خورد پس صلا
 کند و سخی کند و قوس سازند طبع وی گرم و خشک بود در اول درجه سیوم کونین ۹ اراه
 وی در دوم بود لطیف و محلول بود و وی را اگر مصصه کنند با ستم حور و روی بلعی کونین
 کبر بود تحلیل در خون خشک کنند و سخی کنند بهی و ۹ ب را سود دارد و قشای و انرا
 که از سیاهی و مایل و در شش کونین بر روی مانده باشد را بکند عصاره وی حیصی راند
 اگر زن بخورد کبر و کج تبا که کند خون در کوشش چکانند در کوشش را موافق بود
 سهل خام بود و غلیظ و مره سودا و ۶ اصغر باید که ادویه موافقه وی خلط کنند

صبر و قشور یون باریک و سوز جان و بوزیدان و کافیتوس و قسط و ۹
 و سنبلی الطیب و در جینی و سیلیخ و زراوند مد ۹ و اینسون و کج کوفش فطر
 و خاویر و سکنج و قشور و برید و کج کندی و جب لیسان و خون با بعضی ارس
 بیامرند نافع بود همه بسیار در دما خون در دما صلی و هر سس و مویج و لقوه
 خدر دست و پای و در دمای که از مره سودا بود و شاید که با ادویه حاده مثل کوبا
 و شحم خنظل یا میرند و مقدار شری از وی پاکلی بود اما کف هم کسب مراح و مضر بود
 بشش و مصلح وی صمغ عربی و کل ارضی و نشاسته بود و خون با صمغ البطم ۹ اراه
 نهند در دل و مرجه بود بکشاید و خون با سرکه نهند و سرکه طلاء کنند نافع بود و
 طبع وی در حقیقه حبه حق النساء سودمند بود مقدار یک درم و مصصه بدان کردنی
 و بدان را نافع بود و اگر با شیر معوط کنند رقان سیاه را نافع بود و صداع کونین
 و خون باریت کونین با عسل زمره کا و بدان بکنند یا طلاء کنند و درم حبه حاق
 را نفع نافع بود و اگر قشای و احجار بار و عن کجید بزنند و بر و اسیر که ظاهر بود سر امون
 متعدد طلاء کردن با عوصی روغن کجید روغن بر کنند نافع بود و خشک انداختن
 من عمران کوند روغن وی که از آب وی و زیت کیرند اما در آفتاب با تاش سرند تا آب
 سوخته گردد و روغن مانند آن روغن نافع بود درجه سردی اعصاب خون بدان مالند
 کلف و اثر مای که بر روی بود را بیل گرداند و نافع بود درجه دوی و طنین که در کوشش بود
 و کرای کوشش از ریاحی غلیظ بود و شرف کوند خون طبع و ورق و پخ وی کج دوم
 نافع بود و اگر کج وی سخی کنند و بر درم که در کوشش بود و در راه بلع که در کردن
 بود هندی بکند از اند و روغن وی مفاصل کونین و غنوا مالیدن و خوردن نافع بود و
 بقوه اروی و در درم بود که با اردجو تا میرند و وی خلط خام و لرح پرون آورد
 ربو و صینی العنسی را نافع بود و عصاره وی در حقیقه کردن سودمند بود درجه در پشت

سالیون

صبر و قشور

لیکن حج آورد و مسهل خوبی بود و تنها در حقیقت که من خط بود مگر خلط کفشد با او نیکه
مواظق بود و از یک درم ناکشمال کند بحسب مزاج و باشد که قی با فراط آورد و مدایق
وی به بست حبه شراب یا سرکه کشد که قی باز دارد و قی الطعام منطل است و کمه شد
فنا ایچ این قول صاحب طمع در او اند طول است و از قول صاحب مزاج منطل است
بود و صفت هر دو گفته شد قی بسیار سی خیاره گویند و گفته شد در خافه مسا علیما
و گفته شود قی با طبع است و گفته شد قی هر کم نایست که یونانی قوطو لیدون گویند
و گفته شود قی در کشت خشک بود و نیکوترین آن بود که از حیوانی تر بود و از تر وی
کمز از کس بود و قوت بدن بدست مستقی را با مع بود خاصه چون در سرکه جیساندا
تشنگی کمتر کند و اگر سنگی که از مستی بود باطل کند و قلل غذا بود و او آبی بود که با روغن
و شیرینند قی با خوانند و بسیار سی که خوانند نیکوترین آن تر سبر بود و طبع
سرد تر بود در سیوم عدا می که از وی متولد شود مانند مصاحب وی بود و اگر کرم
مخورد خلطی صالح از وی متولد شود و مسلوب وی غذا اندک بود و در بکدر و صفرا
و خون ساکن گرداند و مولد غلیم بود و مخوری و صفراوی مزاج را نافع بود و از تر
میشاند و سنگی باز دارد و حشونه کینه و سرفه کسی را که جگر وی گرم بود و تر کرم را نافع
بود چون با جواب یا ماش مشرور و عن بادام شیرین بر بند و بخورند و سرفه مزاج غلبی
مزاج و اصحاب سودا شاید که خوردند که قوی غلظت آورد و اگر خواهند که خوردند با تر
مطبخ کنند و مطیبت سلیم و دل صدا ب و کرفس بوعاء کنند و شراب صرف بر سر آن
خورند و حواریات و دل می نیز مصلح وی بود و چون مسلوب کنند و بعد از آن
باب غوره و آقاب انار و سرکه و روغن بادام و ریت انفاق بخورند خلطی سیلیم
حاصل شود و سوتی وی سرفه و در دینه که از مزاج است بود و مع بود و تشنگی میشاند
و کرب که از صفرا بود سودمند و در دحلای را نافع بود و در ای که کوبید روغن وی مانند

روغن سفید بود و نیلوفر سحر و اترت را سودده آب وی صداع را از ایلان
و چون پاشا مندیاد آن سر بشویند و اگر مار و عنکبوت در گوش چکانند در
آن ساکن گرداند و ورم دماغ را نافع بود و چون در خمیر کمرند و در میان
نهند تا بر آن شود و پیرون آورند و آب آن کمرند و با قند پاشا مندی تهاکی
کرم ساکن گرداند و سنگی منشا ند و غذای نیکو بود مردن را و چون سا شامند
اراکه در آن آب فلوس حیار حنتر و تر حنسن و حنتر سفید حل کرده باشد صغرا
محض براند و شریف گوید که وی کوچک اول همه پیرون آید چون در خمیر کمر
و بریان کنند و آب آن کحل کنند و ردی چشم که از سرقان بود در ایلان گرداند
چون باب کلوی کحل کنند در چشم کرم زایل گرداند و شفا دهد و پوست کوی
خشک چون بسوزانند و در موضع که خون روانه بود افشانند بار دارد و اگر سود
و با سرکه برشند و بر رص طلائع کنند نافع بود و دانه وی چون میسر کنند و روغن وی
بگیرند در گوش درد را معال کرم را سودده و کد و چون با فربس و بن آن کشند
و سوراخ کشته در میان آن بکنند و کشتاید پند ایند تا ممتلی شود و بن آن
بار جای نهند و جهل روز را بکنند و درخت بعد از آن بچینند و آن چه در اند
وی بود پیرون آورند و فشارند با بی سیاه از باجا پیرون آید در شیشه کشد که برود
در مانکند و چون خواهند که استعمال کنند خدا بد آن برشند و در موی خصاب
کنند موی را سیاه گرداند لغایت سبیدی زایل کند و خصای غایه نیکو بود و ۱۹
کند و تر چون صماد کنند در ابتدا در چشم که از ۱۹ اترت بود نافع بود و در
گرداند خاصه چون با آرد جو برشند و هم حنسن صداع کرم را چون در موضع درد
لطوخ کنند خواه در تب و خواه در غریب و چون صماد کنند در حنتر و در غریب
بکنند و در آن ساکن گرداند و پوست کوی خشک را نافع بود و خشک

و همچنین بر شکم بر اعصاب یا سبب المزاج بود و منو حکی آتش را نافع بود چون بار و غش
 کل بر شند و مغذاته وی سرکه که اگر گرمی بود سود دهد و مصلحت سینه بود و مصلحت سنگی
 چون در آب بمالد و سورش نشانه که از خلطی تیر بود نافع بود و مولد بله معده بود
 و او ای آن بود که با سبب حل ما میزند در مصلوق کردن معده از آن بامری و سقر و فلفل
 فودل و فوج استعمال کنند و فلفل بسیار سی میخک گویند و آن مانند استخوان
 را مانند و نیکوترین آن تیر لوی بود و شیرین طعم باح اندک که در حب وی بار کوب و طبع
 آن گرم و خشک بود در سوم بوی دمان جویش کبد و چشم را روشن گرداند و شکم را
 رایکند کل کردن وی موه حکم دهد و غش آن را نافع بود و سلس البول منتظر را رایکند
 کل که چون از سردی بود مسی رحم زمان بود اگر نرم درم از وی مسحق کنند با شیر تازه
 و ساشا مند با شتابا معتدله قوه دهد بوی وی متوی دماغ سرد بود و کسی که عله سودا
 بر وی غلبه کرده باشد و وی متوی دل بود و منفرج بود و سوداوی مزاج را نافع بود
 استسقا لخم را نافع بود و مصلح ریاری دهد با دانه که متولد شود از فصول عاده بود
 و مجموع شکم سکند و لته را قوه دهد و کوند مصر بود با معاصیل و صمغ عربی بود کوند
 بدل آن نم وزن جور بود و نم وزن آن دار حنی و لیس بزر آنجه است گفته شد
 قزوین شکم فوج شکم است گفته شد قزوین فلفل قرم الطیف خوانند گوشت هر حیوان
 بود که از قزوین خوانند قوه وی نزدیک تر فلفل و آن پوستی سبز بود بلون قزوین و طعم قزوین
 داشته باشد و حلاوة دار صبی و اگر شیرین تر بود از فلفل و طبع آن گرم و خشک بود
 در دوم کوند در سیوم و کوند معتدل بود در گرمی سردی بدل وی قزوین بود قزوین مانا
 کرد و با بلیت سکوترین آن تازه فربه بود طبع وی گرم بود در سیوم و خشک سینه
 با کس که چون ساشا مند با شتابا معتدله قوه دهد و عسر البول قوی و صمغ و سرکه که اگر گرمی
 بود و عرق النساء و فلفل و استرخا و معص را نافع بود و کرمها و حب العج و بکشد و پیرون

قرحان نوحی ارکا کوهکسد

نفع

چون ساشا

ارد

آرد چون با شراب کرکدی مقرب و مجمع کرد که کلهاء حاور از نافع بود مقدار او خود
 از وی کنگفال بود کوند مصر بود سر مصلح و کانیسون بود و بدل آن اذم و ممل بود
 قزوین سعادت گفته شد قزوین اسبابا و اسبابا کوند مولف کوند بارسی الو علی
 خوانند و آن سه نوع است شیرین و ترش و غرض که شیرین بود گرم و تر بود درم
 رود از معده بگذرد و مرغی وی بود مستحل شود بهر طبعی که گرم و تر بود و سکم براند
 و طبع نرم دارد مع دانه طعم دارد اما معند غذا بود و مولد سودا و ایجه ترش بود
 شکم باشد و سکم معند و معده بلغمی که مملو فصول بود سود دهد از هر یک که خفیف در وی
 منشر بود که در غرض ای که معض بود صد شیرین بود و دستور مد و سکم کوند چون تر
 بود سکم براند و چون خشک بود معند و صمغ وی چون با شراب و آب سایید بر سر
 زایل کند و لو زانیکو بود و چشم را روشن گرداند چون با شراب ساشا مند شکم
 قزوین رعم ان گفته شد قزوین معما و قزوین معما کوند و آن محل رعم و معما
 سونای بهترین آن خوشبوی فربه و سیاه بود که هیچ خوب در وی نبود چون آب
 بکند از بلون رعم آن بود و چون بخاندند از آنرا رنگ کند رنگی که باقی بود و وی
 مسخن و منفع بود و خشک در سیوم بول براند تا یکی چشم را یکند قزوین العان
 کرفس الما است و حیر الما خوانند در آب استاده و روان روید در ورق وی
 رطوبه لرح باشد خاکست دست بخشد در وی عطری بود و ورق وی بر رکتار و ورق
 بود مسخن و محلل بود بول و حیض اند و سنگ که بر براند و بول پیرون آورد اگر حام
 خورد و اگر کخته بجه سرون آورد خوردن وی قرحه امعا را نافع بود اگر بسیار خوردند
 مزاج را گرم کند تا حدی که روی دندان را سرج کند لون رص نکوند و در دملو
 سود دهد محلل و منفع سده و مسخن معده بود قزوین در خیت برک در کوبستان
 سرد سیر روید و ورق وی مانند ورق اما در حث بود و مری وی مانند زیتون از

بود خون نارسیده بود سیر بود و خون رسیده شود سرخ گردد مانند خون و از آن خون زد
در طعم وی مخصوصی تمام بود و طبع آن گرم و قابض بود و موافق اسهال و سکیم و قرحه معده
بود چون در طبع کثیف و کورند و در کلمات هندی مانند زیتون و در طبعی که از ورق
وی خون تر بود حاصل کرد بسوزانند و بر قوبالند نافع بود و ورق وی و قصبه وی
نهایت مفصل بود و مجفف قوی بود و قصبه در اندلس شویله ابراهیم خوانند و آن انواع
سیار بود و نبات وی در سنگسارها و رینهها و حشمت و یکدیگر و هر دو و آن نوعی
از حار است و خون اول سرون آید و ورق آن بر روی زمین بسوزد و سرخ شود
چون در کل کرد و خار بسید کرد و نذیم که زباده تر نیز بود و نبات وی انبوه بود و
کل وی بسید بود و سر کل وی سرخی زند و در کل وی شش حار بود و سر خار مانند
پستان و صلب بود و سر وی به تری آگشتی بود و در رازی که کزله زیاد بود و تلف
کوید برمان آن قوم که کس غسل می دارند از آن خار حشمت کویند و شیرازی شیره و در
شیرازی بسیار بود و کس کل رطلی خورشید ارد و سرخ وی در دهان و سینه رانف بود
که در کی جانوران و عقرب و طبیعت نبات وی گرم و خشک بود و در آفر درجه اول و محلی عین
بود و چون با شراب شستند در دگر و کرید کی جانوران و زهرهای کشنده رانف بود و
اگر با یکدرم تخم کز پاشا شستند سر براند و محلی مغصود و بعضی کوند خون صفا کنند
بر رویها محلی و عافیه که در مطف و سرخ الاخذار و مولد خلطی محمود بود و بلغم
از حله بکند از آن از امعاء اول براده و سرخ وی چون تر کوند و یا بعسل مر بکند چنان
نیکو بود و اگر یکدیگر و بیکدیگر و آب کاسی سرشند و طلا کنند و رویهای که در ساق
که آب روی روانه بود و نافع بود و در اندک و آب الفیل مجفف و این شید که بد طبع وی
پاشا مندا این شید از درم به بلوغ از خون نبات که ورق آن مانند ورق کدوم
بود و شاخهای وی سیار بود از یک اصل هستند و همگی مانند حار و رس و پسته در

بصفتی

بصفتی که سایه بود و در دغایه مرق بود و شروی در مذاق حدی و افنی تمام و بد و کوند
چون زن جمل رو در بنار شاستا شاستا بعد از ظهر و شش از آنکه مرد و یکدیگر و کوند در
بیماری کثیف از آن شش مرد و در فرزند زنده آورد و قرقیان جویم که در میان قتل
بود و صغیری و طبع آن سرد و خشک بود و در سنوات مستعمل کنند همه کوشش دندان
و دندان را پاک بسید کنند و قمر دود الصباغین کوند و آن حیوان که کجاست
خارجی باشد و بر نباتی که از آن می سوزانند و خاصیت این حیوان اسب که رنگ ابریشم
و صوف مسکند و کتان و بنه توان کرد و حتی دیگر مستعمل کنند عدس سرخ رنگ
از آن نیز قمر خوانند و فقط صحنه و شریف کوبیده طبع آن گرم و خشک بود و در سیوم
از حاصد وی انست که خون دن منت رور شاستا هر رور در درم بعسل قطع
بکند و در سرخ که استمال کنند قطع نسل کنند و اگر در ابریشم سرخ کرد و در تخم
آوردند شفا یابد و فرسفا یون سطار بون امیر و کفیه شد قوط اینم خاری که از
صنط خوانند و این نمه عصاره کینه و از آن آفاقا کوند و کفیه شد و آن نمه را با شش
کره خوانند و شکل قوط شامی بود اما بسید بود و صغیر تر از وی بود و قراض باجو
است و کوند اتخوان و صفت سرد و کفیه شد قوط البحر که با اسب کفیه شود قوط
و قوط الیهون نیز کوند و آن بسید است و کفیه شد قوط امن سوبای و است و کفیه
قوسا د کرد و است و کفیه شد قوطان هم کرد و است و کفیه شد قوط امن سوبای
قوسا د است و کفیه شد قوط حن العصفه است و بارسی حشمت و آن کوند و سوبای قشش
و طبع آن گرم بود و در درم تخم نرم کنند و اگر سرخ درم از وی کوفه در شیر مالند و پاشا مندا
بسیار خلطهای سوخته بود و انواع خوب رانف بود و با سرخ کوند و دفع ریا بکند و بی
بیر اند و سرخ الزنکس بدست راباک گردانند و او از صافی کوند و قوط رانف بود و سهل
لغم سوخته بود و باه راز زیاد کرد و اند خون با شیر با بعسل یا کسر خلط کنند نافع بود و این

کوبید خالصیت قوطم و مغران است که مهمل بلغم بود و شری از وی از ده درم ناپس درم
 بود بعد از آنکه کم کوفته در نم رطل آب کوشانند و در دست مالند و صافی کنند و درم
 سرخ با وی خلط کنند و ماساژند و او صلیک و بدیخس بود و مندر بود و همه استسفا و رقی
 لجمی و این سرابون که در شری از مغشوی چ مثقال مالند که مندی بود و همه مهمل بلغم و
 ماه الحسین که مغشوی بسته باشند چون پاشا مندر با انصمون الحولیا و خدام را نافع بود و
 خون مغشوی خیار چنبر در آن مالند تب بلغمی را نافع بود و باید که شیر در رطل بود و حسیک دانه
 کوفته درم در وی مالند بعد از آن به بند و آب آن بکشد و استعمال کند و کوبید
 بدل آن حبه اخضر است قوطم مندی حب النمل است کوبیده شد قوطم بری سونای انظر لکن
 کوبید و بعضی منقره خون کوبند و آن حار و سمانند خاز قوطم ستای و مولف کوبید و شیرازی
 انرا اکثر خوانند و کل می زرد بود و جالسوس که بدیخس بود و با عتال و محفوف و دمنوش
 کوبید چون سخی کند و ورق وی یا حبه وی یا نم وی یا فلفل و شراب پاشا مندر که در کی غریب
 نافع بود و بعضی کوبند چون مسیح استعمال کنند در دایمل که داند و چون کوبیده
 و استعمال کنند همان وجه پیدا کند که از گردی عمو مولف کوبید و طرخان نیز کوبیده شد
 قوطمانا قردمانا است و کوبیده شد قرحان نوعی ارکام است و ان سبید و کوبید و قوطمان
 هر طمان است و گفته شود قوطمان سیارسی کاغذ کوبند و اسحاق کوبید نیکوترین آن بود
 مصری بود پاک سبید و انرا از بردی می سازند و آن مصر شود بکرده و در نهایی معده
 کرد اند چون یکدرم سوخته از وی ماساژند و قرحه شش را نافع بود و آب سرطان هرکی
 کتبه و سوخته وی سعه را نافع بود و دمنش زرف دم و دماغ و کیند قرون محفوف
 قرن یارسی شام زاک کوبید و سر کوبید و هر یک کای خود کفشد و وزن اسم و ان
 نیکوترین آن بود که از ایل سر کوبید و باید که بسوزانند تا سبید کرد و دوطون سر کوبید
 بود و سوخته وی دمانرا جلاد بدولته را حکم کردند و باقی منقوش و کی در صنت ایل گفته شد

مضر بود شش و مصلح آن کثر بود و بدل آن اسارون و خولخان و مقدار استغلی وی
 یکدرم بود و در دمنش و برقان را نافع بود و قون البقر براده شامخ کا و چون آب
 ماساژند و عاف را به بند و چون بسوزانند و آب ماساژند و شش دم را به بند
 قون السبیل بعضی کوبند نوعی ار سبیل سبید است کشته بود و در میان سبیل با بند
 کوبید چ خاق النمر است صاحب منهاج کوبید و انی کشته بود و در یکت شش
 کوبید چون بعوض بول باید و زبان سیاه کرد و دمنش محفوف شود و دماغ وی
 وی می کند بعد از آن دو مثقال کافور با کلاب و آب انار و شیر ۹ و کله بر فک
 کرده با شند با حلاب مایع کا و با قرص کافور بدمنش و شر تاره ماساژند و کوبید
 سبش و سوتی شمر باب رف و حلاب و خیار و کد و جو آب بدمنش
 دال و حکرو وی سرد کرد اند بصادات سردمانند صندل کافور و کلاب و کد بدان
 قوط نوعی از رطبه است که در مصر می کارند و ورق آن بر رکت از ورق رطبه بود و چهار
 می خورد و فربه می شوند و طبع آن گرم و تر بود و چون تر بود و کرم براند و چون خشک کرد
 سکیم بدمنش و حشونه سینه را نافع بود و انرا بارسی شیدار خوانند و با صنها
 شود و نم و برارسی بن خوانند و بقوة تراز نبات وی بود و در وی قصی بود و کرم
 به بند قوط اسم نوعی از کراث است که معوف بود بکراث الماد و کراث
 البقول و گفته شود انواع ان قرفه الدار صنی یارسی دار صنی چینی کوبند و ان را
 از قرفه قونعل بود و شمرین ترازوی بود و طبع آن گرم و خشک بود و در سیوم قوه
 اعصاب باطن بدمنش و بوقوبار نافع بود و طلا کردن و مرصهای عصبانی و وجع
 و رکت از بلغم بود و منلوح و مصروع را نافع بود و وی اقوی بود و در فعل از دانه
 و در تقویت معده و جگر سرد محکم تر بود و بدل آن سم وزن آن قونعل بود و دم
 وزن آن دار صنی بود قراح اسم سامت مانند رازیانه که شتر و کوسبند و

و آب می خوردند و آنکه بیدار از این آب می خوردند و طبع آن گرم و خشک بود و در سوم
بول برآید و در دمای سرد اندر وی ساکن گرداند و محلول سراج بود و وی درین منافعها بتوف
بود و چون ببرد و آب آن پاشا مندر مسک بود و از این آب میان سر خوانند قسط و رول
خندیدند و در قسط و رول ببرد و در رحم گفته شد و ببرد و کنگه اوست گفته شود قسط
کیا گویند و آن صاحب است و گفته شد قسط سیونانی قسط خوانند و آن انواع است
جمله آن یک نوع می بود و از آن قسط می خوانند و آن سید رنگ بود و یک نوع می
بود و آن سیاه رنگ بود و از آن قسط می خوانند و در باری قسط می خوانند و بنامه بود
و یک وزن و صاحب جامع گوید قسط قسط مندی سیاه و شیرین بود و قسط می
سید و قسط و سهو کرده است قسط سید شیرین بود و آن رویش قسط سیاه بود
و آن مندی است و یک نوع دیگر است که بون سیاهی مایل بود و وی صبر کند و بهتر است
تا از سید قوطیه بود و بعد از آن سیاه مندی سبک و طبع آن گرم و تر است سوم و گویند
و خشک بود در سیموم نافع بود و در همه بر عصوی که محتاج بود و جذب خلط ارق
بدن بکند و اگر با عمل و آب بر کلف الطوح کنند زایل گرداند و استر حاء و عصب
طما و کردن و لیسرس اینر سودمند بود و بول حیص براند خوردن و در شیب
خوردن و در در رحم را نافع بود و چون در فرجات کنند ماکم را بطول کنند و چون
در فرجات کنند یا کمید را بطول کنند و چون پاشا مندر آب افستین بکرم کرد
انفع و مجموع کردند که از نافع بود و در دینه و کوفکی عسل و متک و نفع را سودمند بود
و چون با شرب عسل پاشا مندر محک شوه جماع بود و چون با آب پاشا مندر
و کر مهابرون آورد و بازیت لطوح کردن نافص و فاج و استر حاء را نافع بود و
نافص شش از وقت بوقت لطوح کنند و در بهلو مار را نافع بود و از آن گوید و کرم
نافع بود و چون در شیب بخوردند و میخ گوید بهیچ چون سختی کنند و بر ریشهای تر

افند

افشا مندر خشک گرداند و قلیحان گوید چون در شیب دامن بخوردند حیص براند و بکشد
و طری گوید چون پاشا مندر سده جگر بود و گویند چون بدان بخوردند زرات
را نافع بود و با که حادث شود از غنونه و چون سختی کنند و با عمل بر شند و پاشا
در دمه و معص و در کرده را نافع بود و چون برهتی سکر کرده را براند و اگر
با سکنجین پاشا مندر تب ربع را نافع بود و چون برهتی و شش هلاک کنند ماکم
یا نقطه آن زایل گرداند و موی بردا و الثعلب رویند و قطع اخلاط پنج بکند و مفرد
ممانه و مصلح وی و ورق کل سنج و قند بود و گویند مفرد شش و مصلح آن اسون
بود و بدل آن هم وزن آن عاقور قابو و بدل آن گویند و ج است و مصلح آن حلی
و مولف گوید قسط شیرین قسط رومی بود و آن نوعی از سوسن کجای بود که معروف
به ج سفید و از آن سکر بود هم خوانند قسط شامی را است و گفته شد قسط امید
صاحب جامع سهو کرده است که آن قسط شیرین است و قول صاحب منهاج معبر است
که آن قسط تلخ است و گفته شد انواع آن قسوس قیسوس گویند و آن معروف است که
و آن بلبلاب رنگ بود و ورق وی برتر از بلبلاب که جگه و بلبلاب را بشیراری
برشته گویند و آن اصناف ساد است و صاحب منهاج گوید سه نوع بود نوعی سید و دیگر
و دیگر سنج که از اقس خوانند ای سید بود و ثمره وی سید بود و ای سیاه خوانند ثمره
سیاه بود و در بعضی با سیاهی مانند لون رعن آن بود و بعضی مردمان آن را بوسون
خوانند و جرس سوم که از اقس خوانند آن مشک بود و بهیچ نثر نداشته باشد و شاهی
باریک بود و ورق که جگه دارد و مجموع اصناف قسوس و قی و قابص بود و عصب را مفرد
و یک نوع از آن کرم بود که لادن از آن حاصل میشود و مانی اصناف آن سرد بود و حب
مفرد بود و کل آن خون با شرب پاشا مندر قرحه امعا را نافع بود و اگر احتیاج خوردن
بود باید که در روری دو بوبت با پاشا مندر و چون بگویند و سختی کنند و با موم و روغن زیت

درم روغن سازند سوختگی آتش را موانع بود و ورق وی چون تر بود بر سر که برند و بگویند
 درم بر سر صمد کنند نافع بود و چون ورق وی و سر با وی بکوبند و آب آن بکشد و با سر که
 روغن سر را بدان بر کنند در سر که بر رایل کرد اند و چون باز است نامرند و در کوشش کنند
 و در کوشش و دیم که از کوشش روانه بود رایل کرد اند و نوع سیاه آن چون آب وی پاشند
 بسیار بدن را صغیف گرداند و دهن را مشوش کند و چون بکشد از سرهای وی بخورد و
 یکم کند و آب آن بکشد و در پوست آنرا کرم کند و روغن کل در کوشش مخالف بدان
 که در کوشش در ساکن گرداند و وی موی را سیاه گرداند و چون ورق وی شراب براند
 صفا سازد و بسیار در شفا که عارض کرد از سوختگی آتش بکوبد و کلف سرد و آبله و
 قس خوانند سرهای وی چون شامند حص بر اند و چون قصبان وی و ورق وی در عسل
 فرو برند و زن بکوبد و کمی خیس براند و بجه را با سانی مردن آورد و چون بکوبد
 آن بکشد و در عسل بکشد و عسل را بکشد و عسل که در وی بود و اصول وی چون بکشد
 و آب آن بکشد و با سر که شامند کرم کی رتیل را سود دید و مدتی که از اندامه
 و صمغ وی خوانند چون بر موی لطوح کنند شش بکشد و موی ستر و صاحب نهج کوبد
 چون پامرند با شراب و موی طلا کنند منع تساقط آن بکشد و موی
 خوانند و نوعی از موی است که در مغرب متعلق خوانند و اهل کد و و سر و سون
 و طبع آن معتدل بود در گرمی و خشک بود و در وی تبیی بود و کونند کرم بود در دوم و طبع
 به نند و قوه معده بدید قضا سلی است و کشته شش بار سی خورشند و وی
 لطیف تر از کوشش موی شیرین بود و سکو تر و بدل آن موز سنا بود و منافع وی بزرگ
 موز بود و شرا بجزر الاخر و ست مرون بر سر گردان چون برند و رب اردوی بکشد
 خنای بلغمی که از بلغم بود و در طبع نافع بود و شرا بجزر الصلب چون بسوزاند و خاک آن
 بر ریشها افشانند خشک گرداند و مخفی بکوبد و نفع از قشر الاقویع پوست تر کرم

دمل

و خشک بود در دوم چون بچایند وی سیر زایل گرداند و چون بخورد قوه احشاء سرد بدید
 مقدار با خود از وی تاده درم بود و وی محلل راج بود چون اندکی از وی بخورد و اگر سیاه
 از وی استعمال کنند مضر بود بکمر و معده و مصلح وی عسل بود قشال کنند طبع آن گرم و خشک
 بود در دوم و در وی تبیی قوی بود چون بر ریشها پاشند کوشش بر ویاید و اگر ریشها
 دشوار افشانند بصلح آورد و شفا بخشد و چون زن بکشد و کیر در طمانی که از رحم
 روانه بود و مریمن شده باشد بار دارد و حته نند و قوه امعا چون شامند نافع
 بود و در داروی چشم استعمال کنند و اگر چون مریمن بر شکم بکشد و بد آن دو
 وزن آن کند و در مورن آن دقاق آن قشر اصل کرم و خشک بود در دوم و طبع
 منقح سده بود و بول براند و باقی منفی در صفت کرم کشته شود و قشر اصل راج کرم
 خشک بود در دوم و موی نزدیک منفی کرم کشته شود و در صفت راز ماه کشته
 قشر اصل کرم صفت در الف کشته شود و اصل کرم قشر اصل کشته شود در صفت کشته شود
 قشر اصل کرم پوست بجزر انار سرد و خشک بود کرمها و حب التریح را بکشد قشر الرمان آن
 پوست انار بر شش سرد و خشک بود در دوم و با بجزر شرس بود سرد تر بود و در موی کرم
 و در پنج صفا کردن نافع بود و چون برند با بجزر و حوسبید کرده و با آب آن حته کشته
 بود و بجزر امعا را و اسهال چون باب وی مصصه کنند متوی نشد بود و چون بدان استجا
 کنند متوی معده بود و قطع حوله را سیر بکشد و اگر سخی کنند و ده درم از آن سفوف سازند
 و آب کرم از بی آن پیاسا کنند کرمها راه نفوسه مرون آورد قشر البیض منبج کوبد
 بود در دوم و خشک کله و بجزر شش را نافع بود و چون بسوزاند و سخی کرده کل کنند
 اگر عسل کنند و سخی کرده کل سازند سبیدی که در چشم بود و زایل گرداند و قوه جسم بدید
 و شفا سبک کند و منع ماده آن کند و قرحه و شره که در چشم بود رایل کرد اند و چون
 باخم نره بر کلف طلا کنند رایل کند و مکل وی چون باب کشته کرم کل کنند و در عسل بکشد

درد ساکن کرد اند و دوی وطن آن را بکشد اند و دوی قطع ابدان رنده بود و حافظ ابدان
 مرده و بدن است که ویرا حیوة الموتی خوانند و نم سحره وی معده را بدو و منبسط
 بود و کوند بدل آن بوزن آن نقطه و هم وزن آن خلاف با ورق آن و کوند بدل آن نقطه
 سیاه است و حاوی قطره ستر است شیرازی اسفناخ روی کوند و بری بود و سیاه
 بود و طبیعت آن سرد و بر بود و در دوم و کوند سرد بود در اول و در وی قصبی نبود و در دهم
 بکدر و در مهای کرم و حمه را نافع بود و کرم وی بر قان را نافع بود و چون سرزندگی کرم
 شکم را اند و چون کشته صماد کنند و در مهای کرم را تخم کرم و دوی غذائی بیکو بود و حکم کرم را
 نافع بود و در وی مزاج را احتیاج با صلاح بود از هر که موافق انسان بود خاصه چون
 بازیت برزند و جهه سرد مزاج بعد از آن که بجهت باشند بریت برمان کنند و با باز کرم و دوی
 مطبقت و کوند و کوند معده را بدو و مولد راجع غلط بود و اگر در دهم از وی مصلحت
 کرم پاشانندی مصلحت آورد و در شرف کوند و کرم وی با بجزان نبات سختی کند و کرم
 سازند و چشم را نافع بود و دوی محلول در مهای خلق بود و دوی سینه و کرم وی در خانه نهاده
 بود در شام و در مهای ظام و باطل که ظاهر بود بکوند و با قطره تر کنند و طلاء کنند و با کرم
 باطن بود و سختی کرده ساکنند با اثره مانند سنگین و جلاب و کلای آب و دوی دوا بی سکو
 بود و جهه استسقا چون سه منته از وی ساکنند در هر روز در دهم خون و ورق و دوی کرم کوند
 در حمام با لند حکم را نافع بود و چون جامه ابرش و دوی کرم کین باب طبع وی شوند و کرم
 کرد و هیچ لون نکرد اند و اما نوع بری وی چون بکند متعذر است در دهم و کوند و در دهم
 شغال آب نایب بار آید و صافی کنند و زنی را که مشیم در کرم مانده بود پاشانند و اگر خرد
 سوخته بود البته ندارد و در مجرب است قطره کرمی بلوغ است و کوند شود و قطن کرم
 است و بر سر و طوط و عظم خوانند و از ارقور خوانند و کرم را قضم کوند و بیکو بر
 نوبه و دوی کرم کوند جامه وی مسخی حکم بود و سخت بنه زیاده از ابرش و دوی کرم و کرم

بود و بوشیدن وی و کوند معتدل بود در ۹ ات و لیند و عصا و ورق و کرم کوند و کرم
 را نافع بود و چون ویرا بسوزند و بر ۹ اخت کنند و خورد و دودان رکام را نافع بود
 چون ورق تاره کوجک و کرم کوند و باب بخوشانند با قدری پنجه وی خنداکت قوت با
 دود و زن در آن شیند اختاق رخ و در دوزان نافع بود و اگر با ورق ۹ و صماد
 بر مفاصل کرم و سرد شود و دود و کاصیت سکین نرس و صرمان دایم که حادث
 شود از آن بکند خاصه چون با قدری روغن کل یا میرند و شیش وی لایق آورد
 و مسوغ حب و کوند شد در جا بکند و کرم کوند و کرم کوند و کرم کوند و کرم کوند
 بود و بر سر وی شامی بود کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند
 کرم کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند
 منهای کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند
 کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند
 در خواص این زهر آورده است که استخوان قطا چون بسوزند و خاکستر آن است
 بچوشانند و بر سر اقع و بردا و الشعل طلاء کنند موی بر و یاند و مجرب است قطره کرم
 است و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند و کوند
 که پنجه وی مانند بصل الر بود و لون آن سرخی زرد و بطعم تلخ بود و ورق وی و کوند
 سوختن ناند و پنجه وی در قوت و طعم مانند بصل الغار بود و بعضی بدل کوند و کوند و کوند
 از وی بود و دستور بدوس کوند و در قوت مانند بصل الغار بود و چون آب و کوند و کوند
 و آرد کرسنه بدان بر شند و قوص سازند مطحون و مخنون را چون با ماء العسل
 نافع بود و صاحب منهای کوند و طبیعت کرم و تر بود در دهم و آن نوعی از کرم است
 و از اقسوة الصبغ خوانند و مؤلف کوند و نبات ویرا کوند کان شیراز کنند او جوا
 قفس نبات اکشوت است و کوند و مؤلف کوند شیرازی انرا خشک خوانند

و الطیف و صفت وی که نرگفته شد در زاققتند هم نوعی از راج است و لون آن فیروزه
بود و کرم و خشک بود در چهارم و گویند هار و وی در سیوم بود و محف و اکال بود
و اوقا بجمع لحم بود قوی و ماصور که در معنی بود سود دید و منع رطوبت کند و کرم
بکشد و شکم و دفع مفره فطر کند اما خوردن وی مشف رطوبات اصلی بود و مصفی
شر و شکر بود قلیت مایش مندی است و از اجابت البکلت خوانند و رنگ وی عودکی
تیره رنگ و معالیه المس بود و بمقدار کند می که جگه مطلق مانند شافای که کماکان
خاصه شفاف اعتر که بعینه قلیت است و طبیعت آن سرد است در دوم و تر است و اول و کرم
کرم و خشک موق را از این کند و سنگسره و مشاء بر راند و مشاء و حیص و بول براند
شکم نه مند قلوب نیکوترین دال آن بود که از حیوانی که جگه کمرند و وی کرم بود و صلب
اصحاب که در نافع بود و چون سخک شد مضم آن عدا می یارده و مضر بود بالک
مضم سبب بر اندام که در وی بود و اولی آن بود که بر سر که و مری و اجدان و فلفله
وزره و سقر سرند و بعد از آن ز بحیل م با بخورند قلداری نوعی از این سبب است که
سر آن رزمی باشد و صفت تن که شد قلی نیکوترین آن بود که از ایشان
گیرند و قلی الصباغین و شب العصن نیز خوانند شرای قلیه خوانند و طبیعت آن کرم بود
در چهارم و خشک و محرق و اکال بود و توه تر از کرم بود و بلیق و برب را نافع بود و
کوش نهاده بخورید و سعه و برب تر و قوبا طلا کردن نافع بود قلقونیا نوعی از صمغ
صنوبر است و پیومای قوفا کوند و در رابع صفت آن گفته شد و آن ملک است
و بجه نرگویند و در باری زنگباری خوانند قلداری معنی آن بر مانی عود سنبیل
بود و کوند آن در شیتعار است و گفته شد قلیما اقلیم کوند و آن انواع است
فضی و ذبی و پنجاسی بود و معدنی بود و عملی بود و عملی از رز و نقره و مس و مرقشیا
و نیکوترین آن بود که از جره قبرس آوردند و از آب یابند و بعد از آنی معده

و باید که لا جورد رنگ بود و طبیعت آن معتدل است در ۹ ازت و برودت و خشک است سیوم
و ابجه عملی بود از دود زرو نقره و نعلی است که حاصل میشود و اولی آن بود که بسوزانند
در دار و با می شمش کند و صفت سوختن وی همانست که از آن کوزه کواری نکند و
بگل گیرند و از تنور دهند و اقلیمای نقره سرد تر از اقلیمای رز بود و در وی بخیفی و ابجه
و جلا می بود و نعلی می بچین در ابدان معتدل کنند و در کوشتهای صلب و ب و ریش که
در بدن و در چشم بود در در کردن سودمند بود و در مرمها استعمال کنند کوند در ۹ است
برویاند و اقلیمای در رطوبت بر اقلیمای نقره بود و بچین مضمول وی و صفت سوختن
ز رمانند اقلیمای نقره بود نافع بود بهمه ابتدا آب نزول بسیدی و در ششم رایل
و ۹ احتما را با کند از ۹ که گوشت رمانده بخورد و قوه چشم بدید و محف نفی بود و بدل
اقلیمای زرو نقره مردار سنگ سید بود و صفت عملی می همانست که آب سخی کنند و آب
از وی می ریزند تا آن زمان که بر سر آب هیچ کل کاند بعد از آن جمع کنند و بردار استعمال
کند قلیما شیر کاشیر کوند و گفته شد قلیش تم قرش گویند و آن قسم قرش است
و گفته شد قلی حط است و گفته شد قلی سفوف و در ره راقی خوانند و صفت
راقی خوانند و گفته شد قلی شریف گویند چون شبشی از سر کوند و در سوراخ ناف
نهند و صاحب ربع بخورند شایان و مجرب بود قلیما قلیما قلیما قلیما قلیما قلیما
و ببارسی بر غش اری سوزده و بچند نیز کوند و طبیعت وی کرم و خشک بود در اول
گویند معتدل بود در گرمی و وی لطیف حلا و شطع بود و کلف و بلیق را زایل کند و اندو
سودمند ترین حیرما بود جهته رص خوردن و صما کردن و روغن وی بالیدن در اندک
روز نافع بود و بر ریش نمان ورق وی صما کردن نافع بود و سینه و شش را از کرم
غلیظ پاک کند و سده شش و جگر و سبب رگشاید و آب وی سخم راند و صما کردن
بر بواسیر نافع بود و بر کرم کی مجموع جابوران و راری کوند معده و جگر را نافع بود

و طایم محوری و مبرودی بود از هر اطلاق طبیع و فوکی که مدلول سودا بود خاصه اینکه
 نهند و مصلح وی روغن بسیار بود و صاحب نفو که کوبیده اصلاح وی هلیله کابی و قند کند
 و سعو ط کردن باب سح آن دماغ را از رطوبات غلیظه پاک کند قطور یون قطور یون
 غلیظه کوبیده و سوما ی طوما غا خوانند و نفسان مطور یون کسر بود و بعضی بوفاجو
 و ورق وی بوق کرد کان سیر ماند و یک ورق کربن بود و ساق وی ساق حاصل بود
 آن دو کراسه کزود و کلی وی کلی بود و نموی مانند حسک است بود و داندرون کل و کل
 مانند شمش بود و سح وی سبتر و صلب بود و فعل و بداری دو کزود و رطوبه برود و بطلم
 ۹ یف بود با نکل قص و بلون خون بود و در وی اندک حلاوی بود و لون عصاره وی
 مانند خون بود و جالسوس کوبیده وی حیص راند و که مرده سرون آورد و نندم را
 نافع بود و مقدار شری از وی دو مثقال بود و دستور بدو کس که بید اگر شارب سح وی
 تب داشته باشد باب بد مند و اگر نه بنز اب شری از وی دو درم بود موافق بود و در
 بملو و رو و سرفه کف و نندم از سینه و مغض و درد در جم مجموع را سود مند بود و اگر
 سکل فرجه اروی بسازند و زن خود بر کیر حیص راند و بجه سرون آورد و عصاره
 وی همین عمل کند و مصلح آن آب لسان الحمل و طین قبری بود و قطور یون صغیر قطور یون
 دققی کوبیده و سوما ی طولیطون و معنی آن قطور یون دققی بود و بعضی طر مترون حوا
 و نفسان قطور یون صغیر بود و بعضی مردمان لیسیسون کوبیده و ساق وی درار بود
 بداری یک و جب بود و کل وی سرفی بود که نمر قری بایل بود و ورق وی بوق سطر است
 مانند سح وی کوبیده و سح منفعند ارد و طم قطور یون باریک عاتیه بود و سعت
 وی در قصبان و ورق و زمر وی بود منفع بسیار قوی که سبب ان بلغ بود سود مند
 که مرده سرون آورد و کزاد را نافع بود و اعصاب و دماغ را با کزاد استغنیام
 و مضر و را بغایه کمال نافع بود و سهیل آب زرد بود و خام سهیل نفو و مره صغرا که

باب

باب لغم فحاطی آمیخته بود بر آند و درد مفاصل و عرق النسا و درد قولنج چون پاشند
 یا بدان حقه کنند نافع بود و مقدار شری از وی دو مثقال بود و در حقه سح درم و
 وی سود مند بود و در سحر که ارم ارت افتاب خیر دیا از خوردن شراب و
 چون بسر که بر ضد غین و بر شالی صماد کند رش بر ایل کند بعد از آنکه سر را بنوره
 بمالند و موی سترد و پاک شود پس ازین عصاره بسر که بکد از ند و بسر طلا کند
 و چون باب و غسل اندکی حل کنند و در موی اندیش و رشک کشند و اگر این عصاره
 باب بمالند بر روی مسک که کوهکان سر کنند و بر شالی لطوح کنند آب قس
 چشم باز دارد و اگر شد ختران حل کنند و طلا کنند بر یک چشم درد و ورم ابرام
 بود و مجموع در دمای کهن در چشم بود و رشک در طمعه قریه بود و ۹ و سبل و
 شغیره و سبیدی که در چشم بود مجموع را نافع بود و اگر مار و غن حری یا سوس کداید
 و هم کرم در کوشش چکانند درد و صرمان زایل کرد اند و اگر از مارة بود روغن کل سح
 استعمال کنند و نافع بود و در رشک در کوشش بود و اگر کرم در کوشش که کزاده
 باب و ورق شتالو حل کنند و در کوشش چکانند و مجموع علت های که در کوشش بود زایل
 کند مانند طین و دوی و قرحه و اگر آب تر تیره جل کنند و در کوشش چکانند که اگر کوشش
 زایل گرداند و در می که عصب سح را بود و رعا ف زایل کند چون بسر که حل کنند و قدری
 زاج سوده بدان اصاف کنند و در می چکانند البته رعا ف بند و ریش که در دمان
 و ریم از ان روانه بود و وی دمان کند شده باشد چون شراب کهن قابص حل کنند و ان
 مصممه کنند و زمانی در دمان کاه دارند بغایت نافع بود و جهت طازه و ورم لوزین
 شقاق لبها و خناق و دندان متحرک مجموع را نافع بود و چون با شراب بر سکت
 حل کنند و بر موضع کزیدی زنبور و محل اند نافع بود و عرق النسا و وجع و رکی و کزید
 جانوران زهر دار را نافع بود و چون بکدرم اروی در پست درم آبی که باد او در

در وی خوشایند باشند حل کنند و پاشا منند و صاحب مناج کوید افراط کردن در قیود
 مهمل خون بود و مصلح وی صبح می بود و کثر او اسحاق کوید مضر بود بر مصلح وی غلبه
 و کوید بدل آن خوردن آن ورق حنا و دود آن سوزن آن بود و خوردن آن لسی بود
 کوید بدل آن خوردن آن بر سیاوشان هم وزن آن ورق حنا بود و قنطیر نوعی اگر کوبند
 و ساری کرم روی خوانند و بهترین آن تاره ریزد و کوید و طسوت سرد بود و با عدال
 کوید کرم بود در اول و خشک در دوم سده را کشاید و حمار را نافع بود و نوعی می کشند
 کربن و طبع وی نطول کردن بر درد مفاصل سودمند بود و وی غلط بود و خون را غلط
 کردند و نوعی در حوالی بلوا احداث کنند و اولی آن بود که نیکو کشانند و بار و عن بسیار
 ناکوشت فوبه و سرکه و مری و داروهای کرم کورند و نشت بارزد است شیرازی پیر
 خوانند و طسوت آن کرمست در دوم و کوید در سیوم و خشک در دوم و کوید در سیوم
 ملین و محلول بود حنا زرد و شور علی و صندل و کز از و صمغ را سودمند بود و مضر
 بوی آن نشود خود آید و سدر را نافع بود و کلف را کزداند و اگر در دندان حورده بکند
 نافع بود و خاق رحم خون با شراب سا شامند نافع بود و وی ترنای سکان زهر دار بود
 و از دود وی مجموع کز کدکان بگرد و وی مقاومت با مجموع زهر بکند و یک سبک
 و خون خود بر کز کند که بگذار و در خواص وی است که منشد لحم بود و نافع منفع
 در باب با کفته آمد در صفت بارزد و صاحب تقویم کوید محوری مراح را جدای آورد
 و مصلح آن روغن سد مشک و کافور بود و یار و عن بنفشه و کافور و صاحب مناج کوید
 مصلح وی اشتق است کوید بدل وی در صنف معده و جگر و وزن و هم روند حسی
 و باقی ابدال وی در باب با کفته شد قنطیر صاحب مناج کوید روی ریل و صاحب
 کوید از قول کسی که ان یکی از مینها است که از آسمان می افتد در بادیه من و دراری بچین
 کوید و صاحب تقویم نیز بچین کوید و بعضی کوید خاک یکسب رخ خون بریان کنند

جذب ماده بکند و در شش را باک گرداند و گوشت ز ماده بخورد و جگر بری چون خشک کنند در فقه
 بافتاب کرم موافق بود استسقا و طی راه هر چندی که گوشتی بدان مناسب بود و زهره وی چون
 با موم برشند و بخورند که مرده از شکم بیرون آورد و چون زهره وی در جسم کشند سبیدی چشم
 زایل گرداند و تمام اطباء گویند که گوشتی که سرکه عنصل بپزند و موم را نافع بود و شیخ اسلامی در
 کرده و مفصل را سودمند قنبر سه نوع است بری و ستانی و هندی بری نقصان وی با سبیدی
 بود لیکن نه سیاه بود و ورق آن مانند ورق سنایی بود اما خشک بود و زهره وی سبز بود و زهره
 مانند قمل بود و رنگ کبالت بود و وی چون سبز و سرورهای کرم صفا کنند و زهره و اعصابی که کرم
 در وی میخورد با شکر و موم را ساکن گرداند و کرمها را بکشد از اندام و عصاره وی در گوشتش نافع
 بود و از آن ستانی کرم وی را شند باج خوانند چون بسیار بخورند قطع منی بود و خون کرم وی را
 بگویند و آب آن بکشد و در گوشتش چکانند و در گوشتش اسودد و در حال سوختن کرم بدخیم و با باد
 بسکند و محلل منی بود و مخفی منی و اگر بسیار بخورند منی را خشک گرداند و شیخ الرئیس کرم حطاولی
 مد بود و قلیل غذا خورد و منشی کرم مد طسوی کرم بود در دوم و خشک بود در اول منشی رطوبه
 بود و قاتل دیدان و چون باب ان سحر ط کنند باغ را باک گرداند و اسحاق بن عمران گویند که
 الهیسم بود و معده را بدود و صداع آورد و شکم به بندد و بول را اند و مصلح وی شراب لیمو
 بود و اسحاق بن سیمان گویند که وی چون برمان کنند معده وی کمر بود و دفع مضره وی کسکیس
 قندی کنند که عصاره وی را شامند و اما ورق وی چون بگویند و با آب آن سرشوندن موها
 را باک گرداند از حسکی و سبیدی و دراری کرم مد مصدع و مظلم خشم بود و دفع مضره وی با
 سرد و برن و بارب فواکه برش کنند و نوع سیوم که آن قنبر هندی خوانند و بشراری
 بنگ نیند و سبک کند و بسیار حی شیش خوانند و بعضی ویرا و اعظم خوانند و آن نوعی بود
 که فحش بود و اگر زیاده استعمال کنند کشنده بود و نوعی مغز بود و طرب آورد و اسط
 اشتها کاذب و نوعی بود که آن آورد و حیالهای فاسد بدو نوعی بود که منقوی باه بود

و ای نیکو بود مقدار ما خود از وی بکدرم تا دورم کسب مزاج استعمال کنند و آن بود که اگر
 زیاده ازین مقدار بود کشنده بود و اگر کسی بسیار خورده باشد دفع مضره وی می کشد با بار و من
 کا و آب کرم تا بهج در معده نماند و شراب حمص نافع کالای نافع بود و قدس کشند و گوشت
 کشنده بود و قدس سرایم حوالی است معروف قنبر عصه شکر چون بخورد اندکند
 خام خوانند و بعد از آن چون دیگر ریزند از آن آب بوج خوانند و معی سکر گوشتش
 صمغیت با خوش طعم که از بلاد عرب خیزد و گویند سندر و سکر از بلاد مغرب خیزد و
 گویند که محق است صمغیت شفاف مانند سندر و سکر از بلاد مغرب خیزد و گویند که محق است
 بهر دو در دندان را زایل کند و چشم را روشن گرداند و با ماء العسل روبرو را نیکو بود و چون
 قدری از وی با سکنجبین و آب شامند و در الاخره کید و چون سه روز پاشا مد سبیر
 کند و با ماء العسل حیص براند و گویند نوعی از سندر و سکر رسیده است مطا
 ساد و از آنست و گفته شد قطعا دم الاخوس المیت و گفته شد قنبر بر سوانی در کوس
 خوانند و آن نوعی از عصاره است که از انشیرای بخورند و بستور مد و سکر بد قنبر
 خون برمان کنند و بخورند و در قنبر را نافع بود و در حال سوختن کرم بدخیم و با باد
 و بامرق وی بخورند و قنبر را نافع بود و دراری کرم مد مرق وی سکر براند و گوشت وی سکر
 و صاحب منهای کرم بد سکر تر از آن قنبر بود برمان کرده و طسوی کرم و خشک بود و شکم
 به بندد و مرق وی قنبر را نافع بود و دراری کرم بد سکر بود و مانند عصاره فرید بود با آنکس
 بود و مضره بر طوبات و اولی آن بود که بار و غن با دام استعمال کنند و قنبر را
 و دو قنبر خوانند و دوا یا اغریا و آن نوعی ارد و قنبر است با دما را بشکند و عسل را
 نافع بود و معص را ساکن گرداند و شکم براند و عصاره وی درین دندان با کسک مالیدن
 نافع بود و چون بخورند عرق از بدن بیرون کند و بول براند و شیراری از آن خوانند
 آن بری بود و ای حلی بود بشراری بدران خوانند و از دوا یا اغریا خوانند و قنبر

و در بیم گفته شود قویا قیاس است و گفته شد قویا سوبای آب خاکستر خوانند قوطی و
 اذان القیاس است و ذلایف الملوک خوانند الملوک و کوندوی ارجی العالم است و کوند
 بایست که منفعت دایماند جی العالم بود و ورق وی و جی وی سنگ بر نازد و بول بر اند و چون
 صمد کنند رورهای کرم و حمره و خباز و شقاق که از سر با بود و التهاب معده را نافع بود
 قویا اگر کوند طباق است و گفته شد و کوند بیوت است و گفته شد و قویا صاحب نافع کوید
 حیوان است در قوه رد یک کوند ستر کوشک و صرع و احتیاق رحم را نافع بود و میان ام
 بر صم قویا نماند که آن سوست و گفته شد قوطی و آذر و نون رست و گفته شد قویا
 قطنی است و گفته شد قویا نمن سکنان آن بود که از اوز نازه فریه کیر و وی
 غلیظ بود و غذا بسیار دهنده و بوس اندرون وی چون خشکند و سختی کنند و با شراب پیاسا
 در معده را نافع بود حاصه نوبت سکنان قویا و وی نماند ای صاحب که بود چون به هم
 شود خوی نیک از وی نتولد شود و اسحه از آن مرغ حاکی بود و در دهنم شود و مولد قویا بود
 و او ای آن بود که نیکت کند و نمک و کی صاف کند قویا درخت و ج است و گفته شد
 قویا ساما عود بسیار است و گفته شد قویا طین قویا است و گفته شد و طین طلیطی
 خوانند قویا نمن فیقن بر کوند و آن قویا است و گفته شد قویا نوعی از قویا است
 و گفته شد قویا نوعی از برجا سکن است و بهترین آن نازه بود و طویان کرد و اول
 و کوند در سیوم یا دوم و خشک در دوم و کوند در سیوم و کوند تر است و او ای و کوند
 کرم است در دوم و خشک در اول و وی سهل کرمها و صغیر بود و جالسوس کس بد کلای نیکو
 از افستنس بود و در وی نتیج بود و چون بسوزانند و اشعل را نافع بود و بار و سوزن تر
 وجهه سوی ریش کسی که دیر بر آید چون بماند و بر آید و وی حصص بر آید و سکن کرده
 بر راند و حق النساء و غرض از نافع بود و در وی و کی اصحاب رحم و عمر البوال انا نافع بود
 و اگر در خانه بکشد که نماند کان بکشد و چون با شراب پیاسا نماند و سر را نافع بود و

کردی غریب و ریتلا و مقدار شرقی از دی کیمتال بود تا دو درم و موافق احتیاجی نرسد
 بلکه از آبگرد و وی که سرون آورد و اسحاق کوند مصر است شش و مصلح وی شش از شش
 بود و صاحب نفع کوند مصلح و کی صمعی بود و کشر او شش بود و بدل وی در در سکه
 از سردی بود کوند با وج است و طاقون ترس است و گفته شد قویا ساس و کشت
 قیشور جرج القیشور خوانند و جرج الشعر و فکس کوند و آن نوعی از کف دریا و مصلح
 کوید آن مانند سنگ است و کونف بسیار دارد و در میان کف دریا و مرجان بسیار
 بود و در حمام دست و پای بدان مالند و صلی نماند باشد و او ای آن بود که سوخته است
 کنند و طویان کرم و خشک و لطیف و نماند از جلا دهد و بر اقی و بسید کرد و اند چون
 بدان سنون کنند و در ستر و موی استقال کردن موی بستر و در شمای عقی کرکند
 و گوشت رویانند و گوشت زیاده بخورد و اگر در خم شراب اندازند که جوشان بود
 از جوشش را استند در زمان و صند سوختن وی خاشاک در شش است که کوند تا کرم
 شود سرون آورد و در شراب ریای اندازند پس دیگر شش است که کوند و دیگر در
 اندازند پس سوم بار در آتش کنند چون کرم شود پرون آورد و در کوند تا کرم شود
 بعد از آن بردارند و وقت حاجت استمال کنند و بدان محکم گرداند و ناریکی و شکو
 رای کوند پس بیوای شمع را کوند و گفته شد قویا قار است ساری قیل کوید
 قیل رفت تراست و گفته شد قویا قوس کوند و گفته شد و اسحاق نماند
 سیاه و بسید و سمن و مجمع و قویا و قابص باشند و یک نوع ارا نبات لاوت
 و آن کرم بود و باقی انواع آن سرد بود و ج آن چون با شراب ساشامند کوند
 ریتلا را سود دهنده و صمعی و شش را بکشد و چون با شراب و مر سامرند مصلح
 موی بکشد و بخور کردن منع است مکنند و بخور بکشد که سرون آورد و تروی بر
 سهر صمد کردن نافع بود و بخور بکشد که سرون آورد و تروی بر

و نیم قید و نی گویند کفشد قملوط و زرق کند نامی شایسته و گفته شود قملوطی موم روغن
 بود و هر کسی که از موم و روغن کل صندلین و ورق کل سنج و اکلیل الکدر و درم آن کافور سار و درم آن
 با **الکافور کادی**
 که در خوانندوان بنایتیست که در بلاد عرب و نواحی عمان و کنی می باشد و گویند طلوع است
 و این سم چون گویند بیشتر در زمین بند بود و درخت و گی مانند درخت فرما بود و یکس
 وی بلند شود مانند نخل و طلوع وی مانند طلوع فرما بود و شش ار که از پوست کافور و پروان
 می گیرند و از اندرون پوست سرون می آورند و در روغن می اندازند و با قلاب می برورند
 تا روغن قوت وی اخذ کنند و بیارسی کل کیدی خوانند و مولف گوید در کوسیر شیر بسیار
 بود و بوی عظیم ناخوش دارد تا بخدی که حانه که بوی آن کیر تا برین گردد و بوی راوی
 زایل شود و روغن وی بهتر آن بود که بطریق روغن عسل بکیرد و محال با دام در
 کل کدی برورند مانند دام نهفته و درازی گویند جدا هم را قطع کنند و وی معتدل بود
 سراب آن حصه و جد ری را نافع بود تا بخدی که کسی را که آبله سرون آمد بود و نه عدد
 چون با شرب کادی شامند بده عدد رسد و بدل آن برون آن صندل سحر و برون
 آن نم بود کاشم بهار است و گفته شد کافور چند نوع است شیخ الرزق میگوید
 و در باجی سبید بعد از آن ازاد و اسنک و در رق و سکو ترن آن میصوری و در باجی
 بود مانند روف و طبیعت آن سرد و خشک است در سوم من و درمهای گرم بکند و مجوری باج
 و اصحاب صداع صم او می بوسدن وی تنها یا با صندل بسته بکلاب یا با کل فارسی
 نافع بود و متوی حواس اعصابی ایشان بود و چون ادمان بوسدن وی کند قطع
 حجام بکند و چون شامند فعل می قوی بود درین باب و اگر متدارد و جو با آب
 هر روز سهو سازد قطع ۹ ارت دماغ بکند و جواب آورد و صداع را بیل کرد و اند چون
 رفس یعنی بار دار دو به بند و باب باد روغ و عصیر یح یا با کشمش را عصیر سبز

من کل کند و درازی گویند و لطف بود صداع گرم و درمهای حاده که در سر و جمیع بدن بود
 سود دید و اگر شامند سردی کرده و مثانه و انشین سد کند و می بندد و درمهای سرد در
 کرده و مثانه و انشین سد کند و می شکم صم او می بندد و دکانی از وی درمهای گرم را نافع
 و قطع را بیل کرد و باد و در حشم که از حبه گرمی بود نافع بود و یک درم از وی طلائع
 ارم عتب ۹ اره باب سبب شش و دوج مثقال با شتر ماع بود حبه کسی که قرون سنبل حورده
 باشد باب نار و شیر جم ۹ و ناروف و بسیار وی سری رود آورد و قطع باه بکند و سنبل
 کرده و مثانه و لکه کند و مصلح وی مخون کل بود و بوسدن وی در تها سهر آورد و مصلح آن
 و نیلوف بود و گویند در غم آن و ما سر حوسه گویند شش مثقال کافور سه نوبت بخورد
 معده وی فاسد شد و قطع اطعام هم نمی شد و شوه وی مسقط شد و بهنج تحت
 دیگر روی عارض شد و چون در روغن کل حل کنند و در می حکا کنند سوا المراج گرم
 نه از ماده بود که در طلوع آفتاب تا نیم روز ریاده می شود و چون نیم روز گذشت
 آفرور ساکن می شود و چون شکم سید ترنغ شده باشد و سبب آن بود که بسیار
 در آفتاب در زمان گرم درنگ کرده باشد و چون هوا سرد رسیده باشد سر را برهنه
 کرده باشد و مسام وی بسته شده باشد و چون روغن کل و سرکه سامیرند و بر کش
 طلا کنند صداع گرم را نافع بود و تغذیل وی بشک و عطر کند و متوی و معج بود و کبریا
 مشارک وی بود درین معنی لکن کافور اقوی بود در خاصیت و بدل آن دو ورن آن طبایع
 بود و گویند برون آن صندل سبید کا و زمان کیا میست ابرامی لسان النور خوانند نام
 بود همه قرح و طغی را بیل کند و معج بود و غم بر دوام می مسعود وی در لام گفته شود کاسر
 انجبر بر رانگ است و گفته شد در قاف کا دل کرات الکرم است و گفته شد کاسر
 اجدان رومی بود و سوما لی مسطون گویند و آن سالوس است و نیکوترین آن رزدر
 و بزرگ ورق بود مانند ورق اجدان و در قوه مانند کون بود و طبع وی اس سوبیو

کرم و خشک بود در سیوم و صاحب منج کوید کرم بود در وسط درج سیوم بادار کند
 و منج بود و طعام را به هم کند و متوی معده بود یکدم از وی با شراب مهمل دیدار
 و حب القی و بول و حیض براند و کزندی جانوران را مانع بود و سده جگر کشاید
 رطوبه معده کم کند و قراقرز را بکشد و در دم از وی باب کرم مستقی را سود دهد
 و کونید مصر بود کثان و مصلح وی کرم را زیاده بود و جالسوس کوید بدل آن در دار
 کرم خزه بود یا کرم کز و تیار و ق کوید بدل کاشم پستانی بوزن آن و ربع وزن آن
 سبید بود و اسحاق بن عمر آن کوید بدل آن بوزن آن زرد بود کاجی مار پی در دوس
 کوسد و یک نوع شیرازی کوس کونید و سوسانی سحاس و قوه وی زرد کوه عنده السعلت
 خاصه قوه و ورق وی و نیکوترین حب آن کونید کوی بود و صاحب منج کوید نیکوترین
 ورق آن پستانی بود و طبیبان سر و خشک بود تا دوم و کونید در سیوم و بول و لنت
 غر النفس را مانع بود و شرف کوید اگر از حب وی هر روز یکمقال فرورند از رقی خلای
 یا بند بادار بول اگر زن بعد از طهر هفت روز هر روز هفت حب فرورند منج استی
 بکند و قوه که در مجاری بول بود سود دهد و نولس کوید کرمها و حب القی را برون
 آورد چون ۹ وی از خشک وی با ۹ و شش ادمنی سخی کنند و از آب پاشا مند و مقدار
 شری از وی دودرم بود و مخدر بود و مصلح آن مخون کل بود و جالسوس کوید بدل وی
 غر النفس بود و کونید بدل وی عنده السعلت بود و حب القی کاه و زهرج جا و درج کونید
 و آن حب البتم کونید و گفته شد کبر سومان فارسی خوانند و شیرازی کورک و وی را
 غره بود مانند حب و غره دیگر دارد مانند قش و انواقا الکبر خوانند و وی ۹ تی بود و
 نغانه و کرم بود چون درج شراب اندازند شراب را از علیان باز دارد مانند
 خدل و نیکوترین آن پستانی بود و سودمند بوزن پوست پنج آن بود و طبیبان کرم
 خشک در دوم و کونید در سیوم و وی محلل بود و اصل وی متوط و ملطف بود

در سیوم

روز در نمک آب خیس اند و بعد از آن بابت شستن شوند و نوبت ناست بعد از آن
 بر که نهند و چهارم و پنجم و ششم بر که از اندام با بد که زشتی بر آن بر نهند و بچرند
 گوشت مفرد بکنند و مصلح آن اسطوخودوس بود که گوشت مفرد بکند و مصلح آن
 خونچاق و مصلح بود و شام بر که بدل تر و کوی بود و ورق وی کباب است که کباب
 خوانند و سوما بی بطراحتون گوشت و آن نوعی اگر کف بری است بعضی سالن خوانند
 و وی انواع بسیار است نوع اول ورق آن مانند ورق کشیز بود اما از وی پخته بود و
 دلون وی بسیدی زرد و روی رطوبتی بزج بود و کل وی زرد بود و ساق وی سبز بود
 و بداری یک گز بود و در از تر بود و غایب چه وی که جگ بود و سبید و تلخ و کوه
 بود مانند قق و این نوع نزدیک آبهای روان روید و نوع دوم تیره رنگ بود و بجا
 ۹ صفت بود و نوع سیوم که جگ بود و کل وی دمی رنگ بود و از ابربان شیرازی کس
 خوانند و با صندهای موسک و نوع چهارم هم نوع سیوم مانند لیکل کل وی مانند شیر بسید
 و طبع هر چهار نوع گرم و خشک بود در چهارم و گوشت در سیوم و غایب حده و لایق بود
 و از سر و نهر عصکه بنهند ریش کند و حالموس گوشت نشاء که طبیعت از استعمال
 که بخاصت محرق ۹ ارب قل است و از محوم قاله است و بر رص بدن و بر رص
 و ۹ ب و داء النعلت و اوجیه و ثانیل طلاء کردن با سرکه نافع بود و چون بر نند با سرکه
 و آب آن بر سعه نطو کنند نافع بود و چون سخی کنند و بر نند آن نهند بر نند و وی
 از معطسات قوی بود و وی متخرج احشا بود و اصلاح آن شیر و نشاء که و صند
 گوشت مدوی آنکه آن خورده باشد مانند مدوی کسی بود که بلا از خورده باشد که نند
 حب العوس خوانند و در قوه مانند فو و لیکن از وی لطیفتر بود و سکوتری آن خوشبو
 بود که زبان بگرد و طبیعت وی گرم و خشک بود و نام دوم و اسحاق گوشت گرم و خشک بود و در سیوم
 و سیج بر حکیم گوشت در وی قوی متصاده بود از ۹ ارب و بر فوده و ۹ ارب بر وی

غالب بود

غالب بود و وی منقح و ملطف بود در دحق را نیکو بود و شکم به بند و سده حکر و کرد و کشاید
 و جاری بول اگر که داند از ریکت و حقی را صافی کند و ریش غش که در لثه بود و فطام که در دهن
 بود سودمند و چون کباب آن بر قصه مالذ زن را لذی عظم حاصل شود و وی
 قوه معده و اعصاب باطنی مدد چون ساشامند و چون در دمان نگاه دارند لثه را نیکو کرد
 و بوی دما خوش کند و او از را صاف کرد و داند و سنگ کرده و مانند بر را نند و بول سرون او
 و شری اسف را نافع بود چون دود آنک از وی با سخی من ساشامند و گوشت مفرد بود و نافع
 و مصلح وی مصلح بود و گوشت مفرد بود و مصلح وی صندل و کلاب بود و گوشت بدل
 میل بود و گوشت میل دار صنی کبریت یا رسی گوشت خوانند و آن معدی بود و صند
 منهاج گوشت زرد بود و سبید بود و صاحب جامع گوشت از قول امر حرمه که آن سه عست
 سبز و سبید و زرد و از قول اسحاق بن عمران گوشت چهار نوع است سبز و سبید و زرد
 و سیاه و این سخن گوشت کبریت حشمت ایست روانه و چون سخی کرد که کبریت شود و زرد و سبید
 و تیره بود و کبریت احمر از جوهر بود و معدن وی در آن و ادویه که موران اند که سیاه
 بر ایشان بکشد و آن موران مانند چهار بایان اند بر رکی و اسطوخودوس که در کوه
 در معدن خود بخت افروخته شود مانند آتش حاکم روشنی آن چند فرسنگ بد به پیرانو
 آن و چون از معدن بیرون آورند این خاصیت بد و در اکسیر سخی کنند سبید را سحر کرد
 صبی نیکو و طبیعت کبریت دشمن گوشت گرم و خشک بود تا چهارم و خشن گوشت در سیوم و وی
 ملطف و صاب بود بر ریش و لایق داند و چون سخی کنند و بر موضع کردی جانوران زهر دار
 بیاشند یا آب دانه بر شند و بر آن نهند یا بکیر بر شند یا سرکن کهن با غسل با بکلت بر شند
 بغایه نافع بود و با سرکه بر بهق مالیدن نافع بود و خوردن نیر بهق عمل کند و با رطوبت
 صماد کردن سودمند بود و آب وی حیض براند و کور کردن رگام و زله را نافع بود و
 چون سخی کنند و بر بدن باشند قطع عرق بکند و چون دود کنند در سبب زن که نند

ترتار صمغ غوی بود و فوس کوبد کرم و تر بود و در اول و صمغ بن الحکم کوبد سرد بود در
دوم و کوبد سرد و خشک و کوبد تر بود و در دار و نامی چشم کجای صمغ کنند و در ادویه
مسهل و اسهال کند و مقدار نیم مثقال یک گرم و کسر حدت ادویه بکند و سرخه و خشویه
سینه و حلق و ریش شش و مثانه را نافع بود و چون در میخ خیساند و با قوری
ایل سوخته سامیر بداند کی سبب گمانی در کرده و سور شش نه را نافع بود و فوس کوبد
متوی معاود و مسهل مره سودا و بلغم روح بود و متوی بدن بود و سمی آن و چون کز
بر موی طلا کنند کافیه بگرد و اگر بدان ادمان کنند این رحمت را بیل کرد و اسحاق
کوبد مسهل است و سفلی مصلح آن اینسون بود و کوبد عدل دی نم دانه کد بود و باروق
کوبد عدل و صمغ غوی بود و صمغ بادام کشد صاحب طبع کوبد در ۹ حیرت کشد
کوبد در ۹ صمغ است و گفته شد که در صمغ لسان الحکم است و گفته شد که در
وضع است و گفته شد و لو قمن بر بدن کشد خوانند که در ورق مر فایلی است گفته
شود که در رربا است و گفته شد که لسان الثور است و گفته شد که کحل
این اسم مشترک است چند چیز اول بر لسان الثور دوم بر بنای دیگر که از لسان خوانند
سیوم بر بنای روم چهارم بر بنای که از اعنونی خوانند کحل ساری سرمد کوبد
کحل مطلق مراداران سرمد اصنهایی بود که از انالده خوانند و گفته شد و کحل سلیمان
کحل حلایر خوانند کحل فارس از روت است و گفته شد کحل السودان شمشیر است
شبه خوانند و گفته شد کحل خورده حصص کالی است و صمغ حصص گفته شد که
کادی است و گفته شد کرفس ستای بود و احام و جلی و صحرای وری و قرشی و سرخ
و نوعی از آن در آب روید و از کرفس الماء و حر الماء کوبد و قوه العین و سیر
خوانند و گفته شد و کرفس جلی را فطر اسالیون خوانند که کرفس جلی بلکه صمغی را
فطر اسالیون کوبند و گفته شد و بری را سمورینون خوانند و طبیعت کرفس گرم

بود در اول و خشک بود در دوم و این با سوسه کوبد کرم بود در اول درجه دوم و خشک بود
در اوسط دوم و روفس کوبد بستای تر بود و اصل وی خشک بود و کوبد کرم و خشک بود
در سیوم و کوبد در دوم و جالسوس کوبد کرفس ستای همه معده سودمند تر از اول
کرفس بود از هر آنک که در تر است و مسوی آن است که بول براند و حیض و محلل
ریاح بود خاصه کج وی و مفتوحه جگر و سبر بود و معده و جگر سرد را نافع بود
و موی دمان خوش کند و عرق النساء و رو و صلی النفس را سودمند بود و چون با
یا با سوتق صفا کنند برورم بستان که از ۹ ارت بود یا ورم چشم گرم سودمند
بود و چون با خبزند و طبع آن ساشا مند سودمند بود و دجه ادویه کشند
محلل بود و سگم بند و در تخم وی ادرار بول زیاده بود و کربد کی جانوران
و خوردن مردار کشد را نافع بود و قسط در کتاب فلاحه کوبد سهوه مردان
زمان برانیکرد و ازین سبب است که زبانی که شیر دهند منع ایشان از کرفس خوردن
کنند از هر آنک که برانیکرد و شیر باز کم شود و این بخون از قول جالسوس کوبد
زن حاطه چون کرفس سیار خورد بجه چون برآید ریشهای عفن و بنرهای بد اعضا
داشته باشد و نشاید که زن خون شیر دهد کرمس خورد که بجه وی احق و صعیف
بود و فعل و رقی و کاتوی بود از تخم و خوی شش اطلاق کند که ورق وی اوکی
بود و ورق و تخم و نشاید که شش از طعام بخورند و اگر بعد از طعام بخورند موی
بود اندکی عیسی بن ماسه کوبد جگر و کرده و مثانه را پاک گرداند و سده آن بکشد
و محلل ریاح و بخ معده بود و معده را نفعه مصر بود و شرف کوبد خاصیت و رقی
مست که چون بکوبند و با غسل با مرنند و بخورند و رگین را عظیم سودمند بود و چون
تخم وی با بجز آن نبات بکوبند و بار و عن کا و ب کتد و سه رگور پاشا مند محبت
را توه و پد بعانه اما عذای وی باید که گوشت و سوس و خصیه آن بود و اگر عیسی

باروعن کل و سرکه در جام بر اعصاب مالند مندر و رسای حله و ۹ ب رانام بود و
 و اگر ما که موخو رند تعدیل بداند و معدل سردی کا هو بود و روفس که در خوردن
 رحم را از رطوبه ۹ یف بر گرداند و طری کوید و ورق وی تر چون بخورند معده و حلا
 را سودمند بود و مسک بر انداخته حلی و ششمه سرون آورد و آب و ورق وی
 ساشا مندر تا یا آب و ورق را زبانه تته بلع رانام بود و کونند و وی اقی
 ار ورق و رادی کوید او کی آن بود که کسی اگر کزندی عقم ترسد نشاند که کرس
 از هر ایک منقح می رادی بود و زودیم بدل رساند و کرس بری داه التعلت رانام
 بود و شقوق اطفا و شقاق که اگر ما بود و کرس روی معده را نیکو بود و کرس
 مصر و اعظم مضر بود و صداع آورد و مصلح وی کا هو بود و بدل وی را زبانه و
 کونند مصلح وی مخون کل و مصلح بود کراش بارسی کند نا کونند و ان سانی و طی
 و جلی بود و جلی را از اسیون خوانند و گفته شد وری را کراش اگر کرم خوانند
 بقوه متوسط میان نوم و کراش بود و طبع وی کرم و خشک تر از انواع کراش بود
 و ان کرم بود در چهارم و خشک بود در سیوم و کراش نطی که انرا کراش المایده
 خوانند ۹ ام در وی مشهور بود که در شام و در وی اندک قصی بود و کراش شامی را
 قیلوط خوانند و کرمی و خشکی وی کتر از نطی بود و خشکی کتر آورد از پاز و کرمی وی
 کتر از ساز بود و ۹ م وی غلیظه بود و در مضم شود و نیکو تر از ان نطی بود و طبع
 ان کرم و خشک بود در سیوم و کونند کرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و کراش
 شامی اصل وی خوردن نه فرج وی و طبع وی کرم و خشک بود در دوم و چون با ساق
 بر نایل صفا کنند نافع بود و با یک همه رنهای بدو خاصیت اصل وی است که قوی
 رانام بود و بول براند و منجم بود و کوس بدید و شبکو ری آورد و حیض
 و مضر بود بمانا ریش شده و کرده و ورق وی سودمند بود و همه رطوبه رحم و چون

ببرند باب دریا و سرکه وزن در آن نشید انضمام رحم و صلابت از انجا که سودمند بود و چون
 کج آب سرد و فصول ارسینه دشس سرون اید و کراش نطی چون آب وی با سرکه و
 کند رپیامر نذ قطع دم بکند خاصه رطاف و وی کزک نه و قحاح بود و چون با عسل ساینند
 لعق کنند نیکو بود و همه دردی که عارض شود در سینه و قرحه کشش و چون بخورند عسل ساین
 کند و اگر اذمان خوردن وی کنند تا یکی حشم آورد و معده را بد بود و مصلح بود و مولد کار
 بود و مصلح وی آن بود که بخوشاند در آب و بعد از ان در آب شود جیسانند و بعد از ان
 در وعن و می برند و بخورند و بواسیر را عظیم سودمند بود و طبع وی چون ساشا مندر و سسل
 و چون کونند و صفا کنند کزندی معی و کزندی جانوران نامع بود و آب وی چون با سرکه
 و کند و شیر مار و کش کل ساینند و در کوشش حکا کنند در کوشش دوی آن را بکند و اگر رویا
 که سبب آن رطوبه بود صفا کنند نافع بود و سده جگر کشاید که اربطم بود و اشهای
 طعام بارید کند و باه را قوه دید و کرم مراح رانام بود بلکه در دجسم آورد و امتداد
 بید کند و منسله و اسنان بود و اگر اصل وی باروعی حسله اند یا کجند سرد و قوی بلع را
 نافع بود خوردن و آب آن حقد کردن عین و عصا ره کراش حسله سهل دم بود و اگر
 بری متفرج بدن بود و او را بول مشر کند و معده را بد بود و کراش نطی قوه بشت بدید
 و باه را زاده کرد اندک کدی که عین را کمال صحت آورد و کزندی بارسی کرم کونند
 شکاری کلم خوانند و ان سستانی بود و روی بود و انرا قبیض خوانند و گفته شد و کجی بود
 و بری و کزندی الماء و سکوتر از ان کرم نطی بود که ان کزندی سستانی معروف و طبع
 آن کرم بود در اول و حسله بود در دوم و کونند در اول و کونند در دست و صاحب طبع
 کزندی بود است نطی خوری و نطی مشهور است و جوی ورق وی غلیظه بود و خسوی است
 باشد و کزندی نطی منفع و لیس بود و خاکسره قصبان وی در غایت کجند و مصلح
 بود و چون با سبیده محم مع بر سو حکی اش نهند سودمند بود و کزندی سستانی

چون با شراب بر کنند کی فنی و انسان صیام و سبکدوشی و صیام کنند نافع بود و چون با سرکه
 بر کنند و افشاید و بر کنند کی عتب صیام کنند نافع بود و وی گوشت رویا در ۹۹ آهای
 منع و چون با عسل و زراوند ۹۹ بر کنند و استعمال کنند گوشت بن دندان که
 خورده بود بر و ماند و موله که بد اگر اسهال و زراوند ۹۹ و کند و دم الا حویلی
 اصناف کنند و با سکنجبین غصلی بر کنند و بر گوشت بن دندان که خورده باشد مگر بپزند
 البته گوشت بر و یاند و طبع کر سینه چون بر شقاق که از سر ما بود و حله که در بدن حاکم
 شود چون بران بر نماند نافع بود و چون بران کنند و نیکو کنند و با عسل یا میره دار
 چهار درم از وی و تناول کنند ۱۶۰۰ ان را موافق بود و چون با سرکه استعمال کنند یا
 بار و عن کینید ۹۹ ب کرده عسل الموال نافع بود و در حیر و مغص را ساکن کرد و دقت
 وی ملین افرازم صلب بود که در بستان و اعصاب عارض شود و سغده و ناز فاری نام
 بود و اطلاق طبعی که و ادرا بول و صفت طبعی کردن وی حاکمیت بکند که سینه
 و به سبید و آب بر سر آن ریزد و زمان نیکو یکس آن می کنند تا آب بخورد و بعد
 از آب سرون آورند و بران کنند تا متعش شود پس با سیاب ۹۹ د کنند و به سبک
 به پیرند و مقدار ما خود از وی دودرم بود تا سه درم و خلطی بداری حاصل شود و ای
 خشک بود و بسیار خوردن وی موصول چون بر اند توه ادرا ری که در وی هست
 و مسهل چون بود و بعضی گوشت مصلح وی کلا و خوب بود و گوشت مصلح وی کل از وی
 و کاکچ بود و در شش قطعی است و گفته شد که و یا کرا و یا نر گویند و مواد و قرحا
 و سوما ی افرا و او ملطی دیگر نقره و ان دره و رو میست ششاری کرده خوانند و
 در قوه بر دیک با سون بود و موده نیکو تر از ریره بود و طبعان کرم و خشک در ۹۹
 و گوشت در سیوم و نیکو تر آن ستانی تاره بود اما را بشکند و به هم طعام بکند
 و جالیوس کس بد کرم و خشک بود در اول بول بر اند و کرم را بکشد و جب التفریح نفع

اورد و قوه معده به بد و شکم به بند و حنغان که از اخلاط لزج بود سودمند و مغص را
 بفا نافع بود و مقدار ما خود از وی دودرم بود و اگر بزرگ دودرم بنامش تادرو من کنند
 و را کنند تا نرم شود و کاند و فو و رند صلی اللیس اعانه نافع بود و معده و امعا و کرده
 مشابه را سودمند بود و در معده زایل کند و چون بدان ادمان کنند بغم که در معده بود بکرا
 و جالیوس کس بد کرم و مصلح وی جعتر ری بود و بدل آن سم و رن آن کون بطوری در
 ان اسون کرو و با قار و شامه و کرا و یا رومیه و کرا و یا جلیله قد مانس و کفیر
 کرکان حد و قسقه شد که در ملین طرد ملین گویند و ان نوعی را سا سالیوس است
 کرکرمین عا قود جا است گفته شد که برون قسطورین و مسامت گفته شد که کرکرم
 صنوبر که حک است که مع و فستق قویش و شیرازی انرا کاج خوانند و گفته شد و صاحب
 جامع قوی حد آورده است که گوشت عروق الصفر است و حکو که اصول در سون گوشت
 و رس نوعی از انست که مدانه و کردانه تر گویند و مدانی و فو دمانی تر خوانند و عانی
 گوشت در حش مشان است و دریم گفته شود و بعضی گوشتا بجره است و خلافت و موله گوشت
 تجنی که ان کرم نوعی از مازرون است و نفعانه کرم بود و شکل موردانه بود و سخی قبل بود بغایه
 سهل ما اصل بود و مره دودرم از وی کشنده بود و از خوردن وی حله و مرص عارض بود
 و بکشد و مدا و آه کس که آن خورد باشد مانند مدا و آه کس که فرفون حورده باشد که کرد
 سک المک است و گوشت کرکس یا رسی کلنگ که سید و سکورس و کی آن بود که با صید
 کرده باشد و باند که چون کشند بعد از چند روز بر بند با سرکه و دیگر ماب و یک سرید و بعد
 از ان حلوای قند یا عسل بخورند و طبع وی کرم و خشک بود و گوشت سرد بود و در
 گوشت داغ وی و دره وی چون بار و عن رستی سامرند و سغو ط کنند سیان را بیل کرد
 و به جیر فاموش کنند و چون مع وی در چشم کشند بکوری را نافع بود و چون ریره وی است

بایرند و سوط کنند سه روز پیاپی لقوه را زایل کنند البته و باغ وی باب حلیه بگذارند و طلا کنند
 بر درم و سوت نافع بود و چون خصیه های وی نکسو کنند و خشک کنند و پیاپی بر دماغ جبران
 سرکین سوسما که در با و نبات ۱۹۱ مساوی و در چشم کشید سیدی که در چشم بود که سبب
 آبله مانا حنه بود را بکند داند البته و چون سه وی بگذارند با سر که غنصل و مطول باشد و حنه
 در غایه کمال نافع بود و چون ریزه وی با عصا سه روز بکوشد بگذارند و صا حنه و سوط کنند
 محال حای که لقوه داشته باشد سه روز باید که روشناسی نه مند و روغن کرد که در لقوه
 می بالد کلی زایل کند و زهره وی کوند بر آب منقح و بر بر صی لطیح کردن نافع بود که در
 لغتم حافظ الحی است و حافظ الاطفال نه خوانند و آن فوفون است و کوشد که بر
 کونید قنای الکبر است و خلافت است و ای محقق است قنای اجمار است و کوشد که در
 ساری سکنه کوند و یکوترین آن بود که ارکسم مرغ یا حوتی میسر و آن او زنده طبع
 آن سرد بود و عصای و کوشد که بکشد چ ترند و خولجان و فلفل یا با سداب
 و با زرد طغنه و با جار هر که ادمان خوردن او کند بدم بسیار رسد کند که دشوار از
 سکم سرون آید و باید که بعد از وی حوار شات مسهل کوند و وی مد مضع شود و
 اندک و یکم سوس او بدم بود و دوا می در ساقی احداث کند و اولی آن بود که بر سر ترند
 خولجان و فلفل کرک بسیار می کردن کوند و او جوی اینست سوامی و با خوانند و میان
 بر در چشم ششما داشته باشد بزرگ لقوه وی بغایت بود که فیل را بر سر شش بر دارد
 در شهر نوبه و کوند چون زهره وی بخورد کند با دما شکند و هر سحر که باشد رایلی کرد اند
 کر برده و کشیده نه کوند و معده نه خوانند و سوامی قوریون و بیاری کشند خوانند
 و یکوترین آن ستای بود تازه و فربه و طبع آن تر بود و سرد بود در افراط
 تا دوم و ایچه خشک بود سرد بود در دوم و خشک بود در سوم و تم اط کوبید در وی ۱۹۱
 و برودت بود و نزدیک جالیوس سن بل سخونه دارد و مرکب بود از روغن متصا .

مغز را از کوزه آله که باید از لای لای
 باغ وی باب حلیه بگذارند و طلا کنند
 بر درم و سوت نافع بود و چون خصیه های وی نکسو کنند و خشک کنند و پیاپی بر دماغ جبران
 سرکین سوسما که در با و نبات ۱۹۱ مساوی و در چشم کشید سیدی که در چشم بود که سبب
 آبله مانا حنه بود را بکند داند البته و چون سه وی بگذارند با سر که غنصل و مطول باشد و حنه
 در غایه کمال نافع بود و چون ریزه وی با عصا سه روز بکوشد بگذارند و صا حنه و سوط کنند
 محال حای که لقوه داشته باشد سه روز باید که روشناسی نه مند و روغن کرد که در لقوه
 می بالد کلی زایل کند و زهره وی کوند بر آب منقح و بر بر صی لطیح کردن نافع بود که در
 لغتم حافظ الحی است و حافظ الاطفال نه خوانند و آن فوفون است و کوشد که بر
 کونید قنای الکبر است و خلافت است و ای محقق است قنای اجمار است و کوشد که در
 ساری سکنه کوند و یکوترین آن بود که ارکسم مرغ یا حوتی میسر و آن او زنده طبع
 آن سرد بود و عصای و کوشد که بکشد چ ترند و خولجان و فلفل یا با سداب
 و با زرد طغنه و با جار هر که ادمان خوردن او کند بدم بسیار رسد کند که دشوار از
 سکم سرون آید و باید که بعد از وی حوار شات مسهل کوند و وی مد مضع شود و
 اندک و یکم سوس او بدم بود و دوا می در ساقی احداث کند و اولی آن بود که بر سر ترند
 خولجان و فلفل کرک بسیار می کردن کوند و او جوی اینست سوامی و با خوانند و میان
 بر در چشم ششما داشته باشد بزرگ لقوه وی بغایت بود که فیل را بر سر شش بر دارد
 در شهر نوبه و کوند چون زهره وی بخورد کند با دما شکند و هر سحر که باشد رایلی کرد اند
 کر برده و کشیده نه کوند و معده نه خوانند و سوامی قوریون و بیاری کشند خوانند
 و یکوترین آن ستای بود تازه و فربه و طبع آن تر بود و سرد بود در افراط
 تا دوم و ایچه خشک بود سرد بود در دوم و خشک بود در سوم و تم اط کوبید در وی ۱۹۱
 و برودت بود و نزدیک جالیوس سن بل سخونه دارد و مرکب بود از روغن متصا .

و دستور بدوس در و فوس فخر انسان کوند سر است اگر نه سرد بودی عصاره وی
 بنوی بتر بد و جالیوس کوبید اگر نه گرم بودی خنای بر را بخیل کندی و بد رسی که
 فعلی کا صید سکند یا از هر آنکه جوهری لطیف است و خواصی و زود نفوذ و غرض
 میکند و جوهر سرد غرض کند لیکن چون با شامند محلل ۱۹۱ ایت بود و روغن و فعلی
 وی باقی ماند و اگر نه سرد بودی حره را شانی نویدی و در وی قبضی و کندی بود و
 چون تروی و یا خشک وی بجایند بوی سیر و پاز زایل کرد اند و عصاره وی با شیرین
 مسک هر صرمان سخت بود و چون با سوتی رحره و بملک صا کند نافع بود و چون با سول
 مسو را ورق کل سرخ صا کند بر شری و درم خصیه که از گرمی بود و ناز فارسی
 بود و چون با آرد با قلا بر خنای بر صا کند بگذارند و چون با سر که و اسفند
 روغن کل یا میزند جبهه در مای کرم نافع بود و خشکی وی سود مند بود جبهه و اگر از
 بخار ماری بود یا بلغمی و متوی معده بود و خوردن وی تاریکی چشم آورد و شامند
 وی حنقا ز نافع بود و بجا صید منع بخار از سر میکند و از بهر اینست که در طعام معده
 میکند جبهه منع بخار معده و تروی چون بکوند و آب آن در معنی حکا کند قطع رعایت
 کند خاصه دو جبهه کافور در یکدم آب وی حل کنند و چون آب وی با شیرین نان
 چشم کشند ضربان سخت را ساکن گرداند و چون خشک وی با نبات یا شامند
 و پشت که از گرمی بود سود بد و دفع صداع و سکر کند و چون خشک وی کوفه عصا
 تروی مضغه کشند جو شش و دانه که در زبان و دمان بود زایل گرداند و کشند خشک
 بجا صیت متوی دل و منع بود خاصه در مزاجها کرم و در درم از وی با سی درم آب
 لسان احمل یا شامند قطع خون رفتن بکند و منع تی و جشام جامض بعد از طعام
 بود و خشک وی بر مان کرده شکم به بند و چون با مسخ یا شامند کرم در آرد
 آورد و چون هر روز یکدم با یکدم نبات یا شامند شری زایل کند و بسیار خوردن

و دستور بدوس

دی ذهن را محلط کند و چشم را تار بکند و منی را خشک کند و باه را بشکند و زین
آورد و مصلح وی سکنجبین سبز جلی بود و جودی گوید چون کشد خشک سازد و ما نبات
مصری نرست سازند و پاشا منقطع نعوطن کند و منی را خشک کند و داند و همچنین اگر با نبات
سوف سازند و تروی چون با مرغ فربه نرند مرق وی همه سورش نشانه سودمند
و خشک وی و سواس کرم را سودمند بود که سدان شرب بود و چهل درم از آب
وی گویند کشنده بود و بتبرید و اکثر مفره وی بدل سرد و سرد و عسا و جنون آورد و
حال وی مانند حال استان بود و بحسن از تروی بخورند مقدار نیم رطل احتلاط غلیظ
غلط آواز و نبات آورد و مانند استان کلام وی فاحش بود و از مجموع بدن گوئی نیر
آید و عداوی وی نمی کشد و مطیع نیست و روح زین و روحه ارمنی و بعد از آن بزرگم
مع ۴ هم رشت محکم رد و غلیظ و مرقی مرغ فربه یا بطمک بسیار و غلیظ جود و سر آ
صرف محکم اندک پاشا منقطع و پیش از آنکه یک کشنده ترحون آری تهلبار
خورند و هر بود و اگر با سیره دیگر بود از تنول منع آن بکند و اگر با سموم بود سمی بود و
اگر با تنول و غلیظ بود کزنه بزرگ یا بجزه است و گفته شد که روان باد و بجنوبه است
کرناز که غمه الطفا است گفته شد و مازج نیز گویند که برده البشعرا بجنوبه است و آن
بر سیاه نشان است و گفته شد که اگر بکسین چیرست مانند ترحون آن طلید که بر ورق
طفا افتد و نیکوترین آن مای بود و سبید بر رک دانه مانند مصطکی مرطوبی مراح را
ناع بود سرفه و حشو به سینه که از رطوبه بود سودمند بود و مقدار استعمال از وی هفت
درم تا بیست درم بود که هر که ار و گفته شد که اگر با سموم بود سمی بود و
و گفته شد که بیستون نوعی از سوسن بری است و از اسیف العراب خوانند و دور
حوالی گویند و آن دلبو است و گفته شد که رفت خشک است و پومانی
و گفته شد که سید قشوری بود مانند سلیحه و آن دو نوع است که نوع سبط و آنرا

گویند

کتابخانه

کثری بیاری امرو و کوند و ان انواع است و فاصلت من انواع آن نوعی که در فاسان
است و اسانیان از شاه امرو و کوند و آن مانند آب نبات است و خوش بوی
خوش رنگ است و بر دل و بعد از وی حسانی بود رسیده و آن معتدل بود و کوند
سرد و تر بود و یک نوع که از صینی خوانند سرد بود در اول و خشک بود در سیوم و بعضی کوبید
کثری را سرد بود در اول و خشک بود در دوم و صینی سرد تر بود در اول و آن نوع که شاه
امرو خوانند شکم را اند و کثر غذا بود و کثری بیشتر از نوا که دیگر غذا بود خاصه که زرد
شیرین بود و او که بر شکم بود کثرت خاصه خشک بود و قوت معده بد و تشنگی بسیار
و مسکن صفا بود و خلطهای صم آوی و رمانان فابص بود و علاج کسی بود که فطری بود و مانند
و اگر فطر کثری بر بند صرمان کثر شود و خوردن وی بعد از غذا صعب بود و سحر از سر کثرت کثرتی
که در وی است قوی است آورد و صرمان را منفرود و مصلح وی ماء العسل بود با دو کرم و در جیل ماب
حوی کرم را بکشد و تراط کوبید کثری چون صلب بود و بر د و محف و دو شکم نند و او که کثرت
نرم و شیرین بود و پس سخن و مرطوب بود و شکم بر اند و شش از سر کوبید متوی دل بود و در کثرت
ای متولد شود در بدن از وی محمود تر از آن بود که از سر کوبید شود و در شوار صم بود و در کثرت
نشا که آب سرد بر سر آن خورند و بعد از وی طعام غلیظ بخورند و اگر کثرت کثرتی که صادق
بود و کثرت با بد که خواب کنند و بعد از آن شراب کهن صرف سازند با در کثرت
و این ماسویه کوبید و کثری طبیعه به نند و دایع معده و مقطع اسهال موه صفا بود
کافیه سوسنی خا مانیک کس سد و معنی آن صنوبر الارض بود و صاحب نهال کوند
کرم کرس روی است و صاحب کابل کوبید خون رویت کاسنی روی و بعضی کوبید
برک و شاخ قنه است و همه خلافت کثرت کثرت است و کل نشش کثرت کثرت
کرد و شیرازی انرا ماش دار و خوانند و بلجی وی زیاده بود از تیری و صاحب نهال کوند
یکوترین آن استانی بود و طبع آن کرم و خشک بود در سیوم و کوند کرم بود در دوم

و خشک بود در سیوم و کوند کرمی در سیوم بود و منته و جلا دهنده اعصاب باطی بود
و در وی قوت مهله بود و چون بر صلاها نهاد و بر رشتها غش با عسل سود مند بود و
چون با عسل سازند عرق النساء را نافع بود و سده حکر کشا بد و ترکان را سود دارد
که از سود او چون مدت است و زپایی سازند خاصه با شراب حیص و بول را
و مقدار را خود از وی کثرت بود و کوند مصر بود به شش و مصلح وی اسون بود و دل
ان هم درن سیالوس است و او که نیم آن سلیخ و دستور بد و کثرت بد و کثرت
العسل جمل روز پایی سازند عرق النساء را از ایل کرد اند و علقه و در کرده و بعضی
نافع بود و طبع وی چون سازند دفع صر رسم حلق النمر کنند و اس سراسون کوبید
مسهل بلع غلیظ بود و شربتی از وی یکدم و نیم بود که کثرت و اسحاق س غرمان کوبید
چون سازند و مشال از وی باب الحکمته امعای بالایی را که اند و بدیوس
کوبید بدل آن بوردن سیالوس است و او که نیم آن سلیخ و این ماسویه کوبید بدل آن بوردن
آن زرد کرمانیت کوند بدل آن کادر بوس است و سوسنی خا مانیک کوند
و معنی آن بلوط الارض بود و بعضی طوفور بوس خوانند و کوند کثرت کثرت است
و خلافت متولف کوبید که هیئت سبز رنگ است و آن و رقی و قصبای و کجی بود اما اندک
تخم دانه باشد مشرق و رقی بود و از شیرازی را باند و بلخ خوانند و یکوترین آن
تازه بری بود بعد از آن که کثرت و طبیعت آن کرم و خشک بود در سیوم و کوند در دوم
و دی منج و ملطف بود و چون با عسل بر ریشهای حرمین نهاد که کوند و چون پیا
تازه وی یا باب بر نند سود مند بود و همه سر قه کس و اندک استسقا و حیص و بول را
و سبر یک از اندک و کثرت آورد و چون با شراب سازند کثرت کثرتی حانوران را نافع
و چون سخی کنند با شراب سازند در اسحه در شش کشند و حشمت که ناصور
شده باشد را ایل کرد و اند و چون بکوبند و بر سبر نهند بکند را اند و اگر سازند ترقا

زایل گرداند و شریف گوید چون باب اندکی برسد و ببالا بید و سه روز بانی هر روز سه
درم نباشد تا بزیت ساشا مندم کرم سندر بر انداخته و وی سودمند بود چه در دماکی
مرغس که در نواحی شش و سینه بود و چون سخی کنند با جلاب غسل بر سینه و پیا
سه روز و مقدار شری از وی باشد درم بود و کافیتوس بر سینه عمل کند و شراب
کا دیوس مسخن و محلل و دیشج و یرقان و یخ که در رحم بود سودمند بود و سو
الهم و اندای استسار با عانه نافع بود و بدل آن عروق غافله بود و بدینوس
کوید بدل آن استقلو قندرون بود آن و تیا ذوق کوید بدل آن برون آن سلیج بود
و کوید بدل آن حم حاصل بر سینه یا تخم شلغم بری کمون باری زره کوند و کرمانی و
فارسی و شامی و بنطی و کرمانی سیاه بود و فارسی بچه سیده بود و میل بر روی زند
واقوی بود از شامی و بنطی و کرمانی اقوی بود از فارسی آن کرم و خشک در سیوم بود
در دهم کرم بکشد و باد مار را شکند و مصم طعام بکند و چون باب وی روی را نشود
لون را صافی گرداند و بول کوس بد کرمانی شکم به بند و بنطی بر اند و از ناسوه کوید
بریان کرده در سر که خیساند شکم به بند و باد مار غلط دفع کند و محققه بود
چوب را نافع بود اگر زن برست کنن آلود بر کرد قطع کثرت حیض کند و چون در که
خیسانند و خشک کند و سخی کنند و سفوف سازند و بدان ادمان کنند قطع شهوه کنند
و چون با یک یک خاند و فرزند قطع سیلان لعاب بکند و چون با سر که سخی کنند قطع
بکند و چون تنها خاند و آب آن در چشم حکانند خون را به بند و طرفه را نافع بود
و عصاره بری وی چشم را جلاد دهد و چون بر موصع موی زاده که در چشم بود طلا
کند بعد از آن که موی بر کشیده باشند دیگر نرود حاصه که با صمغ طلا کنند گو بری وی
سیاه رنگ باشد مانند سونیر و نوعی از بری هست که تخم وی مانند کیم سوسن بود و چون
با شراب پاشا مندم کریدگی جانوران را نافع بود و موطر البول اسودمند بود و سنگ

بر زند و چون با سر که پاشا مندم فواق را ساکن گرداند و چون بازیت و غسل بایند
وصفا کنند بر اثر سیاهی که در شش هم بود را بیل گرداند و همچین بر درم اعیان
که از کرمی بود و مقدار شری از وی ذود درم بود و کوید مصر بود بسکم و مصلح آن کثیر
بود و خورد وی بسیار لون را رد گرداند و بدل کرمانی کورن و هم بنطی بود و
شاور کوید بکک وزن آن و تیا ذوق کوید بدل آن برون آن باری بود و کوید
بدل آن کرمانی بود و بدل فارسی هم وزن آن کرمانی بود و کوید بدل آن کرمانی بود
کمون اسود است کفشد کمون کفشد کمون کفشد کمون کفشد کمون کفشد کمون کفشد کمون کفشد کمون
است کفشد کمون کفشد کمون کفشد کمون کفشد کمون کفشد کمون کفشد کمون کفشد کمون کفشد کمون کفشد کمون
کمون بر روشنی بر کمون اسود خوانند و کفشد کمون کفشد کمون کفشد کمون کفشد کمون کفشد کمون کفشد کمون کفشد کمون
و کوید پوست آن است و صفت هر کفشد و بصری کوید صمغ انب کالیون
خامالیون است کفشد کمون کفشد کمون کفشد کمون کفشد کمون کفشد کمون کفشد کمون کفشد کمون کفشد کمون
کفشد در بای و اصمغی کوید سه خیر است که از بیک خیزد و در هیچ جای دیگر نبود لبان و در
و عصب تعصب بر دیننی و ابو جینه کوید لبان نبود الا بر در تهنای عمان و در حران
خارنک بود و قدان دو کر زاده بود و زوید الا در کوه و ورق آن مانند ورق بود و
و ثمر آن هم مانند ثمر مورد بود و علف وی را کند خوانند و سح حواسد و سوسن
لیانو و نیکوترین آن سید بر مدح یعنی جبهای گرد بود و چون کنس کرد شش
شود و عیش وی بهج و رایتیخ کنند و جالسوس کوید طبع کند کرم و خشک بود
در اول کوید در سیوم قوه حافظه را نیکو بود و چون به بند در موصع که
و زرف هم که از حج دماغ کوید و آن نوع از عاف است و منع ریشهای بد که در
متعد بود بلند و چون با غسل بر داحس کنند را بیل گرداند و چون با پیه بط
خوک ساینند و بر تو با المذ را بیل گرداند و ریشهای که از سوحکی اش بود و سنان

کونند خشک بود و جوهری نایب لطیف بود و در وی قبیضی اندک بود و منبج رطوبات
 غلیظ بود و طبعی معتدل و قوه من موی بدید و بر ویانند و روعن مورد موی را نگاه دارد
 اما ردا الشعلات و ااجیه مملست که رویانند معالجه آن داروهای دیگر بود که بحکم بسیار
 در ایشان بود و دوز خندان لادن و اگر لادن در شیب دامن کور کنند که مرده سیمه
 پیرون آورد و چون با شراب شامند شکم به بند و بول برانند و بلم مال گردانند
 مقدار ماخود از وی تا بمشغال بود و طبعی صلابات معده بود و حکم قوه انشان
 خون صغنی و سردی در ایشان بود و اگر در روعن کل حل کنند و در کوشش چکانند در
 کوشش اکل گردانند و اگر در روعن مایه نیا شست حل کنند و بر سر و جی که بود بمالند
 بود و اگر در روعن کل حل کرده طلا کنند بر ناف که کوه کان یعنی میان سر که شش از
 جانداره خوانند زله و سرفه را نافع بود و چون با سه خول حل کنند و بر درم متعده
 در دساکن گردانند و چون بار روعن کل حل کرده ختم کنند سج را نافع بود و کونینج
 سه بود و کونند مضر بود و مصلی ان سمنل الطیب بود لازورد ببار
 لا حورد خوانند و نیکوترین بدخشی بود و مولف بد کا صید نرج و تنوبه در وی
 بود که در نوع دگر وی بسبب ساسکی لعل و نوع در ماری بد بود و در ساسکی اسر و طبعیت
 ان کرم بود در دوم و حسک بود در سیوم و کونند سرد و حسک بود در دوم و قوه وی
 مانند جحر ارنی بود و لیکل لا حورد صغیفه اروی بود در مهمل سودا و کونند قوه وی
 لذاق الدیب بود اندکی صغیفه تر و لا حورد مهمل سودا بود و هر خلط غلیظ که بان
 اینجه باشد و مایه لول را نافع بود و بر وی و چون زن هم درم از وی فرجه کند بایکدم
 روعن زست که را نگاه دارد در رحم تا سوت رسد و از افتادن ایمن بود و بعدا
 و شترتی را مده اروی یکدم بود در در کرده و مثانه را سودا دارد و ناسل را قلع کند
 و چون با سه که سخی کنند و بر رص طلا کنند زایل گردانند و موی مره بر ویانند و چون زن

کولم و کوب بر غلغل است و گفته شد که اگر شش از وی شش خوانند کومس وی
 بود لیکل غلیظ نبود و در صم صالح بود و در و دگر و عدم الفصول بود و حسک لیکل
 و خوی سرد لرج از وی متولد شود و اگر با سه که و اجدان سمنل کنند و لروحه و برود
 ان که شود و وی سج امعا و خستونه حلق را نافع بود و سفاق زبان و لبها که اگر کرمی بود
 دارد که با نانا فا و اینا است و گفته شد که با صمغ جور و نیست و مکتورس آن سم
 بود صافی سرجی که بر روی زند و طبع آن سرد و خشک بود و خشکی آن در دوم بود و کوبید
 در وی ۹ اتری اندک بود و کونند کرم بود در سیوم خون را به بند از سر موضع که بود و خنثا را
 نافع بود و متوی دل و منفرج بود و چون سم مشغال ناب سرد پیا شامند قی به بند و با سه
 قوه معده بدید و در معده را نافع بود و در عسر البول اسودد و حور کی کوبند قطع رعب
 بکند و چون بر ورمهای کرم ساورند نافع بود و شاد بود و کوبید که با چون بر زن حامله
 که نگاه دارد و اگر صاحب برقان بندند نافع بود و اگر سخی کرده بر سو حاکم اش لطوخ
 کنند نفع نافع بود و در اری کوبید خون حیص به بند و بواسیر اسودد و کونند مضر
 بر و مصلی وی از زبار سی بود و بدل وی طباشر و تیا و ق کوبید ای دی و درن وی
 طبع روعی بود و چهار دانگ و درن ان سلی و نم وزن آن بر قطونا بریان کرده که یکم
 مایه ناز و گفته شد که مصلی اسر و گفته شد که یکم مایه سر حسل است و گفته شد
 لیکر کونه و کیسونه کونند و ان جعه اسر و گفته شد که یکم مایه سر حسل است و گفته شد
 کچو حسل است و گفته شد که یکم کان نوعی از کرا است و گفته شد

اللام لادن

سکوترین آن ۹ ب خوشبوی بود که لونی آن بر روی زند و بهج رمل در وی بود
 و در روعن حل شود و بهج ثعلبی نداشته باشد طبع آن کرم بود در اف در طبع اول
 و کونند در آف درجه دوم و وی تر بود و کونند سرد و قابص بود و این قوی است

بجو در کرد جیمن نکو راند و لا جورد مصر بود نم معده و مصلح وی مصطک با جا ما بود
و بدل آن حجر ارمی بود و گویند بدل آن لذاق الذهب کان بود لاغینه نوعی از تومع
است و کلی زرد دارد مانند کل شبت و ورق وی بزردی زرد و ورق اندک اشته باشد
و در دامن کوهها بسیار بود و چون بشکنند شیر بسیار داشته باشد و زرد و سفید
کلی وی و آنگذ و بعضی گویند نبات شمل است فی اجملة طبعان کرم و خشکست در سوم
و گویند در چهارم و از خواص وی آنست که اگر در مقامی که مای بود در آن اندازند مای
بر روی آب افتند و لبس وی مهمل آب زرد بود و استغفار نافع بود و ورق وی
چون سرنه و کج و نه سمن عمل کنند و اگر ورق وی بگویند و عصیران سازند مهمل قوی بود
از لبس وی لیکن لیس وی مقلی بود و بدل آن فراسیون بود و لا لایا که از طرف مک
می آورند و بجهه بواسیر بخور کردن بعاته نافع بود خاصه نم آن و در دقت رسانی
کرد اند و چون پاشانند خون را به بند و طبعان مسخی بود و در وی قصی بود
سیار از وی مصر بود نمانه و مصلح وی حب الاس بود و لبلبا قبوله خوانند و آن
از قسوس است و معوق بود بعضی و جلبوب نیز گویند و بشراری هر شه خوانند
نبات وی هر نبات که نزدیک بود بچیده کرد و آنرا جمل المساکین گویند و طبیعت
بود در ۹ ارت و پوست گویند کرم و خشک بود در اول گویند سرد و تر بود و وی طین
و محلل بود و اگر عصیر وی بار و عن کل به در کوشن چکانند که در دکن سودمند بود و
وسده جگر و در کین شده رانام بود و وسیعش اسود دارد و ورق آن با سرکه
سیر را سود دارد و آب وی مهمل صنای سوخته بود و صاحب منهاج گویند سستی
از وی سی درم بود چنانکه حمل و به مثقال هم باشد با مست درم نبات و اگر کو
قوة وی ضعیف شود و بخته سرد که از حبس طبیعت بود و قوی که سبب خلط کرم
بود نافع بود و محلل در می بود که در مفاصل احتشاشد چون با فلو سر حار و سر

سنگ

تولد کند و باشد که بهینه کشنده کشد ماکه فی کند و معده از وی با کرد اندک با العنقل
از آن شراب صرف باشد ماکه فی باشد و روغن او در من بر معده بکشد که لیس
روغن که بدیه حیوانی که مده حمل وی بشیر ماکه از مده حمل انسان بود ادوی را بد بود
و ای که مساوی بود طایم بود از هر است که شرکاو نیکوتر و مناسب تر از شیرهای دیگر
حیوانات بود و دوسوم و غلط وی زیاده بود و غذا بیشتر از همه شیرها بد بود و موی آورد
دیرتر بکشد و در بوسه و تسهیل هم که کنش را نافع بود لیس البغیر شیر معتدل بود
میان شرکاو و شیر فزله را نافع بود در شش حلق و عرق النساء که از خشکی بود و غم و کس
و سرفه و سینه و نشت دم را نافع بود و غمزه بدان کردن خنق و درم ملازه را سودا
در شش نه را نافع بود و دستور بد و سبب بد شیر بزرگ بود که بود از شرکای دیگر
انگیز کردن وی شیر کرمهای قاصی بود مثل رخت مصطکی و در خنط و در حشون
و در حش حه انحصار و امثال آن از هر است که معده را نیکو بود و روغن که بد شیر اسهال
وی صغیر تر از شیر کاه بود و ماتی در همه احوالی نفعی بود و طری که بد تهای کس و
بطن را نافع بود از هر است که سار رود و اندک باشد و بر جیره های پنج که کند و کوی
بر اندک و کوی بد معده بود با حشا و بدل آن شیر کاه بود و لیس البغیر لیس البغیر و سار
شیر شتر کوی دوی سومه و جنبه کمتر داشته باشد و معده و قوی مای بود
احداث نکند حاکم شیرهای دیگر بلکه سده بکشد و جگر را تاره کرد و اندک و صغیر
و در بوماء اصغر را نافع بود و قوه چشم بد و مرصهای سبب را نیکو بود و با بول
چون ساشا مندا استسقا را نفعیه می نمود و اگر با جدرم سکر العسر ساشا مندا استسقا
کرم را نافع بود و خنپن کوی استسقا طبعی و زقی را سودمند بود و غلطی که در جگر
بکشد و در رهای صلب حاسبه را می نمود و بواسیر و سله را نافع بود و سهو و غذا
و جماع بر اکید و اگر نبات پاشا مندا زمان کون را صافی کرد اندک و از جگر

نخل از

خشکی از باغاه نافع بود مقدار یک پل تا دو پل مستعمل بود و وی رودار معده بکشد و
غذا که از البان دیگر و بدل آن شیر بر سحنا بود که در ساعت ششیده باشد لیس
البغیر و لیس الصان سر کوند و در ماری شمش حشوا نند دسم و غلط بود و جنبه و رید
بسیار داشته باشد و نشت دم و قوه شش را نافع باشد و ندرک هر جماع بکشد و قوه
باه بد و وادیه کشنده را نافع بود و تر و قوه امعا و رو و سرفه را سودمند
و لوز الصافی کرد و در دماغ پیغمبر اندک و کج و تخمان شیر بر محمود بود و وی کرم بود
و طایم بدن نبود و قوا و قوام را و بولم آورد و بولم لیس البغیر بسیار سی شیر کوی بد سینه
و کوی کرم بود و رقیق بود چون بدان مصصه کشنده و دندان را محکم کرد اندک خلاف شرکای
دیگر و سرفه و سینه و نشت دم و عسر النفس و مجموع مرصهای سینه و ریش شلم و مجاری
بول را نافع بود چون از جلیک ساشا مندا مقدار سی درم با مدها ماکه ساشا مندا
کشنده را و تر و قوه امعا را نافع بود و موافق بود اصحاب صداع و طین و دوی
و دوار و بدل آن شیر بزرگ و کوند شیرش لیس البغیر لیس البغیر حشوا نند و بارسی سیر
کوند جنبه در وی کمتر بود و در بدیه نیر و رو کند و در خون حیض منقطع شده باشد
بر اندک و چون زن شیر او حقه کند چون کرم بود در جم را با ل کرد اندک و قوه و چون ساشا
مسکی کند و ترکان انرا قاصص خوانند لیس البغیر شیر زمان بول بر اندک و تر باق از نبح
بود و در چشم را نافع بود چون در چشم دو مشتد حشویه چشم را با ل کرد اندک خاصه چون
با سبیده بکم ترغ بود و سله را نافع بود چون پاشا مندا همان زمان که از رستان
آید یا بکشد از رستان یکس از رن که صبح البدن معتدل المراج بود و ورم کوش کرم
و قوه از نافع بود لیس البغیر بشراری زبک خوانند طبعان سرد و تر بود و مصحح
کرم بود و بدن را قوی کرد و دوی بطنی الصم بود و غلطی عظیم از وی متولد شود و دیر
معده بکشد و از امعا و مندر معده و در پید کرد اندک و جشای وی دخی بود و بول

نواق و مولد حصی بود و چون با عسل بود غذا بسیار بود و مصلح وی بود و البسودا صفت
 که از طرف مغرب او رند و طبع آن نغاه کرم بود و مفید بدن باشد و نوسدن عطسه
 در عاف او و در دسم بکمال بود چون بر زمینهای صلب باشد و بول اللیخیه صفت
 در لایحه گفته شد شش ازین و جالینوس که در قوه مانند فراسیون بود و بدل وی
 بود لیکن کدر است و گفته شد لبین التو غایت شتر توغات مانند مار یون و حلیث
 و الح و شبرم و عطینا است انواع آن حار و محرق بود و بد و مفید چون بود اگر
 حکم سوراخند و مداوی آن در آبی که سرد بود شش نغاه نافع بود و کمرهای سرد
 کردن قدر و مؤلف کوبید شتر توغات خاصه شبرم و لایحه چون در قوبال اندر ایل
 البسه البتیه البتیه نظم مغر خسکدانه کرم و خشک بود و مصلح بلغم بود و قوی او را
 و استسقا زتی و لخمی را نافع بود و شترتی از وی سه معال بود با سقر لبینی میوه است
 بود و انرا عسل لبی خوانند و او مانند عسل بود و در وی جلالت نبود و آن صم در حق
 رو میس و سکو ترسی آن بود که سیاه بود و بنفش خود و خوشبوی و در رنگ بود و سیاه
 بنود طبع آن کرم است در اول و خشک در دوم و کوند تراست و وی منفع و بلین بود و ب
 تر و خشک را نافع بود و او اوصافی کرد اند و طبع نرم دارد و چون زن با جود بر گیرد یا
 پاشا مد حیص و بول بر اند و مصلح بلغم بود و رحمت خون شغالی از وی ستمی کندی
 مسبت بود و نرله رابه نند و مصلح آن بوردن آن بادام بود که اصافه وی کند و بدل وی
 جد سید مترو و روغن سمین بود و کوند بدل آن جا و شیر بود و لخم مجموع کوشتهها کرم تر
 بود و کشر غذا و مولد دم اما بعضی از بعضی فاصله بود و نیکوترین آن بود که متوسط بود
 در فلهی و لاغری و وسط عسله معتدل تر بود و حصی کرده فاصله بود از حصی ناکرده
 و وی غذا ای مقوی بدن بود و در و مستحیل شود بچون و صنف مجموع گفته شود و لخم کحل
 فاصله کوشتهها کوشته بره بود و نیکوترین آن کوشته حوی بود و طبع وی کرم

بود و راول و نیکو بود و جهت بدنهای معتدل و معده معتدل مولد غذا ای بسیار کرم و تر
 بود چون بسوراند و برهتی و قویا طما کند سود و بد و حاکم سیدی کوشتهها
 چشم را نافع بود و کوشته سوخته وی کوند کی بار و عطر و قوت ب ۹ آره را سودمند بود
 و با شراب کریدکی سگد بوانه را نافع بود و خوردن آن مولد بلغم بود و مصلح وی
 یا حلوائی سکر بود و مضر بود بکسی که عینان داشته باشد و مصلح وی آن بود که با شکر
 قابض برند لخم النعاج کوشته مسینه ۹ ارت وی کتر اگر کوشته بره بود و چون بداد
 حاصل شود لخم انحر سر تر سیاهان کوند بهتر کوشتهها کوشته کوشته و کوشته
 بری بهتر کوشته و خوش بود و لخم صبح است بهتر کوشته و خوش کوشته
 بود و کوشته ۹ بری و لخم رود و مصلح شود و کوند و غذا اندک اما بقوه بود و حال سوسن
 موافق انسان معتدل المراج بود و کوند قوی که کوشته می خورد اگر کوشته خورد
 فرق تواند کرد لون و طعم و بوی و این دلیل ملا و مت مشابه است و وی عطش و
 لرح و قطع لرحه او شراب یا حلوائی قندی کندی لخم اجد آ کوشته شش فصول
 آن کتر از کوشته بره بود و برغاله شیر خواره که شیر نیکو خورد و باشد نیکو بود و اگر
 بد خورده باشد بد باشد و نیکوترین آن سیاه رنگ و سبک و لذت تر بود و کوند
 ای سرح بود و ششم ارق بود ۹ ارت کتر اگر کوشته شش داشته باشد و معتدل بود
 در رطوبه و سوست در و مصلح شود و نافع بود کسی را که دمل و دانهها بر اعصای وی بر می
 و خوی معتدل نیکو میان لطافت و غلظت از وی متولد شود و خون بران کرده بود
 بود و قوی و مصلح وی حلوائی قندی و عسل و لخم الم الم الانا و البسودا کوشته
 بر ماده و د که بد و شوار مصلح بود و غذا ای بد و بد و مولد خوی بود که میل سیاهی
 لخم البقر کوشته کوشته آن بود که جوان س بود و نیکوترین اوقات خوردن
 آن کمار بود و وی خشک بر اگر کوشته بره بود و در کرمی کتر از وی بود و کوند کرم کشت

در چهارم دوی کثر الغدا بود و چون بسکاج نرید منع سیلان ماده از معده بکند
 دوی از اخذه اصحاب که بود و عدا علی طوط و شوار بود و احکام سیاه بود مرصهای
 تو که کذا هتی و باب و سر طان و قوما و جدام و دای الغیل و دوالی و سوسا و ش
 ربع و سر رسد کند و احکام هر آن کم کند و مصلح آن بود در حسی و فلفلی و در کسک
 و در حسی که بوسه در در یک اندازند و در گوشت را نیمه و هر اگر اندک و نیمه
 گوشت کوساله نیکوتر از گوشت کاه و کبر و نیکوتر آن بود که نزدیک راسه باشد
 آن کرم و تر بود غذای معتدل بود و خوشی صالح از وی متولد شود و مصلح اصحاب
 بود و مطول امیر بود و مصلح آن ریاضت استیجام بود و لحم ای کوس که شک و نیش
 علی طیز کوشته بود و کوس بدید و دیر به هم شود و در معده تشل بود و در حب
 کوشتهای کرم و دوی در طبع مانند گوشت نعام و گوشت نسور بود و لحم ای کوس
 گوشت حصه کرده بهتر از گوشت حصه ناکرده بود چون حیوان مزاج و کوشکی مال بود
 و نیکوتر آن حوی و صان و مع بود و فاصله تر آن بود که مسان فرمی و لاغری بود
 بلکه دوی فاصله از همه کوشتهها بود و کرمی دوی کثر از حانه دار بود و در معده شود
 معتدل از وی متولد شود و فیه آن مرطبت بود و طبع و لاغری آن لاغری بود
 و محفط طبع بود و در معده بود و مصلح آن آب نوا که قابض بود و لحم الغزال صالح
 کوشتهها صید گوشت آموره بود با خود آنک مجموع کوشتهها صید بود و خوشی طبع
 سوداوی روی متولد شود آموره بدی کثر داشت و نیکوتر آن خشک بود و طبع
 آن کرم و خشک قوی را سودا بد و فاج و مصلح بدی بود که فصول بسیار داشت
 دوی محفط و مسخی بود و مصلح و کایان و حوصات بود و لحم الارنبه کوشته
 بعد از کوشتهها بهتر از گوشت صید بود و نیکوتر آن بود که صید کرده باشد و طبع
 آن کرم و خشک بود و در مرق گوشت دوی صاحب سر و مفصل ششها بود و یک

مرق نعل بود و گوشت بران کرده وی قرحه اعبار نافع بود و شکم به بند و بول براند
 و فرمی را نافع بود و مصلح وی از بر مطلق بود و لحم الابل گوشت اصل بود و در بک
 و بول براند و دوی علیط بود و تب ربع آورد و لحم الکباش کجلیه و ایجارا کوشیه
 گوشت کوسبند کوی و کور طبع آن کرم و خشک در سوم غذا بود و در عسر و عظم
 بود و لحم کباش سودمند بود بکسی که ذرا بخورده باشد و لحم القنقاز در قاف و کف
 در صفت قنقاز لحم الجمل گوشت اسب مصلح اصحاب تعب سخت و ریاضت
 قوی بود و مسام تخلی و دوی مانند گوشت ستر بود و در غلط و رداة و تولد سودا لحم
 اللب گوشت و سر بز و محاطی و عسر المصم بود و غذای نجات مذوم بود
 لحم السباع و ذات الحالب گوشت دودام و واسیر و حشم را سودمند بود و
 قوه آن بدید و لحم الحمار الالمه گوشت و صدان کثر بود و اصحاب که سخت وادان
 تخلی و دوی بدتر از گوشت شتر بود و غلط تر و تولد سودا در وی شتر بود و دوی بدتر
 کوشتهها بود و لحم الخس در الف در صفت این کس گفته شد و لحم البقر گوشت کرم
 کرم و تر بود و کوسند بود و در دوا سیر نافع بود و مسخی کرده بود و در دست
 بود و لحم البقر در باب سن گفته شد و صفت آن لحم الجوز و گوشت شتر نفع
 کرم بود و مصلح اصحاب که سخت و ریاضت بود و کوسند اصحاب عرق النساء بود
 و در آفتاب نیم نیکو بود و دوی غذای غلیظ بود و در مجموع گوشت و خوشی و سخی تر تولد
 سودا کند و مصلح آن رخیل مایه بود و التیس بنامست که روهی از او فو سطلدا
 خوانند و ساری سبلنج خوانند و معی از ماب انجیل و با صغهای شکاف صغی باس
 بود چون می به نند و ااران رحم و مجمع اعصاب و نیکوتر آن تازه تر بود و طبع
 آن سرد بود و اول اعصار را بخت کند از هر اسک که در تراق مستعمل است و در وی
 قبض بود مانند لحم کل و ورق خشک آن ریشهها کمن را عا نافع بود و اصل وی

و خلافت و بدل آن در هر یک ماه بوزن آن خور متشر و بوزن آن بودی زرد کونند بول
آن نم و در آن آن فلفل است لعبة مطلقه اصل بروج است و در یک کفه شود انسا ۲
لعاب مختلف بود و در انواع و بکسب ارج شخص و قوه وی منصف و مجلل و کلفش
رایج کرد اند و محلل خون مرده بود و نفع شایم است و گفته شد لعاب بروج
است ساری ساری خوانند و معد خوانند و منقاد اسم باد بجان بود و بیکو ترکان
بر رک و تیر بوی و رسید و زرد بود و طبع آن سرد و تر و تا سیوم و کونند روی
۱۶ اذت بود و کونند خشک بود در سیوم لب و بوی کش و کلفش را قلع کنی لذت و بوی
جون با غسل و زنت که کردی جانوران نمند نافع بود و ورق کوفتی باد و بر روی
کننده بود و دوسدن وی صداع را سودمند بود و وی منوم بود و بسیار بپید
سکه او در خاصه و ورق وی بپید بود و باید که مارم بویزد و چون طبعی غلط او کی
نخوردنی و اسهال بد کنند بخدی که کشنده بود و کشند کی و اول احتیاق رحم بد کنند و سرجی
جسم و اسفاح مانند ستان و مداوی وی تی و روغن کل و عسل و بعد از آن اسس و
از اطباء گویند در آب سرد نشاند و بدل آن هم وزن آن جو را نعل است و هم وزن آن خ
و دود آن که خشی است کنند بدل آن بوزن آن در البغ است و کونند بوزن آن جو را نعل
لف الکرم عسل الکرم خوانند و در کرم گفته شد مسعود آن و از اشتراری استمالی
خوانند که صمغ کبک که از طرف دریا آید و مولف گوید از اشتراری زی که لاک خوانند
و در یک لکال خوانند و او کی کونا و سازند از جرم سرخی زمان و بعضی ثعل است
ثعل اشتراری دوت خوانند و لکس باید که معسول کنند و غیر معسول نشاند که استعمال
کنند و صمغ عسل وی حار است که بکند و لک منقی از جوب و سکه بکونند و او کی که رو
و به اذخ و در آن خوشایند باشد اندک اندک برور زرد و دستنه باون بک
می دهند بعد از آن بکیر یک صافی کنند و ابی در منحل مانده باشد دوم بار بجهان کنند

شود و اگر شش از شراب خوردن چه عدد بادام تلخ بخورد منع مستی نکند و گویند سیاه عدد
 و اگر روم باطعام بخورد میزد و وی قوه با صبر مدد و با نشانه نشت دم را نام بود و
 جگر و سبزه و کرده را بکشند و در آب و جگر را نام بود و یاری و در نشت اخلاط علیط از
 سین و سبزی و بول را اند و عمر النول را نام بود و سنک را اند و مصر بود بجای و مصلحتی
 بادام شیرین و نبات و خشخاش بود و حمله در شکم مانند وی بود در قوه لور البربروز
 جلی است و آن حلوز است و در ریت الهرا صنف السان گفته شد و صنف السان ریت
 گفته شد لویسا و لویانتر کوند و خوانند و نام روان سهل تر از ماش مصم شود و روان
 آید و بی وی کثر از باقلا بود و سکو تر سبزه بود کورده بود و طسوق کرم بود و در او
 و معتدل بود در تری و خشکی کوند سرد و خشک بود و سبزه وی کثر از عمر وی بود و ای
 که از اردوی کتبه باشند جیص بر اند حاصله سبزه وی دم ناس را بال کرد و اند
 بر اند و بدن را فربه کند و شش را نام بود و شمه سرون آورد و که مرده و وی مولد خلط
 بلغمی بود و مغنی و مولد اخلاط بد و بیخ بود و هر آن کم شود چون باریت مری سر که بال
 و ملک و طفل و در حنی و سعه مستعمل کند و شراب بر سر آن ساشا مند و قایم است
 است و اسفند اسفند نر کوند و گفته شد لوف بیارسی سککوش خوانند و آن سبزه
 یکسوم را سوما می در ایطین کوند و معنی آن لوف ایحه بود و لوف السبط نر کوند و آن
 الکسیر است و کنگر را این خواص و به برری اری و زبان امل اندلس صاره و آن
 الصیغیر است و آنرا لوف ایحه کوند و نوع سیوم سوما می از بصران خوانند و آن
 صر س است و امل هم از او رده خوانند و لوف ایحه اسحق بود از سبط و لوف السبط
 از صیه در وی شتر است و مقطع اخلاط علیط لوز بود و مقطعی معتدل و بی وی کف
 بهی و کش از امل کرد اند چون با غسل طلا کنند و با شفا و شفا که ار سر با بود
 دارد و ورق وی ۹ اجهای بد را سوزد و در آب کهن را نام بود و چون با شراب ساشا مند

در دای غایب و نشان از در و کلید
در دای غایب و نشان از در و کلید
در دای غایب و نشان از در و کلید
در دای غایب و نشان از در و کلید

گفته شد و یک نوع کلوی زرد بود و نیکوترین آن زرد بود و از وی شفاف سازند و از آن
مایه شفاف و شفاف مایه خوانند و طبع آن سرد و خشک بود در اول قایم بود و در راهی
کرم را مانع بود و ابتدای رمد را مانع بود و متوی چشم بود و در ریح را مانع بود و در راه
و ما موداته سر کوند با رسی همه الملوک خوانند و آن از آنش بر رکت بود و لون آن تیره
بود که بر جی زرد و چون در علاف بود مانند لوبایی بود که جگ و یک علاف وی بسید
و چون بشکند مغوی هم بسید بود و صاحب طبع در اجیت اسم وی و نفس وی گفته
سهو کرده است که آنکس کی نفسیر مایه ندانه کرده است گفته است ای قائم نبغی
انه نعوم ندانه فی الاسهال حال از آن مایه خوانند نه مایه موداته و بعضی دید الملوک
خوانند و ندانند و جگ الملوک و گفته شد صنف آن در دال طبع الملوک گرم و خشک
در دوم استسقا و مناصل و تفرس و عرق النساء و قویج را مانع بود و چون ورق وی
سرنده با دوس پیر و مرق وی پاشا مند و وی لنی تمام داشته باشد مانند شوعا
و اگر از جیب کی کشش بافت دانه حب سازند و فرو بزنند سهیل بغم و مرق و گوشت
مانع بود اب سرد از آن پاشا مند و شری زیاد از آن زده حب نبود و یک کی باشد
سهیل قوی بود با فراط و اگر همچنان فرو بزنند سهیل با اعتدال بود و متقی بود و نفوذ و نفوذ
معه سود و سهیل بود مانند سیوفات و لنی وی چون پاشا مند فعل لبس تو عا
کند و مصلح وی انیسون و گوشت او و بدل وی هم وزن وی ذند است و کوند وی حب
انجوع است و گویند بدل آن یک وزن هم حب النسل است بهر هیچ و معنی آن هم
بود و آن بوست به بنایست و درخت آن صاحب منج کوبید درخت شبروم
در از تر و در لون وی غیری بود که بصم امایل بود و مؤلف کوند درخت با هر مهر
بدراری یک نفر نیم باشد و در از تر و کوتاه تر بود و کلوی رردی خوش تر بود
و میان کلوی سس بود اندکی و کلوی حد داشته باشد و بر کلوی تنگی زرد جابه

صاحب منج کوبید و اصل وی کمی بود و شاخهای بسیار داشته باشد و گویند از
یتوعات است و طبع آن گرم و خشک بود در سیوم هر سن در مناصل و است
در آنها را مانع بود و چون با دونه سهیل بغم مستعمل کنند و از حواصی آنست که چون در آب
اندازند که مایه بود میان مستفی کردند و بر روی آب افتد و شری اردی چون
بود شمال بود و اگر در مطبوع کنند با دونه و یک از دونه درم تا سه درم بود و اگر در آب
کنند با دونه و دیگر درم بود و درم بود که مایه که روغن ادام ۹ ب کنند و کثر او سته
و اینسین اصافه کنند و از آن سیکران اکوت خوانند و سه نوع بود و نوع کوی بود
و مکنوع صم ای و کوی قوه تر بود و آنرا اوصیه خوانند و قلو مس کوند و نوع صم ای
بود کما سی زهره مازویون حاما لا کوند و آن دو نوع است یکی را اسحق صم ای خوانند و آن
مازویون بسید است و صنف آن گفته شد و مکنوع و دیگر مؤلف کوند شری کی مست و
خواهد و بار سی صنف یک خوانند و ورق آن از ورق رتون کوچک تر بود و ورق
مور پر یک تر و سبتر بود و لون آن سردی زرد و نیکوترین این نوع بود و قوه
مانند شبروم بود و نوع سیاه وی گویند از شبروم قوه تر بود و طبع آن گرم و خشک
در چهارم رر صم ای و مکنوع طما کردن مانع بود و با غسل خشک و شایط
کردن سود مند بود و سهیل اصم بود خاصه چون تر بود در موسم کلان و سهیل
کرها و حب القح بود سودا با دونه که مناسب بود و چون با شراب پاشا مند
کرند کی جانوران سود مند بود و شری زیاد از وی مقدار دوا کند و باید که مدبر
باشد سهیل کنند که سر که غایله وی بشکند و صنف مدبر کردن وی خنان بود که مگیرند
مازویون تاره و بزرگ ررق و در سر که جیسانند و شبانز و بعد از آن سر که تاره
کنند تا سه نوبت مکر کنند بعد از آن سر که بر بوند و بر آب شری سه نوبت شویند
و در سایه خشک کنند و اگر عیال بود در افتاب خشک کنند و بعد از آن استعمال کنند و اگر

مسکه خیسانند و بر سر زنهند مکرار اند و وی جگر را مضر بود و عایت و رطوبه حکم بخورد و
 جمیع خسد و مار و خون مکرر خون بکوند به عایت ۹ و کثیر اصافه وی کند و روغن
 بادام شیرین ۹ بکشد اگر خواهند با دونه که مصلحه وی بود سامرند مثل ترید و نمون
 و بیل زرد و ورق کل سبزه و رب السوس کون کرمانی و نکندی دوا می توانی
 جبهه غلله مرده سودا که با سهال سرون آورد و غنایع بود در دایلمی را و اگر خواهند
 را بد بدوی با ایرسا و تو مال النحاس و اسارون و مرصاج و سکنج و نکندی
 و غلله زرد و کچ کوفت ستمالی و عصاره خاف و عصاره افستس و سبیل و مصلحه
 سامرند و آب غنایع و از زانه ترکه کوفه باشند و جوشانده و صافی کرده
 شامانند و اگر طبعی کی محکم بود و مع جیار شمرنا ب بقول که گفته شد زیاده کند مهمل
 آب زرد بود و اگر در حی و یا قوی کند شاید از هر آنکه در غایت قوه بود و صغیرا
 بخل نمود و محوری مزاج در درمان کرم و کرمسیر استعمال کردن بد و نوع
 آن کشنده بود و در کرم کشند کربتی و اسهال معالجه وی شیر تاره کشد سالی با
 جلاب و بر کترین معالجه آن مترو و بطوس و دما تر باق طین مخنوم و چون با آرد و
 ورته و آب سامرند موش و سگ و خوک آکشد و بدل در روتن سه و درن ایرسا
 و دود آنک و زن آن نقل الهمود و مامستان ساح مندی است و گفته شد مار جوبه
 مار کیم و آن بلیون است و گفته شود ما ستودن با ستودن نیز کوند و آن دوا می بندی
 و آن ورق و قصان بود مانند ساسنم و روغن اردی کمرند مانند با سطل طبعیت
 آن کرم و لطیف بود و وی ان سبیل مانند شیا حشیش از غامونی است و گفته شد
 الف و آن می شارسخ خوانند با سس مخ خوانند و بشیر اری سوماش کوسد و جوم
 وی نزدیک با قلا بود و مخ وی کتر و فاصله می استعمال کردن وی تابستان بود
 و نیکوترین آن سبر و بر رک فوبه بود و طبعیت آن سرد بود در اول و معتدل بود

ما بر این کوند نوعی از عرق الصنم است از وی کمتر بود و آن صنفی بود و ۹ اسانی بود صنفی
 زرد بود و ۹ اسانی تیره رنگی که سری زرد و آن عرقی باریک بود و کرم داشته باشد
 طبع آن گرم و خشک در آفرین دوم و کوند در چهارم و کوند کرم در اول و خشک در سوم
 سبیدی یا خرم سبیدی چشم را زایل گرداند و روشناسی سزاید و اصل وی بر قازا
 نافع بود و معصوم و در وی در آرد بود و مقدار خود از وی نیم درم بود و چون بپزد
 سحی کنند و بر کلف طلا کنند را بیل کند و کوند مهر بود بکرده و مصلح وی عمل بود و بدل
 آن وزن آن عرق الصنم و هم وزن آن مر بود مارون حسن گوید مر ما حور است
 و گفته شد که نیکوترین آب چشمه آن بود که از طرف شرق بود و نیکوترین آن بود
 که شده بیرون آید و بر مقابل شمال و بر سنگ بدانه بود و براق و صافی بود و مسک وزن
 و رایحه و طعم نداشتته باشد و چون افتاب بر وی نماند و در کرم شود و چون از وی
 زایل شود و در سرد شود و در دوزخ بگذرد و شعل طعام خشک کرد و از آن طبعست
 آن سرد و تر بود و تری آن در چهارم و مقدار معتدل از وی آن قدر بود که غذا را بپزد
 دهد و با عصا رساند و رطوبات آن گاه دارد و بدن کهنه را و نفوسه از وی
 بکند و وی را ششها مد بود و بسیار خوردن وی کثرت از ورعش و سبب و بسیار
 و شاید که تشنگی بر ندشود و او قوه را نقصان دهد و محف جسم و منظم بود
 و تر آقا گوید نیکوترین آبها آب باران بود در ماه کانون و وی شیرین و تر و مسک
 وزن تر بود و سردی وی کمتر از آب چشمه بود و وی سرفه را نافع بود خاصه چون شتر
 جهه سرفه از وی بپزد آب برف سرد بود و طبع و اگر کس که با اعتدالها شامند بر
 معده و جگر بود و در معده قوه دهد و مهر بود بدندان و جگر و سینه و هم و اسهال
 حسابارد و عصب و مصلح وی ریاضت و استحمام بود و نشاید که ناشناخت آب خورد
 که کز آواز و دافض و معده ضعیف و بدن ضعیف که گوشت اندک داشته

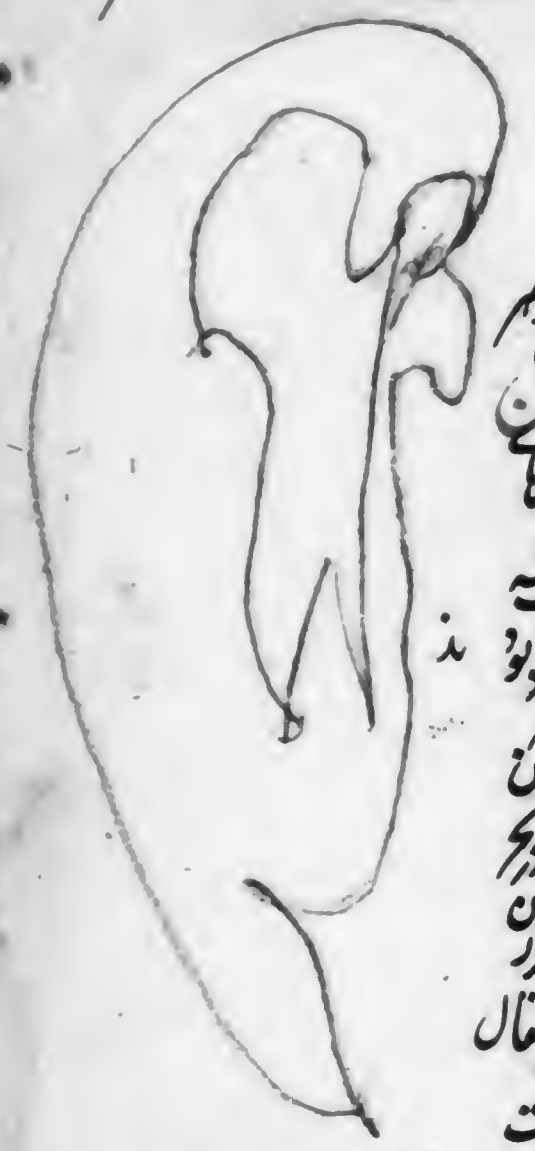
ماند و نهان

Handwritten notes at the top right of the right page.

و اگر احتیاج بود بخلط آرد جو کاسنی و خیار و زبانه مد مندا و الود بیاری کلا کند
 نیکوترین آن تیروی که بطعم تلخ بود طبع آن سرد بود و کوند کرم بود و مرد و بول جاکو
 است و کوند سرد بود و اول معتدل بود در رطوبه و بسوسه بملی طوبه بود متوی دماغ
 و سکن صداع کرم بود و نوسدن و طلا کردن و لثه را سنج کند و در چشم را ساکن کند و اگر
 آن مشاند چون ساشا منده غشی و غش دم را نافع بود و حنغان و متوی چشم بود بعطری
 قصبی که در وی مشحون بر سر ریزند چهار را خلط کند و صدای را بمانکن کرد و اندو بسیار
 موی رخن موی را بسید کرد اندو کلاب متوی معده و محش سیننه بود و مصلح دی طلا
 نبات بود و اما اگر نیکوترین آن بود که ماسد و مین لسان بود و طبع آن کرم و خشک
 در سیوم منوع و کی است و در دهن او زد و مصر و کی است و مرغی را در دهن او زد
 مضر است وی روعی غش که با وی خلط کند و سرد مایع و سران را و در رستان و در کوی
 سرد سیر موافق بود و ماسر حونه و و حوا و رازی کوند چون درخت کافور شکافند
 آب از وی روانه بود و کوند کافور بود و بخت مختلط شده باشد سرد و صاف
 کند و این آب دمی رنگ بود و خاصه وی است که چون در طعمی کشند کس که آن نکند
 با آن آب می کشود و اما النون خوانند و آن مانند مری بود در اکثر حالات
 و کرمی و سردی و کی کمتر از مری شیع بود و چون بدان حقه کشند در دور و کی و قی النساء
 انما دافع بود و در شها معین که در امعا بود خشک کرد اند و مقطع بلغم بود و مایع
 کرم بود و قوه معده سرد بدید و اشتها ساورد و بول براند و مرصهای سرد را نافع بود و سهل
 طبع بود و چون خلطی بود که مستعد دفع بود و یکم به سدد چون در معده قوه نمود
 دن بود و اگر ساشا مندا اگر قراقر بود یک باف سدا کند استی شود و اگر نه آستی نمود
 بود با صواب مرار و کرم و مصلح آن ربوب فوا که حامص بود و صفت آن کرم
 غسل و دود و آب شترس و کوشا نند تا غشی برود و دود غش کند و دود کرم بدو بالاند



و اگر احتیاج



و اگر خواهند که کرمی وی زنده کرد و مصطکی و در عمنان و در خسل و قرنیل و در فلفل زهر
 یک قدری در هر سه بسته با وی کوشا نند و آنچه دوص است و گفته شد و اما النون
 شتر است که از اخذ متون خوانند و صاحب صلیح گوید اگر حمی مثل و غسل و دارو
 کرم سازند و صاحب جامع گوید اما العسل است و گفته شد و آنچه بیاری آب که
 گویند صاحب جامع گوید از حواصی زرد کمان شیندم که دایم بطرف مندر است
 و اگر اشان را اقلیم که آن آب است خاکستری رنگ بغایه ناخوشی وی و حواصی
 کرد و پیاده شود و مؤلف گوید از ارشکم مایه گیرند که آن مایه را حواصی خوانند و در
 جبین بود و اگر آن مایه را مثل حواصی زرد و حرکی زرد در حال درست کرد و در اند
 او ماند کیسه بود بر آب و خواصی وی است که هر عضوی که شکسته کرد مقدار مثقال
 پاشا مندا و مانکند که بدندان رسد که دندان را مضر بود در زمان آن عضو
 کرد اما باید که باز جای بسته باشند و در حال پاشا مندا قبار که است اجتناب از نشانی
 این آب است که چون خوردند در حال آن شخص که استخوان شکسته است اندک آب
 رسید با موصع شکسته و این مجرب است مالی غسل و گفته شد و السو قلعن با دود
 خوانند و گفته شد و مایه مایه در راست ماندا و آن را مار مایه خوانند
 ماطونون درخت قه است و قنه گفته شد در قاف مشک اترج است و گفته شد
 مشک سوس است و گفته شد نشان درخت گردانه است و آن نوع مار و
 است و گردانه نخ وی است و گفته شد مشک آب انکور بود که کوشا نند و گفت
 بکرند تا چهار دانگ بسوزد و دود آنک ماندا بعد از آن فرو گیرند و استعمال کنند
 منافع وی منافع خرم بود و خوبی صلیح روشن از وی متولد شود و مضمع غدا کنند
 چون باب ساینند و مری را نیکو بود و مخرج نوعی از ریاحی است ساری خوشی نظر
 خوانند طبع آن سرد و خشک است در دود و کوند تراست و کی قابص بود و منج حواصی

ورق یا سیمین بود و کوندل آن سبابک است و کوندنم وزن فلفل مران مالانند
 وان درختسارنگ و دراز از خوب وی نیره سازد و در ملک شام بسیار بود
 ورق او زرد بود و در وی قصبی بود و کفنی و عصاره ورق آن خون مانشاند و با
 آن با شراب صفا کنند که در کی افی راناف بود و پوست درخت فی خون بسوزاند و با
 بر آب مالند قطع کنند و نشاره خوب وی کشند و خون مانشاند مشر صمغ عربی
 سمر با خوانند و وی خالص بود و معشوش بود و عسل آن بعضی از تیوعات کنند که از آب باران
 خوانند و فار فایس خوانند و آن نوع کشند بود و یکو تر این مران بود که بر جیایل
 بود و خوشتر می در رس و صافی بود و بجان تلخ باشد و طبع آن گرم و تر است
 و خشک در دوم و وی منع و محلل ریاچ بود و در وی قصبی و الراق بود و در او کاسه
 کنند از بسیاری سفت آن و وی منع عنونت کنند تا حدی که میت کاه دارد از تغییر
 بتن و اثر ریشها را بکند و خون در دمان کاه دارند بوی دمان خوش کند و در دمان
 بلخی راناف بود و اگر افسنین با تر مس با عصاره سداب حقیقه سازند حیض بر آید که
 سرون آورد و بر وی و اگر مقدار با قلابی که آن برون دوا دره قیر اط بود مانشاند
 مرین و غیره نفس در دمان و سینه و اسهال و قرحه امعا راناف بود و خون در شش زمان
 نهند و آنکه حل شود فرو می برد خشویه قصبه شش را نرم کرد اند و آواز صافی کند و گرم
 بکشد و خون با شراب سامرند و در شش نفل کنند که نفل را بیل کرد اند و خون با شراب
 و زیت مصفیه کنند و ندان و لثه را محکم کرد اند و خون بر ریشها و سر مانشاند یکو کرد
 و چون اینون و چند سدر و مایشا میزند و در یکم که اگر گوشش بد و درم از اناف بود
 و با سیل و عسل بر نایل اند سودمند بود و چون با سر که بر قوبالند نافع بود و اگر مالان
 و حمور و عن مورد بر موی بالند از تساقط منع کند و وی ریش که در چشم و تار مکی و پیدی
 از اناف بکند و این حس را کوبید خون سخی کنند و با آب مورد بر سرشند و زن بخور

کیر بوی منتن که از فرج و دندان کند و اگر مر نرت و فلسطین سرشند و م دلا کند
 بر انگشت اهام مای راست قوه می موت کام مدیدام که بر اهام وی بود و خون سخی کنند
 با سر که نیکو نامانند هم شود و بر سر مالند و در سر و صد غن که سبب آن ندانند را بکند و
 راری کوبند در کرده و مانشاند راناف بود و پنخ معده و مغصه و در رحم و مفاصل را
 زایل کند و زهر با راناف بود و کمرها را پیرون آورد و محلل او رام بود و درم سبر را با
 نافع بود و چون با شراب مانشاند که در کی عتب استر حاح معده را سود د و موشکل
 رد بود و اگر زن بکند و بار ده کج مرغ شست مانشاند دفع خون رقیق با فرط کند
 و بارند و اگر با سداب و رجه سارند و در کجود کیر که مانشاند و اگر با سر که
 حل کنند و بر جوی که در ریشم منع شده باشد طلا کنند بحل دل و اگر بر کلف طلا کنند
 و بدان ادمان کنند را بکند و اگر در نافع حل کنند و بر سبغ طلا کنند و بدان مادت
 مانشاند را بیل شود و خشک کنند و چون با سر که و روغن کل حل کنند و بر ریش شده
 و حله و غیر آن طلا کنند ساکن کرد اند و اگر با سر که و روغن کل و روغن آن حل کنند و بر سبغ طلا
 کنند حسک کرد اند و را بیل کرد اند و چون با کندر و در عمن آن کجود که در نافع بود که
 از رطوبه بود و راکه وی مصدع و مسدود منوم بود و کوبید مصر بود کمانه و مصدع وی
 عسل بود و بدل وی برون وی صمغ حبلی با دام تلخ بود و ما قصبه الکرر و قسط تلخ و قلع
 از فرم دایم است و در قوه مانشاند با آورد بود و بهتر آن روی بود
 و طبع آن گرم و خشک بود در دوم و صمغ راناف بود و متوی معده و جگر بود و خون کجود
 بر که نکر م متعبد بکشد بر با فلفل معنی آن دو الف و رقه و صاحب منهای کوبید
 است که کندی و طر قان از اخدمانه خوانند مر اینه سوم انکوس است و سوم الکرند
 خوانند و طبع آن گرم و خشک در دوم و در وی کفنی نافع بود و محوی کوبید شکشانه
 بر راند و بول راند و صاحب منهای کوبید مکتورن آن کل وی بود و آنکه نازه بود و طبع

ان سرد و خشک بود با مقدار خون را به بند از ۹ اجزاء خون بگویند و بر آن بپزند و چون
 بریزند آب آن پاشانند بول براند و فصول را بکند از ۹ معرفت وی در باب یکم
 مرد و انواع است نوع خوشبوی وی را حوز خوانند و بشراری مرد خوش خوانند و گفته
 شود و نوعی دیگر که بوی کتر دارد آنرا اسموسا خوانند و طبع آن گرم و تر بود و نوعی دیگر
 مرد و خشک و نوعی دیگر از آنرا وادار یک نر خوانند و آن مرد سفید بود و وی
 بود در ۹ ارت و برودت و در وی تنوع بود و گویند درستی لسان الثور است و گفته
 و یک نوع دیگر که اکا گویند و گفته شد و یک نوع ارد شیر دارد و ارد شیران نیز گویند و آن
 مرد قلع خوانند و بطن دیگر مردان و مرد ما موسس گویند و طبع آن گرم و خشک
 دوم محقق و محلل نفع بود و بلغم و سده بکشاید و صدام سرد و در معده که از بلغم
 سود و ده و اسحاق بن عمران گوید در ارم و سید است و جب و کی هم بسید بود و تولد
 گویند انواع مرد و راجع کدام حبسید نیست الا مرد و تلخ خود و مرد و سفید اند و آن
 مشهور و سفید سرین تقدیر مرد و سفید سر لسان الثور باشد و نوعی دیگر که است
 میهار گویند و آن کا چشم است گفته شد و شیشا ذمی و مصی و نحاسی و جددی و شیشی
 بود و هر جسمی مشابه بود که هر که بوی منسوب بود در لون و از اجزاء النور و جرسای
 خوانند از بهر ششای چشم و طبع آن گرم و خشک بود در سیوم متوی چشم بود و دست
 گویند قوه وی سوخته با ما سوخته مسیح و محلل بود چشم را جلاد و منصف او را م حاسبه
 بود چون با رایتی خلط کنند و گوشت زیاده خورد در ریشها و دانی گوید چون از گردن
 گوشت ساوند ترسد و اگر سختی کنند بر سر که بر سر صطلک کنند را که داند و گویند محلل
 بود که در ریش چشم بود و قوه چشم بدید و بر ریش چون با سر که طلا کنند سود و در ریشها
 کردن محلل بود و قاطع دم بود و بدل آن میفایا بود و در ریشها که در ریشها که در ریشها
 و سونالی لیدر حوزش خوانند و یکو ترس آن اصنامی بود بر ارق که بشری رطوبت

وی سردی

وی سردی بایل بود و مغسول کی می محال بود و دو فایض و محقق از خواص وی آنست که چون در بر
 اندازند از سر که شربن شود و اگر در نوره بود بدن را سیاه گرداند و وی ده مرهمها بود و وی
 بدن خوش کند خاصه ز بر بخل و کلفت را از ایل گرداند و منع عرق میکند و گوشت در ریشها بود
 و مغسول کی چشم را جلاد و خود بدن وی شاید از بهر آنکه شسته است بول بند
 و نفع در شکم و مالین بند که در قفس زبان کند و باشد که قلع او را در الماوس و باشد
 که اطلاق بول غلط کند و حاق آورد و مداوی اودتی کنند و بعد از آن بشراب و ریح
 و اسفنداج و حوز طلا کنند و رشت نعل در فصلها سوی دل کنند پس او آن بود که
 کل نامرند و راری گویند که آن خورده باشد معالی وی می کنند بای که شربت و انحر در وی
 محقق باشند و بعد از آن مقدار سه درم مراب هم گرم باشد و لحوم اجرفان و سر که
 سیاه از عقیق بند مری ساری بکانه بخاری خوانند و ابکانه رقیق خوانند
 از حوسارند گرم و خشک بود و نایسوم و گوشت کر مست در اول خشکست در دوم اخلاط غلیظ
 برداید و شلف بلغم کند و پاک گرداند و وی دمان خوش کند و ریشها و غش را نام بود و
 در در و کل و عرق الف و رطوبه معده را عظم منند بود و در ریشها قلع مستعمل کند و مساب
 بود و کرید کی سک و یاه را نام بود و راری گوید مری کل کند الا از وی الحظ و اتوی
 بود و سک را ند و قطع زو جات کند و ملطف اعلا غلیظ بود و معطس و سنجیده و جگر
 مجفف آن بود و حوز ناشتا اندکی ساشانند کرها کنند و اگر در چشم کسی کنند که در
 ابله باشد که از اند و حوز بدان غرغره کنند حذب بلغم کنند بسیار از دماغ و حاکم
 نافع با که داند حوز منفر شده باشد مرار نوعی از سکا است و باد او در و در فعل
 بوی نزد کشان مریس سنجیکست در وی نشو و نه صحری بود و بلون لا جور بود و حوز
 سخن کنند بوی خمر آید و اگر بوردن سه جواز وی ساشانند در دل را نام بود و در دوس
 مرد خوش است و گفته شد مری حوز مندرست و آن حبس بند کی ناند و طبع

ان کرم و خشک است سوم جیص براندوده بکر و سیر کشاید ماز و نوعی از ماست
 ببارسی و خوش خوش خوانند و یکوترین آن سنائی بود و سیر و طبع آن کرم و خشک است
 سیوم و کوند در دوم و کوند خشکی در چهارم بود و کوند کرم بود در اول و وی لطیف بود
 محلل مسکن ریاح بود و سده ملعی کشاید و چون سر بر کار آن بداند صداع سرد را نافع
 بود و وی مشف رطوبه معده بود و مقوی آن و مقدار استعمال از وی بکیرم باشد و منع می
 کند و خوری کوند چون در شراب جیساند و ساشا مندی می کنند و بوسدن آن صداع
 بود و مصلح آن را صحن سرد بود و بدل آن ماز و کوشش در اگر از جهه بکر بود و بوی آن
 آشنه و آبی آن رعنان و ماز و کوشش ماز و جوسنم و فو و خشک و ماز و بنویسند
 مقام بیکد مکر اندر ابدال مری حامه ماز کرم و تر بود و ارات وی از صوفی بود
 طبع انسان بود و بدن نکودارد از نرمی که بسیار در روست و سخن کرده و مقوی می شد
 نوعی از زخام سبید است و یکوترین آن بود که از معدن فرج او ریزد و سوزان
 اسطر بطس و بعضی کوند اسطر بطس است و موطس کوند اسطر بطس و سوزان
 و با یکدیگر رانی می کشند و نیکو دندان و لثه را بدان مالند و سودمند بود و لثه را محکم دارد
 و سوزش آتش را سودمند و خون مکنند و سخی کنند و موصع سوزش آتش را نافع بود
 و دستوری و سوزش کوند چون بسوزند با رایتیخ و رفت ساسرند و در لهای صلب را نافع
 و خون در موم روغن کنند در معده را ساکن گردانند و ارات سالم ترین رهم های مری را
 فموم مرغ و در اراج و بکبک و ارات جوارح بغایه قوه لداع بود خاصه کبار و ارسان
 و احتیاج را ن بود که لون وی رردی طبعی بود و اگر رکاری و لا حوردی بود بد باشد و طبع
 ان کرم و خشک بود در چهارم و تیر و چون بانظرون و قیولاً ساسرند و بکبک را نافع
 سودمند بود و در مری و کوشش را نافع بود خاصه ارات جوارح خصوصاً
 و اندای نر و آل آب مفید بود و مجمع ماز و طبع براندوده اسحاق کوند قوه ترین رهم

روغی و در جسی و سرمانه و گوشش کند و بر غنهای خوش می نمج کند و تدریجی لطیف ماریه
 الصبح در سر کفنا رسکو ترین آن بود که کفنا بر سر کرم و حشک بود و سهیلی بلع بود
 که در سر باشد مقدار استی اروی تا اندک بود و در سر بود و سر و اسحاق بود و مصلح و کسل
 و صبر بود و ماریه شیر سکوترین آن بود که از شیر جوان کمرند و آن کرم و حشک بود و تارگی
 چشم را نافع بود و در ابتدا و زوال آب و انتشار خاصه و سر که بکند آن سودمند تر است و سر
 بود و در سر رحمت است و الشبوط شبوط ما بیک در دجله غذا باشد و از اسوانی قلوبوس
 خوانند و سر وی تارگی چشم و ابتدا و زوال آب و انتشار را رسو و مند بود و کوند چون بکند
 از وی تا مقدار و آنکس هم معده را پاک کند و قوه دل بد و کوند خوردن آن معده بود و زهره
 مصلح آن کثرت و سر که بود و ماریه الکرمی زهره کلنگ کرم و لطیف است چون باب بر گوش
 سعو ط کند لقوه را نافع بود و ماریه شیرین زهره کثرت شیراری غوغ خوانند و در گوش
 از سر وی بود چون با قدری غسل در گوشش حکا کند نافع بود و ماریه الفز زهره خار کثرت
 زهره حکا کند خوانند اثر و شهما که در چشم بود را پاک کند و مجروح را نافع بود و چون باشد ماریه
 الادرین زهره و گوشش چون بار دجاری و کند و صواب سامیرند و در میان سر آب
 پنا نشاند و خواب زنده همه و اگر خوانند که اندان خلاصی بند سر که ویراد مند و بدل
 وی زهره تیسر و ماریه الفز و الادرین کرم و کشنده و هکما باشد کسی که آن
 خورده باشد بلغم دمان عارض شود و زودی چشم و رود باشد که بکشد و اگر باقی ماند شرا اهرار
 ساعت سیان خلاص است و هر چه زهره افغی بود بچ بود اگر از آن خلاص ماند و ادا می
 بیشتر نازد و مجنون طین محتوم و ترماق فاروق و رب به و سید و کرم و کرم و جواب کند
 و اگر غشی متواتر بود و الیم فوارج دهند و شراب با آنکه می مسک و دوا المسک سبب
 باشد ماریه الرخمه زهره رخمه که باری می در حوار کوند و شیراری و در و بعضی دیگر
 ویراموش کیر خوانند سودمند و بازیت همه کرای و بار و عن بنفشه چون در کوس

خند زان را کند تا بوی سهو که از وی زایل شود و از ماده هوا پختگی کشک در دوا بیل
است که میوه که برد رحت نارسیده باشد و نتوان خورد چون از رحت و کینه
خند روز را کند رسیده شود و توان خورد و بجملة نکوترین مسکن بود که دروغای
خود نفع یافته باشد و در سر خود مسکن شده باشد و از حیوانی بود که مسکن تمام المواد بود
و طبیعت مسکن کرم و حشرات سیوم اس حاکم که مدخوق خوشبوی کند و قوه دل و عجات
ریاده کند و مره سودا را بیل کند و چون با دونه بود که مصلح وی بود در ان رحمیت اعصاب
ستوی اعصابی خارجی بود چون روی همد و اعصاب باطنی باشد مانند جماعی از اطباء فارس
و احوال ذکر کرده اند که در وی رطوبتی است و سبب است که باه را یاری دهد و اگر قدری
از وی بار و غش حریک بگذارد بر سر قصد و سوراخ طلاء کند یاری دهد بر مجامعت سار کردن
و سرفه انزال را دی که بد چون در طبع حل کنند و مانند من را کند و کند و سود
در علت های سرد که در سر باشد و فشی و سقوط قوه را نیک بود و طری که دید مطلق و متوی
اعصاب بود سبب بوی خوش و چون بدان سقوط کند مقدار نیم عدد سل روی با هم چند
زعفران صدام که از سرخی بود را بیل کند و اند و قوه دماغ دهد حکم بن جسن که بد چون در
ادویه چشم کنند قوه چشم بدید و سببید که رقیق بود را بیل کرد و اند و شفت رطوبه بکند
و اسحاق بن عمران که مد طولی مراجع و پیران را موافق بود و نافع خاصه در زمان سرد
و در سرد سیر با و مصدع جوانان و مخوری مراجع بود خاصه در زمان کرم و کرم سیر با و
بجملة سودمند و جمیع علت های سرد که در سر بود و سده بکشد و نافع بود در همه ریاضی
که عارض شود در چشم و در جملة جسد و شکم به نند و وزدی روی را بیل کند و عمل سیوم
با طلاء کند و حقان را نیک بود و شش از سر که بدوی جل تر باق شش با طلاء بود و در
سبیل و منبرج بود و تو خوش را سودمند بود و تعدیل گرمی وی بکا فور کند و از آن یکی
بر و عن سینه و در و عن کل کند و کونند چون بدان سقوط کند مملوج را و اصحاب سینه

رانیع

رانیع بود و دماغ را با لک کرد اند و با دونه که بدان سقوط کند و چون در روغهای که سخن
باشد حل کنند و رقتا و شش مالند و در دماغ را سود دهد و اگر بدان مداومت کنند افلاخ
را را بیل کرد و این رصوان کونند چون بوا سیر طاهر طلاء کنند نافع بود و ابی شد
کو بد رانیع غلیظ که متولد شود در ابعامامع بود چون با شامند و صاحبان طاهر بود
مقدار ما خود از وی قراطی بود و شرب وی مضر بود بدماغ کرم و مصلح وی کافور بود
و کونند بدان خند بید سر در در عصر و در در نیمه فعلها الا در وی خوشی نه
ماتی در همه فعلها بدل مسکن بود و کونند بدان آن مر که کوشش است مسواک الراعی کونند
دو فراست و کونند تحقق شیطح است و کشف شد مستوره و مسما و مستقر ان کما
بر رست را و نند طویل را مسکن بران اندلسی حله که جک اندن اسم خوانند و سوا صرا
مر مسکن این خوانند و کشف شد مسواک التور و اشنة است و کشف شد مسواک العباس کونند
رعی الابل است کشف شد و بوارش را بدن اسم خوانند طاهر شراب است و کشف شد
رود مست کنند بود و بخیل بوردان است و کشف شد مسخوینا مسخوینا مسخوینا
کونند و ان زیره القوار است و بارسی الکسه کونند و ما و الر حلاج خوانند و آن انو
که بر روی الکینه باشد کف سدا کرد و بعضی کونند آب حمزای سیر است مسکام حین
و بعضی کونند که الکینه است که محتق است که الکینه است و معاه حار و حاد بود
چشم را بیل کند و محفف رطوبه بود و حله و ب رانیع بود چون در حمام بر اعصاب طلاء
کنند و بدل ان الکسه سفد است و قله کار ران مستطاب ان خود مندی است و کشف شد
پس شکر الوان که کار و دشمنش و پیر آن بدان تر کنند حکا که ان جو رستان
ابکار لطوخ کنند و خصیه که دکان را کند که نزرک کرد و اگر بر دوا و النعل لطوخ
کنند موی بر و یاند و اگر تیر که با شامند و درم سیر ز بکدازد و صر رانیع بود اما
مسن زنی سیر چون شکسته کنند بن بریان با شش و سخن کنند با سر که و بطرون حله

و توبا و حنا زرد و سرطان و اکله رانافع بود و چون سخی کنند تنها و در چشم کشند بیدار می شود
 ذرا بکند و از بهر اسهال شفا یافت که همه چشم سازند روی سازند و اگر ویرا سوزند و حق
 کنند و بر سوزنکی آتش باشند سودمند بود کشش باری زرد آکو کنند و قصبی خوانند
 و سونامی اریمنا قن و نیکوترین وی رنی بود و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم و در سوزنکی
 گوید خوش طعم تر بود از شفتالو و معده نیکوتر بود از وی و حوری که بد سهل صفا و مولد
 خلط غلط بود و خشک کرده وی چون بخسانند و قشع وی مانند مسکن شکمی بود و در
 معده نغایه و بهما و حاده رانافع بود و اگر در معده طعمانی بود فاسد کند و مکرر دوا و
 آن بود که اگر در معده تقه طعام بود بخورد و از وی سکنجین خوردند و گوشت مدرم مصطکی و
 نمدرم اینسون با شراب بهبه مسکن بخوردند و اگر معده استخوان وی بخوردند و غیاث
 دوا و ای وی می کشند پس ربوب فوا که ترش اند خود و اترج و لیمو و روغن اسفند
 وی و اسیر رانافع بود مشکندی سودی هند کی است و کمره شکر الراجی و مسکن
 است و کمره شکر طر و مشکطرا شیرین تر گویند و آن خود بری بود و بشیراری
 گویند و از خواص وی آنست که خون کوسند بوی که آنگذ بعضی شیر خون از ستان و
 بیاید و طبع او گرم و خشک و تا سیوم و گوشت خشکی وی در چهارم بود و رطوبت از
 از سینه و شش بیرون آورد و شراب وی عظیم سودمند بود و خشی و کرب را و وی
 حیض و بول و دم و ناس را اند و سنگ که بر براند و مقدار خود از وی یک سالی
 و وی از عایت افراط دارد که در وی هست بعضی بول چون براند و مصلح آن رب
 مورد بود و بلوط و همه در درج نافع بود و جالسوس که مدد اکی از وی سخی کنند و روغن
 بلسان بر سر سوزن سوزن که خود بر کرد و در ایل کند و اسحاق که مد قلع را نام
 بود چون داکلی ستون و داکلی از وی سخی کرده و یک درم کشر اباده درم خمر بنفشه
 بر سر شد و باب گرم پاشانند و اریا سوس کوید کسی که شتوش منقطع شده

باشد

باشد در هر سه روی یک زخم درم سخی کرده باشد درم نیم مره و درم مسکه منقش پسین
 غسل بخورد شتوش زیاد کرد و چون پاشانند و بخورد کنند که مندار و وی
 بسفل و گوشت اصلاح وی بر که خمری کنند و بدل کی گویند قد مانا اسر و جالسوس
 بدل آن در از رار علس است و وزن آن و شاور گوید بدل آن اکل الکل است
 گویند بدل آن شقایق است حکلی باری کندر روی خوانند و بربانی کیا و روی سخی
 سونامی سوس کویند و از رار علس روی خوانند و کمره آن جمعیت بود و سیاه
 بود اکی روی بود بسید بود و اکی سیاه بود معوف بنطی بود و کفیف در وی سخی
 کفیف مصطکی بسید بود و قوه قبض در وی کتر از مجموع بود و طبع آن گرم و خشک
 در دوم و گوشت تراست و قبض در ای وی یکسان بود و بعضی در ورق و ورق و قصبان
 و اعصاب اطراف ثمر و لجا آن و عصاره و ورق آن و قشور و آن قلم مقام افاد و عصاره
 لحه التمس بود و جبهه قرحه امعا و استطلاق بطرف نشند و زبانی که چون از رحم ایشان
 بود و درج و مقعد که بیرون آید و در سوزن و سوس کویند و درخت فی قابض بود و قوه
 ثمر وی و قشر وی و سوس و مسادی بود و اگر طبع و ورق وی بر ریشه ها کنن بر اسحق آن
 و بر اعصابی سترجی رزند نافع بود و قطع سیلان رطوبه مر من از رحم کند و بول براند
 و چون بدان غرغره کنند دندان متحرک را محکم گردانند و بر رانافع بود و مایه کی که بر
 مواشی و مسک و اگر از شاحتهای وی مسواک سازند دندان را جلا دهد و جالسوس کویند
 بود از قوای متضاده یعنی از قوه قبض و سخی و قوه تلبس مدس بلبس که او را م
 معده و مقعد و امعا و جگر رانافع بود و خاسدن آن بلغم ارسر بکشد و سر و بلغم را
 بود و نشند دم و مقوی معده و جگر بود و وی دمان خوش کنند و بن دندان محکم گردانند
 و مسکی معده و جگر بود و محلل رطوبت و مسکن معص که از رطوبه بود و چون بار و عن
 ربنق سعو ط کنند صناع سرد رانافع بود و چون باز است مکار مد شقایق لهارا

نافع بود و چون در صدمات کتند در دما عار نافع بود و چون باب سردی باشد
 رطوبه معده دفع کند و اشتها سازد و ملغمه کلدازاد و درم جگر را و بر فم را نافع بود
 و کوند مفرود نمائید و مصلح وی آن بود که سرکه بکشد و خشک کنند و با کثر استعمال
 و صاحب تنوم کوبید بسیار از وی استعمال کرد گشش را بد بود و مصلح آن صمغ عربی
 بود و قد بد آن یک و در آن صمغ البطم است و کوند و در آن لبان که آن
 کند در ریای خوانند مصغ غرغوب است فایده بسیار است و سکنه نند و اگر زیاد خورد
 تواج آورد مصلح طبع آن سرد و خشک بود و در دوم و این ماسونه کوبد در سیوم سودای
 مزاج را بد بود و مفرود بکشد و سکنه و کیموس بد بود و اگر کاشت فوم برند
 کم شود مصباح الروم که با است و کفنه شد صمغ عقید العنبر خوانند و میخند کوند و کوند
 مطحن العوق مطحنا خوانند و ان لعوق کور است در مرکبات کفنه شود و مطحن بکند
 آن بود که رسیده و تر بود و آن خشک از کتند و دوا که با سرکه و کراویا بود و گرم خشک
 بود و دوا که می بودی سرکه نغاه کرم و خشک بود و ملطف ملغم بود و مشق و احمه با بر
 دشو از بصر بود و خشکی آورد و اگر با سرکه بخوشاند و بعد از آن بریان کتند شکلی نادر
 و دوا که سرکه باب بخوشاند بعد از آن مطحن کنند و مری و دار صنی بران کتند شکلی آورد
 مشط حلا را است و کفنه شد معشوق از اجار از احمه کوند و کفنه شد و از نبات و از
 نبات ماموداه و ان نر کفنه شد معان صمغ احاص است و کفنه شد معده خصی
 و کفنه شد معین مار رتقون است و کفنه شد معا سکو ترین روده آن بود که اگر کس
 حوی کس نند و طبعه آن سرد و خشک بود و معصی مصلح کس بود که خدای وی دخی بود و دوی
 در ساقس احداث کند از هر یک خون که اروی متولد شود بد بود و میل سردی داشتند
 و باید که باک نشوند و بسکاج برند و با زیر معده وی خون معا بود در احوالها و وی
 تراز معا بود سرد و خشک بود و معات بهتر آن بعدا دی بود و سبید بود که میل سردی

داشته باشد و طبیعت آن گرم و تر بود و در دوم و کوند خشک و متوی اعصاب بود و سخن و
 و صمد کردن شکستگی و کوفت و الم و تفرس و صلابت مناصل و تشع را نافع بود و
 ملین صلابت خلق و شش بود و باه را بر آنکه خاصه تخم وی و متدار ما خود اروی کلداز
 بود و کوند مفرود نمائید و مصلح وی عسل بود و در صدمات بدل وی قند بود و مغزه نوی
 از طین است سرخ رنگ بیومالی فلیطوس خوانند و بر طبیعتون کوند و شش اری کلای
 کوند و بجای آن استعمال کنند و بیکوترین آن بود که سرخی روشن بود نه تارک و کوند کوند
 آن مفری بود و طبع آن شرجی و تر بود و در اول خشک بود و در دوم و فوس
 کوبید در وی مصلح و کفنه سکوتر از طین محتوم بود و احتها را با صلاح آورد و گرم کنند
 و چون در سر که حل کنند بر حمره و مجموع و در همای گرم طلاء کنند و حمره حوا در شش
 و خواه در شش شده و اگر بر سوختگی است کتند در ده ماده کوند و درم کلداز و در شش
 و چون سخی کتند و باجم مرغ سرش شش شش خون را به نند و اگر با لبان تحمل بود
 قرحه امعا و نمائید و رسود مذ بود و طبیعت سرد و در دجگر نافع بود و اگر با
 لسان احمه حقه کتند قطع افراط حیض کنند و سمین حقه کتند قرحه امعا و چون که
 از معاد سفلی روانه بود قطع کند مغومه قله با دنجاست مغنیب صاحب منهاج
 کوند مانند مسا بود و نیکو تر و کوند کلیسیا رنگ از کوه کاشان می آورد و موی
 کوند ای محقق است سیکند و الوان نغاه است و اگر سیاه رنگی بود که سرخی رند و فطما
 سبید را ن باشد و بیکس کران استعمال کنند همه از یک بکینه را سبید کنند و بیکس کران
 از اسنک معش خوانند و رنگ کان خوانند و در ولایت شیراز در قریه فاروق دیست
 مرکان خوانند و از آن دیه خرد و انرا سکنه کان از هر آن خوانند و وی قابطی بود
 بجفف بود متوی معده بود و سکنه بر اند و در داروهای در چشم استعمال کنند و متدار
 ما خود از وی نایندرم بود و مفرود بدل و مصلح وی عسل است و بدل وی مر قشقا است

و نم ورن آن کند در مایه بلع بیاری مگس کند و آن انواع است بلع عین و بلع اندر نه
و سیاه بلع و سیاه بلع و نعلی و بلع بندگی سحر و رنگ و بلع مرا که تلخ بود و سر که نیکو بود
سکوتر آن در مایه بود سفید شکستگی یک طرد خوانند طبع آن کرم و خشک بود در دوم
و دستور سوسک بود قاصد بود و جلاد به محلل و منقی بود گوشت زاده از رشتها بخورد در او
چوب شعل کند او را مبلع و حله و نم رس و جدام و قوام را سود دهد یک بار از اسکندر منع
عنونه کند و تر می در احاطه کند چون بارت و غسل و مسکه با منند و بدان یک کسده حاک
رانیع بود و با غسل و دم لپاه و رانیع بود و ما حوسو خفه و غسل کله و قلاع و اسر خاله را بنفید
بود و با سکنجبین خوردن دفع مصره افزون کند او را چوب که در خون با عدا که سر بود بنفید
بسر و مایه و کواخ حله کند اربطع خود کرد تا بخدی که کرم و خشک کرد و بر اسهال و فی
یاری دهد موافق بود مرطوبی مراح و او بلغم کرج از معده و سینه دفع کند و معارف شود
و مصمم طعام را یاری دهد و موافق بود مصر بود با حان و عین و ما سر که مصمم کردن
منع خون که از سن دندان و چون که سبک کند و بود یکم کرم کردن دندان را نام بود
بدان ۶۶۶ کردن بلغم را قطع کند و دماغ را با یک کسده یک اند را می چشم را نیز کند با خه و سدی
چشم را تنگ گرداند و سبیل را سود دهد در معده سرد رانیع بود و سهیل بلغم غنی جام بود
شرعی افزونی نیم درم بود و یک سو خفه دندان را جلاد به صفت سوسن و گیان بود که یک کسده
یکبار و در یک کسده خشک شود پس در یک کسده و سر دیک میهند و بر سر آتش میهند تا رسته
در دیک را کند تا از کف باز استند آن زمان سوخته بود یک بلخ سهیل سود او بد نشود
راری گوید بسیار خوردن یکم خون دم بود و مصغف مصر بود و عقل نمی و حله و چوب را
زیاده کند مصر رطوبات دماغ بود و شمس مصلح آن آن بود که نشوند و صغره اصافه و
کند بدل آن هم وزن آن نوشاد بود و بلع الی این مگو که گوشت و آن نوعی از حار را است
آن ستایی بود بشری حطی که چکنه اند درخت وی مانند درخت حطی بود اما کل

شود است و گفته شد که الصانع سگار است و گفته شد که بونیه نژاد است و گفته شود
 که بونیه بونیه است و گفته شد که بونیه بونیه است و گفته شد که بونیه بونیه است
 بود و گفته شد که بونیه بونیه است و گفته شد که بونیه بونیه است و گفته شد که بونیه بونیه است
 فوطه نکوترین آن بود که منس الراحم بود و طسوفان کرم و خشک بود قی ریاری دی و سهیل بود
 بود و مقدار شربت تا نهم دم بود و مصر بود بعد از مصلح وی ملکه رد بود طالع قافله است
 ملو جیسا ملو که خوانند و آن نوعی از خاری است و آن ستانی بود و شریاری حکم کو جاکند
 و درخت او مانند درخت خطمی بود اما کلوی سرخی کو حکم بود و نکوترین ملو خا آن بود که بر
 برکن بود و قصصان وی سرخی بایل بود و طسوفان سرد بود در اول و تر بود در دوم و کوسد
 سرد و تر بود در سیوم التهاب را نافع بود چون بر سینه و معده صفا کند و سیلان
 خصص را نافع بود و اختلاف دم و صداع و درد جسم کرم را سودمند بود چون باارد و جهماد
 کند و اسحاق بود سده بکرو و هر که کشاد چون آراب وی بی درم ساشا مند و کوسد
 بمانه و مصلح وی کل بود یکا طالع مشط الزاجی بوقت و گفته شد که بونیه بونیه مقتونا
 و آن ۹ روزه دراز بود بشرای از اخبار دراز خوانند و آن مانند جیازره بود و طسوفان
 آن سرد و تر بود و در مصم شود و مسمک الارواح خوانند و آن ملو جود است
 و گفته شد که بونیه بونیه است و مارکی منکوند و در باب بالکمه شد من هر طایفه بر دقتی
 افتد یا سنگی از آن خوانند مانند تر کیمین و کز کیمین و شرخشت و بید اکیمین و امثال
 و طسوفان ماسر حبه کوید کرم بود در اول معتدل بود در سوت و رطوبه سینه را نیکو
 و شش را و رطوبه آن بزداید و حشویه آن نرم گرداند و سرفه که از رطوبه بود زایل کند
 جیس بن احسن کوید کرم بود در آخر درخت دوم و خشک وی کرد که کرمی دی بود و سکوی
 آن بود که لون وی صافی بود و هیچ خوب درخت با وی میخنده نبود استرخا بعد از
 نیکو بود و طبیعت محکم دارد و ما اصغر را سودمند چون بیاشامند و صفا کنند و شکم چون

سوط کنند مقدار یکی دماغ را با کرم داند و بادمای غلیظ از وی سرون آورد و متوی
 بود چون با وی خلط کنند در ادویه برکن از بسیاری مغفول در بدن ششم در
 حاد و صحت المسمم که شد صغیران معرور و کافوری بود و در مرکب کافور
 مسخوخته سنبل رومی است و گفته شد که عوره یسوع است و گفته شود و رومی مدرا
 خوانند مشهور خیری را بدین اسم خوانند و گفته شد و نوعی از خشک است که از انشور
 خوانند مندی عود است گفته شد که معرور است گفته شد که معرور است گفته شد که معرور است
 است گفته شد که معرور درختی مانند نخل غرور و براموز خوانند و در طرف دریا بسیار
 باشد و بطعم شیرین بود و صفا سی با پوست بود و طسوفان آن ماسو که کرم بود
 در وسط درخت اول تر بود در آخر آن عدد اندک بد و در شش حلقه سینه و شش و شش
 سرفه خشک را نافع بود و باه را بکشد و کرده را نیکو بود و بول براند و شکم و بسیار خورد
 وی متولد سده باشد و صم او بغم را مده کند که معراج وی بر معده تنبل بود و معده و مصلح
 وی نبات بود که با وی بخورند یا غسل و شش از طعام باید خورد و بعد از وی کفین
 بر روی و بعد از غذا نباید خورد و آن زمان که عدد ابکدر و بحاصص سم کفایت
 مورد است م مورد برکی است و نیکوترین آن رومی است و طسوفان آن کرم و خشک در دوم
 معرور را نیکو بود و صداع و رطوبات دماغ را نافع بود و چون کرم بر کرم کرم را
 بکشد مو سوبایی مومن خوانند و بعضی آنرا مبطفون خوانند و ساق نبات ورق وی
 مانند شبت بود لکن ساق وی غلیظ تر بود و بداری دو کرم بود و خ ویرامو خوانند
 بون و بلون عار متون بود لکن بر روی بایل و دواند کی تلخی داشته باشد و خوش
 بوی بود و این معرور است و طسوفان صاحب معراج کوید کرم و خشک در سیوم
 در وی رطوبه باغ غرضیج بود و جالسوس کوید کرم بود در دوم و خشک بود در سوم
 و نیکوترین آن سبید و روشن باک بود بول حیص براند و ملطف بود و کرم تر از

99)

از تعاشن سکه عارض سود کدکان را و روی که شرفشوار از استان آید چون برسان
 مسج کنند شراسان آید و کمی کوید چون باب سخی کند سبیدی چشم را یک کند قبل نوعی از عطی
 است که مع و ف است راحه الاسد و المی مشرق ملعی خوانند پس در خست بر رک
 و سوماتی لو طوس خوانند و نمر وی بر رکتر از غفل بود سیاه رنگ و مغوی سبیدی غیر بود
 معده را نیکو بود و سکیم نه ندد و وی لطیف و محقق بود و اشاره خوب وی زو ران
 رانامع بود و قرحه امعا را و د و دستور مدوس که بد طبع اشاره خوب و چون
 با شامند یا حقه کنند سود مند و دجه قرحه امعا و زامی از طبوبات مر می از رحم
 روانه بود و موی را سحر کرد اند و شکم نه ندد و مع سوماتی میع سالد را اصطف
 خوانند و غسل لینی سر کوند و نعل وی را میع یا سه خوانند و سکوترین آن خوشبوی
 بود و شیراری از انکو خوانند و در وی بعضی و محقق بود و طبع آن کرم و خشک
 و کوند تر بود سخن و ملین و منصف بود و کوند دماغ را با اگر داند و دماغ رانامع بود
 و طبع نه ندد و مقدار استغلی از وی با کمال بود و سرد و ور کام و نر که از رطوبه
 بود سود و دجه چون شامند و چون خود رکیه بد حیض فرود آورد و از خواص وی
 است که بخور کردن وی قطع را که عن میکند و بار اسود مند و لیکن صداع آورد و
 اسحاق کوند مهر است پس و مصلح وی مصطکی بود و صنف ساید در لکی کشد
 میسها را که چشم است و کفیه شد و صاحب جامع کوید میسها رطوبت فیهون
 است که آن نوعی از جی العالم است و کفیه شد پس مسسم است و صوت در حن المنسم کفیه
 میسج سارسی کجوش خوانند و سوج زب حلی جامد و صاحب جامع کوید
 جبت من است و این خلافت و حب را سن عمر است و میسج سارسی موزرک
 خوانند نیکوترین آن مهری بود سیاه رسیده و مع و ف بود و میسج سارسی جی طبع
 آن کرم و خشک بود و در سیوم و محرق و اکال و یف بود و کاصیت منسج کفیه

بارنج

بارنج بود و تها روم بپس شده طلا کردن نافع بود چون بازنده حب از وی پاشند
 قی کموس لرح آورد و وی مهر بود به سر و مصلح وی کشر او دود لای عاق و رجا
 و در خوردن وی خطر بود که قرحه مثانه سد کند مسوس شراب مسوس است
 النون نار کیل
 مادح کوند و زانغ نیر کوند و آن جور مندی است سارسی نار کیل و شراری کردی
 مندی و نیکوترین آن تازه بود و بغاه سبیدی باشد و ابی که در آن بود شیرین بود
 طبع وی کرم بود در اول دجه دوم و تر بود در اول ماه راز ماده کرد اند و عدای بسیار
 دید و منی نمد و مسج کرم بود و منظر النون رانامع بود و در عن وی بواسیر را سود
 و کنس وی کرم را بکشد با کشد و حب القرح سرون آورد و طبع به ندد و وی بر معده
 بود و پوست مع هم شود و از بهر است که پوست وی البه ۹ اشند و با سکر جوند
 کرب و عنشی آورد و مد اوای وی شتی کسد و بعد از آن رب فواکه رش ناخواه ناخه
 ناو حه و ناخواه کوند و شراری رفان و ناخواه اسمی بار سست معنی طالب انجیر بود
 بهترین آن بود که مایل سر جی بود طبع آن کرم و خشک بود در سیوم و کوند کرمی وی در دوم
 بود سده بکشد و در ادویه و رصل سعال کنند و دستور مدوس کوید و حن ساسند
 معص و عمر النول و کردی جانوران رانامع بود و حصص بر اند و او ۹ کوید طبع وی
 بنج را کشتا بد البه و تها کن رانامع بود و حن طبع وی بر کردی عثر بر مد و حال
 در ساکن کرد اند و فارسی طبع که در سنه و معده بود کند و مسکن راج بود و طعام
 هم کند و در دل و عسان عظم را نیکو بود و کسی که طبع دمان نداند و بولس کوید معده
 و حکم بود اشامیدن وی و این ماسونه کوید کرده و مثانه ساکن کند و طری کوید مسکند از
 و کرم و حب القرح را پرون آورد و صاحب منج کوید با شراب بول بر اند و آب
 وی چون در چشم کشند حن بسته بکند از اند و مقدار ما خود از وی کمال بود و اسحق

کود مقللین بود و مصلح وی ترس بود و کوند چون سختی کنند و بر سر سندان طلا کنند و دردی
که باشد در هر موضع که بود و درم آنرا تحلیل کند و خون زن بدان جمع کند و چم را با کز کند
و در طومات غش خشک کند و بوی آن خشک کند و خون بر روی طلا کنند و سورسی را رایل
کند و خون بکوند و با کز کان سوخته بخورند و ترم را نافع بود و نارنج صاحب مناج
کوبید و پوست کرم بود و در دوم و حمای و می سرد و خشک بود و در اول تحلیل را با کز
بود از دماغ و وی لطیف تر از اترج بود و مانند وی بود در فعل و شریف کوبید و در خشک
مشهور است و غروی که کز قوی مختلف بود و پوست رددوی کرم و لطیف بود و حمای
سرد و خشک در سیوم و حکم و چ وی کرم و خشک بود و پوست وی خشک و ده سختی کند و با
کرم ما شامند محلل مغص بود و اگر ادمان شرب آن کند باریت کرم در ار روده سرد
آورد و پوست نارنج خون تر بود و در روغن چسباند و سه مننه در افقاب سهند در
ماند روغن نار دین بود و خون از وی دو شغال سا شامند کز کدی عرق فمج کز کدیا
که سم ایشان سرد و دافع بود و دانه وی خون ما شامند سودمند بود و همما که عارض شود
سکرت که کدیا و حمای وی ناشتا خوردن حکم را صعیف کند و معده سرد مزاج را بد
بود و التهاب معده کرم را نافع بود و از سیاهان از حامه سید سرد و اگر در وی چسباند
مکدار و اگر عرقهای باریک وی جمع کنند و خشک کرد و سختی کنند و با شراب پیاشند
سودمند ترین دوائی باشد جبهه ریه های کشنده که سبب آن سردی بود و از خشک است
خوانند و ان اقیاع رمان مندی است و تاویل آن عارضی مسک الرمان بود و صاحب
کود فجاج و قشوری و اقیاع است مانند سباسب اما مولف کوفه فجاج است مانند حکم کا
رکت و اندک بر کبر در میان آن بود و اسحاق بن عمران کوبد از ۹ اسان خرد و کجمله
منفع وی مانند مسعود سنبلی بود و نیکوترین آن خوشبوی بود و طسوت کرم بود
اول و خشک بود در دوم و کوند کرم و خشک بود در سیوم لطیف بود و معده سرد

و حکم سرد را عظم نافع بود و ملطف اخلاط علیط بود و محلل آن و شخ الرس کوبید
آن داکت هم از ریحیل و نیم وزن آن پوست سسته و داکت سنبلی بود و این عمران
کوبید و آن بوزن آن کون کرمانی بود و دود داکت قسط کزی و کوند بدل آن وزن نیم
وزن آن سنبلی و نیم وزن آن ریحیل و نیم وزن آن قسط و کوند بدل آن هم وزن آن قسط
نار فایس نوعی از مر اس که معشوش کرده اند و بعضی از تنوعات واکشده بود و نار دین
سنبلی رومی است و مولف کوفه بدان سنجی است بلون مشامه مایران و عروق الصغر بود و سبک
اسارون رسته بسیار داشته باشد و لیکن رسته ماریکه از ریشه اسارون بود و سکو تر آن فریه
ناره خوشبوی بود و ای که سبیدی بایل بود و بد بود و طسوت کرم بود در دوم و خشک بود
سیوم خون در کجمله بود و موی مژه رویاند و وی بول حیس براند و در جم را نافع بود و اسحاق
کوبید مصر است شش مصلح و کز شرا بود یا غسل و بدل آن سنبلی مندی بود و نافع بود و کدیا
است و کدیا کز کدیا و ارمان السعالی است و حشاش است و کدیا و نار کبوا حشاش
سیاهات الکک دندان شش سبک بوانه در باب عین در صنف عظام کدیا طیف
سارسی قسط خوانند و ای که از کز بود معتدل بود و موافق حوامان و کلمان و سران و اهرمان
سرد و کرم و سرفه که از ۹ ارس بود و ای که کجاشش بود سودمند بود و اصحاب نزل را و دقه
بول را نافع بود و ای که از غسل بود موافق مراحمای سرد سران بود و لیکن صداع آورد و کدیا
صنم بود حاصه حوامان را و ای که مستحق بود نافع بود کسی را که در سینه و سینه و سینه
و خلط بلغمی بود و ای که کجی بود کثر غذا بود نافع بود و سرفه و سینه را لیکن قتل بود و مری
معده و ای که کز کان بود نفع کرمی بود معده بلغمی را نافع بود و کز کرده کس صداع آورد
و تعدیل آن کجاشش کدیا کوند و ای که بیادام بود اندکی کرمی داشته باشد سرفه
از رطوبت بود نافع بود و کز کدیا کز کدیا کز کدیا کز کدیا کز کدیا کز کدیا کز کدیا
آن کوند سرد بود در اول و کوند کز کدیا کز کدیا کز کدیا کز کدیا کز کدیا کز کدیا کز کدیا

کتر بود و ای بایل محو صفت بود سخت سرد بود و دوی طبیعت را اندک و کوه حکم وی و سبب و امر و
 مساوی بود و ای معتدل بود از وی سکیم نه شد و معتدل دفع قوه بود از هر آنکه به صفت
 و مهب بیهوده بود و دوی مولد بلغم بود و از هر آنکه محو و مزاج بعد از وی سکیم بود و سرد
 مزاج کل یکسخت بود پس کما خشک بود و خشک بود و سردی و کتری از سردی تر بود و سردی
 تخفیف و سطف بود و قافا بص بود و قوه معده مدیه و شکم نه شد و منع زرف و اسهال
 از ضعف معده بود بکنند خاصه خون برمان کنند و با استخوان بکنند و عدا اندک بدست
 الازر حبه صنوبر است و کوبیده بنید التمر شراب ۹ مانیکو تر آن بود که از رطوبت
 و طبع او گرم و تر بود و دن را فربه کند و سهیل بود و عدا بسیار دهنده و مسخی بود و دوی غلیظ
 ترین بنید ما بود لغز از دوشای و سده آورد و مولد خون تیره سوداوی بود و مهر بود
 با عصاب و حواس و انار برش مفره وی کم گنبد و دوشای نیکوترین آن بود که از
 سیلان رطوبت از دوان گرم و تر بود و حرارت وی کمتر از ۹ ما بود و سهیل طبع بود
 و چون کدر عدا بسیار دهنده و غلیظ تر از ۹ ما بود و دیر تر بگذرد و بادا کثیر تر بود و
 مولد سده بود خاصه خون تاره بود بنید العسل گرم بود فغانه و بغا که کمتر از ۹
 بود و خشک باشد رطوبه معده و سرد مزاجان را و مرصهای سرد بلغمی را مانع بود و چاه
 خون با افاده سازند و دوی حار آورد بیشتر از خرووی مصر بود و دوی مزاج را و
 مولد صفا و دو صداع آورد و او ای آن بود که تغل ناما ر موبه کند و تغل آن بگذارد
 و اگر خمار عارض شود رب فواکه ترش مانند رب عوره و اترج و مانند آن خورند
 بنید الفانید و الی سبیل طبع بود و صفر او ای مزاج را مانع بود و کسی که عله کرده و شانه
 داشته باشد و سینه و شش را نیکو بود و مسخن بدن بود و ۹ ب و طکه آورد
 فو فی اجماعه جمیع بنید ما مقصر باشد از شراب بنید الریب گرم و تر بود و حرارت
 وی دون ۹ حرارت حمیه سیاه غلیظ بود و چون افادیه در وی طلا کنند س بطبع

معدوم

۳

باشد رطوبه از معده را مانع بود و لیکن مانع نه بود یک بود بحر سهیل بود و اگر غسل باوی بود
 گرم و خشک بود سرد مزاجان را و مرصهای سرد بلغمی را مانع بود و از رطوبت و مسخی کرده
 و شانه و سنگ و مصل که سرون و شکم نه شد و ای که از موی بر جرد بود غذا بیشتر دهنده و خوشه
 که از وی متولد شود منان و غلیظ تر از خونی بود که از شراب حاصل شود و در دوشکل
 غلیظ سیاه که از رادردی خون خوانند و بعد از آن سحرل سودا کرد و سوداوی که
 باید که احتیاب نماید از وی بنید النارجیل مسکر نکو بود و مسخی و ملین بود و سودمند بود
 جهه در دشت کرده که از غلیظ سرد بود و عادت بهترین آن بنید شفاف کاسک
 بود و طبع وی معتدل بود حلق را صافی کند و سرفه را مانع بود و موافق شسته و مسخی
 آن بود و اگر لا حورد اصاحه کند سودا را مانع بود و مهر بود و کعبه مراری و مصلح آن که
 مرزوبنا الوعد کما کفنه شد کسب پوست سلخه بود و کسب اسم هر قشری بود و
 مخصوص سلخه طبع تخم آن ز محسل و کمر اس هر سه اسم و شل است و کفنه شد در آب کاس
 بیارسی مس کوند و ان انواع است کینوج سرخ بود زردی زرد و معدن آن در برش
 بود و ان فاصله بین انواع مس بود و کینوج سرخ روشن بود و کینوج سیاهی
 بایل بود و بصنع زرد کند و کینوج طالیقون بود و ان کفنه شد و مس خون بسوزند
 و مسخی کوند و دوی ۹ ب ف بود و در وی قبض بود و چون نشوند مانع باشد و سکون
 آن سخی رقیق طبع سرخ بود از هر دو طرف و طبعان گرم و خشک بود در سیوم و
 در وی حلقه و قبض بود و شراب کردن از طرفهای سین سهیل بود و باید که حد بگذرد
 از آنجه حیرت دارد و کما کند از شور و تلخ و ترش و شیرین و ۹ ب و کوشش و او ای آن بود
 که چون حیرتی در رو بر ند چون گرم بود از وی سرون کنند و رما کنند که در آن سرد شود
 که مهر بود و در کاهوی سم است و کفنه شد در زایا سخی قزو سخی کوند و کفنه شد
 خام مرغ آبی بود این ما سویه کوبید کوشش وی اگر کم کوشش طبع بود و افضل آن

کرم بود و فرجه تو چشم بد و منی سبز اند و مصلح بدن بود و صاحب مناج که آنست
که دیر به هم شود و از هر اینست که با بار رسیده که از آنی آن مثلث خورد یا بعضی از
جوارشاک نجی بیاری شست ماره کوند و طسوان سرد و خشک و نجی که بیک
سوس حواند طسوان کرم و خشک بود در اول و دروی حلا و تلس بود و مقه بسیار
را نرم کرد اند حاصه جیشوی که از آب وی و سکر سارند و وی محلول راج و بلغم بود چون
موضع که نجی بود کرم کرده در کسه کشند و یکسند که موضع نجی را محلول ده و با سکر که
بر آب منقح صماد کشند نافع بود و چون با شراب برزند و صماد کشند رسانی که در کسه
بود و درم آن ساکن کرد اند و سیر روانه کند و کاله با ورق تر تیره سر نند و در کردن عمر
صماد کشند در ساکن کرد اند و آب تها جس سبیل و اگر سوس در سکر خساید و بر
نهند و در آن درسی کسی رود که رکام داشته باشد شفا یابد و بیاری شسته
و آن مگر که از خود و غیره و سکر بود بخورد و متوی قلد بود و دافع سموم ندع سوری
است و گفته شد در جبین بهر خوانند بیاری نرگس کشند سکو برن آن مصاعف بود
و شتراری از امور زرده کوند و طسوان معتدل بود در گرمی و خشکی و لطیف بود و کوند
کرم و خشک بود در دوم و کوند در سیوم سده دماغ را کشاید و رکام سرد را نافع
بود و دروی تحلل قوی بود و صداع که از رطوبه بود سود دارد و مصلح سرهای کرم
بود و مصلح وی نفث و کافور بود نزد طلاست از صندل کلاری و فلفل و اوقیا
و حصص و اسفنداج و مرادار سنگ و رهای کرم را نافع بود و درم کاس که گفته بود نزد
مولو کوب صاحب مناج و صاحب جامع صوتی نگفته اند و آن کیا هست کوی که
ورق آن ورق خارره ماند و پیچ و براده انم خوانند و کوند ملنگ را از ایدن
باشد چون یکبار زاید قدرت حق تعالی می داند که چون این نجی خورد و دیگر این
نشود آن کیا طلوع آن برگزند و بخورد دیگر این مکرر در قدرت حق تعالی

در بدن وی پیدا شود کوند در پس سر وی باشد و کوند در بن دین و کوند در شیر دان
بود و در میان سر کس وی باشد مولو کوند ای محقق است در بن دین وی بود باقی حلا
و از اچ انم خوانند بیاری نرگس کشند حاصه ان بسیار بود در ۱۹ حنجی ناصور
شده باشد از اسباب و باب و بر ۱۹ حلا کشند نیکو شود و هر زنی که صلاه وی
کند و یکو آب تن شود و هر مرد که با خود دارد هیچ درن از وی بار نکند و امتحان وی
است که اگر در شیر کوبند اندازند شیر بریده شود و اگر کسی با خود دارد و اندرون کان
خبار رود و نماند در تن و نافه و نرگس کشند و نرگس کشند و نرگس کشند و نرگس کشند
باشد و لوین عملی سارند و عملی را کار دتوان تراشد و نرگس کشند و نرگس کشند و نرگس کشند
بر یک دست ملنگ باشد سیاه و سبید سر و در حسی حواند و آن دو نوع است
یک نوع ساری کل شکین حواند و یک نوع سر و قوه وی نرگس کشند و نرگس کشند و نرگس کشند
وی اندر و عن نرگس کشند و طسوان کرم و خشک بود در اول و شخ الزر کس بد و درم
کوند در سیوم و وی منقح و لطیف بود سردی اعصاب را نافع بود و کرم کوشش کشند
و وی را سود مند بود سده می کشند و در دندان را نافع بود و مسکن بود و فواق بود
چون چهار درم از وی باشد حاصه روی و اصحاب مره سودا را که سکن منوره
بلغم باشد سود دد و مسخن دماغ و متوی دل و دماغ بود چون ادمان بوسدن وی کشند
محلول راجی بود که در سر و سینه بود و ببطسه سر و ن آورده و چون سخی کرده در حمام
خود مالند بوی بدن خوش کند و ق و چون بکوند در روی کلف مالند رایل کند و چون
خشک کنند و هر روز هم شغال باشد حذر و رپای حوا را نگاه دارد و دماغ شیب بود
سر نرگس کشند و نرگس کشند و نرگس کشند و نرگس کشند و نرگس کشند و نرگس کشند
در طهر ان بلند کرد از مشرق مغرب روا کند و هم در ان رو بر یکد و در وای رجا
است که گوشت وی کرم حسک بود چون بخورد شخ را نافع بود و غلیظ تر از گوشت

مرغان بود و در سینه نمود و یکموسس و دو مولد مره سودا بود و نزدیک شش کنگ
 باشد و هم جنس وی و گوشت زهره وی در چشم کشند و نوبت باب سرد و طلال کنند
 چشم سودمند بود چه زوال آب و اگر با بجز آن عصاره سودا میزند و شش کنگ
 کنند و اگر یکی چشم را نافع بود و غلط اجناس و در آن و سه وی چون بگذارد و در کس
 حکایت کرد که یکی را نافع بود خاصه خون سالی این عمل کنند بسیار بی شکست
 و سوما ای اموان خوانند که سوزن آن سبید بود که از اسرار آن خوانند و طسوان سرد
 خشک بود و را اول گوشت سرد بود و در دوم و تر بود چون بار عمر آن بر کنگ زوی مالید
 کند و چون بر نند با سه خندان آب و قند و روغن بادام احاطه کنند سرفه و خشونت
 را و حلق را و قصه شش را نافع بود و وی و شش چشم را نافع بود و چون بر آن کوه
 شکم نه نند و چون با شرباب بر کرد که افعی طلال کنند سودمند بود و گوشت ساسته غذا
 کمتر در هر چه از کنگم سازند و در تر که در دیر بر صمغ شود و سده آرد و گوشت سودا
 بود و مصلح وی جیرهای شرس بود مانند عسل و شکر و بدل آن کرد اسپاس بود و گوشت در
 نشاز طبع وی طبع درخت بود و نشاز به خوب کس خورد که مانند ارد بود و چون صفا
 کنند و ریشش بی بطلاح آرد و نیکو کرد و چون با بجز آن اسسوان بر آب
 بر که بر شش نند و در کنگان کشند و بسوزند و سخی کشند و بر قرصه کله افشانند میزند و
 شرباب نند و نشاز به خوب ارد کرم و خشک بود و چون با حاسا میزند و در هر چه مالند
 را که کشند و چون دو کشند که کان بکورد و بشه را بکشند و منوشاره حاج در باب فاد
 فیل که شد نصار درخت که چون در کوه روید نصار خوانند و چون در رمی
 انگل گوشت کنگه شد و نظر بکورد و ارمنی است که گوشت شمع سوما می خوانند و پیرا
 گوشت و بشه ای را قوه که سود و سوزن آن استانی تازه بود و نیکوترین خشک و است
 که در ساه خشک کرده باشند و طبیعت می معتدل بود و در وی رطوبه فصلی بود و گوشت کرم و

شش

خشک در دوم و گوشت کرم بود در سیوم و خشک بود در اول و در وی قوه سخی و قوا بعضی مانع
 بود و وی لطیف تر از متول خوردند بود و در دستور در و بس که در عصاره وی چون که
 پاشانند و طبع نشت دم بکند و کرم در آب بکشند و محلول شود و چون با آب
 ترش و شش یا سه شش پاشانند و باق و غشی و میوه ساکن کرد اند و اگر با سوما
 کنند بر سلات مگذارند و اگر ریشهای نهند با برست جو صدام را از آب بکشند و اگر بر سلا
 که شیر بسته بود صفا کنند و در آن ساکن کنند و چون با کنگ صفا کنند که در کس
 دیوانه میزند و چون بر زمان مالند شش زان را مل کرد اند و چون زن کوه در
 پیش از محقق منع آب تن بکشند و اگر و شش از وی در سیر مالند و مالند شیر را که
 دارد از ۹ ای و وی بخانه معلول را نیکو بود و شرباب کوه بد چون کابند در دندان را نافع
 بود بخانه و چون بر موصح کردن غمب میزند عظیم میزند و چون سوط کنند صاحب
 خا بر که طاهر بود و در کردن وی سه نوبت هر نوبی دانی از عصاره و رقی وی بار و غشی
 کمال نافع بود و صاحب سیر را عظیم سکود بود و رقی وی صفا کردن و سکوترین معالجه وی
 و گوشت معدود و موافق معده بود خوردن و صفا کردن و در معده را بکشند و قوه وی
 ساورد و سخی معده بود و قطع می کنند که از لیم و صمغ فم معده بود و چون با فدی
 عود و مصطلکی کمانند و باق و حفا نرا را بکشند و مقوی دل بود و منع ویرقان را نافع بود
 و بسیار خوردن وی حله در حلق می کشند و گوشت مولد ریاچ بود و در هر چه فصل
 وی کرفس بود و گوشت بدای بود نه جوی بود نعام بسیار بی شتر مرغ گوشت و حاکسون
 گوشت گوشت بط و نعام کثر الفضول و عسر الهضم بود و در وی گوشت گوشت و غلیظ
 بنایه باید که اصلاح آن مانند گوشت بکشد و این رصوان گوشت و چون سه وی کنگ
 در اول تابستان و افریهار و در هر موصع که میهند مار و افعی بکورد و چون بوی
 بشنوند غشی او رند و مجرب بوده که سده وی محلل او دام چاپس به بلغم بود و مجلی

و نگریدن عرق صفا کردن و شامیدن نافع بود و در دما که از سردی بود سودمند نفع
سیاه بود و بید بود نیکوترین آن بید بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و در چهارم اسحاق
که در تراس و وی محلول لطیف بود سده بکشد و در در کین و مفاسل و لقوه و فایده و بید
که در چشم بود و دفع نزول آب بود و در کین را نافع بود چون نم شمال روی آب گرم
معوض را ساکن کند و باد را بشکند و سردی منانه را سودمند بود و بیدم ده و شش را پرون آورد و
بر گردن طلا کردن نافع بود و بیدم در راجع التریخ را بکشد و اسحاق که مدفع بود به شش
وی که در کین بود و بدل می نفع سیاه و قطران بود و نفع عصم است و گفته شد که
شبه زعفران است و گفته شد نام تمام الملک و کما گویند و آن سیسنبه است و نیکوترین آن
سیرتیروی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و در سیوم و کوند دوم و شش از کرس دفع عرق
بکند و شش بکشد و در رهای سرد را نافع بود و در فلفله و صلب و کرم را بکشد و در
سرون آورد و بیدم ده سرون کشد و سرن براند و کوند چون بر که نرند و باروس کل
سامرند و بر سر طلا کنند سیاه و صدام و احتلاط فم را نافع بود و چون با شش
فواق که از امتلا بود را یک کرد اند و همجنس یک وی بر گردن رنبر صفا کردن تا که متعال
با سکین شامیدن نافع بود و محلول و صلب است و بود از دماغ و بدل آن باد و
نمل باریسی بود خوانند و نیکو بود از قول تهاوق که مور زرد که کور سناها بود و چون
کند و بر رص لطیف کند بعد از آنکه سفته کرده باشند و در آنکه داند و چون صدمه داروی
بکند و بیدم ده رص رنق اندازند و عرق کنند سه هفته را کنند بعد از آن در مصدق و بید
اورد و اعصاب مصدق را قوه دهد و چون سخی کنند با و در شیب نعل طلا کنند بعد از آن
موی کده باشند دیگر نر وید و اگر روید صعیف بود و چون مکر کنند دیگر نر وید و اگر
بلنگ کند و در سطل بس که مدحون وی چون رکلف مالند و در کما کنند تا خشک گردد و را
و هم وی چون بکند و باروس رص کجود بر که در در دما که از سردی بود و وی گرم کند

بود چون بدان دغان کند فایده را نافع بود و هیچ معالجه نیکوتر ازین نبود درین رحمت و
حافظ گوید اگر آدمی سه کفار در اعصاب خود مالده و در برابر ملک رود در حاکم وی و
در شش وی مشند و نیکو را قوه نبود که اگر کند و بر خیزد و در مریه وی سم قاتل بود و گفته
نیست که سینه است و گفته شد و در وی در صفت و گفته شد و در سوس نوعی از قنار
و از انچه القدر خوانند و سوال العباس و سوال المسیح گویند و صفت قنار در کما گفته
نور کلس است و شتراری که خوانند و نیکوترین وی بید است و آب ندمه وی کما
کرم و مرق بود و مطلق آب رسیده وی چون دور روی مکر در کین بود بلکه سخی بود
و معسول می محقق بودی لدی کوست ریاده بخورد و سوسکی لاش را نافع بود و
معسول وی معتدل بود و خشک بود هر موضع که خون روان بود چون بر آن بکشد
خون کند و وی مصر بود تخفیف خون در حمام طلا کنند و اوای آن بود که بعد از آن
بنفش و کلاب و نعل و صندل و کرم و رده و در برج و کلاب مالند و اعصاب سوزانند
سرون کنند و رص کل و در حدس سر که و کلاب طلا کنند نافع بود و خوردن وی
بود علامت خوردن آن بود که درین خوش کند و در دمه و سورش آن و در البول
و معص و اسهال خون بدقچه امعا بکند و نوره با بول سرون اند و سردی اعصاب
احداث کند و خفقان و مداوای وی قی کنند و آب کرم و رص و سیر شیر ماز و رص
کل و جلاب و اشهای ۹ ب از م ۶ بروی بادام و لعابات نافع بود و نوش در معدی بود
علی باشد و اس تلیمد کوند نیکوترین آن طبیعتی فاسایی بود صافی مانند بلور عاف کوید
کرم و خشک بود در اف سیوم مطلق و ضعیف بود و بید می چشم را نافع بود و طمازه افاده
را محکم کرد اند چون در حلق دمنده اوده و دیگر و خفاق بلغم را سودمند بود و مطلق
بود و چون در آب حل کنند و در خانه افشانند و را بجا بکند و اگر در سوراخ ایشان
بریزد دیگر و چون سخی کنند باب سداب یا شامد علق که در حلق سفیده بود بکشد

و شرف کوبد چون روشن شود و بر ۹ ب سوداوی مالند در حمام را مل کرد اند و
چون بجا نیندوشد در دمان افی اندازد بکشد زود و چون باز روشن بیاورد بر رص
مالند بعد از تنقیه رص را یک گرداند خاصه چون ادمان کنند و رادی کوبد مل آن بوزن آن
شد و بوزن آن بوره و بوزن آن نمک اندرانی بود و التمر بسیار سی استخوان ۹
کوبند کرم و خشک بود و در وی قشقه جلا بود و چون سوزند ریشها بد را نافع بود و
اگر سوخته وی غسل کنند و سخی کنند و بکسل مره چشم کنند موی بر وی اند چون در چشم
ریش چشم را نافع بود و اگر با سنبل الطیب خلط کنند بیکوتر بود در فری رو باندن و بکسل
وی مشک برون آورد و نوالا بلج الکلی استخوان ملیده کابلی بیکوتر آن بود که بزرگ
بود و آن سرد و خشک بود و در دوم غسول بود و مقدار ماخوذ از وی یکمعال بود
و کوبند مفرود به پیر ز مصلح وی شراب بود و نوح بلسا است و گفته شد نفع صحت
کوبد ۹ حر الماست و صاحب جامع کوبد ۹ حیر البراست و سرد و گفته شد شل ۹ رکی
است و گفته شد نیلوفر لیسو خوانند و بر مانی کوب الما و سوبالی معاکو نند و در
حب المومس خوانند و کوند خلافت و بیکوتر نیلوفر عدا دی بود که کل وی آسمان کوب
بود و طبیعت وی سرد و تر است در دوم و سردی دی ریاده بود از سردی نشسته و کوبد ۹
در سیوم و سج وی باب چون رهاقی صفا کنند نافع بود و نلوفر و در مای کرم را نافع بود
و کل وی موم بود صدا کرم را سود دارد و مع احتلام کند و شمه باده کشند چون کوب
از وی با شراب حشاش ما شامند و منی نه نند و یا صیدی که در وی است و سج وی و تخم کی
در دمانه را نافع بود صفا کردن و بکمل وی زرف را سودد و چون باب بخوشاند و بر
ریند ۹ ارت را ساکن گرداند و سلوف حان مصر بود بکعبه که سفینه و خوردن وی مضر
بود لمانه و مصلح وی نبات بود و بدل وی نشسته با حطی سسد و اصل نیلوفر مندی حکم
سرج داشته باشد و نیلوفر از ادویه قلمه بود و قتی که تعدیل وی بر غم آن و در صحت کند

نیل

نیل عصاره نل است بمقا سلو فراسد و گفته شد بشوق ادرک است و گفته شد
نیل حبش عصاره و بر ابلج کوبد شجره و بر اعظم خوانند و نیکورین ورق دی
بود که برخی مایل باشد و طبیعت آن کرم بود در اول و خشک بود و در دوم کوبد و در
در اول و کوند سرد است و معتدل و متوسط میان تری و خشکی و قابض بود و منع نموده
و کلف و هتق را یک گرداند و انعطاف و سخی آتش را مانع بود و در اجابت که در اعضا
بود و ریشها عفن را سودمند بود و در سه سخت کوبد کان را که تی کنند نافع بود و عصاره
نیل همجنین و اسحاق کوبد سستی چون ما شامد سودمند بود با فلو س خیار چیره و اگر عصاره
دی بر که حل کنند و بر ریش بر مالند نافع بود و اگر ادمان کنند و بر خنایز بر جمع صفا کنند
باقی صلابت آن بکند از و نیکو گرداند و اسحاق بن عمران کوبد نیل بوزن آن ارد و جو و اکبر

الواو واحد

بلغت ابلج بلسا است و گفته شد و بر فرواست و گفته شد در فو و الار بنه شمش و گوشت
چون بر شریان دیده نهند با صبر و دقاق کذر و سبیده تخم مرغ منع خون رفتن کند و بر
اللغاب بسم شمر سوخته چون سخی کنند و در منی دمنه خون نه سدد و سج عود الوح و سج
و بیونانی انورون و بسیار سی اگر خوانند و قوت وی نزدیک بایر سا بود و زراوند و سلو
وی فریسته خوشبوی بر که بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در اول درجه دوم و کوبد
در سیوم لون را صافی کند و محفوطات معاصل بود باده را زیاده گرداند و اگر این
زبان را سودد و بهتی و بر صفت شنج و در د پهلوسینه و جگر و صلابت و منقص
و قتی را نافع بود و بول و حیض را اند و کزنیکا جانوران را سودد و پسیدی چشم
زایل گرداند و تاریکی که از رطوبه بود و اسحاق کوبد صفر و بلغم را سودد و در شری از کی
یک درم باشد و کوبد مضر بود و برین و اصلاح وی تخم رازیانه کنند و بدیعور رس کوبد
در شکسین باد ما و تقویت جگر بدل آن بوزن آن کون کرمانی بود و دود آنک

آن روید حی و اسحاق بن عمران گوید دل آن برون آن و در آن آن بود و قنل بود
و گوید دل آن برون آن کمون و دود آنکس را و دود و حشرش در مننه ۹ اسالی بود و
طبع آن کرم و خشک بود کرم و حب التمر پیرون آورد و شری از وی یکم سال بود و دل آن
شع ارمی بود و در ساری گنج خوانند و در دل وی سید مهرب و کوحک و شیرازی کوش
مای خوانند و آن نوع از حلو است و جلزون پیشه بود و وی هنر و سجد بود
و در ار و سجد بود و در قوه مانند صدف باشد و محاصرت سجد و در رونا
رطبت است و کشته شود و دل شع از رس کوید شکل و در و سام ارض بود و دند
در از و سر وی کوحک بود و وی سر سوسمار است و محالفی در شکل سر و بدن و کوش
نخایه کرم بود و مسن بود و کوش و پی وی خاصه چون طلا کنند در وی قوه جاذبه بود و در
سل و شوکت کند و سر کن وی مانند سر کن سوسمار سبیدی چشم را از ایل کند و موی بر دانه
برویاند و سر کن و در کلف و قوبار اناغ بود و شریف کوبد چون بکشد و سحران با خون
در دانه از بد و بار و غن سر ند تا مهر شود و همه و ط که در سر کوبد کان بود به معالجه کوش
از آن نمود و راری گوید و وی چون در قصد مالیدن لعاب مصیب را بر رگ دانه
و در آن قوی نه مستقر بود و در ل مای مستقر است و کشته شود و راجع کرم البیضا کشته
و رطوبی سطا و حلس است و کشته شود و رسیات نمی بود و نبات وی مانند نبات
بود و کوبد یکسال بکارند و ده سال باقی بود و نم بدید و نیکوترین آن بود که تازه و سر کوبد
رزدی زند مانند لون عصم و شکل کل با بونه بود و دوطسوان کرم و خشک بود و در دم
فابص و لطیف بود و کلف و خش را اناغ بود و طلا کردن و چون شامند و صحر را
بود و سگ بر اند و در د کرده و مشاه سر در اناغ بود و مقدار شربت اردی یکد رم باشد
و اسحاق گوید مضر است به شش و مصلح وی عمل بود و کوند جامه که بوی رنگ
باشند مقوی باه بود پوشیدن آن و در حل کوبند بارسی کل خوانند و مهر نوری

درم

و زهری که بود از او در خوانند و کل سبز را حوتم خوانند و کل سدر او نیز خوانند
و نیکوترین آن تازه فارسی بود که هنوز تمام سگفته باشد و راحه وی قوی بود و بجا
سج بود و طبع آن مسج بن الحکم گوید سرد بود و در اول رجه دوم و کوند در سوم
متوسط بود و در غلط و لطافت و کثیف و قوی بود از قبض وی و مقوی اعصاب و طبع
بود و لته و اسنان و مصلح بن و عرق بود در حمام خون کوند مالند و قطع نایل کند
سحق کرده مستعمل کنند و سج بن را و نعل را اناغ بود و کوش در رشتها عرق روید و
صداع را ساکن کند و اناغ وی نفث دم را اناغ بود و وی معده و جگر را نیکو بود و چون
باعسل بر ند و بدان ۶۶ کشته مسکن و جع متعدد بود به بر مچ طلا کنند و بطبع وی حقیقه
کردن قرحه امعا را اناغ بود و تروی سهیل بوده درم اردی ده مجلس بر آید و سه درم
از وی ۹ اربت بت ربع را اناغ بود و خشک وی نه مسهل بود و چون با عسل سایم و معده
صفا کند قرحه از اناغ بود و چون در دمان نگاه دارند شرف و قلاع را از ایل کند خاصه
باعسل و کافور بود و بوسدن تازه وی صداع کرم را ساکن کند و قوه دل و دماغ
و در بعضی حال مردمان را کام آورد و بعضی را ماضی و مصلح وی حب اللم کشته
الرس کوبد جوهر وی مرکب بود اگر کرم و سرد مانند مورد و سردی وی در دوم بود و کوی
در اول و در وی تلکس بود و بعطیه ملایم جوهر روح بود و عشی و حقان کرم را اناغ
و چون آب وی اندک اندک بخور کنند و زرد الحار خوانند و اس سوبه کوبد
ان کلیست که ایدرون وی سج بود و سرون ررد و طسوان سر و خشک بود و سیر
انرا کل قحمه خوانند و کل دوروی سر کوند و راری کوند بهار است و در منتن کلیس
مدوی ماسد کل سبز و انرا العون خوانند و طسوان وی کرم و خشک بود و در نوری
محق بود مانند عاقو و حاورد الحیمه بوعی ارمود الصلک است که از اذکر خوانند که
ورد الرنبه کل خطیست و و در زوانی خوانند و کشته شود و در دوفر اشفا بن النعمان است

و گفته شود در این کیک است و گفته شود در دهنی ارمی است و گفته شود در زبان باری
 مع الهی خوانند گوشت وی شکم به نند و دشوار بفهم شود مایه که بر سر نند و ورق خوش
 برک شمشالو چون بریدن طلا کنند و طبع بوی نوره مکنده و اگر آب آن در گوش حاکم
 گرم گوش کشند و چون بر ناف صفا کنند گرم شکم بکشند و ورق الفلجی برک کر با بعضی
 چون بر نند و بر سر زهند یا آب آن روی می زنند نافع بود و متوی لثه مسترخی بود و ورق
 الدلب برک حصار نیکوترین آن تازه بود و طسوان سرد و خشک بود و در مهای گرم
 که در رانو بود نافع بود صفا کردن و چون بکوند بیکو و بر ریشهها ترافشانند حسیک
 و سوختگی آتش را نافع بود و وی بدود بخلق و معنی و چشم و گوش از حواسی است
 که حفاش از وی بگیرد و ورق الغوب برک و رک چون بکوند و بر او احشاشند گوشت
 و آب وی چون شاشاند کسی که علقی حورده بود نافع بود و از خلق سرفه آوردن
 اگر گرم برک در خون نیکو بکوند و صفا کنند صدام که اگر گرمی بود ساکن گرداند و صفا
 بر رانک و بهیگاه قطع اسهال کند و خاسدن وی متوی لثه مسترخی بود و ورق و رگ
 آن بود که آن سر و کفن کردند و طسوان معتدل بود در زمان گرمی و سردی و کوند گرم
 حسیک و قاصص محکم می لایع و ورق حاس برک الوی سیاه خون با شراب بر نند و بدان
 کنند قطع سیلان مواد را لثه بکند و ورق العلیانی صفت آن علی است و گفته شود ورق
 البلو سرد و قاصص بود و اندک بحقیق اشته باشد و چون بکوند و بر او احشاشند
 برویاند و بحال صفا آورد و در ریشههای دشوار یا صلاح آورد و ورق الزتون معتدل بود
 در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و چون بسوزند قایم مقام توتیا بود در درازی
 حشم و چون بر سر که بر نند در دندان را نافع بود و آب کخته وی چون در دمان نگاه
 دارند طلاع را از ابل گرداند و ورق زتون بری چون برداخته طلا کنند سودمند
 و چون باب نوره بر نند حذاکات نند غسل کرده و بر دندان حور طلا کنند قطع

که

کند و ورق کولالم برک در خن معلمان است و در صفت وی گفته شد و ورق السیم برک نچند
 و تر بود چون بکوند و موی را بدان شوند در از و نرم گرداند و خشکی وی را بکند
 ورق الکبر منفعت آن در صفت گفته شد و ورق الخطل صدف آن در خنطل گفته شد
 ورق السونجان در صفت بنبلد گفته شد و ورق اللایح در منفعت اترج گفته شد و منفعت وی و ورق التوت
 گفته شد و صفت ورق الجور بحقیق بود و در وی فسی بود و چون کاند و بر دیش لهند سودمند
 همه بتر ما که در دهن بود و ورق الزتون لندی طالسفر است و گفته شد و ورق الفار صوان دهن
 گفته شد و ورق البقی برک نادر معتدل و بحقیق بود و قاصص و لطف بود و متوی شمع بود و منفعت او رام
 و در وی بحلی بود و ورق بچه البقی در صفت در دار سطلی گفته شد و ورق المصطکا در صفت گفته شد
 ورق حبه الخضر در حبه اخضر گفته شد و ورق السوس معتدل بود در گرمی و سردی و خشکی بود در
 اول بحقیق و بر ما بود و چون بکوند و بران باشد کی گفته بگرد و ورق سوسن سید صلا
 رحم را نافع بود و ورق الخلف برک سدراره و اندک فسی بود و طسوان سرد و خشک بود
 وی در سردی و صلابه و سده از نافع بود و مسهل صنایع محرق بود و سودا و بلغم بود و
 مافص و صر و گردیدن عقرب را نافع بود و چون شاشاند روی بکند گرم با کد گرم بر
 و چون صفا کنند از سرون هم سودمند بود و وی بول اند با سکنجبین و احتیاق رحم را نافع
 بود و مفصل مسهل بود و گفته شد و ورق المازون در راز و نون گفته شد و صدف آن و کشتن
 کردن آن ورق المشرق سرفی است و گفته شد و ورق العلیانی کل سده کل سرد و خشک بود و قاصص
 و بحقیق اختلاف دم را نافع بود و نون آن و در ب و ضعف معده و رد اللوز بهار بادام
 سرد بود و متوی دل و دماغ بود و در السیف جل هم سرد بود و متوی دل و دماغ بود و در السیف
 سرد بود و متوی دل و دماغ بود و در الکبری طبیعت و منفعت بهار بادام و سید و به و ام
 مانند یکدیگر بود و در انجیری در خاک گفته شد و صفت انواع آن و در الباقی کمال فاعل سرد و تر
 بود سکن ارات دماغ بود و چون سخت کنند در دمان رصاصی و در اقباب لهند حصا

عود است و طبع وی معتدل بود و کوند کرم و تر بود صاحب نهج کوبید متوی معده و مهم بود
 و طبع وی بول براند و اسحاق بن عمران گوید در حلق راناع بود و کرم براند و بدل وی بول
 وی قاقله صغرا است هر دوق الصغرا است و گفته شد متوی کوند کرم و کوند
 آن نوعی از هندی باری است و بعضی کوند نوعی از سخا است و گفته بود که شرف کوند و صغره
 است و ای محقق است از امر قله خوانند باری تره دشتی آن نوع کاسنی ری بود و
 بند با کف شود و قلیون نام است و گفته شد سرطان قوطان کوند و آن حی است که نام
 و جو و طبع معتدل بود میان گرمی و سردی و خشکی و رطوبت و غیره از این
 و هر ارشاد که کوند و معنی وی ساری می باشد و کوند و کف است که از اسفند
 و طبع معتدل است و گفته شد متوی کوند و کف است که از اسفند
 کرم و حسیک بود در سیوم کا صفت بر اعظم سودمند بود و بدل وی مطو و کوند
 و مزج مار رعون است و گفته شد لیون بطح است و گفته شد لیون
 و گفته شد. بلوت حلیو است و این سلق جلی است در صفت خاص گفته شد لیون
 شایع است و گفته شد لیون باری رعون و مار کجا خوانند و ای محقق است
 اسفند کوند نیکوترین آن ستانی بود تاره و طبع آن کرم و تر بود و کوند
 بود و کوند کرم بود و ورق آن مانند ورق راز ماه بود و صفت کرم و کوند
 مسج سده احسان محلل آن بود و طبع وی عرق النساء و رقان و در معار راناع
 خاصه طبع اصل وی و چون با شراب سرد و طبع وی ساکن ماند کردن و لیون
 نافع بود و چون بطبع وی مصحح کنند در دندان را ساکن گرداند و کرم و کوند
 عمل کند و کوند شکم به سدد و کوند سودمند بود و تقوی طبعی و ریحی و کوند راناع
 بود و باده را زیاده کند و شواری را دن را سودمند و مسخ کرده و مانده بود مسخ
 معتدل و قوط البول که از برودت بود و سردی را سودمند و در دشت و در کف

نیکو بد و وی فاضل بر کاه بود و در نسخ سده بشاید در تباستان تلخی وی زیاد کرد
 سبب که ما پس از آنکه ارات داشته باشد یک اعتدال صفا کردن خفا را سود
 چون بارد جو صفا کنند با سیندا ح طلائی مبرد بود و صفا کردن ترس را نافع بود
 درد چشم کرم را نافع بود و سود دید و هند با مسک غشای و سجان صفا او را معده
 بود و سکته نند و تب را نافع بود و کردگی جاوران را نافع بود و زهر و زام
 ابر صفا کردن ماسوقی نافع بود و چون با یک سنی خیار شنبه حل کنند و بدان غرغره
 ورم حلق را سودمند بود و مسک غشای و سجان صفا او و هند با بطی الصم بود و
 وی شاد بود و نوعی بار کاسی بری است که از احذر مل خوانند و کوشند و کاسی
 که از اطونا کوند معتدل ترین کاسینها باشد و کیوس وی یکوتر بود و مسج کوی
 میان کاسی و کاه بود و طبری کوی لطیفه ار کاه بود و غذا اندک و چون وزن
 وی بکوند و رورم کرم هند کند از اند و هر کند و آب وی با آب راز نایه تر بقا را
 نافع بود و وی از تخم وی توتی تر بود در مسفت و پوست سیج وی مستعمل بود و هم محسوس
 مرانه است و گفته شد و آن در خنیک که در حوالی فارس می روید مانند درخت یاسمن و
 محسوس در وقت زمزمه استعمال کنند و شکوفه وی مشکطرا شیع مانند هوفار تون
 پیوفار تون خوانند و او فار تون و اندر و ساسن نر کوه و قورون هم خوانند
 دادی رو میست و آن قصبان و زمر و حتی است سرخ رنگ یک سماق نغدادی
 سرخ اگر چه صاحب منهاج گوید و آورده است و هر دو سهو که از سرخی سماق بود و
 هم آورده که حب نسان است و هر دو سهو است و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک
 در آفران مطلق و محلل او رام بود صفا کردن و ورق وی سوختگی آتش را نافع بود
 چون نرند و با شراب یا شامه حمل روز سالی عرق الفسار را نافع بود و حصص بول اند
 و کرازا سودمند بود و نمره وی سهل میده بود و بجه مندار و آب و ورق وی چون ناسا

خسک بود در اول سوم مخدوم و مسبت بود و اگر ورق دی برش را مالند یک هفته زایل
 می آید و اگر بر روی مای صلب و نملات و حار و رطوبت کردن نافع و بر روی راج
 کوند و بر مفاصل صمد سازند و اگر کسی احتیاج بود قطع عصبی در سر
 پاشا مد سحر شود و از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن افیون و اگر در
 کند مستی زیاده آورد نغایه و بدتر آن بوست آن بود و بوسدن ورق آنکه سبیدود
 از اساقی سود و اگر خواند مسبت و دوا و ای وی تی کند باب کرم و غسل و شست
 و سقر و مرسد و شیر ناره اشامدن و بر روی راج و حار است و اگر کسی
 شخصی که خواهد بر روی برگند و در زمان مرص و بر روی که ندارد آن شخصی را همان
 جدا کنند و سایر خواص دیگر دارد که غرضی است بدان سبب اینجا آوردیم و در
 مریضی که ویرانی محرق مهمل قطع بود از استوع خواند مانند شرم و غش و لایحه و مار
 و عظیم و مامود و علق و اشال آن و احصاف آن بسیار بود و همه بد باشد و قوی
 ترن سوعات لبس بود بعد از آن کم بعد از آن و در ورق و طبع آن گرم
 خشک است در چهارم و آن بود که دوم تا سوم و از خواص وی آنست که در بر که آب
 اندازند که مای در آن بود بر روی آب افند و لبس وی موی سبتر چون بدان طوط
 کند خاصه در افتاب و ای بعد از آن بر روی صعیف بود و اگر مکرر کنند مکرر زود و اگر در
 خورده حکا نذ قلع کند و بواسیر را قلع کند و مهمل بلغم و اخلاط غلیظه بود و مسعود مکرر و کاف
 در باب خود و معرفت و ابدال و اصلاح آن گفته شد و کوند آن آن در اسفراغ بنم
 مانه هم و در آن سبب بود که محض بود اگر کف بر کت و از اشرفی خواند و انواع کف
 گفته شد در کاف و کوند و اسالیب و دره فوس است و گفته شد بدقه خاما و طی است
 گفته شد بر روی بارسی موش شنی گوشت و گوشت وی غذا بسیار دید و سگم بر اندر
 قصه است بیاری کی کوند و در قاف گفته شد بر امیغ میون است و گفته شد بر

tarikhema.ir

حاصل است و گفته شد شرف یش خوانند و در باب حاد و صفت الشکفته بنوعی
 کیک تراست و گفته شد در صفت قحی و صفت حیدر علی است و گفته شد غمضه ضار است
 است و گفته شد یطین نزدیک عالم گد بود و در لغه مر درختی که ویرا خواسته بود
 مانند گد و دهر و خط و حار و گد و اما آن سوطین بود و سوطین خود مندی و گفته
 میام شغین است و گفته شد یطین فونب یطی است و صفت کوب نطی و شامی گفته
 و طبیعت وی سرد و خشک بود در سیوم و کوبید حسکی وی در دوم بود و کوند گرم بود و آن
 صحرانامه و بن دیوارهای ستانها روید و نم روی مانند کوفه کوبید بود و کوبید و بلون
 سحر بود که بسیار زنده و در مصر حکاکی خوانند و دانه وی و دانه 9 نوب شانی
 مانند کدک بود و در طبخ وی مصححه کردن در دندان را نافع بود و در طبخ وی
 متوی سفلی بود و وی سودمند بود و همه سیلان حصن فرط خوردن و کوند بر کف
 معوض و اسهال را نافع بود و بر ثایل لیدن سخت را کلد و خلط وی بد و ثقیل بود
 خاصه چون ترک خورد و شتراری کرد و خوانند یثون ثافا است و گفته شد
 ثایق بلعت امل ندلس ایجه است و گفته شد در الف تیم بناسه شتراری
 منسل خوانند و در اختتام مستعمل کنند و رحمهای تاره و السلام و الله اعلم بالصواب

والیه المرجع والمآب ثم کتاب مودات احبار الدین علی
 مد اضعف عباد الله و احقرهم سفیر الله
 الکو سوسی یوم الخمیس من الوداع من شهر رجب
 ١٠٠٠
 سید سعید و سعید
 اعم کلاه و تاجیه و جمع
 و المونس و المن
 قال اسن
 العا

کشته خونی که در دهان است
 کشته خونی که در دهان است
 کشته خونی که در دهان است
 کشته خونی که در دهان است
 کشته خونی که در دهان است
 کشته خونی که در دهان است
 کشته خونی که در دهان است
 کشته خونی که در دهان است
 کشته خونی که در دهان است
 کشته خونی که در دهان است

بسم الله الرحمن الرحيم و به استعانت
 خداوند متعال دوم در احضار ایت بدی که در خواستم کرد در هر یک است
الاول فی مفرجات مفرج یا قوتی
 خفقان و وسواس را سودمند بود و در قوت دید و نشاط آورد و خاصیت
 بسیار است اسحاق کونا که کریم سنوآن مر و اندام سفت هشت درم بد
 چهار درم یا قوت رمای دو درم زر محلول نقره محلول از هر یک مثقالی حجر لازورد
 یک مثقال و نیم لعل و عقیق و حجر شمش از هر یک سه درم طلسم شیر سبید و صندل صحرایی
 از هر یک یک درم کهر یا و کل سلوف و در شکست دانه از هر یک سه درم صندل سرخ و طین
 محتموم از هر یک دو درم کشته خشک و کچم کل از هر یک سه درم در بعضی سجا افسون سیم
 می کنند و در بعضی ساج هندی و ریناد و درج عتری از هر یک یک درم سیم عود
 و اترج و کاو زبان از هر یک سه درم همس سنج و سبید از هر یک سه درم مادر کوه
 و رو بند حسنی از هر یک دو درم کچم کاسی و کا فور قیصودی و عصاره شمش از هر یک سه درم
 مسک ترکیه نیم مثقال ابر ششم سوخته سه درم شیر آمله و ثعلبه کا یا از هر یک سه درم
 کلاب و نبات مصری از هر یک یک مثقال سبب کمن و آب انار شیرین از
 هر یک مثقال اگر چه در سنجها شراب سبب کمن و آب انار جمل درم گفته باشند
 اما این نسخه مستعمل است شراب به پست درم دار و کا کوفه و سیمه مجموع نبات
 و کلاب بر شند و شراب به و سبب و انار اصفافه کنند و در طری جیبی کنند و خیل
 رو در میان جو نهند بعد از آن استعمال کنند شری نیم مثقال یک درم نام به
 مفرج معتدل خفقان و وسواس و ضعف دل را یکله و نشاط آورد و مر و اند
 ناپسفته و بس از هر یک یک درم کهر یا دو درم و نیم صندل سرخ و سبید و

اعله

امله معشر و طباشیر از هر یک چهار درم کاو زبان یک درم کچم کاسی دو درم و نیم
 درج عتری درم ساج هندی دو درم و نیم افسون و ورق کل سرخ از هر یک
 سه درم ریناد و کچم بالنگو و کچم فرخ خشک از هر یک دو درم و نیم و در بعضی سیم
 سنا و کچی سه درم می کنند و در بعضی نه رعن و عصاره شمش از هر یک یک درم
 کا فور ندرم مسک ترکیه و اکلی عود خام بنجر درم کشته خشک دو درم و نیم صحرایی
 سجد و سبب و کل ارمی از هر یک دو درم نیم رر ورق درم نقره ورق درم
 و اگر از رو نقره بکشند شاید لعل نیم مثقال حمله را کوفه و سیمه با شراب
 خالص شراب حاصی سر شد سر می بگذرد تا بکشد و اگر شراب سبب حاصی
 صد و هشتاد مثقال شراب سبب و شراب حاصی صد و هشتاد و نیم مثقال
 باید کرد و اگر سیم من شراب سبب و سیم شراب حاصی کند بهتر بود مفرج
 خفقان کرم را سودمند بود و قوه دل دهد و ورق کل سرخ و طباشیر از هر یک دو درم
 کشته خشک رمان کرده و صندل مقاصری از هر یک یک درم مفرج کچم خوار و کدو از هر یک
 چهار درم کچم بودن همس سبید و کاو زبان از هر یک دو درم در شکست دانه شش درم
 مر و اندام سفت و کهر یا و بس از هر یک یک درم و در بعضی سجا کا فور ندرم و رعن و
 اکلی یکله و در بعضی به مجموع کوفه و سیمه نبات و عقیق سد مسک تنوام آورند و دار و کا
 بدان بر شند شری بگذرد تا بکشد و مفرج کرم خفقان سرد و صعب دل را
 سود دهد کاو زبان و بالنگو همس سنج و سبید از هر یک هشت درم امله در شکست
 خیسایند و خشک کرده و بر مان کرده سبب درم کچم و کشته خشک درم عود قماری درم
 کل محتموم و مر و اندام سفت از هر یک مثقال رعن و عصاره شمش از هر یک یک درم و کهر یا و ریناد
 و کشته خشک از هر یک درم کبابه سه درم ورق کل سرخ و صندل مقاصری از هر یک
 یک درم عسل ابله چهار یک یا قوت و در محلول نقره محلول از هر یک یک درم دار

دودرم زربنادسه درم درونج عترتی یکدرم نیم مضاعف و قد سبید یکیم و نیم کهرامو
 بسد باد که سوخته باشد دارو کوفه و حبه در قد صافی کنند و حل کنند و دارو باد
 بر سر شند شری کشمال نافع بود منج سر د نوحی و کمر خفان و صغوف دل که از کرمی بود
 را لکد طباشیر دودرم کا و زبان ده درم شیر امله با نرزه درم عصاره در شک
 بخدرم صندل متاخری سه درم همی سرخ و سبید از هر یک دودرم و ورق کل
 بخدرم درونج دودرم کشند خشک پوست سرون سته مر و اردنا سفنه کهرامو
 سوخته ابرش سوخته از هر یک دودرم رعو ان بخدرم یا قوت چهار داکم و ورق کل
 یکمقال تره و ورق کشمال آب سبب بر شش حمل درم آب خاص حمل درم قد سبید
 دوسن صافی کرده بتوام آورد و دارو بادان بر شند شری یکدرم نافع بود منج
 کمر خفان و صغوف دل که اسردی بود را لکد زربنادسه و درونج عترتی و
 کا و زبان از هر یک شش درم باد رجبویه سه درم کوفه و حبه شراب سبب کشند
 شری کشمال نافع بود منج حوا بر نسجه حواحه رشید خفان و دوسواس و صغوف دل
 را سود مند بود و جگر و کمره و مغر را قوه دهد و لون را نغاه صافی گرداند و شاکام
 او دود باد می سوداوی دفع گرداند و حبه قوه دل نغاه سود مند بود و حواصلی است
 اسکا کونا کردیم تا قوت سرخ دو مقال با قوت ررد چهار مقال با قوت کبوتر چهار
 مقال با قوت چهار مقال لعل سه مقال فروج سه مقال بر مرد کشمال نیم عقیق چهار
 حجر شسته مقال سد و مقال لؤلؤ ناسفته چهار مقال سد و مقال حجر لؤلؤ
 دو مقال نیم فوخ شک ح مقال ابرشیم محرق سه مقال رقی قو لعل سه مقال پوست
 سرون سته چهار مقال امله بشترده مقال پوست طلیله کا ملی ده مقال باد رجبویه چهار
 مقال کل نعلو قوه سه مقال صندل سرخ و سبید و نیم مادر سونه و قو لعل و دار حبه
 و کبابه جینی از هر یک سه مقال کا و زبان ح مقال عصاره در شک با نرزه درم مقال

خند ستر کدرم و بعضی می کنند و دار فلعل و زنجبیل از هر یک یک درم می کنند مسک
خالص نمدرم و اگر دانی بود شاید کوفته و حخته با سه خندان غسل نهد که آتش بدید
باشد بر شند شری کشفال قوه آن تا سه سال با قوه المسک خلونوی دیگر
رر بناد و درج غرق از هر یک یک درم مر و اید یا سفنه و کمر با و بسد و ابر ششم تر من
از هر یک یک درم بهمن سرخ و بهمن سبید و سادح هندی و سنبل الطیب و قاقله و فلفل
و اشنه و خند ستر از هر یک چهار درم زنجبیل و دار فلعل از هر یک یک درم مسک یک درم
با دانی کوفته و حخته با سه خندان غسل نهد که آتش بدید باشد بر شند شری یک درم
یکمخالص بود و دوا المسک کجاست مثل سودمند و جفان و ورم حلقی را و رطوبه معده
را سنبل الطیب و مسک و سادح هندی از هر یک دو درم رعمان و ناکحان
و کج کرفش از هر یک چهار درم صبر استقوطی و افسنجان رومی از هر یک یک درم بود
جسی کشش درم خند ستر کدرم و هم مجموع کوفته و حخته نغز از هر یک یک درم
یکدارند و بالانید و بر سران کنند و با سه خندان غسل مصفا بر شند شری یک درم
تا یک درم و قوه آن دوا المسک سه سال می ماند منجی مسجی موفت قوه دل و دماغ و
جگر و معده بدید و قوه شست و کرده زیاده کند و معوط کام آورد و منی نغز و باه
راقوه بدید و اشتهای طعام بارد کند و تا صحره راقوه بدید قرفه نغز درم خولجان درم
قرنفل و حور الطیب و قاقله کبار و صفار و کج کرفش و ورق قرنفل از هر یک یک درم
کا و زبان بیدرم با در کجونه بیدرم سنبل الطیب و اشنه از هر یک چهار درم رعمان
سه درم مصطکی سه درم بهمن سرخ و سبید از هر یک چهار درم سادح هندی
دو درم زنجبیل و دار فلعل از هر یک یک درم پوست اترج سه درم حرق کل سرخ
سعد هندی یک درم لسان العصاره و ساسانه از هر یک یک درم غنبر اشنه و دو درم مسک
نیم درم لعل کدرم مر و اید یا سفنه یک درم کمر با یک درم رر و ورق نیم خندان نغز و ورق

نم مثقال و اعظم خوب سی مثقال اگر بغسل خواهند و وزن ادویه غسل اگر قند
خواهند سه وزن ادویه قند و اگر تخون خواهد حساب یک یک کند دست درم روغن بادام
دار و با کوفته و حخته بدان ۹ بکند و اگر قند خواهند حساب یک یک کند دست درم روغن بادام
با دویه بکوند و بر نند و بقند بسایند نوعی دیگر سیجی و این نسخه نیز منسوب است
حواجه بشید صنوعه لعل سی مثقال ساسانه سی مثقال رعمان سه مثقال و اعظم
ده مثقال قند سبید نغز مثقال اگر بغسل خواهند غسل کف کف سی مثقال ادویه
و حخته بدان بر شند شری یک درم تا یکمخالص نغز بود

باب الثاني في المعاجين معجون سنفور حاصه
اعلاء المولى الاعظم الاعلم ترمطاط الزمان جالسوس العهد معلى الله والدرى طيب
راقوه بدید و شفاط زیاده کرداند و کرده و شست و دل و دماغ راقوه بدید و معوط کام
آورد صنوعه شفاطل بهمن سرخ و بهمن سبید و ووریدان و سور بجان می
و ساسانه از هر یک یک درم تودری زرد و سرخ از هر یک چهار درم سنفور
بانزده مثقال حصه الثعلب بارده درم کباب سه درم قصص کا و حسک کرده
و سوده و مع حب الزم و مع جلفوره و مع حبه اخضر و مع نار جیل و لسان العصاره
خولجان و قاقله کبار و کج کرفش و دار فلعل از هر یک یک درم زنجبیل سه درم
نار مشک و فرج شک و صندل سرخ و سبید و ششاش سبید و کا و زبان و وری
کل سرخ و باد رکبونه و کج کلون و اسارون و قرفه و درج غرق و جیر و اود
کج قرفه و ورق قرنفل و جود بوا و اشنه سبید از هر یک یک درم رعمان بانزده درم
سعد هندی و زنب و کج باد رکبونه و رر بناد و مصطکی و کربنه و کج کرفش و کج
اسبست از هر یک یک درم جود حام بیدرم غنبر اشنه و درم مسک و کج کمال نیم
سنبل الطیب و درم سادح هندی سه درم لعل کدرم نیم یا قوت رر و یک درم

族

والعفن ان است و این همه بهر آنکه انزال بطور خود ندارد و مجروح از موده صفت آن بیان کرد
و علق رومی و حقت بلوط و زرافق از هر یک درم عسل و وزن ادویه
باشد که حقت بلوط و شهد این با هم بگویند و بنزد و لبان و علق با هم معجون سازند
شری و دوشغال عدا و نوبت کتاب نوی که جن خاصیت دارد و سبیل
کتابت بلوط و کلار و شونر و لسان دگر از هر یک درم کمون کرمانی و انجوا
و کر و یا از هر یک درم بوسبله و بوسبله ررد و آله نقش و بوسبله
از هر یک درم کشنده خشک درم مجموع کوفه و حبه با سه خندان عسل کوفه
ببر سندی شری و دوشغال عدا و شاکاه و عدا و نوبت کتاب مناسب است این
معجون بوی خوشی که مطع توطر اللول میکند و در دفع سرعت انزال نیز مداخل کام
صنعه آن کتابه حنی و فوفل و قزقل و سبیل الطیب و حصی الثعلب و مصطکی و
انجوا از هر یک درم عسل سه وزن ادویه شری که شغال دو درم مناسب است
و غذا کتاب یا آب کوشک بار درم یکم معجون نیم ریخته معجون نوبت
اس سحره از ان مؤلف است و خاصیت این معجون آنست که دل و دماغ را قوه دهد
و نشاط زیاده کند و منی سفید و کرده و بشت را محکم گرداند و قصص سخت کند
نحوط تمام آورد و در جماعت قوه هر چه کامتر بدد چنانکه نغای بود که نتوان
بگریزد مع بادام و مغز فندق و مغز بسته و مغز حب قلع و مغز حبه اخضر و
مغز گردکان و مغز نارجیل و مغز دانه او و یک از اینها را با سی انجک جویند و معجون
و مغز بسته و مغز حب الرمل و تخم معشر و حنی شش سید از هر یک درم کتابه
و قوه و حویجان و قزقل و سقاقل مصری از هر یک درم مصطکی و سبایی
و لسان العصاره و سبیل الطیب از هر یک درم همی سرخ و سبیل
حکم میون و تودری سرخ و سبیل و ررد و ووریدان و معات و حکم از

دانه سرخ

و تخم شلغم و تخم اسبنت و تخم یاز از هر یک شش درم حصه الثعلب خوب فربه
ده مغال سکر نه خشک درم و کسن و فاما و قصید کا و خشک کرده و سوده از هر یک
چهار درم مع کخشک سرکه در دست بهمان گرفته باشند درم درم زعفران
و زکحل و نارمشک و فرخ خشک و دار فلفل از هر یک درم عسل تندر احاطه شری
و دوشغال نافع بود غذا قلله با خود آب باز درم نیم نخته یا آب با ساز جام با
آب کوشک مناسب باشد و از ماست و ترشی و سبزی احترار کند معجون شلغم
خاصیت وی است که منی سفید و کرده را قوه دهد و بلوط تمام آورد و سردی
و یک از مثانه با کند و معر بستم نام دام و معر بسته و مغز فندق و مغز جوز و
مغز نارجیل و مغز خفوره و معر حبه اخضر و مغز حب الرمل و مغز حب قلع و تخم
تودری ررد و تودری سرخ و حکم از و حکم شلغم و حکم اسبنت و حکم یاز
و تودری سبیل و لسان العصاره و حکم انجوه و حکم همی سید و زکحل و
دار فلفل و کتابه و همی سرخ و دار صنی و حصی الثعلب و قزقل و سقاقل و جو
و حکم میون از هر یک شش درم بعضی باشند از اطباء که از انجوه احتراز
کنند از استعمال کردن آن سبب سیمی که دارد و مؤلف این کتاب بسیار
بحر کرده است و در قوه باه بعد از حصی الثعلب حرکی با حره می رسد خاصه سرکه
خورنده رو پایی اگر چه صاحب منباج آورده که چون باشد خورند متوکی
باه بود لیکن شریصل است و دفع نیم این می کند معجون فلبسعه تنول
مولانا ربيع الدین ببله درم دار فلفل درم زکحل درم دار حصی درم
الده درم شریط درم زرا و نده درم مایه شازده درم جلعوز
ده درم خورمندی درم حصه الثعلب درم طانی بی دانه سی درم عسل
گرفته کنن ادویه را کوفه و حبه با عسل با میزند و در طری جیبی کنند یا کاشی و

انجوان

و چهل روز در میان حوسر و رند معجون فلکسه و ماده اجمیوة خوانند و این معجون
 مسوسست بعلسوفان و خاصیت این معجون مثل از حد است حیالجه بوسه
 شود یک دو ورق در گنجد و مخصوص است بلغمی مراح را بلغم دفع کند و متوی نش
 و دفع بود و قوه با صمد بد و اشتها باز دهد و خط را سغاید و دهن را تیر
 که داند و سردی و یکیدن که دفع کرد اند و بادا بشکند و منی سغاید و مصیبت را محکم
 دارد و درد مفاصل و درد پشت را عظم سودمند بود و دند از آن محکم گرداند
 صنفه فلفل دار فلفل رکسل دار صنی بوسه بلیله آله متشر شطج
 را و اندم مراح عروق با بوج حصی التعلت مع طغوره مغ مار حلل از هر یک
 ده درم با بوج سحر دم مقابلی درم عسل کوفه سه وزن ادویه و در بعضی
 از زمانه سحر دم معجون نوش دارو که از اجزای شش منج خوانند و منج
 کندی نه خوانند و از معاجین مندی است شش از طعام و بعد از طعام شاید خورد
 معده را قوه دهد و عدا را بسم کند و ریک روی را سرخ دارد و بوی دمان خوش
 و جگر را قوه دهد و از معاجین بر رکت است اخلاط آن و ذق کل سرخ شش درم
 سعد کوفی سحر دم قرنفل و مصطکی و اسارون از هر یک درم بیل قافله بیا
 و جود الطیب قروه و زعفران و سنبل الطیب و ررنت از هر یک درم بیا
 یک رطل در نه رطل آب بخوشانند تا با رسته رطل آید و در دست مالند
 ضایع کنند و بکن فایده که از مواد کعب الغال است بتوانم آورد و دارو ما
 بدان بر شند و اگر بعسل کنند یا تنید شاید و قدری مشک اضافه کند و بعضی
 و نمک و مر و اردناخته و ساخ مندی از هر یک درم اصا و می کنند
 شری دو مقال هم نافع باشد معجون انتر د کبیر که از الما دری در کج
 سودمند بود همه فایح و لقوه و صر و ترماق جمیع رجهما است که از سپردی

بود و باه را قوه تمام دید خانه بلغمی مراح را بوج معجون در کار باه به ازین باشد
 و محست از موده عاق قرحا و شونیز و قسط و فلفل و دار فلفل و بوج از
 هر یک درم ورق سداب و حنطیا نازومی و حلیث و ررا و اندم مراح و
 حب الفار و حند سد سر و شیطرح مندی و فو دل از هر یک سحر دم عسل
 چهار مقال و نیم دارو ما کوفه و تخمه بار و عن کردگان و ب کنند و با سه جد
 عسل کف کز نه بر شند و بعد از شش له استعمال کنند شری یک درم با کمنفیل
 نافع بود و هر چند که شش و دهنتر شود و مولف کوبیده همه قوه باه کسای را که
 بلغمی بود این معجون را کفم و استعمال کردند نغایه بسندیده داشتند و قوه
 خط و ذهن و دفع بسیار و فایح و لقوه و همه رجهما که از سردی بود سود
 است نغایه معجون افلونیای رومی و عمل سودمند بود همه قویج و غیر البول
 و سبر و سف و شج و درد جگر و درد دندان چون روی هند ساکن کرد
 و سرفه و خناق را بیل کنند زعفران سحر دم فلفل سبید و ررا بوج از هر یک
 درم افنون ده درم قطر اسالیون چهار درم کیم کرفس مندی و سیلجه
 عاق قرحا و حب بلسان و فرمون از هر یک درم دارو ما کوفه و تخمه
 بلسان و ب کرده باشند و بعد از شش له استعمال کنند شری مانند کک
 و از هر قویج و درد کرده با ک کرفس دهند و بعضی از اطباء بدل کیم کرفس
 دو قوامی کنند و قوه این معجون از سه ماه تا سه سال می اند معجون افلونیای رومی
 سودمند بود قویج را و چون زمان و بادای رحم اما دهن و دماغ را تنصیب
 دهد فلفل سبید و ررا بوج از هر یک سحر دم افنون ده درم زعفران
 سحر دم و بعضی از اطباء طین محتوم ده درم می کنند و سنبل الطیب و عاق
 و فرمون از هر یک درم حند سد سر یک درم زرناد و روج غری از

هر یک نیدرم مزوارند با سفته و مشک تر که از هر یک شمعان کافور دانک و نم مجموع کوفته
و حخته با سجدان غسل کف کوفته بر سرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شری یکدم
هر چند که این تر شود بهتر باشد قوه این معجون همان مقدار می ماند که فلوناه و روی ناسال
معجون بر سینه سفت خفته در دندان خون روی هند عظیم نافع بود و وجه قوی بود
فرو بردن اثر تمام دارد و وجهها ساکن گرداند و قطع خون نکند و این سینه سفت
که نسیم حکم ابوالبرکات و این سینه منسوب است به ابوالبرکات علیه الرحمه اخلاط ان طبل
و بر رالبع از هر یک سبب شمعان امون ده شمعان رعمان چ شمعان سنبل الطیب
عاقور قرحا و امون از هر یک شمعان مجموع کوفته و سخته با دو خندان غسل کف کوفته
بر سرشند و بعضی سه وزن آن غسل کنند و بعد از شش ماه درمان خونها ده باند
استعمال کنند معجون بر سینه نسیم حکم ابوالبرکات سودمند بود در صهای قلبی از همه
نوعی و در دمه که از باد کرم بود و سرد و مراری و سوداوی و سواس و الجویا
استسقا و سحابی را سودمند بود حاصل این سیار است و صاحبها را گفته است
و ما سدا که در از نکرد اسکا کونا که کردیم صنفه آن فلفل سبز و فاشرا و فلفل
و فو و بر رالبع اردق از هر یک درم رعمان و در راوند طول و خطا ارمی و
بصل الفارسی کوفته و خشک کرده جای شرط است و حد و از از هر یک چهار درم
حب العاد و امون و مر از هر یک هفت درم عاقور قرحا و سنبل الطیب و ناردی
از هر یک دو درم چند سده تر و امون از هر یک درم مجموع کوفته و سخته با سه
غسل کف کوفته بر سرشند و بعد از آنکه سرشته باشند در ماه و ن کنند تمام بگویند
بعد از آن در طری ایکنه و حنی کنند و سران محکم دارند و بعد از شش ماه استعمال کنند
معجون انسج و این معجون از جمله مغ جاتر و از معاجین کبار است و بعضی از
اطبا این معجون را از تریا قات شماره اند صنفه آن قرنفل و در محسل فوغل و سنبل

الطیب

الطیب و دار فلفل و خسروا و جوز بوا و قافله کبار و شیطخ هندی و دار حنی
و ساج هندی و لسان العصاره و درج عقری و بادرنونه و لسان الثور و
مصطکی و خولجان و فرخ شک و مر و اردنا سفته و ضدل فر راوند مدح و سخته
و با قوت ربانی و ورق کل سرخ از هر یک دو درم بسیار شش درم بوت
اترخ سه درم رعمان و پوست لیلنه از هر یک درم نیم سرخ و درم عصاره
و مشک تر که اندک مجموع کوفته و نفاه سخی کرده و غسل مضاعف بر سرشند شری یکدم
نافع بود معجون عرق کبوتر و این معجون خاصیت بسیار دارد و اسکا در کف
کونا که کردیم و خواص وی آنست که ماه را راده کد و قوه کرده دهد و منی راده
کند و نفوط بسیار آورد و دل و حکر و مغر را قوه دهد صنفه آن کچ کرفس و کچ کز
و کچ شنب و امون و رازمانه و مغر کچ کز و مغر کچ کز و کچ کرفس و کچ کز
سج معال بسیار و قرنفل و فلفله و عاقور قرحا از هر یک سه درم قرفه و رعمان
و کدو و مصطکی و عود از هر یک چهار درم کچ کرفس و شقاق و نورمدان و همین
سرخ و سبید و بودری زرد و سرخ و سبید و لسان العصاره از هر یک درم
ز کحل و کچ سلف و تخم اسست و کچ ۹ چیز و کچ تره و کچ ساج و حنظل و
کر نه و کچ کدنا و خولجان و حنظل و کچ قوفه و دار فلفل از هر یک سه درم
الغار شوی کد درم و کچ فلفل و مغر حب الزلم و مغر حلفوره و مغر مار جیل
از هر یک سه شمعان حصی العلف و کد کد و خشک کرده و سوده و مغر دماغ کجشک
خشک کرده در وقت میان کرفه باشند و کلک مده و کشن غرما از هر یک سه شمعان
غیر اشهد و درم مشک تر که اندک مجموع کوفته و حخته فاسد که انرا لعل الغرال خوانند
بورن ادویه و غسل بورن مجموع سارند شری کرم مرآج را دو درم و سر مرآج
را بخورم و باید که یک سه شیر ناره و ده درم شکر سبید اگر کرم مرآج بود شش

از آنکه معجون تناول کند شیر و شکر یا شامند و بعد از آن معجون فو بر دو اگر سرد مزاج
 بود اول معجون فو بر دو در عفت آن یک کاسه ماه العسل یا شامند که مفید اند و در
 قوه باه و امر جامع است ازین معجون غیب و ککرات مولف این کتاب حاصل
 این مشاهده کرده و مجرب است درین باب تعالیه معجون فو بر دو اگر سرد مزاج
 ده درم باد رکوبه ده درم مصطکی بخورم رخفران بخورم انیسون ده درم
 یک ریحان بخورم دار حنی ده درم فلیجین بخورم روغن بادام منقاری روغن
 کل زکو منقار و اعظم سی درم ادویه بکوبد و به سرد و روغن و یک کند و در روغن
 عسل کف کرده رند و در کوره سر کنند و حمل رو در شنب جو بعد از آن استعمال
 کند و اگر فلیجینک ناسته بدل آن دو برابر باد رکوبه کند معجون حمر الهیود فو بر دو
 آنکه یک رنگ کرده و مشابه رران کند معجون خوار مالک و مغز تخم ۹ بره و معجون کدو
 و حب که از هر یک بخورم حمر الهیود بجا ده درم کوفه و سخته با سه جندان عسل کف
 گرفته بر سر سوزد و در کوره و مشابه را معجون ککرات فو بر دو اگر سرد مزاج
 از هر یک هفت درم معجون حصاره بخورم یک حاض و افیون و معجون حصاره بجا
 کرده و رخفران از هر یک سه درم حب که یک است و به عدد کثیرا چهار درم معجون
 و سخی مسجج بر سر سوزد و بعد از شش ماه استعمال کند معجون غریب فو بر دو
 عفت سوخته سه درم حطام مار و می بخورم و هم در کسین بخورم فلفل و دار فلفل
 از هر یک دو درم یک ککری بخورم حد سدر چهار درم معجون کوفه و سخی و عسل
 کف گرفته بر سر سوزد و بعد از شش ماه استعمال کند بالغ را شری دایکی بود و بالغ
 را اندک یک نافع است و مجرب معجون حمر الهیود فو بر دو اگر سرد مزاج
 شمرده اند و از معاجین کبار است خاصیت وی آنست که سودمند بود در
 معده سود الهیوم و قویج و عسر البول و جملہ مرصهای بلعی و بادامی بلعی را و نغایه

مجر بست حد سدر و افیون و دار حنی و اسارون و مر و دو و قوا از هر یک
 یک مثقال مر و فلفل و قه و قسط از هر یک شش مثقال معجون کوفه و سخی و عسل کف
 گرفته بر سر سوزد و بعد از شش ماه استعمال کند معجون قوا از هر یک
 یک مثقال خاصیت این بسیار است و سودمند است و جمیع مفاد و فو بر دو اگر سرد مزاج
 شاکل کند و از آن رحمت الهی بود و سودمند است در دسیر را و بادامی عسل
 را و تب کینه و قویج دفع کند و سده بکشد و سنگ کرده بکشد از آن و صبیغ
 سرفه کین و شش روده و مارکی چشم و در کور اکل کند و سر که دور و کور و در
 بدن نگاه دارد و شری بخورم بود و این معجون را بعد از شش ماه استعمال کند
 قوه این معجون تا سه سال نکند حطام مار و اسطوخودوس و قودا و نایا
 و کافور و سدر و فو بر دو و اسفود و دین و میعه سایله از هر یک
 یک مثقال مر و زعفران و قسط و فلفل سبید و ادویه و سنبل الطیب و فو بر دو
 و بوست قنار و واشق و دونه کوبی و یک رازمانه و یک ۹ بری و در قی کل سرخ
 و نار درین اقلیطی و حب لسان مهری از هر یک سه مثقال دار صنی شش مثقال سیخ
 رومی شازده مثقال و عصاره عاف و کاشم و یک حد قوی و صمغ بادام از
 هر یک چهار مثقال افیون و رابیح سه درم از هر یک شش مثقال صمغها و عصاره
 مثلث خساند و باقی ادویه کوفه و سخی با سه جندان عسل کف گرفته بر سر سوزد و در
 کند و بعد از شش ماه استعمال کند شری بخورم نافع بود معجون ککرات فو بر دو اگر سرد مزاج
 خاصه از همه سهل سودا است غلیظ را نافع بود و ملکه سیاه
 بوست ملکه و بوست ملکه کالی و امه متشر و افیون از هر یک ده درم اسطوخودوس
 و سفاج و ترید سدر مخوف از هر یک بخورم عار قون سه درم حمر الهیود
 و حمر الهیود فو بر دو و نیم بتونیان سه درم عسل کف گرفته و صد و نجاه درم

معجون خیار حنظل متعلل معجون ترند سند محو فراسیده و روغن بادام
9 ب کرده جمل درم نهفت خشک است درم یکم هندی و رب السوسن از هر یک
مفت درم رازانه و اینسون و مصطکی از هر یک سحر درم ستوداده درم یک چهار
صد درم روغن بادام جمل درم دارو کا کوفه و عجمه و باد که ستودیا بانفشه سخنند
و آن حشرط ستودیا در نیمه معاجین باد که مشوی باشد و در سجا مصلع آن که بانفشه
سخن کند و اس صیقل باد که مرکب داند مجموع دارو کا کوفه و عجمه روغن بادام 9 ب
کند و بعسل حار شرش شد و عسل صد درم و شکر صد درم و بقوام آورد و
بر سر آن کند و معجون سازند و باد که عسل حار شرش آتش بدیده باشد شری
ح مثقالا منت مثقالا نفع بود اما الثالث الحوار شات سقنور
متعلل که منفع کند کرده سرد را و باد زرماده گرداند و نفوط تمام آورد خاصیت این
سیار است کوتاه کردیم صعدا کیم بمون و کیم سازو کیم کنذا و کیم شلغم و کیم است
و کیم حنظل و حب الرشاد و کره و مغرجه اخضر و لسان العصفور و کیمد معسر و کیمد
و مع حلقوز از هر یک درم و کیمد شقاق مصری و خونچان و دار فلفل از هر یک
سحر درم حور الطیب و دار صنی و بهی سرخ و سید از هر یک درم سر سقنور
حصی الثعلب درم در کوکا و خشک کرده و سوده ده درم دارو کا کوفه و عجمه چندان
عسل کف کوفه بر سبند و ادویه حوار شات باد که خوش تر از ادویه معاجین بود
9 و برای درشت تر بود و فرق میان حوار شات و معجون همین است که ادویه معجون
9 و عجمه بود و از آن حوار شات قدری درشت تر از آن بود و بعضی گفته اند از اطباء
سبب استقل در معاجین مکیه و مکی شود و خوردن آن سبب بلغم آن و شری از سبب
دو درم بود و مکنث یا شیر تازه یا ماء العسل یا شامند نافع بود سبب دیگر حوار شات
سقنور متعلل این حوار شات که شتوش منقطع شده باشد از آن درم

[illegible]

ادویه دارو مایدان بر سر شند بعد از آن مشک ترکیه دو درم اصفافه کنند و در ظرفی آیین
یا قلعی با حنی کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند شری دو درم نافع بود حوارس
درم یک سنجبل معصک کرده و شست را و معده قوی گرداند و بلغم دفع کند و بوی
دمان خوش کند و آب رفتن از دمان باز دارد و بادها شکند و ساکن گرداند و
سردی و ریک از مائه با گرداند و محمد و ماکو ایدین طعام بر د آب شست سزاند و جگر
کرده و مغز قوی کند و بقره اظکوبید هر که در سالی سه روز ازین معجون بخورد هیچ طبیب
نیاید نباشد و اگر در کثرت از درم را خشنود گرداند صفا کیم کفش و کیم کز
و کیم شت و ناخواه و رازمانه و مغز کیم ۹ بره و مع کیم خا را لنگ و کیم کفش از هر یک
نخ معال عاقو قرقه و زعفران و مصطکی و عود خام از هر یک دو درم بسیار
و قرقنیل و چ فلفل که از فلفل مویه خوانند و کبانه از هر یک دو درم عسل شنبلیله
ادویه کوفه و حبه یا سه حندان عسل کف کف بر سر شند و بعد از دو ماه استعمال کنند شری
دو درم تا دو مثقال کیم حوارس حلیوس مستعمل و این حوارس را خاصیت بسیار
است همه اندامها را قوه دهد و بوی دمان خوش کند و بادها شکند و بسیاری بول کند
سردی شانه بود بار دارد و سرفه بلغم سرد و باد را قوه دهد و لون صافی گرداند و بادها
ناصود و بواکی برود و در سر که از سردی بود بر د و نفوس و همت و قوای را سود دارد
و بواسیر و ریک کرده دفع کند و بسیاری موی نگاه دارد هر که مست و کیم در استعمال
کنند ازین کارها که در کوفت ایمن گردد و بعد از ده روز که ساخته باشد استعمال
صعود آن سنبل الطیب و قافله و سنجبل و دار صنی و خولجان و قرقنیل و مسعد کوفی و
رخسار و زعفران و فلفل سبید و در فلفل قنیط کیم و عود و بلسان و اسارون و
حب الاسن و قصب الزریره از هر یک دو درم مصطکی ده درم قد مقترن ادویه مع
کوفه و حبه بعل کف کف بر سر شند شری دو مثقال شش از طعام و بعد از طعام شش

خورد حوارس کیم سنبل سودمند بود حته سردی معده و تنها بلغم و سوداوی و
سردی شین و فواقی که از کثرت بلغم بود را مل کرداند و این معجون رو مسرر کرده گویا
درم که خنسانه کشانه رور و بعد از احسک کیم دو درم بطل بعد از فلفل سی درم بطل
جمل درم و ورق سداب خشک جمل درم بوره ارنی ده درم مجموع کوفه و حبه و
بانه حندان عسل کف کف بر سر شند کیم شال تا دو مثقال مناسب بود و سرجه معالج
خوارشات بود بهترین آن بود که بلغم کند و قطعا کاید اگر چه صلا حنیس در این
کمی کف کف باشد که باب کرم سا شامدا مستعمل حنیس است حوارس کیم کیم
مستعمل ریزه کرمای مد رحاک و کف کف درم دو درم بطل بعد از فلفل سی درم و درم بطل
جمل درم و ورق سداب خشک جمل درم بوره ارنی ده درم سلی رومی دارین
دو درم حلیسان سنبل الطیب مصطکی از هر یک چهار درم کوفه و حبه یا سه
عسل کف کف بر سر شند شری اکیم شال نافع بود حوارس سنجبل کیم شال
معده را قوه دهد و اشتها طعام باز دهد کند و قوی کشاند و مخصوص است تقوی
به اصفهانی با گردان از پوست و دانه یک رطل باره کنند و در دو رطل شنبلیله بخورند
تا ماهر شود و بعد از آن فرود کنند و در یک سرون او رند و کموند و بخل موی
کنند و یک من عسل صافی بر سران کنند و بخورند تا نزد یک انعقاد و موی که رند و
دارو کوفه و حبه را ن افشانند و کموند تا یکسان شود و صودا و روم فلفل و
و دار حنی از هر یک دو درم جمل و زعفران و قافله از هر یک سه درم مصطکی خدرم
ستونای مشوی ده درم تربد سفید معشره ها شده بار و عین مادام ۹ بر کز
سی درم شری ازین حوارش از چ مثقال حنیس مثقال ب کرم نافع بود حته
حوارس سنجبل کیم شال به اصفهانی از دانه با گردان دو درم بطل باره کنند و بخورند
تا ماهر شود و کموند و یک رطل عسل مصفا بر سران کنند و بخورند تا بانش آهسته

تا نزدیک انقطاع چون منعقد شود فرو کردند و در غسل فلفل و دار فلفل از هر یک چهار درم
 تخم کرفس و ناکواه از هر یک درم زعفران دو درم مجموع کوبیده و تخم بر آن افشانند
 و کهنه انداخته آن شود شری چهار شعالی نافع بود جوارش تخم کیستعلی پوره ارغی و
 زرد کرمانی و فطر اسالیون و زرخسل و فلفل سید از هر یک دو درم و نم ستونا بخورم
 خمای میزونی بی دانه و مغز بادام سبک کرده و ورق سداب از هر یک دو درم و نم
 سرکه خیسانه کشانه روز و کوبیده و بمال و روزند و غسل کوفته سه ورن ادویه
 بر سر تخم کنند و دار و بادان بر سر شند شری و شعالی باب کرم حبه قویج نافع بود
 جوارش تخم کی از خیره نم ستعلی ۹ خمای میزونی بی دانه نخاه درم در یک رطل
 سرکه خیسانه کشانه روز و کوبیده و بمال و روزند و مغز بادام معشری کوبیده و
 با تخم میزید فلفل سیاه صد دانه زرخسل سه درم پوره ارغی کهنه و ورق سداب
 مشوی از هر یک شعالی سه ورن ادویه بدان بر سر شند و غسل کوفته بر سر آن
 کنند و در ظرف کنند شری و شعالی آن شعالی باب کرم نافع بود جوارش تخم
 مستعلی سودمند بود سردی معده و اسهال قویج است خاص و نفعیت نافع
 قوره و قرفل و دار صنی و سیله و سنبل الطیب و جوار بود و مال و مصطکی و قافله
 حب طسان و زعفران از هر یک چهار درم تخم ستونا سه درم ترد سبید محوف
 مقشر ۹ اشیده روغن بادام ۹ ب کرده مشت درم حب السبیل مشت درم و سبید
 بوزن ادویه کوفته و حبه با غسل کوفته بر سر شند شری از چهار درم تا شعالی باب
 مزاج باب کرم حبه قویج نافع بود جوارش تخم کیستعلی فلفل و جوار الطیب
 زرخسل سیاه و دار صنی و نار مسک قوره و فلفل ۹ و فو خشک و کافور ۹
 از هر یک مساوی مجموع کوفته و حبه با سه خندان غسل کوفته بر سر شند و بمجوس سازند
 و باید که کافور قصوری طلب کنند و اگر یافت نشود راجح جوارش تخم مستعلی

قرفل سه درم قافله کنار دو درم عود خام بخورم رغن آن یک درم سنبل الطیب دو درم
 مصطکی سه درم سیاه سه درم جوار الطیب یک درم قوره دو درم پوست اترج بخورم
 زرخسل یک درم دار فلفل یک درم نبات دو درم جوارش عود ۹ سنبل الطیب ۹
 قرفل دو درم عود خام بخورم پوست اترج دو درم قوره حسی دو درم نبات یک
 سکه و نم ستعلی مؤلف عود خام بخورم قرفل یک درم قوره یک درم نم ست
 یکسکه و نم ستعلی مؤلف عود خام بخورم پوست اترج یک درم نبات یکسکه
 دیگر عود خام بخورم نبات یکسکه جوارش عود ۹ سنبل الطیب یکسکه شعالی باب
 یکسکه نبات را بقوام آورد و از سرش فرو گیرد چنانچه رسم است و تیر نزنند
 تا بدست آید و غنچه در آن اندازد و با تیر در بایله حل کند و بر دست عداران بر روی
 سنگ برسد و بکار دبرد و بردارد و استعمال کند جوارش مصطکی مصطکی و مسال و نیم
 قد سبید یکسکه باب سرکند در باون و سخی کنند و آن زمان که تیر رده باشد و بر سنگ
 آن بود که بر سنگ برسد آن رمان مصطکی افشانند و اگر نفعه کرم بود چون مصطکی آن
 افشانند نفعه تلخ بود باید که نم کرم باشد چون مصطکی بکار برسد عداران بر سنگ
 و بردارد و استعمال کند جوارش قوره ۹ و لو کت ۹ و یو مولک ۹ کوبیده که در آن
 جوارش مثل از من کسی ترکیب نکرده است و این صفت خاصه منبر معده را
 قوه دهنده و قوی باز دارد و جگر و دل و روده را قوه دهنده و دفع صغیر کند و متعل بدان کردن
 دفع غار کند صغیر آن آب انار برش و شیرین و آب سیب و نه اصغیر
 و لمی و آب غوره و آب رزق و آب سماق و اگر کسل بود آب کسل نفعه اصابه کنند
 مجموع مساوی و بخورند تا یکسکه بخار یک باز آید بعد از آن از سرش فرو گیرد
 و مد صافی کرده و تقویم زیاده آورد چنانکه یکسکه آن بود که به نند و فرو کرد
 و در تیر نزن آن اهامی برسد و تیر می زند خندانک می خواهد و عداران بر سنگ

رزد و بردارد و استعمال کند و باید که بخوشاند با هم بخوشاند معر حاصل لمو و بعد از آن
فروگیرد از سر آتش و آب لمو حاصل بر سر آن کند و بکار برد چنانکه ذکر رفت
باب الرابع فی الاطراف و الاعضاء اطراف فعل ترک استعمال
سودمند بود بواسطه راو کون نیکو گرداند و باه زیاد کند و معده را قوه دهد و این
چرب است بوسه لبله کالی و لبله سیاه و بوسه لبله و اله مقشر و فلفل و دار فلفل
از هر یک درم ز محصل و بود در آن و بسیار و شیطاح هندی و شقاق مصری و
بودری سرج و سبید و لسان العصاره و مع حب فلفل و کنجد معشر و قند سبید
و خنجرش سبید و بعضی سرخ و سبید از هر یک درم مجموع کوفه و حبه مار و عن بادام
۹ ب کرده با سه خندان عسل کف گرفته بر شند شری کشفالتا و دو شغال بعد از دو ماه
استعمال باید کرد و قوه این اطراف مثل تا دو سال فی اند شری از کشفالتا و دو شغال نافع بود
جهه استرخاء معده و رطوبه آن و بواسطه رادع کند و دهن را نیکو گرداند و بوسه لبله کالی
و لبله سیاه و بوسه لبله زرد و اله مقشر و بوسه لبله از هر یک درم کوفه
و حبه مار و عن بادام ۹ ب کرده با سه خندان عسل کف گرفته بر شند و بعد از دو ماه
استعمال کند و قوه این اطراف مثل تا دو سال فی اند شری از کشفالتا و دو شغال نافع بود
اطراف شری استعمال بوسه لبله کالی و بوسه لبله سیاه و اله مقشر و فلفل سیاه و
کنجد خشک ۱۰ مساوی و بعضی لبله سیاه می کنند مجموع کوفه و حبه مار و عن بادام
۹ ب کرده با سه خندان عسل کف گرفته بر شند و بعد از دو ماه استعمال کنند
کشفالتا و دو شغال نافع بود اطراف دندان استعمال بر یک کالی مقشر درم درم حبه مار
و ترید سبید محوف ۹ اشیده و قسطیخ از هر یک درم قبل و ترش افشین
رومی و شیخ ارمنی و انیسون در ۹ بیطه و ملح فلفل و فودل سبید و کج حنظل و سعد
هندی و راسن خشک از هر یک درم کوفه و حبه مار و خندان عسل کف گرفته بر شند

شرقی از دو درم تا چهار شغال باید باب الحاشیه فی المراسم فی علاج مری استعمال
ستاند از ترج بزرگ که از دانه خوانند و زردی آن با کنگره و ترشی جدا کند و بعد از آن
ان کوشت بالک در یک اندازد و عسل شهد سبید بر سر آن کند و با ش نغاب
آهسته می خوشاند تا نتوام آید و اگر نقد خواهد عسل سبیل الامرسات مثل از ترج
و طبله و شقاق و زرد و جوهر امثال آن بعسل بهتر بود که بعد و هر چه مری هندی و اله
و بیت و دلیج نقد بهتر بود شقاق قلب مری شقاق شقاق قلب مری و اگر
تازه نبود از خشک بخشد در آب بکشیاه روز و آن آب برود و کشاید رود و دیگر
بخشد و سیوم روز بخشد و بعد از آن مقشر کند و بخشد تا نیم کته شود بعد از آن
عسل بر سر آن کند و با ش نرم بخشد تا بتوام آید و فرو گیرد و در طرف بر کند
جستی تا حمل رود و بعد از آن استعمال کند حور مری استعمال ستاد ۹ ب ترج و حب
برک و بوسه آن بخشد و بارها مقدار انگشت کوچک کند و جوی اند روی او بندد
و با قدری آب و عسل بخشد تا نیم کته کرد و بعد از آن سرون آورد و دیگر عسل
بر سر آن کند و اندک خوش بخشد و فرو کرد و در طرف کند و در پرون طرف
می شود و شستن طرف لازم است در همه مراسات نغراتر که محتاج نیست
تغایر مری ستاد سبب اصطناعی نغاه عده یا صد عدان مقدار که خواهد و در یک
کند و قد صافی کرده بر سر آن کج و بخشد خندان سبب رنگ بگرداند و نرمه
سکلی شود بعد از آن فرو گیرد و در طرف حنی ماسر کند و بعد از جبهل روز استعمال کند
و باید که بوسه سبب بخشد سبب جل مری استعمال ستاد به اصطناعی شری و
باره کند و بارهای کوچک و با قد صافی کرده بر سر آن کج و بخشد تا نتوام آید و در
کرد و در طرف کند و بعد از حمل رود استعمال کند شری مری استعمال ستاد به اصطناعی
ی کره و قد صافی کرده بر سر آن کند و بخشد خندان سبب رنگ بگرداند و نرمه سکلی

کرد و بعد از آن فرو گیرد و در ظرف ستر کند و بعد از جمل روز استعمال کند و باید که از
شش دست بدارد و اگر کسی است که الوحه اصفهانی یا کاری و عده صا
کرده بر سر آن کند و بخوشاند با سنی است تا تقوایم آید و حلاب باید که یک باشد که هر
سبب و بلج و به است آید راست و در جوشدن رطوبه بار منده و الوجه نه
فرغ می شود و استعمال کنند و ی نازده مارک و پوست آن بخارشد و من آن بدارند
و باره کنند مانند گشت و در یک کنند و غسل بر سر آن کنند و قدری آب و بخوشند تا تمام
آید و اگر نقد خواهد همین سبیل بطریق می استعمال کنند و پوست حار و کد
و سه شبانه روز در آب جیساند و بعد از آن سرون آورد و یک شبانه روز در
نمک جیساند و بعد از آن بر سر آن بند و قدری غسل آب بر سر آن کند و بخوشاند تا نیم
مخته شود و بعد از آن فرو گیرد و نه روز تا آب سالاند و در ظرف غسل مصفا اندارد و بر
آتش بپزد و بخوشاند تا بقوام آید و فرو گیرد و در ظرف کند و بعد از جمل روز استعمال
کند و هر کسی استعمال کنند و ج ترکی فریه و سه شبانه روز در آب جیساند و بعد
پرون آورد و قدری آب و غسل بر سر آن کند و اندکی بخوشاند تا تمام مخته گردد و در
آورد و غسل مصفا بر سر آن کند و بخوشاند تا بقوام آید و بعد از جمل روز استعمال
جوهر می استعمال کنند که در کان ترک بوست آن کحل شده باشد و بوست
جد آید و در یک کند و غسل مصفا بر سر آن کند و بخوشاند تا آب آسوده و سه جوش
بعد از آن در ظرف کند و بعد از جمل روز استعمال کند تا جمل روز در دست از شویند و
باز ندارد و لوز می استعمال کنند با دام فربه و مقشر کنند و در یک کند و دو شب
خدا کند آب و بخوشاند بر سر آن کند و بر سر آن بند و در ظرف ستر کند و فرو گیرد و سه
روز بماند و بعد از آن سرون آورد و از دو شب و در یک کند و غسل بر سر آن
کند و چون دو سه جوش بکشد فرو گیرد و در ظرف کند تا جمل روز ظرف می سوزاند

بعد از آن

بعد از آن استعمال کنند و سنج می استعمال کنند که نغش خوب تازه و باید که
دنبال آن نبود و در دست کالکشته شود و اگر خواهد باقی بکشد و در هر یک سینه
همار من قند می کنند و در آفتاب بپزند تا جمل روز هر مالد و شب یکاه در هم می نهند
و بعد از جمل روز استعمال کنند و حلیس سگری است و در ق کتاره یکمن و قند
سبید و من و اگر خواهد چهار من و همی که در خمر نغش کفشد بسیار و حلیس
العسل صعدان همان که کلقه است که کفشد حلیس سفر حلی است و کل و حلی
که کل یکمن می سازد و همه تقویه معده و دل و دماغ نفاه سودمند بود و حلیس انور
است و کل کا و زبان و در هر یک کل کا و زبان و حلیس که از زبان
النور است البته باید که قندی بود و اگر غسل خواهد سنج می غسل و نمی قند اصفه کند بهتر
بود و همه ترنج و دفع ماده سودا عظیم نافع بود و المساده من الاسمره
و اگر بوب شراب عاب سرد و تر بود همه سرفه و فله خون با صحت شرا و
جدری و در دینه نفاه نافع بود و استند عاب ۹ بایک چهار یک و در دمن
آب من بخوشاند تا باز دو دانگ آن آید و در دست کالکده صافی کند و یک قند صا
کرده بر سر آن کند و بخوشاند تا بقوام آید شری از ده درم ماده شغال شراب
نیلو فر سرد و تر بود سودمند بود همه سرفه و در دمن و سینه و سکن نرم دارد و
همه معده و حنویه سینه نفاه مفید بود و استند یک قند نیلو فر خوب تازه و بخوشاند
و صافی کند و یک من قند صافی کرده بر سر آن کند و بخوشاند تا بقوام آید شری از ده درم
تاده شغال نافع بود و شراب سنج معتدل بود در سردی و تر بود سودمند بود همه
و ذات الریه و در کرده و بول براند و شکم نرم دارد و سینه و صحره که ماست
عظم نافع بود و استند نغش تازه و کل آن یک درم چهار یک و نرد و بیالاد و یک من قند
صافی کرده بر سر آن کند و بخوشاند تا بقوام آید و اگر خواهد که مسهل بود پنج نوبت

بنفش مکرر کند ضایع یکسین و چهار یک سفید بود و اگر بنفش تر نبود سفید خشک یک
 و یک وزن سی مثقال عوص بنفشه ترک چهار یک کند نافع بود شراب سیاه
 ذات لحن و ارات جگر را نافع بود و طبع گرم دارد و تشنگی می کشد و سوزش
 و استسقا را سودمند بود ستانند کم کاسنی ست درم پوست خج کاسنی تاره سی درم
 نلوفه درم کاو زبان ده درم ورق کل سرخ مثقال یکم کشوف در کتان بسته
 بخدرم ریوند حبس بخدرم و اگر بنفشه مثقال بود شاد آرد و نفع رود بخوشانند و صاف
 کنند و قد صافی کرده یک بر سر آن کنند و بخوشانند تا بقوام آید و روید حبس سود
 بخدر بنفشه ترک بخدر بر سر آن کند سبزه دگر یک کاسنی مایه درم پوست خج کاسنی تازه
 ست درم کاو زبان ده درم ورق کل سرخ ده درم نلوفه درم روید حبس
 مثقال قد سبید یک من این سبزه مستعمل تر است و اگر کولاه السعد المعفور
 صدر الدین عطاء الله علیه الرحمة و العفو انت شراب زردی پوست خج کاسنی سی درم
 و یک کاسنی ست درم و رازانه ده درم و پوست خج رازانه پست درم یک کشوف
 بخدرم و در کتان بسته پوست خج کرده درم یکم کرفس ده درم پوست خج کرفس
 بخوشانند و بیالاند و قد صافی کرده یک من و یک بر سر آن کنند و بخوشانند تا بقوام
 آید و این شراب همه سستی نفاه سودمند بود و وجهه حکم و معده مفید بود و بادا بسکند
 وجهه معاصل نافع بود شراب روفا وجهه صلی النفس و روید و معال کمن و معال بلغی نفاه
 سودمند بود ستانند صاب سی دانه ستان سیاه دانه انحر سبید دانه مورط
 سی دانه سیاه عدد بنفش بخدرم بر سیاه و نشان بنفش درم یکم حطی و یکم خناری ادر
 یک بخدرم چ کهک اشیده روفا یک خشک بنفش درم و در سبزه دگر فواسیون
 بخدرم اصاوه می کشد و بخوشانند و صافی کنند و یک من قد صافی کرده بر سر آن کنند
 بخوشانند تا بقوام آید شراب حش سرد تر بود سودمند بود و سینه و دماغ

کرم را و بخوانی و نزله و ریشهای سینه را نافع بود و ارات می کشد ستانند
 حشاش بر سر آن پوست صد عدد و یکم کوفه کند و بخوشانند و روید من نیم آب اگر آب
 باران بود بهتر بود تا بار دو دانگ آید و موو گیرد و بیالاند و قد صافی کرده دو من بر
 سر آن کند و بخوشانند تا بقوام آید و بعضی شر حشاش کمرند و چون قد بقوام آید
 فرو کردند بر سر آتش برم بس حشاش بخور د قد دهند و آن کاری نیاید و اگر
 حشاش بر پوست نیاید حشاش بر پوست یکم کوفه کند و بخوشانند حشاش در
 رفت و سازند نافع بود شراب صندل سودمند بود وجهه صغف دل حکم کرم
 تب محرق ستانند صندل مقاصری و بسو مان بسا دست معال اگر کلاب خواهد
 یکشنبه روز در کلاب خساند و اگر ریش جواهد باب غوره ماسکه هر کدام که خواهد
 صندل ران حیسامان مقدار که کفایه باشد و بعد از آن بیالاند و قد صافی کرده یک
 من بر سر آن کنند و بخوشانند تا بقوام آید شراب لیمو سرد و خشک بود و اندک ارات
 دروی بود و قوه معده مدد و صمغ اشکند و با صمغ رایاری ده و دفع فی کله و خوار را
 سودمند بود و تنها صمغ او می زایل کند و تشنگی می کشد ستانند لیموی خوب و ارات
 بکره و قد صافی کرده بقوام زیاده آورد و قد ری کلات آب لیمو آن مقدار که کفایه
 بود بر وی برسد و اگر یک دو خوش نند شاد و اگر خشک اراتش فرو گیرد و بر سر
 ارات بسته بند و آب لیمو بر آن می ریزد و تیر می زند تا آن زمان که تمام شود
 شراب حشاش ترکیبی می مانند شراب لیمو است که گفته شد و نافع آن همچنان
 لیمو است بلکه زاده تر شراب است هر من آن بود که سیب شامی بود یا صنفها
 و طبعان سرد و خشک بود و قوه معده مدد و جعان را سودمند بود و می زایل
 کند ستانند سیب صنفهای خوب و شیرین و معشر کنند و روید دانه سرون کشد
 و بگوید و آب انحر بگیرد و هر یک من آب نیم من قد صافی کرده بر سر آن کند و بخوشانند

تا بقوام آید شراب به صفت آن مانند شراب سب است که گفته شد اما به ترش و شیرین هر دو باید که کنند شراب خوش که قوه معده و دل و جگر مدد دهنده دفع کند و صفا
 شکند و زبان آستین را سودمند بود صفت آن آب به آب سب و لیمو و آب
 ترش و شیرین آب سماق و آب درشت و آب کسل مساوی یکدیگر و اگر آب غوره و
 حاصل و لیمو قدری اضافه کنند شاید و آن آبها را بخوشانند تا نیمه آید و بهر یک آب
 مکن قند صافی کرده بر سر آن کند و اگر کم من بهتر باشد و بخوشانند تا بقوام آید
 آب سب کافوری بخوشانند تا بقوام آید و فروگیرد و در ظرف بگذارد و استعمال کند
 رب بیکر آب به ترش و شیرین حبابچه ذکر گرفت در سب بسیار و داران
 همه ربوب مدین نوع باشد در انار هم ران طرقة که گفته شد بسیار در شراب
 تمندی طبیعت نرم دارد و صفا بکند و دفع و ادرت بکند و قوه معده مدد بستاند
 تمندی زرد تازه با گرد از دانه و خوشه مکن تا چهار من آب بهر دانه با روده
 آن آید و فروگیرد و بیالاید و دو من قند صافی کرده بر سر آن کند و بخوشانند تا بقوام
 شراب انار ترش قوی باز دارد و قوه معده مدد بستاند آب انار ترش بخوشانند تا نیمه
 آید و بهر یک آب انار نیم من قند صافی کرده بر سر آن کند و بخوشانند تا بقوام آید و اگر
 قدری بخیل ناره اضا کنند شاید شراب بخیل بکشد آب انار ترش و شیرین که با
 آن گرفته باشند و بخوشانند تا نیمه آید و داران آب انار خوشه مکن و آب
 نفع هم من قند صافی کرده مکن بر سر آن کند و بخوشانند تا بقوام آید شراب انار
 بستاند الوی سیاه خوب مکن و شود بال و درج من آب بخوشانند تا بارند و اگر
 آید و فروگیرد و بدست مالند و صافی کنند و هم من قند صافی کرده بر سر آن ریزد و بخوشانند
 تا بقوام آید شراب ورق کل و این مهمل صفا بود و شکلی باشد سنا و ورق کل
 بی کم یک رطل و درج من آب بخوشانند نیک و بیالاید و دیگر یک رطل بر سر آن

کند عصاره

که بعضی رب انار کویند ستانند آب انار عذب صافی است و به من و آب سبب
سه چهارم کنی کند و قد سبید کنی و نم و خوشانند تا بتوانم آمد و این نوع بنامه نمید
بود چه سلول و سکن به بند و سرفه را سودمند بود و قوه دل به و صغیر و دول
رایل کند شراب اگر قوه کرده بدید و باه سوزاند و نعط تمام آورد و منی سوزاید
و مایه باک گرداند و علقه و به جماعت به سست کند و کمن و درج آب
بخوشانند تا بازند و دانک و بعد از آن سست انداخته خوب و من و درج
من آب بخوشانند تا یکم و نیم مالدن لایه و طبع بخود و اگر سوزاند و کمن و نیم
عسل شکر سران کند و دار حنی صنی و چونان و قوئل و سنل الطیب
از هر یک یک درم و در غم آن شام خردم مجموع کوفته و در صره بسته در آن اندازد
و خوشانند تا بتوانم آمد و فرو کرد و استعمال کند شری و متعال لعن کند شش
از عدا و بعد از عدا نیز شاید و اگر آب کرم خوردیم شاید شراب کا و زمان
در اوقه دبه و توحش سوداوی را بکند مکر آب لسان الثور مقطع کمن آب
بادر بخوبه کمن عسل صافی کمن بر سر آن کند و خوشانند تا بتوانم آید و در غم آن کد
در آن حل کند و اگر نقد حواشاید و اگر کا و زمان تر نبود ستانند کا و زمان
جمل متعال و در یکم کلاب خساند و خوشانند و سالاد و قد صافی کرده یکم
آن کند و خوشانند تا بتوانم آید شری ده درم نافع بود شراب النکو
بالکوی تازه یکم و کا و زمان سی درم و خوشانند و اگر بالکوی خشک بود می متعال
و سالاد و قد یکم عسل کف کف بر سر آن کند و خوشانند تا بتوانم آمد و بعضی در
شراب بالنکو مصطکی و در غم آن می کنند و اوای آن بود که نکند و اگر احتیاج آن بود
و طبعه طبع بود بر یکم و اگر قندی حواشاید سسل که گفته شد بخوبی آن
قد صافی کرده سر که آن مقدار که کفایت بود بر سر آن کند و قدری کلاب و اوای

از هر یک ده درم کم کوفته رسوخ کاشنی تر باز ده درم پوست بخ رازانه تر
 ده درم زرد شک تاره باز ده درم کم رازانه سه درم روغن حنیج معالجات
 کیم که حمل درم خاکه کفشد ببرد و روغن شیر به کیم در خاکه در شراب ساردر
 رفت سکنجین اصل سرکه غصص یک چهارم یک و غسل مصغی کیم کوشاند تا بتوانم
 آند همه صبی النفس استسقا و ربو و سعال بلغم و سعال قدیم نفاه نافع بود
 سکنجین زردی قندل سده جلک و سبز زکشا و بول اند و تها و مرکب رانافع بود
 آن کم کاشنی و کم کرفس و رازانه و پوست کاشنی از هر یکی ده درم مجموع
 نیم کوفته و با یک چهارم یک سرکه و سه رطل آب حاکه در گرفت با کیم قد صافی
 کرده بقوام آورد الباس **السابع فی اللعوقات** لعوق سبستان
 سودمند بود همه خشویه جلق و سینه و سرفه و شش نرم دارد و دات اجودات
 الصدر رانافع بود سبستان دویست عدد موثر طایفی دی دانه حمل درم
 خیارشنبه ده مثقال چ هک اشنیده حمل درم مجموع کم کوفته در شش رطل آب
 ببرد تا باد و دانگ آید و فرو گیرد و در دست بمالد و صافی کند و نم من قد سید
 بر سر آن کند و کوشاند تا بقوام آید لعوق زوفا سودمند بود ربو و سرفه کیم سینه
 و شش را از اخلاط غلیظ پاک گرداند ستان ابرسا و زوفا خشک از هر یک ده درم
 ابرسا را نیم کوفته کند و با سه رطل آب کوشاند تا با رطل آید و بر کماله و
 صافی کند و یک رطل قند صافی کرده بر سر آن کند و کوشاند تا بتوانم اید لعوق قیل
 سودمند بود حته ربو و سرفه کیم که از رطوبه غلیظ بود ستان اسقل بریان
 کرده سه درم ابرسا دو درم فراسیون و زوفا از هر یک درم مجموع کوفته و حته
 بعسل مصفا برشند و استعمال کنند لعوق خیارشنبه ده مثقال عسل
 بیست دانه سبستان بنجاه دانه موثر طایفی سی دانه چ هک اشنیده ده درم

فلفل

خشاش نیم کوفته سست مثقال زوفا سه مثقال رازانه سه مثقال ابرسا نیم کوفته درم
 کثره سه درم صمغ الوی سیاه دو درم برسیا و شان چ مثقال کیم سید سست
 بخوشاند و بدست بمالد و صافی کند و فلووس خشار حنه سست مثقال ران حل
 کند و قد سید نیم من اصافه کند و بار دو سه جوش دهد و منعم خارش و نم دایم
 شیرین از هر یک بخدرم معرب دانه سه درم با قلا سید کرده ده مثقال خشاری
 سه درم کل خطی بخدرم حلیم سه درم کوفته و حته بدان برشند و سست
 بادام شیرین اصافه کنند لعوق حشاش سودمند بود زرد و رشتها و رشتها
 و چون رفتن آن و سرفه کرم را میفید بود ستان صد عدد خشاش سرکل و دانه
 برون آورد و در چ رطل آب خیسانند یک شبانه رور و کوشاند تا باز سید آید
 و بدست بمالد و صافی کند و در هر یک من آب حشاش نیم من قند صافی کرده بر سر آن
 کند و کوشاند تا بتوانم آید و فرو گیرد و صمغ ۶ لی و کثره او نشاسته از هر یک چ درم
 کوفته و حته بدان برشند لعوق رب السوس سودمند بود فضول زرد که در سینه
 جمع شده باشد رب السوس و کثره او نم بادام تلخ سید کرده و کم رازانه ابرسا
 ۹ لی کوفته و حته با عسل کف کفته برشند و روغن بادام اصافه کنند شری اگر شال
 تا دو مثقال طبع روفایا شامند **الثامن فی السفوفات** سفوف
جبر الیاس عمل انار دانه ترش و شش و شش بریان کرده سست درم نیم مورد و بلوط
 و سماق و ربره کرمانی بر سر که خسانده یک شبانه روز بعد از آن حاکه و بریان
 کرده و سست کنار و سست سنجید و کشید بریان کرده و ۹ نوب بنطی و ۹ نوشانی
 از هر یک ده درم سگ و عود و راکم از هر یک مثقال کیم سفوف سارند شری از
 بخدرم تاج مثقال نافع بود و مجموع سفوفات راقه ۱۰ ماه با قس و بعد از آن
 ضعیف می شود سفوفات جبر الیاس و بریان کرده یک چهارم یک ربره کرمانی

بسرکه خسانیده خشک کرده برمان کرده دست متعال برکتان و بر در کراش و ابله
 از هر یک دو مثقال مصطکی بیدرم طبله سیاه در روغن ریت برمان کرده و دارو
 کوفته و بخته بفر از حبش که آن هم کوفته بود و بعضی طبله کالی در روغن ریت
 برمان کرده اضافه می کنند شری از کیمشال تادو مثقال بر سر آب سرد با خود نافع بود
 سنوف الطین مستعمل که از اسنوف ساسسته خوانند سکو و کچم رکان و بجم
 شاسته و بجم خاص و صمغ ۶ و کل رنی و طمانیر از هر یک درم صمغ ۶
 و کل رنی و طمانیر و شاسته و بجم خاص هم کوفه کنند و بجم داران میان کنند و خلط
 کنند و باید که مجموع برمان کرده و کلاب ترکند و روغن کلن ۶ و ب کندن شری سه درم
 تاج متعال فرو برد و اگر رب به بارب مورد خوردن شاد و بعضی بارب تک اصا و می
 کنند سنوف ۹ و صمغ ۶ و کل رنی و طمانیر از هر یک درم صمغ ۶ و کل رنی و طمانیر
 برکتان و روغن ریت و بلوط و کثیر خشک برمان کرده و مصطکی از هر یک مساوی
 کوفته و بخته شری دو مثقال تادو درم بر ب مورد بشرد و لغی کند سنوف ۹ و صمغ ۶
 مستعمل نایحوا و سماق و زحل و انار دانه برش برمان کرده و در شک آ
 و بست کنار از هر یک دو درم و قد بیدست درم مجموع کوفته و بخته استعمال کند
 سنوف السماق و سماق ده درم و انار دانه برش برمان کرده از هر یک
 بخردم ۹ و نوب نطی سی درم صمغ ۶ و جلنا از هر یک کیمشال نم مجموع کوفته و بخته
 شری بخردم استعمال کند سنوف ۹ و صمغ ۶ و کل رنی و طمانیر از هر یک کیمشال نم مجموع کوفته و بخته
 طبله زرد و منسالم سنا و می دو مثقال بوزدان سه درم و درق کل سرخ بخردم
 بوست ۶ کبره مثقال رقی خنایه درم رغن ان یکدرم مغ بادام متشر سه درم
 قد بیدست درم ستونیا مشکوی کیمشال مجموع کوفته و بخته نغایه سختی کرده بوی
 دو مثقال بر سر آب سرد خورد و بعضی ستونیا می کنند سنوف ۹ و صمغ ۶ و کل رنی و طمانیر

سورجان مصری ده درم سنا کی منت درم مغ بادام متشر سه درم رغن ان یکدرم
 قد بیدست درم ستونیا مشکوی یکدرم و اگر ماده بلعی بود احتیاج ستونیا است
 مرکب باید که داند اگر ماده بلعی بود ترند و بعضی ستونیا کندن درم بر سر آب سرد
 نسج دیگر سورجان مصری ده مثقال سنا کی ۶ مثقال ترند سنا محوف بخردم
 مغ بادام بیدر کرده سه درم آبوج سبیدی درم رغن ان یکدرم ستونیا مشکوی
 دو درم شری دو مثقال بر سر آب سرد و بعضی درین نسخه مغ بادام سی درم می کنند
 سرطان شعل سلطان نهی سوخته ده درم طاس قری و صمغ ۶ و خشک سبیدی
 سیاه و مغ ۶ و بجم ۹ و از هر یک درم کوفته و بخته استعمال کنند و ان سنوف مسلول
 را بغایه نافع بود و باید که سرطان بکا کشته خوب در شسته باشند و بعد از آن
 کنند و بعضی بعضی هم ۶ و بجم ۹ و از هر یک درم می کنند **الناسخ و الجوب**
حب ایارح مستعمل شود و مند بود مرصهای سرد و معده و مالک گرداند
 از همه خلطها الا ماره فم الکیمشال ترند سبیدی محوف ۹ اشده روغن بادام ۶ و ب
 کرده یکدرم حب النمل و المسون و عارقتون سبید از هر یک یکدرم یک بند می اند
 نیم حنظل ۹ و بجم ۹ و حب ایاب رازمانه ترند و حب ایاب زرد هر یک یکدرم
 و ان یکدرم سر اگر خواهد در عسل گردانیده فرو برد و اگر خواهد شاس سکر سرخ بخرد
 فرو برد **صبر** مستعمل صبر استوطری کیمشال ترند سبیدی محوف ۹ اشده و
 بروغن بادام ۶ و ب کرده یکدرم حب النمل و المسون و عارقتون از هر یک یکدرم نیم
 و یک بند می اند از هر یک یکدرم نیم متعل کثره از هر یک یکدرم کوفته و بخته نوب
 ترند و حب ایاب زرد و ان یکدرم شری ۶ و حب ایاب زرد و حب ایاب سوطری و
 ترند سبیدی محوف و سورجان مصری از هر یک کیمشال نیم هر یک یکدرم حب ایاب
 عارقتون از هر یک یکدرم کثیر او نیم حنظل از هر یک یکدرم و نیم کوفته و بخته باب

حنظل

کرفس تر برشند و حب سازند و این یکشنبه **تست عمل** بفته خشک و درم
 ترید بسید مجوف و آشفته بروغن بادام و آب کرده یکدرم رب السوسن و حب
 زرد و اینسون از هر یک یکدرم ستونیا مشوی نمدانک کوفه و سحبه باب خالص برشند
 و حب سازند و این یکشنبه **تست عمل** صبر استقوی سه درم بوسه
 زرد و ورق کل سس نه ترید بسید مجوف و آشفته بروغن بادام و آب کرده
 مصطکی از هر یک یکدرم کوفه و سحبه برشند و حب سازند و در سه کاه دارند چنانکه
 شود شری اگر کمال تا سه درم در وقت خواب فرو برد و بخند **تست عمل**
 لمسه سیاه و بوسه لمسه زرد و امله مقشر و بوسه لمسه از هر یک یکدرم مقل ازرق
 چهار درم مقل را در آب کند تا خسانیده شود بعد از آن در مایه بکند و بساید
 تا مقل حل شود و دارو که کوفه بدان برشند و حب سازند شری دو درم غار نقون
 نسج صاحب زخیره غار نقون یکدرم مرنجدرم ترید بسید مجوف یکدرم ایرا
 سه درم ایاره فیترا یکدرم فراسیون سه درم تخم حنظل دو درم اینسون یکدرم
 انزروت دو درم ستونیا مشوی یکدرم کوفه و سحبه کس از شری دو درم
 و قوه این هم شش ماه ماند **تست عمل** حبلسان و عود بلسان و سلمه الطیبین
 و اسارون و دارجنی و رغن ان و مصطکی و سح اد و و و و عصاره افنتین
 و یکمندی و زراوند و از هر یک یکدرم صبر استقوی با نرود درم ستونیا مشوی
 و غار نقون بسید و تخم حنظل از هر یک یکدرم اقیقون افراطی و سناج و سنی از هر
 شش درم کوفه و سحبه حب سازند و در طرف ابکینه کاه دارند بعد از آن در مایه
 کرده باشند شری دو درم و تخم **تست عمل** و این حب السوسن است
 صبر استقوی و عصاره افنتین و مصطکی از هر یک دو درم ستونیا مشوی و تخم
 از هر یک یکدرم کوفه و سحبه باب کرفس برشند و حب سازند شری یکشنبه **تست عمل** بعضی درم

نسخه عصاره

نسخه عصاره افنتین یا ورق افنتین استعمال نکند **تست عمل** حب السوسن
 یکدرم فرج شک یکدرم قزقل یکدرم نارمسک یکدرم کب یا یکدرم سبانه یکدرم دول
 یکدرم سعد کوی یکدرم قاقه یکدرم جور الطیبین یکدرم بوسه سح یکدرم رخصل یکدرم
 سادج هندی یکدرم مسک کی یکدرم باب به و کلاب و صمغ عربی حب سازند
 نسج دیگر کب یا یکدرم سنبل یکدرم قزقل درم سعد و درم بوسه سح یکدرم
 خولجان یکدرم قوه دو درم رخصل یکدرم مسک خالص یکدرم باب به و کلاب
 و قدری صمغ عربی حب سازند نسج دیگر سنبل الطیبین یکدرم قزقل یکدرم نارمسک
 یکدرم فرج شک یکدرم کب یا یکدرم قزقل یکدرم سادج هندی یکدرم سعد کوی یکدرم
 جور الطیبین یکدرم بوسه سح یکدرم قزقل یکدرم سبانه یکدرم قاقه یکدرم خولجان
 یکدرم مادر سوسه سهری یکدرم رخصل یکدرم مسک کی و ابکی کلاب و آب و در
 صمغ عربی برشند و حب سازند و در سه کاه در شیشه ابکینه کاه دارند
 و بوقت حاجت استعمال کنند **تست عمل** رب السوسن و کس از هر یک
 سه درم نشاسته و کس او صمغ عربی و معده آنه که از هر یک یکدرم نبات مهری
 نم و درن دارو که کوفه و سحبه لعاب دانه برشند و حب سازند و این حب سرفه
 بلغمی لغامه مغدود سحبه دیگر السعال و این همه سرفه حار مغدافه مع مدام بسید
 کرده و مغ تخم خیار سن و نشاسته و صمغ عربی و حشاش سدا از هر یک یکدرم کوفه
 و سحبه لعاب سکو برشند و حب سازند و استعمال کنند نسج دیگر حب سبانه
 و این حب سرفه بارد مغدافه بوسه رازانه و تخم کرفس و رب السوسن
 و مغ بادام تلخ کوفه و سحبه باب خالص برشند و حب سازند و استعمال کنند نسج
 دیگر حب سرفه بارد سودمند بود نشاسته و صمغ عربی و رب السوسن و ابی مساوی
 کوفه و سحبه باب خالص برشند و حب سازند و استعمال کنند نسج دیگر حب سرفه

نیک و بعد از آن اگر خشک صفت بود قدری از آن آب که در وی جوشیده بود اصاد کنند
 بعد از آن قوص سار و قوصهای تنگ مثل احسن بزرگ باشد که دست روغن بسیار ب
 کرده باشد در قوص خاص و در شراب مال در سایه نگاه دارد تا خشک شود و باید که قطعا
 در وی تخم مانده باشد بردارد و در طرف آئینه نگاه دارد و بعد از آن استعمال کند در قوص
 استعمال کند در تریاق فاروقی است یا در عسل کوبک و در خمیر کمره و در تنور نهند تا خشک
 پس در ماهون بسازد و در آن آرد کرکس که روستا سان شیر از آن اگر کنگر کوبند
 اصاد آن کنند و قدری شراب بر آن کنند و بر شند نیک و دست روغن کل و ب
 کند و قوص سازد و بعد از دو ماه استعمال کند و قوه این قوص تا دو سال بقوت
 قوص الطاسر الملین استعمال طباشر بسید چهار درم تر کس سه درم نم نم چیا
 و معریم حار بانک و مغر دانه که از هر یک دو مثقال ناسته و صمغ عربی و کثیرا
 و خشک شش بسید از هر یک درم کوفه و خنجر بلعاب سکو بر شند و قوص سازند شری
 کمنغال قوص طباشر مغر و ورق کل سرح شش درم صمغ عربی و ناسته و کثیرا
 از هر یک چهار درم تخم خاص و طباشر بسید از هر یک سه درم کوفه و خنجر بلعاب سکو
 و قوص سازند شری کمنغال قوص مغر و ورق کل سرح شش درم صمغ عربی و ناسته و کثیرا
 ورق کل سرح از هر یک سه درم نم نم حار بانک و مغر دانه که دو و نیم و ورق کل و نیم کای
 و نیم کاهو و صندل معاصر از هر یک درم کافور و دایمی مجموع کوفه و خنجر بلعاب سکو
 و قوص سازند شری کمنغال قوص طباشر کمنغال صمغ عربی ده درم تخم خاص ده درم
 ناسته ده درم ورق کل سرح بانر ده درم حار در شش دانه از هر یک درم
 مجموع برمان کرده طباشر مغر درم کل رمنی ده درم کوفه و خنجر بلعاب قوص سار
 و قوه این قوص تا شش ماه باقیست شری کمنغال قوص کبریا سرح معاصر و کافور
 کبریا و بسد و مر و اریز ناسته و نیم قوه از هر یک بخورم سر و کوی سوخته و کوی

پیه صمغ سوخته و کثیرا و صمغ عربی از هر یک سه درم کثیرا برمان کرده و خشک شش بسید و
 سیاه از هر یک شش درم و صمغ سوخته و سر البخ از هر یک دو درم مجموع کوفه و خنجر
 بکوب بر شند و قوص سازند شری کمنغال قوه این هم شش ماه می ماند و کوی کبریا
 دار السعفا مر و اریز ناسته و بسد سوخته و کبریا سوخته و سادخ علی شش
 و صمغ سوخته و کثیرا برمان کرده و صمغ عربی برمان کرده و حار برمان کرده از هر یک
 عصاره طباشر اقا قیا مهری و طباشر بسید از هر یک سه درم کوفه و خنجر باب
 لسان احمال مال طباشر بر شند و قوص سازند شری کمنغال سرح قوه این باقیست
 قوص طباشر کافور کای استعمال طباشر بسد و ورق کل سرح صندل معاصر و نم نم حار
 نم نم حار بانک و نیم کاسنی و نیم کاهو و نیم تور کای از هر یک چهار مثقال کافور یک درم کوفه
 و خنجر بلعاب سکو بر شند شری کمنغال قوه این هم تا شش ماه می ماند و قوص طباشر کمنغال
 سرح رومی و کل رمنی و صمغ عربی از هر یک چهار درم ورق کل سرح و طباشر اقا قیا
 از هر یک سه درم کثیرا و درم کوفه و خنجر بلعاب کثیرا بر شند و قوص سازند شری کمنغال
 و قوه این هم تا شش ماه می ماند و کوی دیگر سلیخه و طین محتوم و صمغ عربی و کل راکر
 ده درم کثیرا و درم کوفه و خنجر بر شند شری کمنغال قوص حار عرق انخار چهار درم
 ورق کل سرح و صمغ عربی و کبریا از هر یک سه درم ناسته و کل رمنی و بسد طباشر
 و رب سوسن و کل راکر از هر یک سه درم نیم کوفه و خنجر رب مورد بر شند و قوص
 سازند شری کمنغال قوه این قوص تا شش ماه می ماند و قوص کافور کای کامل الصاع
 جهت دق نماند باغ بود معریم کدو و نم نم حار و نم نم حار سه درم و نم دانه به
 از هر یک بخورم کل سرح بخورم صمغ عربی و صندل بسید و ناسته از هر یک درم
 رب سوسن و طباشر از هر یک سه درم رازیانه یک درم کافور نیم درم تا شش ماه
 کوفه و خنجر بلعاب بکوب بر شند و قوص سازند قوص راکر عصاره

بیا شامند چه سل و دق و نفث خون نافع باشد و الله تعالی اعلم
 الحادی عشر فی الایارحات ایارج روم
 سودمند بود اخلاط سوداوی را و بلغم و داء الثعلب را عظم نافع بود و غیره ایاره
 دواء الهی است و ایاره سالم تر از حبوب و مطبوخات بود و صنف آن چهل
 پست درم صبر استواری بخدرم سکینج و جاوشیز از هر یک است درم حویلیان
 دو کما در بوشن است درم فلفل سپید و فلفل اسالون و در او نود و پنج و دوازده
 سیلنج و زعفران و زکحل و جعد و مرصافی از هر یک دو درم کوفته و صحنها
 بشراب جیساندا حل شود و با عسل کف که به برشند عسل سه وزن او و بری
 دو مثقال از چهار مثقال می که افیمون و شامنج و لبلله سیاه و مورطاینی و عار
 و اسطوخودوس و کافور و سنج و کاکا و زمان و بیدرم و بیدم و بیدم و بیدم و بیدم
 باشند و فریاد و قوه این ایاره بعد از شش ماه تا چهار سال می اندازد ایارج
 سودمند بود همه امراض سرد و رطوبت معده و درد معاصیل و قوی و قوی و قوی
 و لقوه و استرخا و کراتی رمان صنف آن مصطکی و زعفران و سنبل الطیب
 و جلیسان و اسارون و سیلنج و دار صینی و عود بلسان از هر یک یک مثقال
 استواری شش مثقال و بعضی سازده مثقال کوفته و تخم در طرا و کسه
 و قوه این تا چهار سال می باشد شری که مثقال تا دو درم با او و دیگر که صوفان در
 حنانه کفشد ایارج جالیوس سودمند بود فای و لقوه و شج و استرخا و
 حلهای لرح دفع کند و منانه را سودمند بود و کسی را که منی بمرارادت اروی جدا
 شود صنف آن سم حنظل و عاربتون و اسقل مشکوی و اشق و سون و او و
 سیاه و موفاربتون و افرسون از هر یک سازده درم سنج و افیمون و
 و مقل ازرق و کاد و بوشن و سیلنج و فراسیون از هر یک درم مرصافی و سیلنج

وزرا و نود و پنج فلفل سیاه و سبید و دار فلفل و دار حبثی و جاوشیز و حدیث
 و فطر اسالیون از هر یک چهار درم و بعضی اطباء زعفران و صبر از هر یک چهار درم
 میکنند کوفته و پنجه و صمغ در مثقال حل کرده و دارو کافور و صمغ و عسل کف که
 برشند و مجموع را با هم نیک برشند شری از دو مثقال تا چهار مثقال می که لبلله
 و افیمون و مورصفا و بیدرم یک درم ایارج جوشانیده باشند یا شامند و این
 بعد از شش ماه تا چهار سال قوه دارد ایارج لوفان یا این ایاره مبارک است
 مسعود بدتر با لکند از همه فصلها و اخلاطها از قعدن پاک کند و خلطهای غش حرق
 لرح دفع کند و این سهیل و رحمت بود و سودمند بود فای و زعفران و لقوه و صمغ
 و صمغ و جذام و داء البیض و رص و هق و قوبا و سفعه و شقیقه و صداع و دوار
 صمغ و سوسا و شوه و کلیه و نفث عقل و عرق غش و درد کرده و منانه و لرح و درد
 معاصیل و عرق النساء و درد گوش و داء الثعلب و داء ایجه و ریشهای کس هم را نافع
 بود و حبص است که شاید صنف آن سم حنظل بخدرم اسقل و عاربتون و سون و
 و فو سیاه و اشق و کد و سون و یون از هر یک دو درم و نیم افیمون و فو سیاه و کاد و
 و مقل ازرق و صبر استواری از هر یک درم حاشا و سادج و موفاربتون و
 فراسیون و جعد و سیلنج و فلفل سید و سیاه و دار فلفل و زعفران و دار صینی
 و جاوشیز و سنج و سکینج و خند سد شری و مرصافی و فطر اسالیون و در او و
 طویل و عصاره استنن افرسون و سنبل فاما و زکحل و حطما و اسطوخودوس
 از هر یک دو درم کوفته و پنجه و صمغ در شراب جیسانیده تا حل شود و همه را عسل
 کف که به برشند و شری چهار مثقال بعد از شش ماه و قوه این تا چهار سال می اند
 د و ای که بود که شب یکام فرود و صبح جلای از سنج و زعفران و افیمون
 و بوشن و لبلله کابی و کاکا و زمان و اسطوخودوس و مورطاینی و قدری کد و

روغن سطرنج دیگر که عصبها را محکم دارد و سودمند و دهنه جگر و معده که اگر در
 بود و موی رویانند چون طلا کنند سترنج سطرنج در صد درم سطرنج درم
 ورق مار حوضه حمل متعال هم کوفه کنند و در شراب کهن خسانند کشا و در بعد
 ازان بخوشانند با شکر نرم و بعد ازان صافی کنند و هم من روغن کند مازیت بر سر آن
 کند و بخوشانند تا روغن ماند و روغن مصطکی سودمند و دهنه جگر و معده سترنج
 کند عین و مصطکی خوب ده متعال در فینه کند و یکی بر آب کند و آن فینه
 آب پیافرد و با شکر نرم می خوشانند تا مصطکی بخار آن بگذارد و بعد ازان استعمال
 روغن تلخ بستاند ماه و در ساه حسک پست درم و درم من روغن کند
 در فینه و در اقباب پیافرد تا جمل روز و بعضی سست درم جلبه صاف می کند
 اگر ماه و تازه نیابد سترنج با بونه خشک سست درم و بخوشانند چهار راس
 تا نیمه باز آید و دست باله و صافی کند و یک رطل روغن کند بر سر آن کند و بخوشانند
 تا آب بسوزد و روغن بماند و روغن سست روغن کند هم من حکم شست در ساه هم
 خشک کرده و در شیشه کند و جمل روز در اقباب پیافرد و روغن چنان بستاند
 و رقیق حاد و بخوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و روغن زرد هم من بستاند
 زرده هم من بستاند و بدست باله و قدری نوشاد و سوده بر سر آن کند و در فینه
 که بکل حکم اندود باشد و قدری موی یا لیف بر سر آن کند و در شیشه قفسه کش کند
 و در شیشه قفسه کاسه بنهد که روغن در آن رود و روغن مورد بستاند تا آب مورد تر
 سه رطل و بروغن بکشد یا روغن بادام یک رطل بخوشانند تا آب بسوزد و روغن
 و چون فرو خواهند گرفت بجدرم نادن در آن بگذارد و اگر مورد تر نبود ساه
 مورد خشک دو من هم و بخوشانند و صافی کند و یک رطل روغن بر سر آن کند و بخوشانند
 تا روغن بماند و روغن نارگیل روغن بادام و کردکان و امثال آن بطریقه روغن بکشد

الفانی عشر فی الادیان روغن بنفشه
 بستاند بادام شرمین و بسید کند و هر یک بادام بدو نیمه کند و خشک کند و هر یک بادام
 هم من کل بنفشه در میان آن کند و بنفشه در شربت حاد خواب می اندازد و روز
 به چنان بهن میکند و چون ده روز بگذرد و اگر دیگر بنفشه مکرر کند بهتر بود و تا جمل
 روز برورش می رسد و بعد ازان روغن مکرر و اگر بعضی بادام معده که بد باشد
 شاید بکنه دروی رطوبه زیاده بود که در بادام روغن کل بادام بادام در میان کل
 در بنفشه گرفت حاد کند بعد ازان روغن کند و روغن کل سترنج که در ورق
 کل تاره و در فینه کند و روغن کند بر سر آن کند و جمل روز در اقباب پیافرد
 بعد ازان فرو کرد و استعمال کند و روغن کل سترنج که روغن کل سترنج که
 بسازد روغن یا عین خیری و سوسن و زرنیق و سوسن و زرنیق و سوسن و زرنیق و سوسن و زرنیق
 هم بدن نوع سازد که گفته شد روغن شامسرم بکشد و آب ریحان یک چهارم روغن
 کند و قدر آب بر سر آن کند و بخوشانند تا آبها سوخته گردد و روغن بماند و روغن کند
 سترنج آب کدوی تر خوب تاره یک یک چهارم یک بادام ماکند بر سر آن کند و قدر
 آب بخوشانند تا آبها بسوزد و روغن بماند و روغن حسک سترنج در محمل چهار درم
 حسک هم کوفه ده درم بخوشانند و صافی کنند و هم من روغن کند بر سر آن کند و بخوشانند
 تا آب بسوزد و روغن بماند و روغن سطرنج بر کل سودمند بود و در جگر و معده سودی
 مفاد صلی و استر خاصه آن قویله درم سنبل سادج و معده ساید و ایرسا
 و قوه داشته از هر یک سست درم راسن خشک سله عودان بلسان از هر یک درم
 مرصافی بجدرم مجموع هم کوفه کشا و در شراب شیرین جیسانند بعد ازان بخوشانند
 و صافی کند ماکند که آب سترنج من بود و با شکر سسته می برد از اول روز و بعد ازان
 و در من روغن زیت ماکند بر سر آن کند و بخوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند

دوسو طرف

و هو فارغون و سره سفتو را از هر یک چهار درم هر چه صمغها باشد در سراب
کنه رکابی جیسانند و حل کنند و باقی دارو را کوفته و صمغه با سه خندان عمل مصفا
برشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شری کمشمال بود و قوه آن تا هشت سال باقی
ماند تریاق همه گردکی غمب سودمند بود و سنانند را وند مد و ح پوست
ح کبر از هر یک یک درم کوفته و صمغه با شراب پیاشا منافع باشد
الان ترابع کشر فی السنون است سنون که دندان را جلاد دهد
بکمر و شاخ بر کوهی سوخته و نمک اندرانی و کف دریا از هر یک دوی خنی خنی
ده و سادج هندی ریح و وسعال حسی دوی سه را کوفته و صمغه و صمغی کرد سنون
سنون که دندان را جلاد دهد و ح آن حکم دارد بکمر و نمک اندرانی و مساید و بر کاغذ
سند و بر سر خاکستر گرم اندازد تا سبج شود و در در دو چون خشک شود در قطران
پسیناند دوی از آن و ارکف دریا و ار سعد و ار دار حسی و مر و خاکستر در نمه از هر یک
دوی کافور عشر دوی مجموع کوفته و صمغه سنون سازد سنون که دندان را جلاد دهد
سیاهی سرد آبکشی نامی و کف دریا از هر یک بر سر در آن یک ساید و بر دندان مالند
باید که گوشت من دندان نکاه دارد ما سوده مگرد سنون بکمر کف دریا و نمک
سوخته و وسعال حسی و خاکستر صدف و جو سوخته و خاکستر خنی و در را وند مد و ح از هر یک
دوی کوفته و صمغه بر دندان مالند سنون دیگر همه دندانهای که میخکود نافع باشد و قوه آن
بده قرن ایل سوخته و نمک اندرانی بعمل برشند و سوجه از هر یک دوی کلان نم دود
پوست مله ردد و ورق کل سرخ از هر یک دوی کوفته و صمغه من دندانها که می جنبند
ح آن حکم دارد و دوی دهن خوش کند سنون که دوی دمان خوش کند و ح دین
حکم گرداند و دندان را قوت دهد بستاند شاخ بر کوهی سوخته و نمک و نمک معجون گرد سوجه
از هر یک درم و عنان و سنبل و سداب خشک از هر یک دو درم کلان را و سحاق از هر یک

یکدم سعد سوخته و سوخته از هر یک دم کوفته و سحره سنون سازد سنوی که کشت
 بن دندان که بریده شود باشد بر ویاند و محکم دارد و حجره از موده را وندید
 که سحره سوسن اسمان کونی دم الاحوین و کندر مساوی کوفه و سحره به سکنی غصه
 برشند و سحره دندان طلا کند بر روی سحره باره سنوی همه خط صحت آنها بکیر
 شام بر کوی سوخته مرمان و سنبل الطیب و سعد از هر یک کوی یک اندرانی ربع و کوی
 همه کوفه و سحره سنون سازد سنوی که بوی دهن خوش کند و دندان جلا دهد و آن
 محکم کند بکیر دارد جو و بصل برشند و کف دریا و سحره سوخته از هر یک شست درم میل
 و کبابه و قافله و سحره و عاقور حار هر یک سه درم طماش سرسده و کل سحره
 و درمنه سوخته از هر یک یکدم یک اندرانی سحره کوفته و سحره سنون سازد سنوی
 که بوی دهن خوش کند بکیر و صندل سبید و پوست ترنج خشک کرده و ادم و درامک از هر یک
 سه درم قافله و کبابه و سحره و قزقل مود دهنی و مصطکی و مشک از هر یک دو درم
 کوفته و سحره سنون سازد سنوی که سیاهی دندان بر دیکر قبیل ده درم ماری سوخته
 نه درم کوفته و سحره بمساک کالد سنوی که بوی دهن خوش کند بکیر و قزقل و مسک و مود
 و جوهر الطیب و سعد و سنبل و پوست ترنج خشک و مود از هر یک کوی مشک قدری مود
 کوفته و سحره بر رد الوی که خوش بوی بود بر سحره و جها سازند مانند خود و هر روز
 سه حب در دهن کرد و قدری بخاید و آب آن فرو برد سنوی که کندی قطع کند بکیر
 مرقط قطار و سحره و پوست انار و قصب الزریره و قزقل و سحره مساوی بکود
 به پرد و سحره را بقتله که شراب ریحانی تر کرده باشند ترکند و از آن داروی کوفته
 درمی دردد و فسله دیکر بدان دارو ما سحره و در دهنی نهند و ای دیگر که هم عمل کنند
 بستاند سنبل و سحره و قزقل از هر یک دم کوفته و سحره در یکین شراب ریحانی حیانه
 و انزابوی میکند و غرغره میکند و قیتله را بدان می آید و در دهنی می نهند و اس سحره و

بکیر

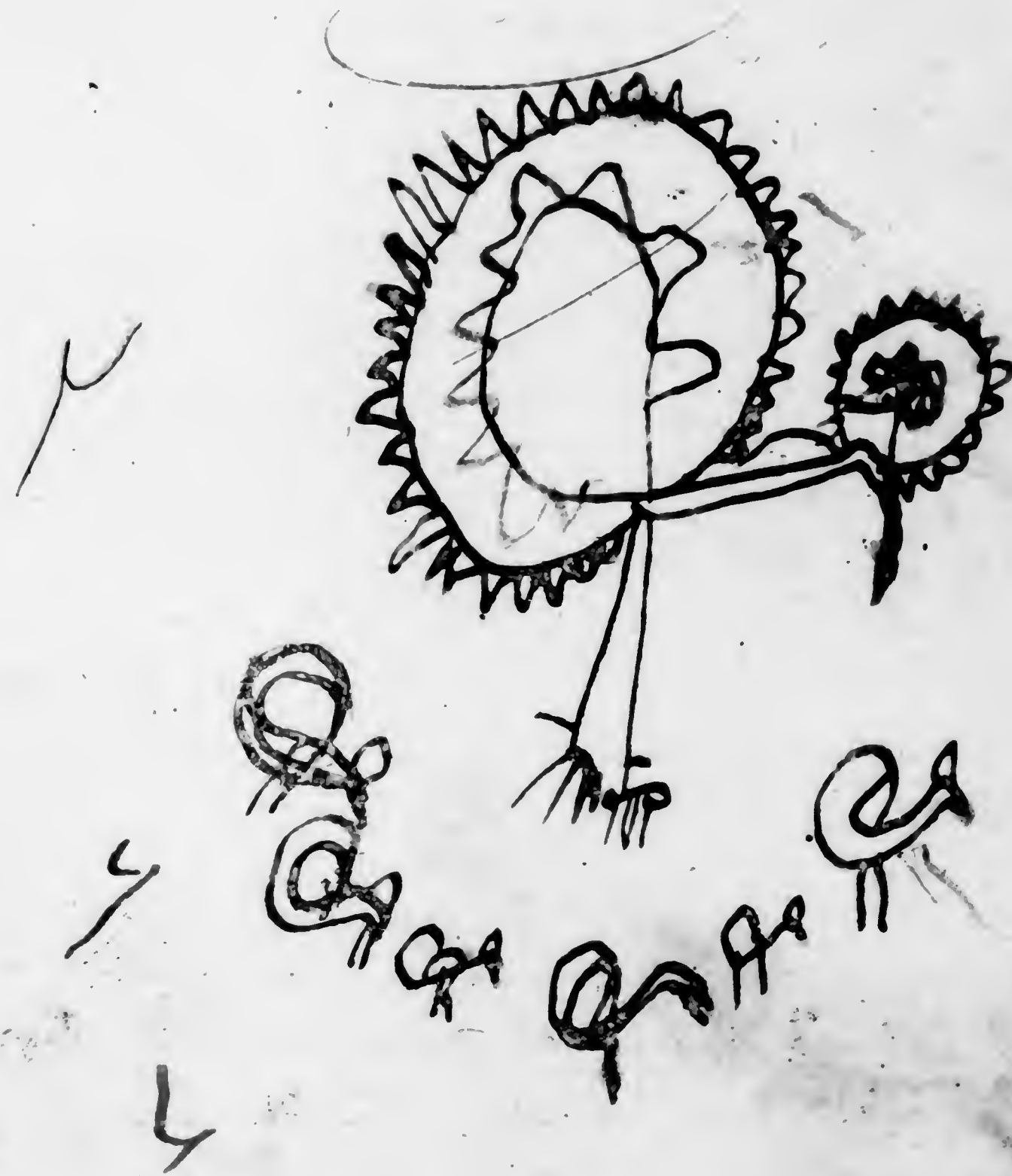
مقدم علیه است سنوی که همه خوشیدن دهن فوغل اقا قیا و سحاق بی دانه و طما
 و کلان و دوری کل سحره و آرد جو محجم مساوی کوفته و سحره اول قدری سحره و
 دو جندان کلاب بر سر هم کند و نم گرم کند و بکینان باره بدان دهن شود و بعد از آن
 الباس سحره فی الشیاق است شام کنگری
 کنگر زدی درم بوره ارمنی بخردم خطی شست درم سکر سحره سحره درم شحم حنظل
 شیا و حصار حنظل یکدم بوره ارمنی دو دانگ شل خیار حنتر سه درم شکر سحره
 بخردم شام سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
 کند در دهنی افیون سه مساوی بر سحره شام سحره سحره سحره سحره سحره سحره
 الباس سحره فی المرام مرم شام کنگری
 همه بوا سحره و شقاق عظیم نافع بود صعه آن روغن نغشه و روغن کل دالم
 ده درم عصا ره لحه التمس و کل قمری و کل ارمنی و شام شسته از هر یک سه درم
 افون نم شغال و چهار جبه موم سبید بخردم اسفنداج دو درم رعن ان یکدم
 دارو ما کوفته و بغایه سحره کرده موم بار و عنها بکیر دارد و در مان کند و بکیر
 و دارو ما بدان می زند و سحره میکند تا کسان شود مرم دیکر سحره سحره سحره
 بغایه نافع بود پیه مرغ و بیه بط و پیه کبوتر بجه و مغ ساق کا و کو مان شتر مساوی
 ارکومان که آن دو جندان با دهم بکیر دارد و روغن آن بر دارد و خون کبوتر بجه
 افون در مان بساید و آن روغن با قدری موم بکیر دارد دیکر بار و بران بر د
 در مان می آید تا کسان شود و هر روز و نوبت استعمال میکند مرم سبید
 کوثر بر ویاند و ارس را نافع بود موم و اسفنداج از هر یک دو درم روغن
 چهار درم موم روغن بکیر دارد و اسفنداج بران بر د و در مان بکیر
 و اگر ارس زیاده بود قدری کا فور اصفافه کند و اگر از همه سوختن بود و

کردن جانوران مردار سبب بخورم کند و سبب در و روغن چون سارد و سرد شود
 قدری سبیده تخم مرغ بان برید تا سبک شود و در هم سبیه کوش فاسد بود
 و کوش رو ماند و شش را سوزد و مذود مردار سبب نیم رطل زیت صافی نیم
 رطل و ربع موم صافی ربع رطل رفت روی پست درم عکس بخورم عکس
 و موم و زفت بازیت بکارد و مردار سبب بان برسد و در کاون میالد تا سوزد
 بر هم حل کوشت پرویان و درش جگر کند صفت آن مردار سنگ درم
 کوفه و پنجه با چهل درم سرکه بریزد و چهل درم زیت در کاون کند و بساید بمالند
 یکسان شود و اگر خواهد دو درم دار رد کوفه و سحبه اصافه کند و بغاه سخی کند
 استعمال کند هم داخل بون جهه خاری و سلع بغایه نافع بود و جهه و رها ستاد
 حله بر کل و خطی سبید از هر یک نیم و در آب جیساند یک شارب و زو بعد از آن
 لعاب از هر یک رطل و نیم و از مردار سبب یک رطل و نیم و بغایه سخی کند و با
 کوشانند سه رطل از یک لعاب و لون آن عمر کند بعد از آن لعاب کوشانند
 و بعد از مردار سنگ و روغن و لعابات بر روی می رود اندک اندک و باش نرم
 می جوشانند تا همه منعقد شود و در هم که همه سوختن بغایه سوس و مر اعصابی که سوخته
 باشد نافع بود بستاند اسفنداج اسری و دم الاخوین جگد و مردار سنگ از
 هر یک مساوی بغایه سخی کرده و موم سبید قدری و روغن کنجد و موم با هم بکارد
 و در کاون کند و جذوبت باب شیرین شوید و بعد از آن داروهای بوده
 بر آن افشانند و بمالند و دیگر بار شود و استعمال کند نافع باشد

والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب م ما شد م
 و مرکبات احصاءات مدنی علی مد العبد الضعیف
 احمد بن محمد بن محمد الکووسی المشهر
 نوم الاحد العشر شهر رجب
 سنه سید و عجمه
 اللهم انی استعینک
 لا اله الا انت
 آمین

شع عطار فواید در شان طبع
 شادی روز کار شناسد که است
 جانها فدای مرتبه نیستان
 از بارش سبیده که کوش است
 در کوش کرده حلقه معشوقه
 کانی عشق تاج عالم بلند
 کانی فقر خاکست این جهان
 دستار غلششان کفش زلف
 بازار تویششان بختن زلف
 بزخا شناسد در دلشان و دین
 ای محبت تو دلی و احسان
 قانون عشق را بکارد از آن خاکی دار
 جای که جای پای نباشد تو بای
 جای که جای دست نباشد شای
 زنجیر بر میان و بعد در بیم ارواست
 مرد که راه فقر را ببرد جید را است
 عطار جام باده جید بکف رفت
 جاوید از آن شراب مجب بماند

قوتیای هندس کل اصفهانی مارقشیا عاشر محرق اقلیم یاد تیب اقلیمای فضا
 دودرم دودرم دودرم دودرم دودرم دودرم دودرم دودرم
 سابع مغول دودانگ دودانگ دودانگ دودانگ دودانگ دودانگ دودانگ
 یاب باران سحر کنند پس مانور محرق مک نشن محرق اضافه نمایند و مجموع را
 حب ساخته در سایه خشک کنند و بر روی صدف ساییده کنند استعمال کنند



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جنین گوید سولف این کتاب که چون درین دیار زبان عجم متداولست و درین کتاباسامی
ادویه و غیره بلغة عرب نوشته شده این فهرست نهادیم نام چیزهای پاری و عربی
نوشته باشد تا از آنجا معرفت اسامی چیزها به پاری و عربی معلوم شود با سانی در کتاب

طلب توان داست و الله اعلم و احکم باب الالف

اطلیلال آب آب نمک آب که آب گوشت آب دهن آب دله

اب غوره آب کامه نیک اب بن ابکینه ابوس ابوشیم افیون اخشوس اذکون

اذخر ارغوان اروانه اربه اربه ارس بران ارید برید ارمال اردن واله

ازدو ازدو کاج ازدو سداب ازدو سداب کوی ازدو امروود ازدو خطمی ازدو الو

ازدو تازی ازدو بادم ازو سماق ازو زیتون اسپست استه هاک استخوان استه

استه هلیله اسپرک اسپلج اسپوش اسپوش اسطوخودس اسارون اسفاناج اسفند

اسفند سفید اسفود اشتومغ اشتوغار آشه اصابع صغر آفتاب پت افیتین افمون آقا

اکوتکی اکرا اله الماس الی بالی الوسیاء الوکوده الوجه امروود الهه الکنزان انجاد

عاقرقه عاقرقه عاقرقه عاقرقه عاقرقه عاقرقه عاقرقه عاقرقه عاقرقه عاقرقه

عاقرقه عاقرقه عاقرقه عاقرقه عاقرقه عاقرقه عاقرقه عاقرقه عاقرقه عاقرقه

انکیر و انکشت کنده انجره اینسون اغلت انار شیرین انار ترش اناردانه انکور

انجیر ترش انجیر و زیری انده قوقه اندرنا اودوک اوشه اهلک اهن یا

اهن اهوره باج الباء مادری بابونه بانویه کاو مایز مالکو بارشک

باقلی باقلی صری و شامی باقلی قطی بادجیان باداورد بادروح بادجیان بوی بادوش پیش

بادام تلخ بادام شیرین باذام کوی و عرن باقو باشه بخود معیم بولک کابی بولشک

بولشک کوی بوف بونج بولک بید بولک شقالو بولک زیتون بولک بلوط بولک کخند

بولک کدکان بولک الو بولک کنار بولک سرو بولک بغلانی بولک رز بولک کولک بولک قوت

بولک وزک بولک سفیدار بولک بن بولک درخت مصطکی بولک تنبول بولک خار بولک سوسن

بربو برستوک برومها بوسیاوشان بزباز بزک لبسته بستان سباع

بستان افروز بد بشم پشت مازو بشل بزل بشل کوسفند بشل اشتق بشل

بط بقم بک پلنک بلوط بلود سنان بل بلاد بل شیرین بلله

پنبه دانه پنبه پنبه خشک پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه

پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه

پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه

پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه

پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه

پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه پنبه

[illegible]

بقه بنوسرخ بنکو بنوخله بن بورد جوره ارینی بورد تنکار
بوردان پوست نار پوست برج پوست تخم مرغ پوست کودکان سبز
پوست کودکان خشک پوست یخ مار پوست یخ رزشک پوست یخ کاشنی
پوست یخ زار ماه پوست یخ کوفتی پوست یخ کوخی پوست یخ فنی پوست باز
پوست یخ بهار خوما بود واکجه وخوش رو بهار خوما بهار به بهار سیب
بهار امروید بهار بادام بهار اهر به دانه به بهمن سرخ بهمن سفید
پیه پیه کاو پیه بن پیه مرغ پیه بط پیه مرغ آبی پیه ماهی پیه خر
پیه شیر پیه خرگوش پیه کوسفند و پیه کاوکوهی پیه پیل پیه خول
پیه خوس پیه ماری سه حوما پیه قاوندی پیه دروباه پیه نهفت
پیل بندشک پید پید کیا بهار عضل پیاز پیاز نکه پیاز نوکیس
پیروزه یوزد پیدا بخیر یخ مهک یخ لمیس یخ لفاح مصری یخ نیلکوش
یخ سوس سفید یخ کبر یخ سوسن اسمان گونی یخ نیلوفی یخ راسن یخ قلغسل
یخ کاشنی یخ اجندان خراسانی یخ عرطیشا یخ معبدلان یخ کوفتی یخ لکوش ملزوم
یخنی یخک پیش پس موش باب الناء توره تخم کاشنی

کنه شکر سبک شل شلک شلغم شملیز شمداد شنگال

در روغن زیت در روغن سوسن در روغن زیت در روغن سوسن

دم الورل واجز وون
حون وول وحی وون

[illegible][illegible]

اگر خواهر را آینه بستن نموده و شب او در پیشانی با صندل و بوی خوش
 بکشد و فواید این که در او بهمان آینه خنجر بوی خوش ۲۰ تا حکم را بوی خوش را
 که بهیچر دانا کبیر را حکم و دیبایه است بنزدید و با کوفته ای با کرم کی آینه شد
 شیخ طیف هشت هطیج

اگر طبل صراجه ای
 در صحنه صدمه نشاند
 فتنه شود

بستان ایام به پیش
 و عود من که با یکدیگر
 خود طبلانی که آتش دست از سواد
 ۳ دی ماه در این روز
 در این تهنه عینه
 کند

۹۰۱۲
 ارباب صراجه ای
 در صحنه صدمه نشاند
 فتنه شود

دک در یک کیمه در سجده و یک چوب در یک چوب
 ایک است نه در سجده و یک چوب در یک چوب
 صلا کیت با سبک که در یک چوب در یک چوب
 اسکا از آن صلا کیت با سبک که در یک چوب در یک چوب
 بهیچر دانا کبیر را حکم و دیبایه است بنزدید و با کوفته ای با کرم کی آینه شد
 شیخ طیف هشت هطیج

۹۰۱۲
 ارباب صراجه ای
 در صحنه صدمه نشاند
 فتنه شود

معه موقوف بود که در آن روز...

و در آن روز که در آن روز...

اب ت ش ج ح خ د سا طاطا

اب ت ش ج ح خ د سا طاطا

7

ارکب و خروار بر سر آب و در آن روز...



298

BLANK PAGE

چون فاطمه در دامن
ز آن قدره و بهر و جان

چون فاطمه

در آن قدره و بهر و جان

مرد الهی که در آن
ایمان و کرم و پاکیزه

Loose material follows

pdf.tarikhema.org

Persian 36
P 147

افتدای روضی
 روضی جهان
 اختر گلزار روضی بنزل



END OF REEL
PLEASE REWIND

